

بسم الله الامنع انك قدس الابهي

سبحالك يا الله الاله واسما وفاضلها، لك الحمد يا عزت هذا اليوم الذي فيه جرى كوشر لجهنم
من اصبح كرمك وظهرت مع الكاشفة واللقا، بضم ووك لمن في سماك وادضك ارب هذا
يوم قد جعلت نوره مضاء عن الشمس واشراقها اشهد انه نوره من نور وجهك واشراق
انوار صبح ظهورك وهذا يوم فيه نودي كل مأوس برداء الرجاء وقرين كل عليل بغير شفاه
وقرين كل صبر الى بحر الغناء وجمالك باسلطان العدم والمنوي على المرش لا عظم ان مطلع
ابانك رمطه شوقا ناك مع بحر عله وساء عزانه اعرف بجمه من عزان ادنى آبه من ابا
التي نسب الى قلمك الاعلى فكيف ذانك الابهي وكسرتك العليالم ادبر بالهي
باتي ذكرك اذ كرك وباتي وصف اصفك وباتي ثناء اثنك لو اصفك بالاسماء اذ
ان ملكوها خلق بمرتك اصبعك وتوعد فرائضه من خشيتك ولو اثنك بالصفاء
اشاهد اننا خلقك وفي قبضتك ولا ينبغي لمطاهرها ان نعوم لقا، باب مدين ظهورك
وكيف المقام الذي فيه استويت على عرش عظمك وعزتك بامالك الاسماء وفاضل
الاسماء كل ما زين بضمير الالفاظ انه خلق في ملكك ودوت باو اذنتك ولا ينبغي
لخسرتك ولا يلبس لحنياك فلما ثبت بعد من نعتك العليما عن كل ما خلق في الاوقات
في طوبى لاصفيا، واقدة الاوليا بلوح افق التوحيد ونظم للاضراد والعبدانك
واحد من ذالك وواحد في امرك وواحد في ظهورك طوبى لمن قطع في خبتك
عن سوانك ورسع الى افق ظهورك وفاز بهذه الكاس التي جعلت الجود كل ما

دون مقامها استنک بالآلهی بفرزتک و قدرتک و سلطانک الذی احاط من فی سماک
 و ارضک بان تعرف العباد هذا السبیل المبین وهذا الصراط المستقیم لیعرضوا بعد ان
 وفروا عنک یفین لاضریه اوهام المرهین ولا تحجبه ظنون العاثرین ابرو اب
 ابصار عبادک وقلوبهم بتور عرفانک لیطلعوا بهذا المقام الاوسی والافنی الا
 لثلا بمنعمهم النفاق عن النظر الی اشراق نور وجودک ولا یصد هم عن النوجه الی افق الجبر
 ابرو هذا يوم بشرت کلا بظهورک فيه وطلوعک واشراقک و اخذت عهد مشرق
 وحبک فی کسبک ویزیرک وحقک والواحد جعلت البیان مبشرا لهذا الظهور لا
 الا بحی وهذا الطلوع الا نور الالهی فلما انا رفیع العالم وافی الهام الاعظم کفرا
 به و باياته الامن اخذته حلا و قد کرمک و ثنائک وودد علیه ما لا یحبه الا علیک
 المهین علی من فی سماک و ارضک

سافرت جمال ابي براق عرب

در ایامی که واقعات خیره زنجان بنوع مسطور در بخش دهم خانه یافت و اکثر احاد بایه مقبول رفته و قیل که
 باقی مانده سوادری و پنهان گشته و بیوت و ساکنان منهدم گردید و این وقایع در آخر شهر ربیع
 الاول سال ۱۲۶۷ هـ ق یعنی تقریباً هفت ماه پس از شهادت حضرت نغضه اولی واقع شد و
 دولتیان در تماس افتادار ایران بر رسیدند و جستجوی بایان وقت حاکم متصب در غایت
 عداوت و تعرض نسبت بایشان بودند و لاجرم آن جمیع قبیل مظلوم مسطور در بلاد ایران و عراق
 بنایت احتیاط و احتیاج بر بستند جمال اسی در طهران مانند نیرتابان در جمع بار و اخبار سید
 و متفر عفتش مرجع و مجاد دوستان بود و کالج مشید و ستین این آیین و نصرت و تقویت
 زمین را برست توانای خویش تقدیر و تدبیر و غیر می نمود و چهار اعمال و اقداماتش بواسطه

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

جمعی از اعداء خود را در بیابان قفقاز رسید و او چون بجان خویش نمانده این نهنفت را خائوش ساخته
غایب شد و آقا با تیر را طعمه تیغ و تفنگ کرد و مصمم بر این بود که اصل دریشه شجره بدیده را از ایران
بر کند و اثری از آن بر جای نگذارد لکن بعد و قرض سلطان قدم بر آمد ولی در اجراء عزمیت مصداق
با قوت و قدرت شدید شده ناچار بر فرقی و ولایت گردید چه که نسبت بهین و در او قدان جمال بهی
متنزه دولت و مملکت بودند و نیز از آقا خان اعما و الدوله (صدر عظم نوری) ابراز محبت و اخلاص
می نمود و لاجرم نیز قفقاز روزی جمال بهی را در مجلس خاص خویش طلبید و با اظهار ملاحظت و ادب چنین
گفت که من از جمیع احوال و اعمال شما مطمئن و سیدانم که پیشرفت این امور بمساعدت سیرت شما شد
ولی سینه صریحی بدست نیامد و اکنون مصلحت در این است که چندی در طهران نمایاند بلکه در
ایران نیز که عراق عرب مجاور باشید و بعد از مرجعت منصب امیر دیوانی را بشناسید هم و جمال بهی

در او تبین محبت ایران که بنام روزنامه وقایع اتفاقیه سال ۱۲۶۷ در طهران طبع و شریف و صفحه اولی این عنوان
سطور بود (هر کس در طهران خریدار نموده ازین روزنامه باشد در بازار جدید در دکان سید عینی طور فروش فرست
می شود قیمت روزنامه یک نهمه و شاهی یکماد بیت چهار روز قیمت اعدانات یک سطرالی چهار سطر که از دنیا میزنند
هر سطر پنجاهی) در حدود سیزدهم شهر ربیع الثانی سال مذکور تحت عنوان اخبار و احوال ممالک محروسه پادشاهی
ربیع بحیاب محبت زین نامه چنین نوشته شده که داخل این فرقه نماد شده با جمعی از اتباع خود در بخارا باقی شده
هر قدر اولیا در دست قاهره سعی در نصیحت او کرده و از علما بنصایح و مرعظ او از هر جا نوشته شود بخشید و در بخارا قشون
پادشاهی بقابل و قفقه سینه و از قشون پادشاهی بموضع توقف آمد با آن حوزة خود او در مجاد و مقتول و آبش آب کج
نشد بودند در دعوا اهل بدکت رسیده و لکن تمام شدند

از مقام استغناى خود بیانی فرمودند و سفر براق را قبول نمودند و بفاصله چند یوم که متعظم امور
 و تهیه سفر کردند با میرزا شکرالله که در قزوین بود و با مستخدم خود میرزا محمد باغذالی سوار بر اسب
 بطریق کرمانشاه راه انداختند و حرکت از طهران در اوایل شهر شعبان ۱۲۶۷ هـ ق واقع شد و شکر
 رمضان را در کرمانشاه بسر بردند و از آنجا حرکت فرموده در شهر شوال وارد بغداد و در آنجا
 در قریب یک سال اقامت نمودند و در آن مدت جمعی از سران بایده ساکن عراق از عرب محمد مجاهد
 نائل شده اندر آنهی که در وجود حضرت باب علی مرتضی بودند و در سبب الطیف ابی شکر در بغداد
 مستفیض گشتند از آنجمله سید علاء و شیخ سلطان کربلایی و شیخ حسن زین العابدین ارادت
 حاصل نمودند و میرزا عبدالوهاب بن حاجی عبدالمجید شیرازی که در قصبه کاظمین حجره
 تجارت مسوجات داشت چنان تعلیق و انجذاب یافت که دست از ذیل وصال ربنا میکشید و

بفرزاد عددند که در روزنامه مزبور سطور است (مصطفی قجاق مرتب تراگوژلو چون علاوه بر عدد
 خراسان و دفع فرقه ضاله بایه نیز فارس در صفحات بندر بو شهر نیز مذکرات نمایان کرده بود از این جهت منصب
 میرنجه گما بدادند) و در عدد مورخ سوم جمادی الاولی چنین سطور است (بعض از معارف سربان
 حاج محمد علی محمد معون بابی را که محمد فغان میرنجه از جنبه مجوسا همراه خود آورده بود چهار نفر از آنها را که بعد
 قندهار و خوزیری و مشا اغلب فسادهای آنملعون بودند از جمله میرزا رضا نام معتقب سردار و یکی دیگر
 فرانس غضب آنملعون که شیرترین اتباع او بودند نزد یکشنبه میت هشتم ربیع الثانی بانشار
 عیضرت پادشاهی در پای قاپوق گردن زدند)

سال هشتم طهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

و با اینکه در قرب عودت بایران سبانی نفوذ برسی علی فرموده نیکین دوستور دادند که نزد ابومین در کلمین ماندند
تا از طهران دیر بطلبند آنچه آن روز حالی چنان شینفند و آلفته بود که فرار محرف و طافت بناورد
و از عقب بایران شتافت و در بدجه عظمای سال بعد چنانچه میکاریم بشهادت رسید و دیگر شیخ
علی میرزای شیرازی که ذکر نامش در بخش سابق نمودیم آن ایام در کربلا بود و مانند پروانه در حول
جمال اسی طائف گشت و انوار عظیمه را که در هیکل الهی با مرعات مقتضیات مصالح وقت
بدرخشید شایده نموده عمان سکون و تحمل را کفش رفت و آینه بدیع علی را که در لسان

در آن ایام جناب میرزا احمد تقی کرمانشاه بود و با مر حال قسم بمحافظه آنها در محلات حضرت نعتی اعلی که غیب سیه صلی بود
جنود دمن در زنده زیارت قسم را بجا نه که در چون تقیم تقیم ایشان را ندیدیم و جناب علی میرزا امیر قزوین در بخار
که این ایام در کاشان آمدی نمیدانند که آن میرزا احمد در کاشان بنده بکاشان رفت بعد از آن که جناب خلیف بنده با خود تقیم
برده در آنجا بسید ابوالقاسم عدد بنده ضعیفتر که نفس را که کاشان جناب امیرزا احمد در زنده که بنده را به کاشان رسانند و نامش
در بیرون شهر تقیم بنده بگوید که ایشان کجا هستند چون بیرون آمیم مرا جناب میرزا احمد که ضعیف بنده سپرد و او در میان جناب خلیف
در وسط محلات جناب میرزا احمد قرار داد چون چند روز گذشتان ما ندیم فرمودند ایامی که در قم بودیم امیرزا برادر خان میرزا
تبعی کردیم و تصدیق نمود و با و دلائل سببه خلعت اعلی را و عدد و آدم که در هر جا باشد برایش نغمه قسم حال شنیده ام حکم خرم آباد
و در که معاد و انشور در زنده باید آنچه کتاب را با در برسانی بنده از شدت حسی که ایشان هشتم با کوری که دیل را در آورده اند
شش روز در راه که در شکل ضعیف تا با در روی امیرزا رسیدیم و امانت را رساند و با جواب صلح امیرزا که جناب میرزا احمد نوشته
بود بکرمانشاه بر حجت نمودیم و عین در هر اوقات نزل قدم مبارک را دادند چون شرفیاب شدیم انچه در میان بود و قرآن که خوانده بودیم
که نطق عظیم آن بود فرمود این آیه در حق جناب عظیم از شده و بعد از آن در عظمت فرمودند و محترم امیرزا را حافظ نور فرمودند در این ایام
نیست آنچه در کلام مبارک بعد از چند اهل نظر رسید که جناب سید بصیرت سیدی را بقل میباید پس جناب میرزا احمد در امیرزا سلطان و مانند
دادند و خود صحبت حقایق خوب در بسیار شده

علامه نعلی زکی

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

تعمیر گرفت بعد از مرگت بایران نزدیک بار و انبار می خوانده و می گانده و سبب وصول بنما شد و نزدیک بایان
شیراز پیوسته از عظمت مقام ابی ذکر کرد چنانکه برخی از جهال انظاره و مراغالی خوانده از او دوری حسنه
و آیه مذکوره این است **قُلْ اللَّهُمَّ أَنْتَ سَلْطَانُ الْمَلُوكِ وَدَاعِمُ الْمُلُوكِ وَفِي يَدِكَ الْكُوكُوبُ**
لَمَسْنَاهُ مِنْ نَشْرٍ وَنُفُورٍ مِنْ نَشْرٍ وَنُفُورٍ مِنْ نَشْرٍ وَفِي يَدَيْهِ نَارٌ مُنِيرَةٌ
خداوند و با جمله محبوب ابی را در طول مدت مذکوره جمعی از بایان عراق و ایران مشاهده فی بطن تعالی

معنی به اش بر زمین
فصل دخیله بابیه و ظهور ارباب و داعی

و نیز مدت مذکوره که جمال ابی از ایران دور و جا ماند مؤمنین از هدایت و قیادت قریه مجبور بود
فتن و اختلافاتی بین بابیه وقوع و شدت یافت و مدعیان مقدس برخواستند و زمانه اداری خواسته
و گروه مؤمنین را بطرف سوق دادند که غالباً بر حسب زبان حضرات نادی و معنوی گردید و اجمالی
از تفصیل آن احوال چنین است که از آغاز فخر ظهور اعظم چون مطالب و آثار حضرت باب بر فتن
و فتن گشت و موجب تقابل و خرافات و سبب او نام و جهالات متد جا بر اهل و عرفانی منبع و
بانی برین در جمیع اهل بیان حاصل شد و جمود و جنود بر کنار نهضت و توجه آشکار گردید ستارگان
در خدای در سماء نفیر و تجر و شهامت و اندام فی بطن طلوع نمودند که هر یک را لون و
رودشانی مخصوص ولی نقل حاکی از شمس اعظم و بشر طبع نیز اکرم بودند و سلطان قدم هر یک را
تجلیل و توثیق میفرمود و حضرت و بناید می نمود تا از اشرافان طلمبات و بجز عصر قدیم بر سر
مبدل شده نوع بشر بقریب طلوع شمس اکبر مستبشر گردید چنانکه در دو بخش سابق علاوه از توضیح
و ثبت آثار و الواح نطقه ابیسان بر حنی از آثار و الواح قدوس و باب الباب و طایر غیر هم

سال هشتم ظهور

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

و غیر هم را نیز درج نمودیم و در واقعه بدشت واقعات جمال اجمعی را در توجیه دادن جمع مخالفان نقطه وحدت
و اخذ نتیجه رجوع بمفاد مکتونه الهیه نیز گاشتمیم و هم طلوع و قیام ملا حسین باب الباب و خراسان و از آن
و حضرت جمال اسی در رابطا آقا سید محمد احمد ابرو و نیز محبت نجانی با مخلص اسی در طهران و قیامشان
در تبریز و در نجان و هم قیام قره لعین در قزوین و مساعدتهای جمال اسی را تفصیل دادیم و نظیر این
احوال پس از غروب آن انوار مشعشع باقی در برقرار بود چه همان احادیث ماثوره نبویه و امامیه و تفاسیر
و تاویل آیات قرآنی که موافق با ظهور مدعی بود و پایه ایمان بآیه را استوار ساخت و دلیل بر
اعتقادات و نوایابی در تائیس عزت و سلطنت محمد و به وفائیته گردید و بابتیه بان معتقد و معتمد و
در تقرب و منتظر بودند پس در آن قائم را نسبت بعلمای شیعه و معتقدینشان و نسبت بدولت
فاجاریه که عداوت و ظلم را با حضرت و اصحابش بپایان رسانند بنظر و عقیده فی داد داشت که شیعیان
نسبت باعداء ائمه داشتند و سلطنت فاجاریه را دولت جباره مخالف حق و جهت اموی سفلیان
و سندیان فاقوی و نفوذ دینی را حکام بغیر ما از له تهر و جهت سفلیان معتقد دوره اموی
و عباسیه بداشتند و اگر بتجسس و تکفیر و جهاد و زور باصراحه تعبیر نمیکردند لکن عقائد و مطالب
دائر بر همان محور بود و فرد فرد عقیده ثابته داشتند که اگر در حضرت قائم و مقامات شروه زبوره
گشته شوند شهید و مستقر علی اعلی عرف القرب فی مقعد صدق عند ملک جمیدند و اگر نگشته
نار بمیوبات و درجات رفیع میگرددند و مانند از کلمات عالیات قیوم الاسماء و غیره را
قبلا ثبت کردیم که از مطالب آنها منظور و مقصود کاملاً هویدا و روشن میشود و در مقامات
مذکوره که بابتیه مغلوب شدند و نقاط اولیه و حروف نورانیته عالیه بقلم قدم راجع و مخفی گشته
هر چند برخی در مستضعفین را حجت حاصل شده از طریق و فاسر برانستند ولی جامعاً بابتیه

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

در یافتند که مطابق همان آثار و اخبار اسلامی آنچه دافع شد پس سنت قدیمه الهیه در تمامت ادیان بود و اخباریکه نقاط نورانیته راجع بآیه فرمودند صدق نمود و پس آثار صادره و اخبار مکتوبه از حضرت رب اعلی راجع بطور بعد از او دستفرا سلطنت و امثال ذلک همان امید و آرزوهای مذکوره را برقرار داشت ولی موانع و اوضاع حاضره حسب تقادیر و حکم غیبیه باین آرزو تاخیر انداخت و بآیه پس از شهادت آنمظلوم در انتظار ظهور ایشان مذکوره بودند و بتیو انتقام از قاجاریه و ارباب علمای و حکام جور بحال شدت در افکار و قلوبشان نشود غامی یافت و باین طریق متن عظیمه در شرف وقوع شد چنانکه در ضمن شرح و تفسیر سبب طهران در بخش دوم اشارتی بدان رفت و در مقدمه خطبه نیز از حضرت مبارکیم و بآیه در عین احوال مذکوره چندان بحر عرفان و بیان و انشاء خطب و آیات عبریه مقتبس از آثار نقطه بسیان غوطه خوردند که صطری جدید و قریحه نابینی حاصل نمودند و در نشر و نظم و عرفان و تعبیر و تاویل کلمات مقدسه ادیان و تورات فکر و تشریح صدر دیگران را بجزی نمیدزد ولی بجهت نورانیت فکر و مشاهدات و انقطاع از جهان خاک را با فصاحت بیان توأم کرده سرآمد اقوام معاصر خود در ایران بودند و مشارقی که حضرت بشر عظیم راجع بیروزان بعد از خودش داده و اطراادات و تسویفات که نسبت بادی الاذواق از پیردان خود کرده وضع و نهی که از تفرص و تنبیم صاحبان آثار بعد از خودش نمود سبب شد که پس از شهادتش گردن فرزانی علمی در روحانی برخاستند و بهر خویش را نقطه عظیمه دانستند و بآیه را با افکار خطیره و اقدامات محظوره بگماشتند از جمله علی شجلی ز شیرازی از علماء و متین اصحاب اولی که ویرا عظیم خواندند و بمنوان شیخ عظیم مشهور گشت و احوال و آثارش در بخش سابق آوریم طهران را مرکز اقامت خود نموده برای

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

اداره امور و افتادہ جمہوریہ با عمال خلیفہ برخواستہ و ہستادہ بعضی از امارہ و اقوال رب علی کردہ خویش را سلطان
مصور موعود بیان خواند و بابتہ غالباً متوجہ باد شدند و میرزا اسد نہ دیان خوبی کہ نیز تفصیل اجوش
در دو بخش سابق نگاشتیم در آذربایجان خود را نقطہ علمیتہ و واداری لقب و قلم ملہم خواند و خطبہ سناقا
بسیار بمرئی نکاشت و توقیعات و تجلیلات قلمہ صادرہ در حق خود مستند گشت و جسمی باوستہ
شدند و سید ہندی کہ نیز شرح اجوش آوردیم و مروی ریاضت کشیدہ بقامات مغزیہ عالیہ رسیدہ
و مطلع بر معارف سلیمین و ہندوان و دل و مذاہب اجزی و واداری آمار خطبہ و مناجات و آیات
بود خویش را متصل باطن رب علی و ملہم بالہامات عالم بالا خواند و معارف و مطالب بدیہ را لایا
آنچہ راجع بر حجت بود با فلسفہ ہندوان بطبیست کرد و عقیدہ تناخ را راج داد و در طهران مابین
او و شیخ عظیم مذکور اختلاف شدید شد و مناظرہ و تاجر مدت شش ماہ امتداد یافت و چون
در اعمال و اقوال خود ہم را ملاحظہ مخالفت و فرض بابتہ را نکرد و بصراحت بیان اظہار عقیدہ
خویش نمود اکثر بابتہ از او جزا رجعت و اکابر قوم از این رجعت پریشان و اندیشہ ناک شدند
و در عین حال بجمال ابہی عقیدت و ارادت داشت و نیز حسین از اہل یسنان و معروف
بحسبان کہ اخیراً در بر تو انوار بدیہ وارد شدہ انجذاب و تہنیر صمیم حاصل کردہ و صاحبیت بیان
و جد اہت گشت خویش را رجعت حسینی بعد از ظهور قائم خواند و نیز حسین قطب نیزیزی
بعد از آقا سید بحبی وجد اکبر در وطن خود علم دعوی برافراشت و ہنگامہ بزر بزر انبوعی کہ
عقرب جگہ کار ہم بر پا کرد و سید علا و چنانکہ قبیلہ اشارہ کردیم در کربلا اظہار دعوت
نمود و حتی حاجی سید جواد کربالی شہیر و شیخ سلطان با و اظہار عقیدت و ارادت کردند
و مذہباً در سینین بعد عدد مدعیان مترابہ شد بدرجہیکہ بعضی گفتند بشمار اجدی

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

ایجابی کلمه فتح رسیده از آنجمله حاجی قاسم زاتی در کاشان و شیخ اسمعیل که عنقریب مذکور میگردد
در اصفهان و میرزا آغوشا عرصتمیر کاشان رسید حسین بنده یانی و حاجی میرزا موسی قزوینی و
میرزا محمد زرنجی (خیل) که بقریه سبانه شریه خود متحدی کرد و در اطراف طهران حضور صادر
کاشان خود را تشبیر نمود و تیمور شاه کرد علی نقوی خویش را پس از رب اعلی مرکز روحانی و مرآت
حقیقت شمرد و بایمان را اهل شریعت و خود را اهل حقیقت خواند و بانا که جمال الهی هنوز
نقاب نور از وجه ظهور بر نهشته بود نهایت انحصار ارادت نسبت بآن مقام عظیم اظهار

سید بصیر ادهای جنت حسینی بوده و مصدق بر ادعای ایشان آیات و خطب و مناجات بوده و در فتنه صدر اخلاق نمایان ^{عظیم}
و این تن تقوی صاحبش گردید و داد ذکر اخلاق سبب آن بود که جناب عظیم خود سلطان منصور بخواند و مجلس اسطیع بر کل میگرد
و مستدل بخصوص بود و جناب بصیر آیات صادره از خود بسته میگرد ^{عظیم}
حاجی میرزا جانی

قول کلام خیال زرنجی هنگامی که در کرمان چنین مسافرت جول این بسوی عراق شرف حاصل نمود (فرموده میگردیدند)
و با پیدا شده تا سنا بطهران رسیدیم و با با بطهران خواهیم فرستاد و کج بنا رسا در دستن آریس نکرده رسید. همان تو
شد چون بطهران رسیدیم با پیدا شده دایل شهر اطراف فراد و سبب جمع این منزه بطهران این بود که درین شرفانی فرمود
قصم آن بود که هر جا ترا اینیم بطهران بفرستم که یکی را از طهران بسمت فراسان حرکت دهی و در قصه دو بقعاران که نزدیک
سارود است بمانند تا من بطهران بیاوم و شمارا بخواهم بودن یکی در طهران مصطفیست مایا باید چون عجمی برسی ارادت بفرج
نهایی را بچشم کتعم عمل غائی بعد از آن بجناب میرزا احمد فرموده تا طهران بیاوم بشید تودا آنجا بان و آنجا حرکت گشته و امر فرمود
که آن میرزا همیشه خود که کمال لطافت و دقت در امور داشته چند جسد که بدشگلی زنجب و هند و از جانب حال مبارک با دست
مبارک بجناب عظیم که در طهران بودند ببریم که با نذران بخدمت حضرت عظیم دایل حرم که در نذران شریف داشته باشند

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

اظهار می نمود و امثال این نفوس که بعد حسب مناسبت مقام شرح احوال و اقوالشان مبدییم و یکی از ایشان
که بعد اشتهر یافته و علم اختلاف و افتراق را از دست نداد نیز یکی برادر کنیز جمال اسی بود که بتطبیق عدد
حروف ابجدی یکی بنام وحید و ازل معروف گشت و او در کشف کفالت اسی نمود و ما که در تربیت قرآنی

بفرستند و تشبیه اجاب نیز احمد در کاشا بهجت طهران فایم و جمال مبارک ما در عراق گردیدند چون بطهران رسیدیم آنرا نیز احمد
من باب کتبت بر من در روز و نزل گرفتند و نیز با او در سخط ای مبارک بنیست حضرت کلیم فرستاده چون آن اوقات سیانیم
فردا نزدیک خردی با برتری می می چون فردا زخم جوانه را دلیل باد با بنده فرستاده با یکدیگر اسی که آنرا نیز احمد فرستاده و با او چون
مبدی بنام حیران که با همی سلیمان فغان دیزه یکی در آنجا بکمان دهشده بودیم چون نزد شب می رسیدیم نیز یکی را بر غریب فرود
در سال پیش دیدم هر که او اول خلی ترافع رفته بد بود و بعد بسیار گرفته و همیوس و مخالف غیر اوس بنظر آمد اما نظر خوب نشین
همی و یقیم که هر یک از آنکامان را بزرگ می نمودم با و عظیم کردم ولی جمال مبارک بهم آنرا نیز احمد در اول در دو بکاشا و در
صدا فرموده و در همین که در آن لوح را میخواندند بنده بنامید چند کلام را میخواندند و هر چه در ایشان پرسیدیم می گفتند و آن که
بنده بوده تا در کربا بنام حضور پرورد دیگر بنده در آن لوح فکر غیر کاشا را میخواندند که جناب عظیم نوشته بود در کاشا غلطی
پیدا شده که کلماتش بهتر از کلمات می است و هر وقت اسم جمال قدم را می شنیدند همیشه اظهار تحیر می نمود و کلامی میگفت
که ایشان نه ایشان هستند که من در طهران دیده بودم بسیار بزرگ آنرا و ایشان بسیار عظیم است باری در دین اول کسی
دیدم عبد الواب بیکت شیده نوری بود که در آن ایام حضرت کلیم او را هم نزل و محافظ نیز یکی قرار داده بود و در نفسی بر که
دور آنکه محبت به هشتم کردیم جناب شیخ شهدا سیلان فغان بودند بعد نیز یکی مریدان آمد پس در تقارفات رستینه
قرائت جمال قدم را در باب حرکت محبت شاد بود و ابداع نمودم در جواب کتبت دیدم که ایشان از طهران تشریف بردند
اهمیت نبود و این اوقات سبب وقوع و با بر نفس بخود مشغول است و ما نذر صری نزارد عبد الواب بیکت گفت چون

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۲ هجری

۱۸۵۱ م

قرائت و کتابت فارسی یافته حفظ را نیکو آموخته و بالاخره در همان سن جوانی مهدی باقر مدینه گشت
و با مدد کی ساده و سنجیدار حاصل کرد و بسیاری از آثار بدیده را در زمین حفظ نموده در تعبیت و تعلیم از سبک
خط و سبک بیانات حضرت نقطه اولی مهارت و در اوست همی نمود و با تدوین و تفسیر و تفسیر همین
چندی بوده آثارشان را بدین سپرده همی خوانند تا بدان سبک و اسلوب بیان نیز متفاد گشت

چون فرموده اند ما در از بغداد بطهران میفرستیم معلمت نه هستند که با اخیال در طهران پیشه گفت اگر هم بسین رفت باز
معلمت نیست محمد زنده می باشد شاید خویشان او در راه و خراسان ایدر ابعینه و بشانند سبب فرزند آفرین فرزند
عبارت عمل کرده و چند کوز بند و تفرین بجهت خراب حاجی نصیر و ابا جواد و کربلای کریمین در که داد چون کاندرا خوا
معلوم شد که در بغدادی بجهت مصارف و دخری برای خدمت خود خواسته بجهت اجابت نشد بلکه چون بجهت مردم
جانبی میرزا احمد این عمل یکی بسیار مکرر شدند و می گفتند نفوس که آن تقدیر استغنی حضرت علی را دیده اند حال
اسمی بر سر اینگونه اعمال خواهند گشت و بعد از آن بن فرمودند که یکی گفته اهل زنده در نفس تو بوده اند و مانند آن تو در
سبب خواهد شد که ما را بشناسند این بود که بعد از آنکه میرزا علی را به پیغمبر زنده رقم دو عدد دادند که بهین نزدیکی ترا
بطهران خواهیم خواست باید بجهت بزنده مسافر شدیم و بعد از دو ماه میرزا احمد در مشهد چون بکشتان
رسیدم ذکر کرده که یکی مرا با عبدالوهاب بیگ با خود بر داشته برود و منیم در گشتیم و من خواستم بنی امیر
در زنده ترا خبر کنم یکی رنجی شد و بعد از بجهت بنور رفت برای یک زمستان در کار و برای برودن در دوازده
در حضرت جانبی تا برزوا احمد بر مردم ایشان بوشقی بیان فارسی و در لائل سببه شتول بودند و دو نوزده سال سپهر
چند داده که یکی را بستره ای اهلک استیانه و یکی را بجزا تیه علی تفرش و بعد از آن شراف برسام در سلام
انتق

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

در بدیج نوبت شب کلمات مذکوره خطب مناجات والواح و آیاتی بر سرعت بیان و بیان شیخ نظم نماید و
جمال اسی سخن توفیق در غیب و نظر بمقامه الهیه و مصالح و مفاسد و غیره چنانکه در بخش دوم نگاهشیم برخی از کلمات است
بحضرت نقطه اولی در ایام سخن چهرین ارسال داشت و بعضی توقعات توفیق در توصیه راجح و بی صاه شده
و پاس عظمت اینخاندان را باینه رعایت میکردند و بعد از جمال اسی قبل از مهاجرت طاعت و انقیاد نام داشتند
و نیز ایمی در مظهر عظمت بفرمانبرداری از او امر دستور با اقیار می یافت و سایر گردن قراران تا سیه نیز
که مصدر و داعی شدند با آنکه برای معاشرت جمال اسی با طبقه اشراف و شایهرا و گمان در رکان دولت
و مملکت غالباً با حضور حاصل نمیکردند به آنسو متوجه بوده حل مشکلات میگشت و در این مقام صورت
یکی از توقعات اسی را که پس از وقوع شهادت حضرت نقطه اولی خطاب بشیخ عظیم در شیران صادر فرموده و
تجدید از اختلافات داخلی و اخبار از بیات و واقعات آینه نموده و شبهه بمقامات عظیمه الهیه خود کردند
ثبت میداریم و هی بده الحی القدیم حمد مشع مطرز مشلا مع سزاف مع سزاف مع سزاف
قدس حضرت مجرب است که بیک و نه از ذوات حماه مکوفی و بیک غننه از غنات دیکت
سرمدی و بیک نضه از نضات ظانوها هونی کل عیاشان و بالبنود انوار بها، قدس
منور و فرموده و جمیع جزایات مطرجه و انبشع جمال انور و مطرز نموده و بیک نقطه از کائنات
بها خود پیش ظاهر فرموده که کل منور شده مفقود گشته اند و از ویس اند و سران و خرف
خضر و صفر حان باز ماند اند و بچگون انهم ممدون و محنون کافور التوب
هم کاذبون و مفنون حال که نوات صبح و فادیه و توبت غیب فرود نه و ظلمت
معن زمین را العاطه نموده که در ذات احباب چنان بر صفحه و مدار نازل گشته که دیگر آن
موجب کدورت غیب و شهود گشته بجان الله بشدای که طراش و خزن از طلعت

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

ظاهر گشته انا لله وانا اليه راجعون بگو و اهل بیان اگر فی الجمله بشعرو آید و مدعی
منصاعد بسا، مدعی سلطان اولی شریک ملتفت میشود که کلمه جا معه میا و که اولیه و آنچه
تقریب بخود اید بگو و قریب بشعور و سلطان و مجرد مقصود که آنچه کس بخود اید
السن ثما عند من لا یغیب عن علمه شیء مما فی السموات و الارض برهن و واضح است
و ثمر آنرا نصیب خواهد بود و همین افعال و اعمال شما هنگام رجوع شما رجعت خواهد بود
انا لله وانا اليه راجعون یا الهی و سیدی و محبوبی لم ادر ائی امر اودت فی حقی و
ای شیء نصیب علی طلعتی ابرید ان یخذلنی بین طغاة العباد فانی لداک حاضر بالرفاه
وان یقبض روحی فوالبیت بالذلة الکبری فوعزاک ما اطلب ملجأ الا جاک الجنایا

فبجانک یا محبوبی لا شهیدتک فرفقتک المبین بین بدی طلعه خضه ملک و هایتانک
ولا انا وینک فی سائر القدر لفاء حضه سلطان مد و سبتک بانک انت الله لا الاله الا
انت و حدک لا شریک کن لم نزل کنت مستغیا فی سائر الجها و لا نوال انک انت مد کنت
فی عرش العما و کن بقدر احد ان یصاعد الی جرم ملک جنابینک و لا یکن لاحد الطابع الی
بساط سلطان غیر سبتک و کل برید او صلتک و لغاتک و لا الاحمد سبیل بالقران
الی سماء عز و ذراتینک و لا الاحمد دلیل بالوردی فی بیاط انر ملک ها هر تینک

فبجانک یا الهی و سیدی لا اجد حقاً الا فی عز و آبانک و لا غزاله فی فکره انک
لا یخرج فی ذلک السبل بین بدایت بناه فی انک ذانک و نصت نصتک تفک عمل کن
قلبی عند یوح ارباع سخن عن احبتک و شرح نوادی عند ظهر دایات الهم من اهل ضو
فبجانک یا الهی انت شهید حالی فی ملک البیت الی احد و یفعلون الاحبا علی طاعتک یا

سال ششم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

ما پشاه و ن افتم سړی عندا حرف العمار و بعلون الاضفيا، على ما سجنون انت و نصح سجنی
 بالذلة الكبرى و الاضفيا، نظرون فی حفت ما بریدون فبحانک سبحانک ما اوی کل ذالک
 الا من فعلک بی و احسانک علی فلک الحمد فی جمیع ذالک و کان اکثر فی جمیع هذا اذ انک انت
 الحق لا اله الا انت و اما بکل ذالک مؤمنون و الحمد لله الذی قد غن الهماء بتر الوفا، فلعل
 اجلسه علی سر الحما و فلعل غره بابات الجذب فی ذالک القبل الخراب، و لکن الناس اکثرهم لا
 ولا یشکرون و الحمد لله الذی قد اقام النور فی سر الهماء، فلعل شهد من هاهون الا منین ^{طلعا}
 العلماء فلعل ابتلاه بین یدی المشرکین فی ارض الانسا، و لکن الناس اکثرهم لا یشکرون ^{لا یؤمنون}
 و الحمد لله الذی قد رکبنی علی براق النور فلعل اقامنی علی رفرف صفر الجبروت فی مسترات
 هویات الا بحی و لکن الناس اکثرهم لا یظنون و لا یعملون و اکثر لله الذی قد اصعدنی الی
 ساحد غر الهماء، فلعل بدعی فی الوجود عند نشع طلعه الباء فلعل دخلت فی بیت الهویه
 باسنا، الكبرى و لکن الناس اکثرهم لا یشکرون و لا یفهمون ثم بعد ذالک یشکرون و یقولون یا
 الا یملون و یحکرون لا یؤمنون، ان یا حمانه الاذلی و ذالک الاحدی و طائر الا یمل
 و نظیر الاهی و نشع الجمالی فل ان یا اهل الکتاب لم تکفرونا بهم ثمجدونا السنا ابان
 السور السنا نقرها الرب فی جیل الطور لم تودونا کیف ثمجدونا السنا مستر النزول
 فی الزبور السنا طلعت حی غفرو السنا عمار، کانوا السنا بنات الاحدیة بالظهور ^{کف}
 مخفیة عن رباننا لم یؤمنونا فی برتنا السنا جمال الغر فی ظلمات الدجور السنا المحب
 فی کبد الها، یا سر المسود السنا المحبب فی قلب الهماء، برنات النور السنا المزم فی لاهو
 الفواد برنات الطور لم نرضونا و نفلونا و نخذلونا ناه الله الحق سنزل علیکم لغزنا

سال ششم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷

۱۸۵۱ م

کامل نفس حضرت اعلی وومی بمقامانی برتر از آن سنود و جمال اسی بد نظری که ذکر شد او در سائین بر بصیرت داده هدایت بطریق منبغیم میفرمود و در ظاهر تحویل و توشیح و نگاهداری نمود تا منتهی بجا رسید اجتناب از زیاده و غیر هم حاصل شده موقوف نفع عظمی رسد و در آن ایام جناب قره ایجن در طهران بخانه محمود خان کلانتر قومی مجوس و افسر سید حسین کاتب که ویرا پس از واقعه شهادت عظمی از تبریز بطهران آورده در آنجا در دست مسئول و علامه اکبریم قزوینی حسب دستور جمال ابھی در طهران دین و مقابله بجمع و استساج آثار اعلی مشغول بود

شهادت سید بصیر هندی

در آن ایام خانم میرزا تنم ناصر الدین شاه حاکم خرم آباد شده برزاقی خان ویرا امور سنجبر لرستان و او برادر خویش ابدرم برزرا که مردی شهور و سخاک بود با اردوی منظم بد انصوب فرستاد و ابدرم کوه خاده و شهر مسکراخته منتهی قبال با دالی لرستان و تا این آن سا مان گشت و چون با حنی از شاه پریا تیه مانند علامه اکبریم قزوینی و غیره مکالمه در خصوص امر بدیع نموده برخی از آثار اعلی مانند رساله و لائل البیع و غیره را اعلی لعه کرده بود سید سجد هندی در طی اسفار هدایت بیمنع بار دوی مذکور در شاهزاده ابدرم برزرا وارد شد و ابائی چند بمصاحبه و مفاد که گشت تا در ده اشاکماله سخن از محمد شاه بیان آمد و سید بیاناتی راجع بظلمهای شاه نموده شاهزاده سعید قلی را متعیر شده بدرخان بیدادگروان داد و تا قهایش را با خنجر بران شکافته بزانش از تنویر آورد و سید جمیل القدر اعلی مظلوم با سرت کاطه و توجهات رحمانیه جان نثار کرد و نفعه پیش گشت و مکتوبی از شاهزاده مذکور بدست خانم برزرا رسید که دلالت بر طغیان و نمانش می نمود لاجرم سواران و سربازان حکم داد و بر او دستگیر کرده عمل ذریع برگران بردست و پانها ده و بر جمداری عربان نشانه بخاری و مذلت تمام تا در ویل کشانند و در قطعه بزندان کرده سخت عقید و مجوس

سال هشتم طهور

وقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

و مجوس بوده بدشتند تا بحال خسران و مذمت برود

فتنه اصفهان و شهادت جمعی از بابیان

و نیز جوانی شیخ اسماعیل نام از طلاب مدارس دینی اصفهان بواسطه آقا محمد قاسم عباد در اربابیان مشهور که در واقعه بدشت حضور داشت از امر بدیع مطلع و نوسن شده حالت جذبه یافت و مشرب خفا تعبیر حال حاصل کرد چنانکه او عالم بود که محمد رسول است هم و علی امیر المؤمنین محمد قاسم مذکور است و نیز اظهار داشت که من بظهوره تبه موعود در بیان پیشم و جمعی از رجال و نسوان حول او مجتمع شدند و چون بابیان غایت انتظار و ترصد برای ظهور من بظهوره تبه داشتند عتابا فر تیریزی از حرف حق می که تفصیل احوال در دو بخش سابق نگاشتیم و آن ایام در اصفهان بود از شایده احوال مذکور چنین گفت حضرت رب علی بن فرموده که تو بجنور حضرت من بظهوره تبه خواهی رسید و شاید این شخص همان منظر باشد و نیز سید بصیر مندی سابق الذکر با حاجی میرزا جانی کاشانی و نیز سید سلیمان نعلی نوری آن ایام در اصفهان بودند و به شیخ مذکور گاهی ملاقات و مصاحبه می نمودند و پس از ایامی طولی که حال بر این منزل گذشت روزی شیخ اسماعیل گفت امروز من باید امر خود را بر همه کس ظاهر و آشکار کنم و حکم کرده تا آقا محمد قاسم مذکور در بازار بصدای بلند ندا داد که الا لا اله الا الله ظهر محمد پس بهممه در کوی و برزن افتاد و خبر بیع حکمران چهره غمگین خان رسید عوانان بفرستاد و مایشخ را با شادی بگریز کرد و دو نفر از هم را آن که در همین و بارش بودند در بازار دستگیر کردند یکی از آن دو عبد الغفار صباغ و دیگری آقا ابوالقاسم علاقه مند بود و هر سه را بدار بگلوته برده تحت بازخواست پیشکش و دستنطاق در آوردند و در لسان آنان بفرستاد متن را بنام بابی اسم نوشته که خط خاندن از آغده بابی جنبتی بودند امثال سیده حسن قناده و آقا محمد خاساب و غیره همه را بدار بگلوته

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

بدار انگور حاضر کردند و اغلب بانی بودند هر یک بعلنی نغذائیم حکومت نموده توبه کرده مستخلص شدند
و حاجی میرزا جانی شهید سندی را هر چه جستجو کردند بدست میاوردند و اقامت حسینی مذکور را هر چه
بسیار نموده در زندان نگهداشتند و پس از چندی شیخ را با سه تن مذکور که در بازار اندک آن شهر
بودند بمحض حاجی میرزا حسن مجتهد کشیده تحت استطاق و بازخواست قرار دادند شیخ در آنوقت
بترسید و پریشان کوفی کرده انکار نمود و مجتهد حکم بر جنونش داده گفت در خانه پدرش محبوس باشد
و سه تن مذکور که بانی ستقیم الایمان بودند اقرار کرده صراحتاً گفتند چون محبوس و عده بیانات
ظهوری را داده چنین گفت هر که چنین ادعا کند با پس احرام نام و مقامی که بخود نسبت داده
تعرض نماید حال اگر این مدعی همان موعود است بنها و الا ما رایت صدق و حق است اگر
گشته شویم در راه صدق شهید شدیم و اگر بمانیم و مقصود حقیقی ما ظاهر شود ازاد شویم سزاواریم بود
و حاکم مذکور نفوس قتل داد عوانان و در چنان هر سه را میان بازار عبور دادند و هر یک از آنزده
مردم رسیده زجر می داده اجری بودند تا ایشان را بقتل رسانده جنجور جنجور نهادند و هر سه در
حالی که میگفتند این یوم بوم قیامت است و فریاد فی الجنات و فریاد فی العبد
انکار شده با کمال شوق و سرور جان نثار نمودند و ایشان اول نفوس بودند که در صفهان شهید
شدند و اجسادشان در کوی و برزن افاده متعصبین و اشرار آنچه خواستند کردند و بهر سو کشیدند

و در عزت واقعات این ایام اینکه در شهر صفهان و غیره از طایفه کی در مقام نبوت قائمه دیگری مدعی ولایت بوده و کلمه
هر دو نفوس زشته و اتفاق کردند که وجه الفل اند و چراغی غان شب انگور برادر رسیدان نقش جهان صفهان
فضیلا و سلام مغفول نمود روضه انصاف

سال ۱۱۸۵ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۷ هجری قمری

۱۸۵۱ م

کشیدند و بعد از سه روز آنچه از اعضا و ابدان باقی ماند مدفون دستور ساختند ولی از ازل گفته اند که
اجساد در آن تخت اطباق سنگ و خاک بیرون آورده چندی به نهایت زشتی و فطاعت زفا کردند
انگاه بسوی برده تخت خاک و خاکساک ناپدید نمودند

شروع قتل عظیمه نیریز و قتل میرزا زین العابدین جان

و در آنجا آن احوال نیران فتنه عظیمه ثابته در نیریز که نتیجه آثار ممتده فتنه سابقه مشروطه و بخش دوم بود متب
گشت و علت آن فتنه فترت و فسادهای منافی حکمران نیریز میرزا زین العابدین و موسسین فتنه
اولی بود که برای عیب احوال و طلب استقلال موافق میل میرزا زین خان بگریز ناصرالدین شاه و روسا و دولت
و ملت بقتل و رفع این ائمن و جماعت باجبهه برخاسته آنچه خواستند دارد آورده و جمعی از موسسین را
که پس از شهادت جناب قاسم کبکی و جبهه اکبر و اصحابش برای تحفظ خویش از شدائد و قتل گرسنه و برهنه
فراری و متواری شدند بپوشه تعقیب کرده از تعرض بجایه نبودن آن چیزی را فرود نگذاشتند و ما
تغضیب آن شدائد و مصائب در دو بخش سابق آورده نگاه داشتیم که عده از آن مظلومان ناچار برای دادخواهی
جانب طهران شتافتند و تا دو منزلی رسیدند و بیا سووند و شب در سیر خواب بودند ناگهان پور
و غلامان ایالتی فارس که از طهران عودت بشیراز میکرده خبر یافت بناختند آنها را دستگیر نمودند تا خود
بشیراز بروند و فقط یکتن از آن مظلومان اگر بخت و بطهران دارو شد و سایرین را در شیراز تسلیم
والی فارس دادند و داد امر پیرمی این امر بست و لعن کرد و آنان کله سو، بزرگان نرانند لاجرم

هر اعلی خان نائب گورنر اصفهان و دوازده نفر از جماعت تاتیه که خود را با سامی الله آشنا عشرت می نمودند بودند
قبل از طرف و دست آورده در حضور معاهد اعلام آتیا و آنها را ثابت شرع کرده انقضای سبند خائن ناچار صراحت

سال ششم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

لاجرم حکم داد تا در میدان شیراز ایشان را بشهادت رسانند و آن بکت که در طهران وارد شد سعی در داوطلبی در قطع
نسبت با بیان نیز نهی کرد و این اخبار به جمع میرزا ابن العابدین خان گلران رسید و موجب فرزند خواندگی و فرستادن
بر در بحال و فسون و کبار و صفار رحم نمود و چون سعادت از ایران گذر کرد از شیراز دعوت داده و تسلیم وی کردند
همینکه شیخ یوسف با غل نیز بجز نزد وی حاضر داشتند فراموش آن مظلوم را برینند و چندین دیگر را بقدری

بعضی از شریفین چنین آوردند که چون صبحی از دشمنان گلران در کوه تسی با لاطوم هجوم برده چند تن را کلاک نشانی بزرگی کردند
و حکم وی جمعیت بقتیب آن برآمدند و کاهی در پیش فرزند آن مرتجع خان با شته ماند و بعد و بایته برآمد و آنرا که در حبس بود
بجزیش برون عقل آورد از جمله غلام رضایزدی و شیخا و مددی در آنوقت مغرول شدند و دوش از سوان بایته خود را برآید و کلاه
نمودند و در تن را بطهران رفته تا شهر و حاجی قاسم و حسین و امیر علی قاسم و آنرا در طهران در آن وقت در کوه ۱۵۶۸ شهید کردند و نیز خا احمد را بایته
مدان با حبس خان و نجات کرده و چند تن دیگر فرار کردند و در سترلی طهران همگی بیکه آسوده نماندند و چند نفر از نوکران فرزند آنرا که در
فتح نامه نیز برای شاه میرزنده تصادفاً آنرا شناسانند و دیگر کرده بشیراز نزد فرزند آنرا برنده و سایر آن چنین بود که بکلیت
و آن شیخ مادی خلایق زنده و حیدر شهبه و میرزا صبی و ابول و له حاجی بنین العابدین و دیگر ولد قاید و میرزا حسن و برادرش میرزا بابا و این
تن را در میدان سر بازار خانه شیراز شهید کردند و آن شیخ یوسف و سایرین را با کلاه بجزیر برای خان فرستادند و او
حکم داد که گوش شیخ یوسف را برینند و دیگری را همار کردند و دیگری را چون زنده و چند نفر را نیز چون شهید کردند که آن
چنین بود که بجز میرزا محمد شیر عسکر و حاج الدین را شب در مجلس شهید ساخت و بعدش را در چاه انجم خستند

سال ۲۳ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۷ هجری قمری

۱۸۵۱ م

بقدری زنده که بر چوب جان دادند و محاشته گانتر اجماد آن شهید را در جاهای بختند و برخی دیگر بر این
سوراج کرده چهار نمودند و نیز نگاهشتم که ملا محمد حاجی کاسم و ملا احمد حسین عیسی از بایان نیز از چنگ
زین العابدین خان خلاصی بسته خود را بطهران رسانده بکلیت بایان آنجا نظم و داد خواصی کردند و نیز از
زین العابدین دم بدم بر قسوت و سختی میفرزود و اسوا و املاک بایان را بر بود و بر ایشان عمل آسایش
باقی نگذاشت لاجرم بایان متفرق در جبال شد و جای یکدیگر را پیدا کرده انجمن نمودند و در مال احوالشان و
عیالشان سخن گفتند و از تعقیب و اندامات حاکم و علما الحقی بایان هستند و بر همه کثوف گشت که هر گاه
چون غزالان صحرا و ماهیان دریا و مرغان هوا شوند دشمنان دست از ایشان کشیده و مال و عیال و
جانشان را دستخوش آمال خود نمایند لاجرم بی خودخواهی برای وحید و صاحب شمشیر گشتند و در قتل
حکمران و دیگر گلمان بستند و این اوضاع پس از واقعه انامتید بچی وحید که در بخش دوم شرح دادیم تا
تقریباً یکسال دینم امتداد یافت و با آن حصر در فضل خریف که بایه در باغستان جبال شیره انگوهر بگرفتند
جمع بکوه بالا طارم بجارخانه شیر و پزی خان حاکم هجوم بردند و دو سه تن از بستگان ویرا زخمی نمودند
هنیکه این خبر بوسی رسید گردی استیج جبال دستاد که بایه را دستگیر کنند ولی کاری نداشتند و بایه
نیز استعدا و صلح و هجوم بر خان نداشتند و پیروان نیز بر بوجات مذکوره شده مقدمات فتنه بر داشت
و جوانی برزاعلی نام که بسیار شجاع و صاحب اعتبار و قبیله در نیز بود و بنام علی سردار شهسوار گردید و مخفیانه
از کوه بقصبه وارد شد سعادت بعاطلات و اراغی و انبام بایه همی نمود و ظلمت شب مسلح بشمشیر و
خانه های یک یک زفته هر که را محتاج قوت و لباس و دشمنانی دید شسی دیگر با این رساند و این
اعمال را بوسی از خاندان حشیا با انجام داد که متعین نمزاند هستند تا آنکه بعضی ویرا دیده شناختند
و بایه منع و تهدید که کرد و این خبر منتشر شد و بیع خان حاکم رسید و شبی سر راه بر او بسته دستگیرش نمودند و

سال ۲۴ هجرت ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هجری

۱۸۵۱ م

دفاع جهاد ستم بر او دارد و در روز و بالاخره ربانی یافت و با اعمال مذکوره استوار و مدد دست داد و بهمت تمام از ضعف و در مانده گان همی و لجنی نمود و با اتفاق و اتحاد و تحریک و تشویق کرده عموم را بقیام و عین بر انگیزت و برز این العابدین خان مشرف با مطیع شد و جو آیس و نامورین بسیار پی و سنگریزی ایشان گماشت و جمعی مستح ب حفظ خانه خود نامر ساخت بدون جمعیت مسلح و هاب و ایاب بجائی نمی کرد و سایر اعدا نیز بحال احتیاط نمودند ولی در جمع این طائفه دو تن بهدایت و قیادت قیام کردند اولی بزرگوار محمد حسین قطب از مشایخ بانیه نیز که نامش را ضمن شرح احوال و حیدر شید و اصحابش در دو بخش سابق آوردم چندی در طهران بسر برده عودت بوطن کرده بقیادت بانیه پرداخت و جمع نظامی در نیز از علماء و اشراف و غیرهم مطیع و متقاد ارشده و او خود را بر جای آقا سید علی حیدر کرامت شمرده نمود و بهوش بخونخواهی از او در حضرت رب علی میخواند و دم علی سردار مذکور که مردی بیادار و بصفت علمت و همت و سخاوت و دیانت آراسته بود و بتدریج احوال و ایام قریب شناساوتن از باب بیان گردانند در مجال جمع گشتند و در لیالی انجمن آراسته از مصائب دارنده بر جناب و حیدر و اصحاب و فطایح صادره از مکران سخن گفته و حسنجوی وی بر آمدند تا او را بقتل رسانند ولی او را بدست نیامد و زند چه خان مکران از این امر دستخبر شده احتیاط را از دست نداد بنوعیکه چون از خانه بگریزید انبوه مسلحین که او را احاطه داشتند اطراف و بلا درون حمام را نیز فارغ نیگد هستند و شب و روز در تحسین بیان بودند و اگر فردی از آنان را بچنگت میاورند بلا درنگ باشد عقاب میکشند تا قاتل پنج تن از اهل محله خان حاکم که بای محمد نام و سه پسرش خواجه محمود و خواجه حسن و خواجه علی استخوانم بنا خانه خان که غم فتنی بود و هشت از وی نیز از شده مصمم بر قتل گشتند و خان در شب حیدر بزرگباشی خود که بلانی صادق نام و دستر داده گفت که صباح بعد بکام میروم و پس از فراغ آن

سال ۲۵ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۲ هجری قمری

۱۸۵۱ م

از آن سوار بر اسب متفرج خواهم رفت و تو باید همیشه مسلح را بحد چهار نوبت برده بفرستی و نغز را که بوجوب صورت اسامی از اینک افتد اند اسیر کرده بحبس و در قید اندازی چه نخواهم در این روزها را بیکبار در دیگهار پنجه بچوشانم و این خبر بواسطه شخص صادقی بیخ من مذکور رسید لاجرم بی خط بداران برخاستند و با عاقبت خود و واع باز پسین کردند و قبل از طلوع فجر بجهت آمدن در خلوت خانه ما خود را محفی کردند و چون صبح شد و کما شکان حکومت حرم حاتم را خلوت کردند و برام در شکن جسمی از مستحقین مسلح حاضر شدند و بر سر عمارت خان که شرف برده حاتم بود نیز جسمی ننگدار نشسته فقط قیام و دفاع گشتند میرزا زین العابدین خان با اسلحه بگرا بردار شد و دلاک بخدمت شوال گشت ناگهان پنج تن زبور از مراد بیرون آمده با نهایت قوت بیکبار بر او هجوم بردند و با آلات گج بری و تیغ سردن موی سر و رو که از دست سلمانی حاتم گرفته چندین زخم شدید دارد آورده دلاک بیرون دیدند و جمعیت مستحقین را که در شکن و بالای سقف و اطراف حاتم بودند خبر کرد بجهت با چهار تن آنان که حاضر بودند در آنجا گشتند و یکی را بر زمین انداختند و با تیغ کتاره و خنجر ریزه ریزه نمودند و خان مجروح را بر شکن کشیدند در آنحال استاد قاسم که بنیابت بیجا و بیباک و برای یقین یافتن بچشم جانت خان در زاویه حتما مترصد بود سخنش شنید و در دست که زده و با کار و بنای موسوی وی بیرون جست و فریاد زد که هنوز زنده و ملازمان خان با تیغ بیدریغ بر او هجوم برده مشکش را دریند چنانکه اسماش بیرون ریخت و مغذ لک خود را از چنگ قاتلین رها ساخت بخان مجروح رساند و مشکش را با کار بدید و دست بسکم دریده اش فرو برده اسماش بیرون کشید پس او را نیز بکشتند و میرزا زین العابدین خان چند ساعتی دیگر زنده بود آنگاه در گذشت و در آنوقت مذکوره در شیراز حدود و اطراف شهرت یافته بوجوب شدت خوف و بیم مخالفین و قوت قبضه مؤمنین و آزادی و قدرت و تسلطشان گردید و نیز در شیراز و در بار طهران فترت گشت

محققان این سند از ابن العابدین خان متروک گرفته اند و در آن روزها در شیراز و در بار طهران فترت گشت

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۱ م

هلاک میرزا قیچان امیر کبیر و استقرار میرزا آقاخان نوری و قیامش بذبح فتنه نیریز

در اوایل بهار سال ۱۲۶۱ هـ ق میرزا قیچان امیرانایک سردار بزرگ و با تجربه و تیرش با کشت چاره جهت بحال
 عزت و استقامت و استبداد اعدا با حکام شاه نشسته او را در راه ای او را منع و غمی میکرد و آنچه خود صلاح میدانست
 جاری نمیداد و شاه را بر جوانی عاری از بافت تصدی با بر سلطنت بیشتر و چون طبیعتی شدید و مزاجی فطرت غلیظ داشت
 اغلب احوال ایران از او متفرج بود و نوبتی را بر تفرغ میان لشکری تعین کرده آمان ابنه شده بر او شوریدند و در ناچار پناه
 میرزا آقاخان اعتماد الدوله برده تا کاروی با آمان توفیق تنظیم داد و با بکوشش و میرزا قیچان را معزول و مقرر
 و مرود و مطرد داشته نفی حبس کاشان نمود و بان غره در حاتم مین و برانجام شاه ای هلاک کردند و در بهنگا بیکه
 و قیچان و غلامان شاه ای ابداع حکم کرده خانم قتل او شدند جنبه صفت اصیله مجازات خود شده اعتراف بجمله
 خویش نموده گفت اصلا صلحت در این نبود که متعرض سینه باب و تابانش نوم و من در قتل سینه تقصیر داشته
 بزرگی کردم و اینک جزا از می بینم میرزا آقاخان مذکور در هشاد صدارت داده شده با اختیارات تکریم شده
 در امور لشکری و کشوری مستقل ساخت و بجنب صده عظیم برافزخت و اذینوع سیاست جاری و در فتنه و تیریز که
 در طبیعتش بود شروع بر فتنه و فتنه مصلحت امور مملکت خصوصاً اوضاع بایسته نمود و در آن هنگام میرزا
 محمدالدوله عم شاه و والی فارس بود و میرزا آقاخان حکومت نیریز را برای احتیاطی که در امور کشوری آنجا راه یافت

دو بیت پنجم محرم میرزا قیچان امیرانایک اعظم از منصب وزارت نظام و وزارت عظمی و لقب آگاهی رسانند صدمت غل بکلی قطع
 و معزول شد و میرزا آقاخان اعتماد الدوله بجای او بجهت صدارت عظمی انتخاب و معزول گردید منتظم ناصری

سال ۲۷ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۱ م

باقت از ایالت فارس مجرتی ساخته استقلال بخشید وزیر انیم نوری را با تعزیت تمام نامه حکومت آنجا نمود
و دستور سیاست و تدبیر بی باور تعلیم کرد که با بیابان راه رفتی و مدارا پیش گیرد و از آزادی و مقام و پدیس
آنان را بدام کرده دستگیر نماید بنا به علی بن ابراهیم خالوی خود میرزا بابا را با سوارانی چند مقدمه خبریزه نمود

در این سال ۱۲۶۹ میرزاده تهریه الدوله طاسب میرزا بایات در آهنگ خراسان حضور گشت بعد از دو ماه در آنجا نشست با عالم داد
و انش رافت و عطفت اظهار نظر عمل بر روی آورده و با سبب انده صارت عظمی کج عادت آتش بی بهاء نور بود و تصور ایوان
جلا شش غایت قصور و قور حکم بود و در این امر لا علاج این بود که تدریات میرزا انیم را در برکات کان لم یکن انکار و آحاد
میرزا انیم را در منزل شام و در روز پنجشنبه میرزا در لارج میرزا حکم عریانی داد و صفای همی من جرم و قمر کا زین را حاجی بود
خود صحت بود مجدداً منگانه نیر زدی نمود و اصل این مقدمه چنین بود که حکومت لاریجود و نیرزا میرزا انیم شکر زین باشی فارس
که صدر عظیم را برادر زین دینی تم بود متوفی شد در این ایام حکومت از صامت مناطق ۳۴۱ کن از شدت امالی نیز ستره آمد
از بقیه حماست با تبه که در قضا و دنیا با سیر میرزا با جراج نائب میرزا انیم که حال خراج بود برنگیستند چون این خبر میرزا انیم سید تهریه
خویش خدمت میرزاده تهریه الدوله مورد عرض گردانید چون بسبب اتفاق ایوانی و محل نیرزا ظاهراً در صدق و سواد و سینه و صبر و تقوا
چون تهریه الدوله مردی خدایست و با هر صلاح بود طریقاً همیشه با جرم را در دست عاده قطع و فصل این ماجری را در نزد
نیرزا انیم نهاد با جمعی از پادشاهان دو عهده تهریه الدوله که در قفسه هر یک سبب نیرزا انیم را در پیش گردانید و در عهده خود میرزا انیم خبریزه
سند کا بقاقت و سیاست کجایه جمعی کثیر از صالح و طایف و غیره نیز نیرزا انیم را در پیش گردانید و در این امر سبب سبب نیرزا انیم
آورده تهریه الدوله که بحضور انصاف من تحقیق و مستفاد از ارباب بار بود فرستاد و حیدر استغرض خریداری چون انیم از ان عظیم
نیرزا انیم انجام سیده بود و شهادت نامه انیم و بقیه تسبیح برادر کجایه طهران و سنده حقائق از اخبار نوری

نیرزا انیم شکر زین باشی در سال ۱۲۶۹ و شکر زین باشی کن شکر زین باشی و شکر زین باشی شکر زین باشی و شکر زین باشی
حکومت سرپرستی صدر میرزا در لارج جرم و عهده داشت و با آن فرود سال ۱۲۶۲ و شکر زین باشی شکر زین باشی

سال نهم ظهور

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

مدانه داشت و برزایابی مذکور در شهسوری چند که قبل از ورود برزایانیم حلقه عقد نمودن نیز یکروزه ابتدا نفعی نماند
نموده آنکه میرزا نعیم با دو فرج سر باز دستداد مخالفت در دو روز نیز نمود و علی سردار شهباز که در بیان از او
برسم استقبال و اجماع بجای آوردند و در چند روز اول نفعی نگردید و بدیاری آمدند که بدون این علاج عمل
استخوان استیگر سازد و نامشخص صاف پلوسی بجهت بایه فرستاد و عنوان داد گسری و حقایق حقوق مطلوبان
از درگاه میرزا زین العابدین خان بیان آورده ایشانرا امیدوار ساخت آورده اند که زوجه میرزا زین العابدین
با میرزا نعیم در ضلوع ملاقات کرده و عده و نوید داده از از خود است انتقام شوهر از بایه گیرد و چنین بدیدر نمود
که بنوع مذکور آنان را در دار الحکومه مجتمع ساخته دستگیر کنند و با یکدیگر در زری قریب یکصد و پنجاه تن از ارکان
اینک نفع در دار الحکومه حاضر شدند پس یک فرج سر باز که بوجوب دستورش در قوه دار الحکومه محقق و مقرر شد
در قوه راسته شیکت کرده نفع از دخول و خروج شدند و با عنوان مستخدمین حکومتی پنجاه تا شازاده کرده
بجس و قید انداختند و بعضی را چوب زدند و میرزا حسین قطب علی سردار نیز در آستان بودند و میرزا نعیم
وقع را بصدر اعظم خبر فرستاد و او بفرصت رسانده حسن بدیدر خدمت نمود و شاد و شریف خلعت میرزا
نعیم از زالی داشته فرمان صادر کرده با جمعی سواران و نامورین بشیر از روانه داشت تا همه مجوسین را از
نیز تحت الحفظ بطهران ببرند و در خلال آن احوال عائلات مجوسین و باقی بایه نیز شتاب و زور ما در
نهایت قبولش و اضطراب گذراندند و میرزا نعیم برای تأیید و رواتب تعیین تکلیف سرانرا از پنجاه
نزد نفع بشیر داشت و اسما و نامست مجوسین مذکور را صورت نوشته میرزا ابابای نامت الحکومه سپرده

روز شنبه بیست و هشتم نهم جاری اولی هشت ساعت رسی شش دقیقه در گذرشته آفتاب از برج موت کجیل
تجریل نموده و سلام نام در تالار تخت مرمر با کوهی منقده گردید منتظم ناصری

سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

سپرده دستور داد که همگی را در حبس نگهدارد تا تکلیف از امر که برسد و خود با فرج سر باز بپوشد و در
غیابش میرزا بابا خواست از امالی قریه قطره که همگی مستحق جنگی و از خویشان و انصار خان حکمران بمقتول
بودند تحصیل عوارض مالیات دولت نماید و آنان سرطعیان برکشیده عصبان در زمینند و گماشتگان
ویرازند و از افعادشان و اخذ مالیات عاجز گشت در این هنگام برخی از اهل قصبه با و گفتند که
اجرا این مقصود از عهدده علی سردار شایستگی انجام پذیرد و صلاح چنین است که بابت این مقصود
آورده و ملاطفت و اظهار محبت کرده تا سر اخذ مالیات و احتضار عصا سازد و ادب نیز چنان نمود
و بعضی سردار شریف خلعت داده آنانرا تا امور بقطره کرد و امالی قریه را بزم و هراس فرا گرفت و
مالیات مطلوبه نیز حتمی وصول یافت و از آنسو زمین شیراز از قصبه قریب درود سواران و نامورین شاهی
مقطع شده بیا بیه نیز بر بواسطه بیک امین خبر رسانند و آنان اجتماع نموده بعد از مشورت مصمم
بدفاعت و مخالفت گشتند و سه نقطه را محل اجتماع و تسلیحات قرار داده مستقر گشته کارزار گشته
چنانکه جماعت معین و اهل علم در خانه ملا محمد موسی مجتمع و علی سردار با تفنگداران در خانه خویش و مشددا
میرزا حسین قطب باشگاهش در باغ از خارج قصبه میباشند و دم بدم با ارسال رسل از حال یک
دیگر اطلاع مییافتند و همینکه سواران و نامورین بشیراز رسیدند میرزا انیم کنونی بمیرزا بابا
نوشته با آنان به نیز فرستاد تا بایمان را بیدار کند و کرده بشیراز و طهران بپزند و سواران
نیز آمدند و میرزا بابا ناچار بصد آن شد که بتدبیر و حیل بر بایمان دست یابد و کس نزد
ایشان فرستاده ابلان داشت که چون در فلان سرحد محکمت جمعی از اشرار سرطعیان بر آنرا
و این سواران تا مورس کوبی آنان هستند اولی آنکه شما نیز ساعدت نماید و جماعت خود را حاضر
سازند تا بالاتفاق انجام این مقصود دهید و بی در پی ازین قبیل ابلاغت نمود و بایمان

سال ۲۰ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

در بیان جواب نفی فرستاده گفتند که ما اینک صلاح خود را در اقدام با نیکنه از امور با اینکه دستوری از دولت سرشید
نیداریم و میرزا بیبا و دانست که دیگر بار در دام حیلۀ او نیفتند و مضطرب شده برای منع سنولیت نزد شاه
صده علم چند تن از تفنگداران غیر بابی را بدون تقصیر گرفته محبوس نمود و خواست آن چهارگان را بنام بابی بپرداز
و دستۀ ولی طاعت این نکته شد که تا چند تن بابی همراه نفرستند نتیجه مطلوب حاصل نشود لذا قریب دو هزار
تن مسلح گرد آورده حکم داد تا اطراف بستان نربور را گرفته لکن جرات نیافتند که داخل شوند لاجرم نربور
حکومتی را امر نمود تا جوار افتاده داخل بستان شده و هجوم بردند و بابتیه دفاع برخاسته با چوب سنگ
و شمشیر و شش بر مهاجمین را خارج کرده بکسیر گویان از باغ بیرون آمدند و در همان حال علی سردار و همراهِ
و سایرین از بابتیه نیز از محال خود بیرون آمدند و از سه جانب صداسکیر مذبذب کردند و اطراف جنگجویان
مهاجمین را محاصره نمودند و با یکدیگر مفاعل شده همه در فریاد از هر سو بلند گشت و سلی جنگ در دستها
صعود و نزول یافت در آن حال جوانی از بابتیه محمد نام بن میر احمد کفن بگردن انداخته از باغ بیرون
رفت و با شمشیر برهنه حمله کرد و از شجاعت و قدرتش جمیع مهاجمین ترسیده فرار برقرار اختیار نمودند و دل
از دست داده بگریختند و او از عقب راند تا در بدار انگلوسه رسید و جوان دیگر در آنجا گرفتار آمده
گشته اورا جس کردند و عده بابتیه پیش از دولت نفر نبود و مهاجمین و اعدا جمعیت کثیره داشتند
و تا هنگام غروب آفتاب میدان کارزار و هنگامه گیرزار گرم بود و آنقدره قلیل بکوشش چاهها
قات استسگر ساخته از صبح تا شام قتال نمودند و دم بدم قریب پانصد الی ششصد نفر تفنگ همی
شدیک شد و در آن روز غلام محمد و دو تن دیگر از بابتیه را اعدا در حال انفراد با قه گرفته و میرزا
ایشان را جس نمود تا عده دیگر را نیز بدست آورده مجازات نمایند بالآخره هشت تن دیگر از
ایشان را نیز یکی محمد بن میر احمد ندکورد و دیگر محمود بن حمید بیگ و دیگر عبد قیوم بن عسکر شهبان نیز

سال ۳۱ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

و نیز احمد بن شهیدی اسمعیل و علی و مراد و رضای نام از اهل جوانات و دیگر خواجه غفار از اصحاب افاضت کبکی
دیدند که آنجناب از وی رضایت نهشته نشافش بخواهد دستگیر کرده در زندان بزرگ عمارت خان حکمران
مقتول مذکور محبوس نمودند و آنان با یکدیگر مشورت کرده فرار دادند و بیچ را سوراخ کرده بگریزند و شبها آب نجسه با کوزه
همی کنند تا نزدیک بآن شده که بیچ سوراخ شود و خواجه غفار مذکور را خوف فرا گرفته منافق و خائن شد و میرزا بابا
خبر فرستاد که مرا بی تقصیر گرفتار کردی چه که بانی غیبتم و اینگونه بانی اند و بیچ را سوراخ کرده بخواهند بگریزند
بزرگ بابا سر بر شده و در آن حاضر نمود و گفت اگر تو بانی نیستی باید همه ایشان را سر بری تا مستخلص شوی دادود
چون گفت برای اجراء این امر حرم پس با میرزا بابا همه را از زندان بیرون آورده در یک جبهه مشهور مسجد
نظر یکی میباشند و دیگر که محمد نام جوان سابق الذکر بود آن رضای بن اقا علی نقی از اصحاب بزرگی پاشا
شاید نمود و سایرین را با تمام خواجه غفار مذکور سر برید و میرزا بابا او را مستخلص در آن کرد و در آنجا خواجه غفار
پوشید و حق دی چنین بگفت که همانا این ملعون منافق پسر من نیست بلکه از جای دیگر است و چون
شب شد و ما همین بمل خود برگشتند و بابتیه از واقعات مذکوره دانستند که عاقبت امرشان بدست
رضیق میرسد و همانشب از سموره خلیج شده بوستانی مشهور بنام بیدالکک واقع برداشته کرده بیست
نیم فرسنگی نیز که اشجار آنرا غالباً و جسد ششید بدست خود غرس کرده بود جمع شدند و در
سه شبانه روز مشورت کردند و باروح قوی اتحا و دو جانفشانی متعا به شدند که با یکدیگر بساوت
و مساوات کامل سر کرده از کل ششون خانه منقطع شده بنصرت امر جدید و نحو خواهی از دما بسنوک
شده انجام کنند و مخالفین و قاتلین را که اقدام بظلم و قتل و جسد ششید و سایر اصحاب نمودند بجا راست
رسانند و در آنجا قاتل گردند و مصمم شدند که چون امید نجات از دست ظلم اعدا نماند در طریق سعادت
آخرت کوشند و جمعیت رجالشان بعد از چهارصد رسید و بعد از سه روزش داخل قصبه شدند و عمل

سال ۳۲۲ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

جبال و اطفال خود را جمع کرده سوی جبل بردند و شماره فسون و طفال بنامند از ششصد بود. هکلی برادر غنیمت
 دانسته که عمل دادند در جبال در بالای کوه سنگر بستند و در دامنه کوه مذکور پنج رستگان بسیار بود و االی نیزه باغ و
 بستان داشتند و نبی از االی در آن فصل در بستانهای خود بر میزدند و برای نصب و نصب شدند که در
 واقعات مذکوره یافتند چند بار تعرض و حمله بر میان نمودند و آتش عبرت ایشان بر افروختند. برستانها هجوم کرده
 هر کس را که از نبی به حیات رسانده و یا سب و لعن نموده بکفر اعمال رسانند چنانچه همه دوزخ چند نفس از معاینین
 بقصد آمده در دار الحکوم بناخته شدند و میرزا بابا سخت در حرف و هراس افتاد و تفصیل واقعات را ^{بطریق}
 با لفظ و اغراق بمیرزا نعیم و شاهزاده ولی نارس نگاشته است که طلبید

ورود افواج و شروع مقاتلات خونین و شکست اردو

لاجرم طولی کشید که میرزا نعیم با فوج سر باز گلپایگانی و ترب آتشیانه و با فوجان فرزانها برای چهار بلوک که با
 سوار و پیاده و ملکات لازم باشد برای وی نفرستند و در نیزه شد و در مدت میت روز قریب هزار نفر
 تفنگچی اصطبل باقی و هزار نفر عیانلو سرداری محصور محلی فن قوت دارد شدند و از نیزه و توپ و بعش نیزه
 نفر سرداری میرزا ایوب سخنان گلستان نیزه و محمد رضا خان برادر میرزا ابن العابدین خان مقتول و قاسم و الله
 علی محمد که چنانچه در بخش دوم نگاشتم بهرب کلولا تفنگ بایه از مساجد نیزه افتاد و عده دیگر از نیزه
 و کدخدایان هر محل مجتمع شدند و اطراف بایه را از هر گوشه و کنار احاطه کردند و بایه چون اوضاع را
 درخیم مشاهده کردند قیامی برای جنگیم مواقع خود و مقاتله گردیدند و با اعتقاد و اعتماد کامل بجایت خود
 در راه دین و ایمن دل بر مدافعت و جانفشانی نهادند و فسون و اطفال را در باغ سابق الذکر آسایش
 و آرایش دادند و رجال در بالای جبال استقرار گرفته محل اقامت و تحصن خویش را بر کوه مرتب و متین
 و معابر و محال آمد و شد راسته نمودند و سر راهها را سنگر ساخته فلکهای سنگر از افغانه و چهل سنگر مرتب

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

در تب و مستحکم نمودند و در هر یک جمعی را تعیین در می نمودند چنانچه سنگر آستانه بشندی در پیش و انکار و سنگری
دیگر سرداری خود ابد قبطی و دیگر سرداری میر اسمعیل و دیگر سرداری حاجی قاسم و دیگر بر بابت ملا شاه علی
بر همین طریق بر سنگری باختیار و اقتدار سرداری بود و چند تن از درباران را بیکر کش چندی سرداری کل
سنگر آستانه ساختند و اعظم و بزرگان را بر بابت و نقابت بر کل مین نمودند و در این کل میر حسین
بود که دستوری اورا از حیدرآباد بمن جانب التماس نمودند و علی سردار در این کل قوامی جنگی و حاجی شیخ علی
قاضی و نیز آخوند ملا عبید الحسین و پسرانش با علی و پسرانش و قاضی دیگر و کربلای نادوی که از بزرگان این
طائفه بودند تمام آلات حرب و اسلحه جمعیت را نگه داری میکردند و قاضی نقی بن ملا عبید الحسین
نویسنده گی و نشر امر اسلحه بعد از داشته بنیاد خیرام نیز بستند و از جمله بایان نیز زینت من
که غالب شجاعان از آنان برز و ظهور کرد و مشهور بنام هفت نفری شدند تخت باقر بن میر احمد دوم کربلای
عسکر بیرون دارد و دیگر حاجی بن صفر و نیز علی بن احمد گرسیری حسین بن شندی اسمعیل حسین بن نادوی
و حسن بن یزاد و پرکاری مستحق و مستعدش مفتوح و بر جوع گردید و این نوع پسر که چکر قاضی حسین مذکور
پی دیدن آقا سید محمد غفر زوی از اصحاب اجد ششید که در مجلس سابق شرح احوالش را آوردم بهرات بود
خبر بشنید و خود را بداند که رسایند و بگویند تا بالاخره ششید شد و پنج تن از علماء اصطهبانات تافصل
ملا محمد علی ملا محمد باقر که خانی صفر کربلای محمد اسمعیل در اردوی اصطهباناتی بودند و از باین متعاقب
شده ببالای کوه برآمده بیابان ملخی و بالاخره ششید شدند و با چکل انبوه اردوی عیان و قدرت چنان
و اصطهباناتی که حسب فتوی علمای خود شسته خون بایان بودند و عده شان بدو هزار رسیدند
چند اطراف کوه را محاصره کرده بنای هجوم را که ششیدند و از هر سو حمله در گشتند و هنگام جنگ گرم شد و گلوله
نش بر اصحاب می باریدند و در سنگر ایشان رفتند و فریب می سنز شان را به تصرف آوردند و ایشان

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

فرمان خود را در دستگیر جمع نمودند و طرفین چنان نزدیک یکدیگر شدند که بگرایه شخصی از سنکر یکطرف حرکت میکرد
 و سنکر مقابل شناخته میشد و در آن محاربه درشت و تلی فطیر از با بیان نیز بر بطور آمد چنانکه یکین از تیر اندازان
 اصطیبا باقی خود را در محلی خفی خفت سنگی گرفته سه تن از اصحاب با کلوله مقتول نمود که تحت اسمیل خواجه
 مستولی بقعه خواجه احمد واقع در کجنگر سنگی نیز در دم شهبان بن عابدین سوم محمد ولد ملا حسین و دیگر ملا علی ولد آقا
 و حاجین ابن علی محمد زخم دار شده بعد از چند روز در گذشت در آن حال یکی از بابتیه قعی بن صفربی نامل شمیر کشیده
 بودی وی شنافت و چنان بر و پیش توخت که نیم سرش را بدور انداخت و بجایکی خویش را بسنگ رساند و
 آنوقت علی سردار خننگی نام که از ضرب ضرب شده بسنگ و در شد و انظار کر سنگی کرده گفت هر چه از زور دنی
 دارید بیاورید قدری نان خشک و مغز گردو برایش مهیا کرده خورد و قدری بیارید و محمد نامی در حالیکه بگذشت
 پر درخت کلوله از همدا انقبضش اصابت کرده شمشیر و علی سردار بر آهنگه از سنکر خارج شده بسف
 سلول بر کرده اعدا زود جمعی از اصحاب نیز بقیضش فتنه و حمله برده جمعیت اعدا را از جای گندنه چنانکه انبوه
 لوده روی بگریز نهادند و شمشیر و لوازم خود را بر جای گندنه گشتند و از شدت انداش تا چهار فرسنگ
 دور از نیزه قرار گرفتند و بابتیه در عقبشان اهی را اندند و جمعی از فراریان را از دم شمشیر آوار گذارندند
 و بیعت میکنند و راه سنکری را بر گرفته سیلای کوه برده سر برینند و چادش را با من افکنند و
 اینو قعه غلبه و فوت بابتیه در ساعتی بعد از ظهر واقع شد و نیزه انیم و ننگیچان نیز بریش از شکست مهاجمین
 نیافتند و او مکتوبی بواسطه مشهدی جعفر نامی بشنگریان روانه داشت مضمون اینکه فردا در روز یکشنبه
 چهار ساعت از طلوع آفتاب بگذرد باید شما از سمت جنوب و نیزه زبانی و همراگان از سمت شرق
 و محمد رضا خان و میرزا ابراهیم کلانتر مساعدت کنند و سرانجام با نوبت استعدا شان و از سمت
 دهنه شکاف کوه بیکبار بر بابتیه حمله برده فتنه و قلع کنیم و پادشاه را از خود رضی و طلب غارت و سر

سال ۲۵ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

وسر افزونی نایبم در رسول مذکور با نامه بدست دیده بانان بایه افناد و او را بکوه نزد علی سردار برده نامه را خوانند و نامه بر برگشتند و با شمشیر و خون بر جبهش چنین داشتند که ای یزید فهم برای مقدمه تهنیه سعادت این قاصد را روانه حجیم نمودیم تا بر فیضانت بشارت قرب درودت در رساند و ازین امر مذکور به جوابان یزیدی بیخبر بودند و با چند تن از سرباز و سرکردهگان بسوی کوه شناسختند و دست در جاقرب چار صد نفر مجتمع شدند و بعضی از یزیریان که زناشان امان یابن امیر داشته در میان بایه بکوه رفته خطاب عتایب جاب کردند که چرا خانه ما را با خود بالای کوه آوردید بایه جواب دادند که بموجب شریعت و حسب عیندت خودتان از زینت شما خارجند آنان شروع تمجید و حیرت گفتند این چگونه ممکن است شما ظهور حق بر شما خفتند و ما با جمیعت علما از آن محروم بایه جواب گفتند به آنگونه که سلمان و ابوذر حضرت رسول الله را شناختند و ملت عرب و یهود با علماشان محروم مانده عدال و قتال نمودند و در آن حسین علی سردار امر داد که عده رشید تفکلی از صحاب راه بالا رسته کرده محو بر جمیعت مخالفین برزند و خود با عده همراهانش در همان حال که گرم سوال و جواب یزیریان مذکور بودند طریق فرار را ایشان بسته از هیچ طرف راندند و هدف کلوا آتشبار ساختند و جوانی حسن نام دلد میرزا از اینط لطف شمشیر بر کشید و سایرین نیز تفکلی را حمال نموده با شمشیر محو برزند و انبوه مخالفین از زمین و پیشان دل باخته تمامت اسلحه و اشیاء و ماکولات را بر جای گذاشته فرار اختیار کردند و غنیمت و افزون نصیب اصحاب گشته آنروز را یوم فرج بعد از شدت نامیدند چه که بسیاری از ایشان اسلحه نداشتند و خوراک هم بقدر کافی فراهم نبود پس تمامت غنائم از قبیل انواع اسلحه و سرب و ما برودت و نان و لباس و غیره در جمیع کرده بسنگری ای خود عودت نمودند و این واقعه عجیبه در نزد یک بنزد آب غاب واقع شده که تغییر نماید هزار نفر از شجاعان منتخب آنمزدود بدون آنکه مفارقت و محاربت نمایند از عده معدود سزیم شدند و میرزا

سال ۳۴۴۴ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

دینار انیم بخر بود و هنگام غروب خبریاتی رسید که میرزا انیم با نوب و ششانی در فوج سربازان کجایی از طریق درب شکاف کوه وارد گردید و فرار گرفتند و موافق دستوریکه در حکومت سابق الذکر داده و مقرر شده که اردو در فرود از چهار طرف حمله کنند و اصحاب قلع و قمع نمایند علی سردار چنین گفت که سربازان عزیز بی اطلاع از طریق و اوضاع جبال باستند و ممکن است فرود آید و فرار را پیدا کنند لذا اصلاح یافت که آن بیدار نگردد و در اشکست داده متفرق سازیم و فرود آید و اصحاب با اینکه چاره نبوده بود و برادر پذیرفته جفا شدند و او گفت که جهت باج با جماع کثیر نیست و دو نوزده نفر انتخاب کرد که یک نوزده از طرف بالا و نوزده دیگر از سمت پائین بشوند و در نوزده و در نیمه شب برین قصد روانه شدند ولی سید حسین نام رئیس آن نوزده چشمش کم نور بود و چون خواست از روی سنگی بگذرد سنگت از زیر پایش حرکت کرد و او از کوه ساقط گشت و اردو قصدشان را فهمیده قیامی قبال شد و کنگر عده مذکوره فرصت ایشان نداده الله اکبر گویان اردو طرف ششیک کردند و در ششیک اول سیراز را اردو کینجه روی بفرار نهادند چنانکه میرزا انیم را یک نفر برده و شش گرفته از میان مهر که برین برده و همه و غوغای خواست و سربازهای دل دوزیم شده که نه هستند از کدام سو بگیرند چون در آن خلعت شب خازنهای چوبی آتش گرفت و روشنائی پدید گشت راه فرار بسته در فرستند و بابتی عبارت پرده بستند آنچه یافتند با دو توپ آتشخانه بیالای کوه بردند و بعد از این آسوده شدند و میرزا انیم با نائل تفصیل باجری و قوت و قدرتی که برای بانیه حاصل شد و خطراتی که برای خودش و مردم دیگر محتمل است برنگاشته بشیر از نزد مؤید الدوله طلباب میرزا والی فارس دستاورد و درخواست سوار و سرباز و توپخانه آتشبار برای قلع و قمع فرستاد نمود و مؤید الدوله بلطفعلی خان سرخوب قشقایی نوشته استیصال با بیان سرازار و خوا

سال ۳۲۲ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۱۵۲ م

عاشوراء

خواست وزیر با صلبیات و ابرج و پنج معاون و قطره پیشنه و دیگر محال نیز در دو جهاد و شکان
 و غوری در ساین و سرحدات و جهان و چهار راهی و قزاق و بهارلو و علیا ^{علی} و سیرداری احمد خان و خان ^{علی} و
 و مصوم خان قزاق که در مغان سابق آنکه در شکست خوردند فرمان نوشت که باید همگی جمعیت آمده
 متحد اقلع و فتح بابیه که مغایر مسلمین و مخالف دولت قاجاریه اند پردازند و در آن زمان تا اینجاء اردو
 مذکور در زیر مدت چهل روز بطول انجامید و بابیه که عده مردانشان قریب بمحصود و هزاره زنانشان قریب
 بشصده نفر بود در محل خود بالای کوه بنوعی که گفتم با اشیاء و اموال و حاجت وافر که عنایت جسته آمده رستند
 و با قزاقی که نذر او گرفتند هر صبح بشام رعد لرزه در ابدان و ارواح و شمعان انداختند و صیحت شجاعت و
 غالیتهایان در آنجا و پیچیده و دیدگان اعدایشان بخواب است زلفت شبی که بدانی با وی سردار با اتفاق
 بود و پنج نفر عزم و دخول بقصبه و محله بجهت سادات نمودند و مقصودشان سه امر بود اول مجازات حاجی سید
 که تقصیل موجب شدنش را برای قتل وجه شهید در دو بخش سابق آوردیم دوم مجازات میرزا حسن برضه
 خوان که بیغاف در جمع بابیه داخل شد و قتل میکرد و آنجا بخانه مکران مقتول زنده اجزا برای وی میبرد سوم
 مجازات و نابیکه بر جسد و جسد گل زنده لاجرم محله مذکوره هجوم برده حاجی سید عابد را با شمشیر بر تنه بجاک
 کردند و زنان نیز بر او با لباس فرزند گیسوان خون آلود در جایکه نفسهایان قطع شد و بیوش بلکه مانند
 مرده بودند و نیز بر همین روضه خوان را با لباس فرزند برش خون آلوده بمجلس عزاداری حاجی سید
 وارد کرده اند مجازات دادند و در آن هنگامه حصه کثیر از مالی نیز بر گنجینه بکرمان رفتند و بابیه سی پنج تن
 در زمان فروردین شکم دیدند و در آن گیر و دار دهن از بابیه گشته شد و بدین گونه در محل خود بطولت تار
 فرزند داشته و منتظر ورود اردوی دولت و معانفت و جانفشانی مانند و بزرگان و علمای ایشان بعبودیت
 در وجه ابائیه و تشویق باستقامت و تحمل طبات فی سبیل الله و تعدیل اخلاقشان برده شدند و در آن ایام

سال ۳۹ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

یا قوتی داشت و اصحاب در انحالی قرار گرفته آب از آن چشمه میروند و آیدند و آب انصرف نموده اجناس از
 شرب منع کردند در اینوقت علی سردار با هفت نفری که قبلا اسم بردیم و نیز چند تن دیگر و با کربلای علی
 بیرق دار که مجمرها چهارده نفر بودند حمله بر سران برودند و مقاومت بدست در گرفت و کلوله سران بران دست
 رهن بیرق دار را برد پس بیرق را بر زمین نصب کرده با دست چپ چند تن از آنان را انصرف نمیشد
 نمود آنگاه نیز ازین العابدین که جوان نهرندی بود بیرق را بدست گرفته حمله بر سران برده آنان را
 مندم و متفرق ساخت و چند تن را با شمشیر آبدار بقتل آورد و مقداری از پیران را برای مرجم فرغ
 مجروحین با خود برد و در آن روز از جمع بایسته فقط کربلای علی عسکرند که مرجم شد و این مغاوت حریب
 مزید اقدام و اتمام بایسته و ضعف قوای اعدا کردید تا اینکه جمعیت بسیار کوه از طریق قریه ابرج اطراف سنگر
 حاجی کاسم و سنگر مشهور خواجه قطبانی را احاطه نمودند و سران را برای قتل علی سردار که رئیس شیشه بایسته
 و مشهور نزد معاندین بود تیر سیری کردند و از اردویی خود که شیشه ترین رزم آوران دشمن بودند سران
 و نیز اندازان استاد و اهر سپا و در جنگل همیشه جنگه نیز مخفی و متفرق و ترصد گماشتند و عده از سواران
 خودستانی و بجز وجودان در جنگل و بیابان پرده چشند و علی سردار که هرگز در هیچ حمله پیش از دستن حساب
 با خود همراه نمیرد درین هنگام نیز با سه نفر بر انداز از سنگر بیرون آمده روی سواران شتافت
 و سواران به انحال بنوع عدم انتفات و غنا مشول باری و اسب تازی بودند تا چون علی سردار با بران

بقدر بنه شمشیر از بایسته در نیز جمع شده و در کوه نزدیک نیز سنگر اجبست خود ختم بودند و آب نوبه آید و کربلای
 کاسم نیز فریم سنگر و کس و حاکم نیز و طفلی فان برتیب را با فوج قطعا غیره و چند فراده و آب نامر بقتع آید و بعد از
 سختی سنگرهای آنها را متوجه نفر از آنها حفره شمشیر و با آتشگیر کرده و قلع و قمع نمودند
 منظم باصری

سال ۴۰ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

با بمران از دره سرانیز شدند روی بگریز نهادند و تنگیان مخفی بجای رسیدند که دره شتابان نزدیک شدند و خان
میرزای بهار لوزاریان ترصدین جنگل با پی و راه پرف گلوله کرد چنانکه آن نوجوان رسیدند از آب خاک غلطیه
در آن حال دست به تفنگ برد که کار آغاز و آتش گرفت جو است با پستان قد امی کد صورت گرفت
دست بشیر برد که از طرف بیرون آرد حالت ضعف بر وی مستولی گشت و قریب شد شدن تیر انداز
بر او شدیکت کردند و سواران مذکور برگشته افزون را گرفته شدیک تفنگ بسیار و برایشید نمودند و اما
سه تن همراهش سخت مستید علی از غم بسیار زده بنید خند و قدری از گلویش را بریند و بجان اینکه کارش سخت
شده دست از او کشیدند و بگریز آمدند علی و لدا قانیز از عهد همسین نیز خندار گشت سوم قانیز از محمد
آخوند ملا موسی گشته شد و در آن حال علی و لدا که بجای با قراورد تاج الدین که ذکر شد آتش در کاب و شید
در بخش دوم آردیم بالای تلی ایستاده قماش میکرد و عفت شد که علی سردار گشته گردید خاک بر سرش
رنجیده بگریه و زاری دیده و خویش را جسد آن شهید افکند و لشکریان او را نیز گشته و سرشان سرفراز
محمد نکور از بدن جدا کردند و خان میرزای بهار لوزاری سر علی سردار را قطع نمود و هر سه سردار از میرزا غم
برده جائزه و انعام و عفت گرفت دلی سپید علی مذکور بهان حال ماند و با جراحات بسیار در غلظت
بر خاسته خود را بر قماش در سنگ رسانده گفت پس از آنکه لشکریان مرا پرف گلوله کرده باشند
و چون بشیر زخم بسیار زده اند نستم چه باعث شد که سرم را مانند سایرین جدا نکردند و من در
حال بیهوشی افتادم ناگاد یکی من گفت بر خیز و خبر شهادت علی سردار را در سنگ برسان و او
باید تو را بالا حره بطهران بیزند و در آنجا شهید گشتند گویند شاجراحات او متجاوز از دو دست بود و چون
سختش با نجار سپید ضعف بر وی مستولی گشت و معذالک زنده ماند تا او را با چند تن دیگر
طهران بزدند و در آنجا شهادت رسانند و با سجد در آن شب سران سپاه از قبیل احمد خان

سال ۲۱ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

برای مبارک و رسول جنگ بانیه و سناوه پیغام کردند که چون شاه علی سردار از ما خواست و اینک او بد
گشته شد ازین پس با شما کاری نداریم و تا شب باقی است زنان خود را برداشته ازین مکان فرار کرده
متفرق شوید و مشهدی نیز این خطب و آقا میرزا احمد و قواما در جا گفتند که امید داریم شما مور قلع و
جمع ما هستید و با اینکه سردار عا لیمقدار ما را بقتل آورید بسان اظهار ملاحظت نموده کلیف بفرمایید
اینرا بقیین بدانید که ما شهادت خود اسارت زن و فرزند خویش را بحکال رضا در سبیل محبوب کنیا
فدول کرده ایم و اینک چند مطلب از شما خواهیم تحت مهلت و مهلت تا حب و مقبولین خود را در حق کنیم
و بعد از فراغت از آن ما بقی مطلب اظهار نماییم و سران سپاه پذیرفتند و در دور باغاصدیک
سبل عقب بودند و بابتیه بقیلگاه وارد شده ابدان بی سر را باهما بحال که بودند همه را در یک قبرستان
خاک ریختند و بجهل خود برگشتند و از شهادت سردار و شجاعان عا لیمقدار نشاثر بودند و بسیرق را
مبدل بسپاه کردند و تمامت زمان را در بستان آس بران مجتمع کرده مقرر دادند و سنگرمای
مختلفه خود را را نموده در سنگر آس بران که سنگرمغیرشان و بالای محل نموان واقع بود قرار
یاقتند و مجدداً خان سردار مبارک و پیغام فرستاد که اما مت شاد که مخالف عقل است چه که هر زده
بزار نفر بر شمار لشکر افزون میشود و در این هوای سرد و رستان با فقدان اسباب و با محتاج برای شادگر
مقدور نیست بجهت فرار کمیند و جان بسلاست بدر برید در ارضی با سارت عیال خود نشوید و ایشان جوان
دادند که ما از اول نه همای طغیان و نه رضای جنگ با سلطان و ششم و حفظ ابداء دین و اینم معتقد ظهور قائم
آل محمد شدیم و حکمران قدیم و جدید باید جلبت ریاست جرح ترشی برای دولت کردند و از ظلم و عدوان بر ما
دعی فرود گذار نمودند و این هنگامه را بر پا داشتند و تا ما را تمام نکنند دست بر نمیدارند و بیگانه مطلب
ایست که شما بعد از شهادت ما نسبت بر زبان و طفلان رحم شفقت نمائید و با سجد در این موضع ذخیره نگار

سال ۴۲ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

مکولات اصحاب بنام شد و فقط سعادت برنج و انجیر و چند انس الاغ باقی ماند روزی یک انس کشته بر جان
وزن انقبصم میگردند و قدری انجیر برهنه میدادند در نهان برنج میخورند و خطه رجال را داشتند تا قوی بوده
جنگت قتال نمایند و در آن حد و فقط چشمه آب شهور بیاتونی بود که کفایت شرب همه جمعیت را نمینمود
لشکر آرا احاطه کردند روزی نسوان بانیه با جماع برای تحصیل آب از چشمه مذکور رفتند و سران بران لغت
نمودند و یکی از زنان هدف گلوله شد (چنانکه چند روزی پس از ختم واقعه و اسارت نسوان و نجات
و جمع نسوان بانگ تله ایگر کشیده حمله نمودند سران بران گر بختند و زنان با نعره کجیر تحسین آب آفتاب
کردند و آنان سندهش شده بدرفتند و اشیاء و مایحتاج نصیب زنان شد چشمه آرا نیز نوقا بنصرف
آوردند و در عین آن احوال لطفعلی خان قشاقی سردار کل اردو دستور داد سنگری محادی سنگریا
ساختند و سران بران و عده بهار لو و قشقیان چهار بلوکی و غیرهم در لشکر محادی اصحاب قرار گرفته با پوت
و تفنگت همی شلیک نمودند و هنگامه عقاب را چند روزی گرم و عرصه را برایشان تنگ کردند و
آنان برای نجات شرب باروت آرام بوده همیشه دشمن از سنگر خود تجاوز نمینمود و دفاع میکردند و با یک
بسیارستانی و اسباب مذکوری حتی کفش در پانده اشتند و عده شان روز بروز متناقص و جمعیت
مهاجین نیز زیاد میگشت و گلوله های توپ همی بسنگر اصابت کرده سنگهارا برانگنده اصحاب
مجموع میافتند و مذاکات اردو خسته شده سران شکر حیله بگنجینند و بانیه را نه اگر گفته
تبی از خود بار و نفرستید تا عقیدت شمارا کمالی بریم و نزد شاه از شاه شفاعت کنیم تا این
خانم از میان بر خیزد و ملا علی بار و زرقه نزد لطفعلی خان موافق آیات قرآن و اخبار نوره
ظهور قائم را با بیانی فصیح و بیحیدلال کرد و پس از ختم کلام وی سران اردو اظهار سالیبت
و مصالحت نمودند و ملا علی نزد بانیه مرجعت کرده تفصیل واقع بیان نمود و آنان با اتفاق

سال ۴۳ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

بالاتفاق گفته که این تریور جدید است تا ما اگر نماند بقیل رسانند و اگر دست بگویند باید اردو کوچ کرده ما را با
عیال و اطفال خارج و آسوده گذارند و چون تریور مذکوره نماند اطفاعی خان عزم قطع و قطع مومنین و
و تسخیر سنگرشان کرده بار دو که شمارشان را بیش از ده هزار نوشته اند امر داد اطفال جنگ و خیمه کشیدند
بیرانداران اصفهیا باقی که قریب هزارتن بودند در محلهای خود خلف چهارده اشجار پنهان شدند و حاصله
میں طرفین تقریباً ربع فرسنگ بود و گروهی از سواران در میدان ایستادند و خبر خواندند و بعد از
دو بیت قدم سری سنگر اصحاب اندند و در ساعتی تقریباً هزار تفنگ شلیک شد و باینکه از خلف سنگر
برود آمده اولاً با تفنگ شلیک کردند آنگاه دست بشیر برده باندامی یا صاحب آلمان بر اردو
حمله نمودند و جماعت زنان در سنگر باندامی یا صاحب آلمان جواب مردان را ای دادند و در آن
قدری باران بارید و چهار چندان احاطه کرد که اجاب یکدیگر را نمیدیدند و بعد ایشان گفتند لشکران
روی سنگر خود برگشتند و با بیان در تعاقبان رانند ولی تفنگچیان مذکور یکبار از چهار جانب
آنان را احاطه کرده شلیک نمودند و دامنه آتشبار قوی تفنگ فضا را مشعل در روشن کرده بر آن
بیچارگان دولت کشت و در آنکند جمعی کثیر مقتول و زخمی شده در مواضع متفرقه بیفتادند
و معدودی سالم مانده پراکنده گشتند و بالاخره سی کرده خود را بسنگر رسانند و چون شمار نمودند پیش
از پنجاه تن برجای بودند و دو ساعتی تا اقل کردند آنگاه در همان ظلمت شب سرا و حالت گرسنگی
و خشکی بی محبت احوال سائین شناختند و غلبت را مقنول و برجی را مجروح دانستند و بقیه
بشقت بسیار مجروحین را بسنگر بردند آتش فراهم نیند که گرم شوند و یا آب گرمی بخلق مجروحین
رسانند و غذائی نبود که تدبیر نمایند آنچه از خست و فرس و غیره موجود بود بر مجروحین بدوش
انگشتن از شدت سرا با بایبند و مشندی میرزا حسین قطب با بیانات روحانیه اش همی شلی

سال ۴۴ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

نسی قتل واده تشوین بی نغشانی نمود و معدودی قبیل تابشقات مذکوره نیاروده فرار کردند و گرفتار جنگ
اعدا شده کشته گشتند و در این موقع بر نیر حسین قطب و عده از اصحاب کب با ابوباقی ماند پیدا بود که فرزا
کارشان بابتا برسد و انشب که بعد از مدت ششماه محاربه آخرین شب بلای که بود با این دو
مجرمین در زمان شوهر و سپهر کشته و گریه اطفال شیرخوار و عداوت آیات و مناجات با پروردگار بزرگ آرزو
و علی الصبح اردو از جا حرکت کرده طبل جنگ نوحه شیپور کشیدند و قرنی فتح و فیروزی بنوا
بشارت و شادمانی زدند و دیگر اصحاب هجوم آخر زدند هر که مابست آوردند کشته و مقتولین
مجرمین را سر از بدن هم جدا نمودند تا بالاخره هفده تن از اصحاب برجای ماندند و با بینه خشکی و سزا
خوردگی و گرسنگی و تشنگی چهار روزه و نیز با جراحتات که داشتند یکدیگر را نسبت و تشوین با اتحاد
نموده دامنهای یکدیگر را بهم بستند و علامتینقی ایشان را تعقیب مجده آخر کرده جنگی دست
دایان برده همله گنان ندای صاحب الزمان بر کشیدند و حمله سخت بردند تا گامه گلود پیش
دست علامتینقی رسیده از عقب سرش بیرون رفت و آنطرف ششم آسمی بیفتاد و جهان
و سایر اصحاب نیز از کثرت جراحات از رخا تله بازماندند و اردو متوجه زنان شدند آن عده قبیل
اصحاب از شدت تشنگی و گرسنگی و سزا و برهنگی توانائی نداشتند غیرت کرده و
زایشان بزرگ احمد نام با کلمات نسبت آبرو عنی آنکرمی تشوین بقاقت و شهادت نمود لاجرم جنگی
بیکار حمله با بینه اردوی حرار در مقابل توبت ننگت آتشبار بردند تا برخی شید شدند و بعضی
از گوه پائین افتاده بتمام شهادت رسیدند و چون مردان از میان رفتند زنان بوجوب
ایشان بیسای اسارت گشته لباس فاخر و زیور از بدن در آورده با آنچه از ساع دنیوی داشتند
در محلی آماده برای می افین گد اشتند و عده سهار لو هجوم برده اعدا بناله آن بیچارگان و خجسته کردگان

سال پنجم طحور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

کودکان کرده بنهار چرخند و بر یکدیگر مپوشی پیشی جنبه آنچه یافتند بودند و آنان را بدانند که میان ما
که در مسافت بعیدی واقع است برده نگذشته بودند و در تن از صغیرین رجال اصحاب پیام غلامی نامی در
علا با قرص صباح را که با بری سفید و قد خمیده در میان زبان بودند و از جهت ضعف پیری نزدی محاربه شده
نیز گشته علا با قرص اعلی بیگ سلطان سرزاری که بسیار شعی و قوی العقب بود بیدار گشت
با پیشاب شمشید کرد و در شش جدا نموده بدست یکی از کودکان پدر گشته احباب داد و دختر زاده صغیره
علا محمد با قرص که مقصد سیاهی بر سر داشت از بغل مادر در برده روئف خود سوار کرد و کودک مذکور را بد آنحال
که سر علا محمد با قرص را بدست گرفت و در جلوراند و اسب دو اند و هر دو بر نیزه انیم برد و میرزا انیم در آنروز
مقرر سریر جلالت خود را در کوه میانان مذکور فرار داده بر سنگی نشسته سایه بانی بالای سر او گرفته بودند
و سرزاران بسیار و فلان بالاس زر کار نزد او بملکه و نفس بودند و در خرابی خدا نشان که بنوعی نفع
و فیروز گشت خلعت میخواستند و سران لشکر خدای را بجای آورده با یکدیگر گفته و بساطار
دادار و ساز و نواز بر پا و طرف شربت مهیا بود علی بیگ رسید و سر علا با قرص را بر قدم وی نهادند
و جنبه شیرین زبان او محضش میکنند و این بیت را با او بلند خواند ای میرزا آنچه خواست میسر گردد
متر و کهنه بابی بر میگردید پس با بر میرزا انیم طبل شادی کوفتند و بخار غم و اندیشه راز خاطر برودند
در آنحال علا عبده بحسین را حاضر کردند و میرزا انیم با و خطاب نموده گفت تو که مرد دانا و حکیم بودی و در
ریاضت پیشیدی و در مسائل شرعیه زاری و فتوی دهشتی چگونه باین دولت و خاری رفی شدی که
پسرانت را جوی چشمت سر برینند و عاقلات را اسیر کردند و اوجواب چنین گفت که ما سابقان
در آن بازار و نیاز در انتظار ظهور صاحب الزمان بسر بردیم و در اخبار ما توره بود که بیض کما ضعیف رسول
انته و بهدم ما کان قبله کما هم رسول الله و اکنون ظاهر شده کرد آنچه را که ما تصور بود و حضرت رسول

سال ۴۶ مخم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

رسول در اثبات خفایت و رسالت و مقام وحی خود بشهادت یک نفر از یهود استدل فرمود که یهود اولاد
مجنون و مردود میسرند و شما مرا عاقل و حکیم و عالم در مراض میدانید و من اول بعلم و حکمت و عقل و تقوی
خود و قوم یقربانی اولادم سوم با سارت عیالم شهادت میدهم که قائم موعود ظاهر شد و چنانکه رسول
عادات و رسوم جاهلیت را بهم زد و علماء و فصحاء و رؤساء عرب متحد شد و قیام کردند که مانع از تغییر عیقا
و اخلاق ^{و عبادات} قوم شوند و معذالک نتوانستند و امر او احاطه نمود قائم نیز چنان نموده و خواهد نمود و میرزا ام
اشاء سخنان وی گفت ای آخوند ما منتظر پیر امام حسن عسکری بودیم و حضرت رسول در لوح فاطمه خبر داد
آخوند گفت اگر خدا پیغمبر خبر داد که قائم پیر امام حسن عسکری است باینی در آیات قرآنند مذکور
باشد و اگر حضرت رسول در لوح فاطمه فرمود باینی اقل در میان فرق شدید اختلاف در تعیین شخص
قائم نشود پس چرا فرقه بجمعه حنیفه و فرقه بزیه و طائفه بغایت سمعیل با ایام موسی و غیره معتقد
شدند میرزا انیم با و گفت ای آخوند با این نطق و بیان و علم و برهان بنواهی اردو را بانی کنی و حکم داد
دینش را پرازانک کردند که دیگر سخن گوید و یکی از علمائش بصرب کلکوله پیشتاب سراخوند را خبر
کرده خواست در ابعقل رساند نیز نفیم فریاد زد که نکشید این شخص از علماء است و باید بطهران ^{جسوس}
بند عالم فرستاده شود آنگاه دستور داد که اسیران را کوچ داد و از راه کوه بیامان که راه سخت
مشکل برزده های بسیار و درختان بیشمار است عبور دهند ششصد نفر زن برخی پسر و بعضی
چوان جمعی حامله و مرضعه بودند و اطفال همراه داشتند و جمیعاً کرسنه و تشنه و داغزیده و گرومی
از آنان در ایام زنده گانی غریق نعمت و رحمت بودند و از زره با عبور نمیروستند و میافزادند و نیز
رجالی را که از اطراف دستگیر کردند جمیع را بنعل و زنجیر بستند و چون در راه میافزادند لشکریان
با تازیانه میزدند و بدش را چنان مجروح کردند که در کشته شدن برایشان سخنتر گشت یکی از آنها

سال ۴۷ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

از اجاب نیریز که منی قتم از واقعات مذکوره را مشاهده و حکایت نمود چنین بیان کرد من کودکی
نه ساله بودم و مادرم طفل صغیر دیگر است نام بردوش و در انغوش داشت و هر چند حبصیت والد
بسی کم قیمت در بر کرده ولی گناه است که را تغییر نداد و مقداری زینور بگناه لقب بود و با چنان حال
مرا برسانی بنده سردیگر برسان را با بازی خود محکم نمود و با تحمل شفت بسیار همراه جمیع اسرار فرستیم ما در
گفتم مزار ما کن تا خود بیخمت بروی جوا بگفت منوایم چون نورا میکشد منقطع بشم و بخر نام در آن است
یکی از سواران را نظر بر زینور گناه افتاد رکاب براسب زده خود از نزدیک رساند و دست بگناه بردار و
و با پاوه و فاصد در میان بود و بقوت و عجلت گناه طفل را با سوی سرش بدست گرفته کشید لاجرم
طفل بمسافت ده نوح در افتاد و سوی سرش کنده شد و ما از عجب و بیم چون باسد همه رسیدیم بی
هوش و قریب بموت بود مادرا در او بر داشته در انغوش گرفت و با بجه اسرار اینوع مذکور تا سر آسیای
مشهور به تخت که تا نیز یک میدان مسافت دارد و در گردند زنهارا دور هم گرفتند و در حال
ده نفرده نفر یکت زینور بستند و زوس شهید را که یکصد و بیشتاد عدد بود خرمن نموده همه را پوست کینند
و در آنجا کریم میرشکار ولد محمد که نیز نفیم او فاش بسیار شنیده داشت چون نظر بر زینور نفیم بر او افتاد فرما
دم توب گنشد گشتند و حاجی میرزا عبدالوهاب روضه خوان برادر حاجی میرزا نصیر که در ضمن شرح واقعه
اولای نیز زینور بخش دوم ذکر نمودیم نزد میرزا نفیم حاضر شد و نظرش بر میرزا ابوالحسن بن میرزا آقایی از علمای ایالتی که ذکر
احوال برادر شهیدش ضمن شرح واقعات جمل گذشت افتاد و برای جلب رضا خاطر مکران مظلوم را که نیز
زینور بود چندان خوب زد که مد هوش گشت و او را امر تبری و سب همی کرد و او چون بهوش آمد خط نبوی
کرده گفت حاجی برستی بدان همینکه ظاهر شده قائم آل محمد است و با بجه در طول مدت چهار ماه
که عده قبیله بایینه نیز در مقابل چند هزار اردوی مستح مقاومت کردند عده کثیر از اعدا اهل آن شد و جمعی از

سال ۴۱ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

از این طائفه نقل رسیدند و در این مقام اسامی جمعی از شهدا معروف واقعه مذکوره نیز در اثبت بنیامین

۱- آخوند علاء احمد بن ملا حسن ۲- آخوند علاء علی کاتب بن ملا عبد الله ۳- احمد ولد میرزا علی ۴

ابوطالب ولد میرزا احمد ۵ احمد حاجی ابوالکاسم ۶ آقا شیخ محمد ۷ اکبر محمد کاسم ۸ استاد جعفر ۹

آخوند حامی ۱۰ اکبر ولد عبد نبی بن علی ۱۱ اکبر محمد شاه ۱۲ ابوطالب ولد ملازمین العابدین ۱۳ ابوطالب

۱۴ مشهدی باقر صباغ ۱۵ مشهدی عسکر پیر مشهدی باقر ۱۶ ملا محمد تقی ۱۷ ملا علی بن تقی پسران آخوند

ملا عبد حسین ۱۸ ملا علی ۱۹ ملا حسن ۲۰ ملا موسی ۲۱ علاء احمد پسران آخوند ملا موسی ۲۲

محمد کوچک ولد مشهدی حبیب ۲۳ مشهدی میر احمد ۲۴ ملا درویش ۲۵ مشهدی علی

نجف ۲۶ ملا محمد ولد کر جانی باقر ۲۷ مشهدی تقی نقال بن عابد ۲۸ میرزا احمد ولد قاضی

خانوی علی سردار ۲۹ محمد ولد عبد اکبر ۳۰ میرزا علی ولد قاضی صادق ۳۱ میرزا یوسف ولد میرزا اکبر

۳۲ ملک ولد ملا علی ۳۳ محمد مشهور بیکه ۳۴ میرزا حسن ولد بیکه ۳۵ ملا حسین ولد بر خوردار

۳۶ محمد ولد ملا موسی ۳۷ میرزا بابا ۳۸ میرزا احمد ۳۹ محمد علی پسر مشهدی علی ولد سلیمان ۴۰

مجتبی ۴۱ ملا حاجی محمد ۴۲ ملا حسین ۴۳ محمد صادق ۴۴ بر حسین ۴۵ میر اکبر ۴۶

محمد ولد اکبر فرقی ۴۷ ملا شاه علی ۴۸ محمد ولد ملا علی ۴۹ محمد علی نوزاد ۵۰ محمد علی حاجی

علیشاه ۵۱ محمد ولد رضا ۵۲ ملا علی محمد ۵۳ نوسن ولد استاد احمد ۵۴ محمد ولد باقر ۵۵

محمد ولد کر جانی تقی ۵۶ محمد کر جانی محمود ۵۷ ملا حسین ولد عبد الله ۵۸ محمد علی برنگار

بن ملا عاشور ۵۹ محمد علی ۶۰ ملا عابدین ۶۱ میرزا حسین ولد میرزا تقی ۶۲ مشهدی محمد

نوزاد ۶۳ مشهدی میرزا حسین قطب ۶۴ میرزا حسین ولد میرزا موسی ۶۵ میرزا احمد ۶۶

میرزا زین العابدین خواهرزاده های قطب ۶۷ میرزا محسن ولد آقا نصر الله ۶۸ ملا اکبر

تکمیل شده است

روز ۲۱ خرداد ۱۳۵۸

۲۵۸۱

صورت هفتم نوزاد آقای محمد علی بیگلری

صورت هفتم نوزاد آقای محمد علی بیگلری
در سن ۲۱ خرداد ۱۳۵۸
صورت هفتم

صورت هفتم نوزاد آقای محمد علی بیگلری

امروز در روز تولد او در این روز
و در این روز در این روز

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سال ۴۹۴۹م

واقعات سال ۱۲۶۱ ق

۱۸۵۲ م

- ملا ابراهیم کر بلانی جعفر ۷۰ میرزا احمدی ۷۱ مراد لار ۷۲ خان قاسم ولد ملا عاشور ۷۳ حسین ولد استاد علی ۷۴ حسن شهیدی صفر ۷۵ حسنعلی ولد نوری ۷۶ والده اشش ۷۷ حسن ولد ملا کاسم ۷۸ حسین برادر کر بلانی رضا ۷۹ حسن ولد حیدر ملک ۸۰ حسین ولد شهیدی اسمعیل ۸۱ حسین ولد زمان ۸۲ حاجی محمد ولد ملا عاشور ۸۳ حاجی نقی ۸۴ حسین ولد قاسم صفر ۸۵ حسین ولد استاد احمد ۸۶ حسن ولد ملا یعقوب ۸۷ حسین ولد رجب ۸۸ حسن ولد میرزا ۸۹ حسنعلی ولد میرزا آقاعلی ۹۰ حسن ولد محمد ۹۱ حاجی شیخ عبدالعلی ۹۲ باقر ۹۳ نقی ولد صفر ۹۴ نقی ولد علی ۹۵ زین العابدین ولد ملک ۹۶ زین العابدین ولد استاد محمد ۹۷ خواجہ زین العابدین ۹۸ خواجہ برهان ۹۹ خواجہ اسمعیل ۱۰۰ خواجہ علی ۱۰۱ نادوی ولد خیری در شیراز کشته شد ۱۰۲ عابد ۱۰۳ عابد ولد بر خور دار ۱۰۴ عسکر بریق دار ۱۰۵ عبدالنور ولد کر بلانی اکبر ۱۰۶ عسکر ولد علی ۱۰۷ شریف ولد کر بلانی جب ۱۰۸ عابد ولد شهیدی محسن ۱۰۹ عبدالنور ولد علی ۱۱۰ علی ولد احمد ۱۱۱ علی ۱۱۲ عابدین کر بلانی اسمعیل حامی ۱۱۳ عبدالنور ولد محمد ۱۱۴ عبدالنور ولد عسکر ۱۱۵ علی مراد برادر فاضل وجد ۱۱۶ عسکر ولد علی ۱۱۷ علی سردار ۱۱۸ غلام رضا یزدی ۱۱۹ سید حسن ۱۲۰ شمس الدین ۱۲۱ صفر کر بلانی زمان ۱۲۲ کر بلانی صادق ۱۲۳ کر بلانی نادوی ۱۲۴ کر بلانی محمد جعفر داماد حاجی محمد تقی ایوب ۱۲۵ کرم ولد عسکر ۱۲۶ کر بلانی حسن ولد شهیدی صفر ۱۲۷ کر بلانی فرمان ولد شعبان

خیل زندی مدو مخالین برسی هزار و عدده مغولستان را بخاور زده برادر و عدده شهدا ابابیه را یکصد و هشتاد نفر
 زشت و عدده مجروحین و زرد پای افتاده و سیر را نیز یکصد و هشتاد نفر نگاه داشت

سال ۵۰ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

۱۲۸۱ کربلایی باقر ولد استاد نقی قاتلش بزرگوار حبیب ۱۲۹ کربلایی باقر ۱۳۰ کربلایی محمد ۱۳۱ کربلایی شمس
الدین که وزیر نیرافغانی آقا عیسی نقی اورا شهید کرد ۱۳۲ کربلایی حسین ولد حاجی ۱۳۳ کربلایی اسمعیل
۱۳۴ کربلایی بوسف بنجار ۱۳۵ کاظم ولد حاجی محمد ۱۳۶ حسین ولد آقا شیخ محمد ۱۳۷ لطف ولد شمال ۱۳۸
سد تپه ولد میرزا احمدی ۱۳۹ ظاہر خوردار ۱۴۰ عسکر ولد حاجی ۱۴۱ آقا شیخ حسن ۱۴۲ ولد آقا عیسی نقی
۱۴۳ ولد علی مراد ۱۴۴ جم استاد علی نقی ۱۴۵ حاجی ولد کربلایی باقر ۱۴۶ علی ولد کربلایی باقر ۱۴۷ ولد شمس
محمد ۱۴۸ ولد میرزا حسن ۱۴۹ ۱۵۰ ولدان خواجہ حسن ۱۵۱ خواجہ ولد استاد نبی ۱۵۲ ۱۵۳
علی حسین ولدان شمس ۱۵۴ ولد صفر ۱۵۵ صادق ۱۵۶ ۱۵۷ ولدان کربلایی اسمعیل حاجی
۱۵۸ نقی ولد علی ۱۵۹ ولد استاد نقی ۱۶۰ کریم ولد علی ۱۶۱ علی ولد آقا فاسم عاشور ۱۶۲
کریم ابن محمد بزرگوار نکور ۱۶۳ زینل برادر شکار ۱۶۴ بنین العابدین بن ملا محمد ۱۶۵ حاجی
پسر کربلایی باقر ۱۳۶ ولد خواجہ غنی و بالجملة بزرگانیم از آنجا سوار شد و سوارا سرتی نمونہ
و در جلوی ندوس طبل و کرنا فریاد کردند و اسرار در بامین سربازان و سواران فرار دادند و هر کس در
راه رفتن کونایه بیگرد با سر نیزه تفنگ ادیت رسانند و چون هنگام غروب شد پناہ پیش میرزا
نعیم شاعلی افروخته کشیدند و در آن مقدار یکتیل سافت شش ساعت اسرار در راه معطل
کردند و از راه خارج شده زنها را بر خارها با پای برهنه دو اندند و هر حاجی آبی رسیدند پناہ
در خلعت شب و سرا در جوی افکنده با چوب و سر نیزه تفنگ همی زدند و پسر مظلومہ را که
در طفل در بغل داشت در بزرگ آب انداختند ادیت رسانند و در آنحال امالی نیزه نظر کنان
از وحام کرده زنها بر آن مظلومہ گل زدند و مردان همی پاره کردند تا ببلاکت رسیدند و پسر
دو نیمه شب بقصه داد شدند و اسیران را در کار و اسرا خرابه محترمه بازار واقع در قریب نام ۵۰

سال ۱۲۶۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری ۱۸۵۲ م

امام زاده که فتناک و معتز از سر کین و ناپاک بود داخل کرده بر طوبت و شبها کشف منزل دادند و در شب
اسرا مدت دو روز و دو شب بود که سیر بوده و بوجه من اوجوه قوت و غذائی نیافتند و ششصد نفر زن
و بچه گرسنه برهنه از سر تا پیر زینند و نیز انیم دست و چپین داده که فردا اسرا بر سره دارد کرده زن مرد
و بچه های نیز آنچه با ایشان دارد آورند مقبول نزد قنده عالم است و اسرا با همه شفقت و نعت گشتند
شب روز دیشبه فردا گذرانند که با شامت غذا چه کنند و آیا چهار برایشان دارد و آید و نذر بعد در صبح
روز جمیع ایالی برای اذیت با اسرا حاضر و مجمع شدند و با اینکه مسافت من کار و نه برای مذکور نا آند
کنز از نصف میل است از صبح تا غروب فتاب بطول انجامید و محرمات عقیقه را برای تخریب و عذاب می است
و عجاب در صبگام مغرب بدرسه داخل نمودند و نماش ایشان با سنگ و چوب آن بجا بگان را بچی
کو قند و آب من انداختند و سب و لعن کرده و شنام دادند و قبلی نیز بر جانان بیکر بستند و هر شب
با گرسنگی و تشنگی در آن درسه بسر بردند و برخی از شدت عطش از آب متعفن حوض ناچار آشامیدند
و روز بعد که چهارم اسارت و گرسنگی بود و نیز انیم گفت چون باید ایشان رنده بشیر از بریم اندک
قوت و غذائی برسانند که در وقت عصر مقدار دو دانه من نان ذرت ناگوار برایشان حاضر نمودند
که سب جمع کنند و برخی از اسرا که بسی غیر تمند بودند مصمم شدند که از آن غذا تناول نکنند و لو
آنکه بجا کت رسند و با پوست پیاز و هسته خرما و پوست انار و غیره سب جمع نمودند و احوال
اسرا مدت بیست روز بدین منوال در درسه گذشت و روز بروز تنم و مصائب وارده فرزاد می
و لطفعلی خان در طول مدت مذکوره در سر آسپانجه که برایش برافزاشتنده اقامت داشت و سب
اعلان میکرد که هر کس تنی از بانیه را زنده یا کشته یا درد جانزه و ضعت باو میدهم و در طول مدت
مخاربه تا آن ایام با اسرا رجال اینطرافه مقبول و از اسرا و اطفال با سوره و یا مجروح بکاک گشتند

سال ۵۲^{هـ} نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

گشتند و جمعی از فنوان را که بخواره کوهی چادر برده فحشی شدند آتش زدند و بسا اطفال در صدد راهی با دست
بهوا افکنده با دستی دیگر بشمشیر زده دو نیم کردند و شاعت فسادات را با قصبی در جبهه رسانند و کوه
قشقایی مردم بیچاره را بنام بابی گرفتار کرده در شب منوع عیش و سرگرمی خان حاضر میافتنند و او
برای تنه بدیشان حکم میداد و صحاب از بند و زنجیر زدنش حاضر نمیزدند و محاسنشان را با شمع می
سوزانند و او تنهایی فطینه میرسانند لاجرم نفوس گرفتار از سختی و آزار ترسیده آنچه از نفوس
و غیره که خان قشقایی مطالبه داشت بهر نوعی بود میدادند آنگاه مقرر شد که اسرا را با
روس شهید ابشیر ببرند

کیفیت ورود اسری و روس شهید اینیر بشیراز

و خاتمه احوال

و بحکم میرزا نعیم ششصد زن و طفل اسیر را دو قسمت کرده نیمی را مریض نمودند و سیصد تن از آنان
از در سه بغرم شیراز بیرون آورده با قریب هشتاد نفر از رجال اسیر که غالباً از بیابان غیر مشهور
و مسواری و فحش بودند و برخی در شب آخر محاربه بالای کوه بگرختند و میرزا نعیم سواران اسیر
فرستاده ایشانرا دستگیر کردند و در جبهه آزار بسیار برایشان وارد نمود و آنچه از نفوس و اموال
خواست و فو نهست بدست آورد و بیفوج سران را از گلپایگان سپرد تا همراه اردوی کل بدین
نوع حرکت دادند که هر دو تن از فنوان ستمیده و اطفال را اسوار یک لایع کردند و هر دو تن
از اسرای رجال را پیاده بیکت رسان بسته با گروهی از زنان اسیر جمعی از سران اسیر
روان داشتند و با اذیت بسیار از صبح تا مغرب اسیران را در گذرگاههای اینیر زنگنه گشتند
که امالی انتقام از آنان بستانند و کل اسیران در آن مجبوره سرای مرستان برهنه بودند

سال پنجم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

وقایع منزل غذا با ایشان ندادند و روز چهارم در منزل سستی بخانه کرد بعضی از سربران از غایتیکه از حشام محل
کردند و در عدد پوست کوفتند برای غذا بگر سنگان ناتوان دادند و آنان پوست را برایش نهادند
تا قابل خوردن شود و این خبر صبح بیزر انجمن رسید سربران را حاضر کرده بازخواست نموده تا روزه روز
و گفت این اسری اگر فوت یابند فوت گرفته بیزرند و شبانه همه مار میکشند و در آن روز رسید
بیر عابد نام از شدت گرسنگی و سردی در گذشت سرش جدا کرده تنش مانع از دفن شدند و پس از
سه شبانه روز جماعتی از شبانان مطلع شده جمعی شهید را در تربت نام زاده دفن کردند و غیره
دیگر را که در این راه هلاک گشته سرز بدن جدا کرده تنها را در بیابان گذاشته و بیزر سرتی نام
علامه محمد علی نام را که از شدت شیخوختی و قناعت و سردی پادیه زلفش سوخت و چسبیده و سقیاد
سر بریزند و سرش را با خود بردند و چون در بیزر به گام نصیم زمان ابر غایت ظلم را مجری داشته اند
را از اطفال جدا کردند چنانکه مادر مرخص شده و طفل صبیح و یا صغیرا بفرم شیراز برزند و عدده اطفال
صغیر در وضع بیزر در این راه هلاکت رسیدند و بنوع مذکور اسرار منزل بمنزل رسانده و بعضی رسید
گر فتنه تا بیک منزلی شیراز رسانند و شاهزاده طهاسب بیزر انجمن الدوله والی فارس امر نمودند
و کاکین و کاروانسراها و بازارها بستند و تعطیل عمومی کردند و شهر را از زمین نمودند و روز در و دروس
شده و اسرار جدا گرفته بیکدیگر نزدیک و تنهت گفتند و نوجوانه و فقاره خانه را با جمعی سازندگان
فرستاد که پیشاپیش اردو بشهر وارد شوند و در هر چند قدم نوبت فتح و بیروزی خالی کنند و اهل
شیراز حشام زلفه خضاب نموده کرده کرده مبارکباد گویند از شهر خارج شدند و طفل علی خان سرکاری
شده اسرانی کرده بهره نفر اسرار بیک بند بستند در جلوی ایشان بیت سر قرار دادند و در اسرار
از روز گذشته از دروازه سعدی داخل و وارد شهر شدند و در اسرار در معابر و اسواق گشتند

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

گذرانند و بنزد تماشاخانه نینجیدند و بر صحنه نشانت میگردند و آبدین سوی سر تا و اسرایانده خفتند
و با سنگ و چوب گل میزنند و فیصلی نیز در گوشه ای خفته بر حالشان بیگرمیتند و بدین حال تا وقتیکه
زمان را در کاروانسرای شاه میر حمزه در دوازده اصفهان وارد کرده مقرر دادند و در حال را در بخر خانه
جنب زلفا نشان منی مجوسین و اقله اولای نیز حبس قید نمودند و آنان بملقات یکدیگر رسیدند
و شاهزاده والی در بارگاه سلطنتی کریم خان جووس نمود و جمیع اشراف و علماء و عمال دولتی حاضر شده شعراء
قصائد فتح و غزلی خوانند و با طبعین و در عظیم زبان بدهج و ساقیه عالم گسوده از ایالت شاهزاده بجا
قدروانی همی کردند که چنین دشمنان را از میان برداشت در آنحال شاهزاده امر نمود اسرای رجال را
دارد کردند و بیک نفر از اهل نیز که میر نعیم برای تعیین احوال اسری و شهنه از فرستاد و در اسبیل نام
بنام یک یک را بعبستی سخره ایسز یاد نموده بیان احوال و اعمالشان همی کرد از آنجمله قاضی کبیر که پیشینه
و مفعول حاضر بود ام لفساد خوانده و شاهزاده و حاجی توام الملک با مظلوم خطاب نموده گفتند ای
آخوند این چه فتنه بود بر پادشاهی و بر دولت بلغیان کردید و با جمعی قبیل بیکر سلطنت افتادید شما
آخوند با بایست عوام را از ارتکاب اعمال ناشایسته منع کنید چرا خود با نایه فساد شدید و پهنه دست
بر دولت دولت دارد و آردید آخوند جواب داد که نایه طغیان کردیم و نه بجهت مبادرت جسمیم شتی
فرا و بجا گانیم و بطور صاحب آلمان ایمان آوردیم و تکلیف ما اظهار اطلاع بود شما و دیگران هر تو
که خواهید رفتار فرمایند شاهزاده گفت چگونه تو دوستی قائم می بر شد و نایه جسمیم آخوند گفت امور
دنیویه بنا فرصت نداد که تحقیق نمایند شاهزاده گفت چگونه این امر را ثابت و مدلل بنمایان
آخوند گفت ثبوت هر امری بشهادت جمعی از علماء و شهنین میشود اینک سرای عزیزان و نزدیکان
من است که ملاحظه میکنند و در مقابل چشم سر از بدشان جدا کردند و عاقله ام ایسز نیند نام زنده اند و با جان

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

و با جان سپردن و خود دیند و قیدم و نیدانم چو بر من دارد دیگر دو و نامت این غیبت بجان قبول کرده
شهادت بر ظهور صاحب الزمان میدهیم آيا شما برای اثبات مدعی خود بدین طریق شهادت میدید
آنگاه شاهزاده فرمود چند تن دیگر از رجال اسیر را نیز حاضر کردند و خواست با آنان مکالمه نماید گفتند
ما قوت و قدرت تکلم نداریم شاهزاده بهم گفت باید سخن کسبید گفتند ما برای اثبات و اعلا امر صاحب
ببصارت عیال و غارت اموال کشته شدن قیام شده ایم و شاهزاده بموآنان و در میان حکم داد
که آخذ را برید نگاهدارید تا تکلیفش امین کنم و آنچه فرزند برید بر سر بریدند آن چند تن را بشهادت
رسانند حاجی ولد محمد علی گرسیری حسین ولد نادوی را با سر نیزه شهید کردند صادق ولد
صالح محمد ولد محسن با سر بریدند و چندی احوال نموان بنوع مذکور بود و رجال در زندان بکند و بر
نیز بستند و در بدو در و بشیر از همگی را منع از آب و نان کردند و سپس هر یک در وقت مغرب
گروه نانی میدادند بعضی اطفال در خلال آن احوال هلاک شدند از آنجمله زنی را دو دختر و پسری
صغیر بود و کل در سرمای شب لباس در تن نه داشتند روز را با حال گرسنگی و شامت اعدا و
سب و لعن و استهزا شام میکرد و پس ضعیف را بجزارت زیر پستان و دو دختر را در آغوش
خود نگهداری میکرد و تا صبح بر غیره دو دختر از سر آمدند و مردم شیر از جور و مرور کرده مشاهده
آن احوال نموده شد با بر زنان بیچاره و اطفال صغیر رحم آوردند و حاجی قوام الملک شفاعت نمود تا
والی آمان را با تمام ترخص کرد بعضی شد با غیره رفتند و برخی در شیراز اقامت گزیدند تا آنکه ناموس
از طهران رسید و فرمائی بشاهزاده داد مضمون اینک شاه محمودین را طلبید و شاهزاده نامت را

خیل زندی داشت قوام الملک مرحوم گفته بود که محض دیدن حضرت اسرای کربلا در نظر محترم شد عالم مغرب نمود

سال ۵۰۰ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

اسرار حاضر کرده شماره نمود بنفاد و دستن بوزند و غده مذکور از مجموع برای وقت اولی و ثانیه نیز که یکصد و هفتاد نفر بودند بر جای ماندند و شصت و هفت تن دیگر همی شده جانهاک شدند و سرانجام از این حکومت جدا کردند و برخی مشرف بهلاکت گشته آنها را سر بریدند و همی دیگر را کشتند و روس همه را کشتند و قطعی نیز بر سانی خلاصی بقصد و اسیری را عموماً تا نخییر کشیده با تمامت روس شهسوار بدست سواران مخصوص سپاه روانه طهران و شست و آن بیچارگان در طول طریق تا آباءه تحمل شقات و آذیات بسیار کرده عده هلاک شدند از آنجمله آخوند ملا عبدالحسین در سیدان که سه منزلی شیراز است دفات یافت سرش بریده با خود بردند و نیز سرتن دیگر بنام اکبر ملا محمد علی ولد کرکلی ازمان حسن ولد عبد الواحد در طول راه و در آباءه جان سپردند و سواران سرکامی ایشان را نیز جدا کرده ابدان آنها را در گودالی انداختند و در آباءه اسرار روس شهسواران در سرانجا خرابه دارد کردند و در آنجا ناموری از طهران رسیده فرمائی آورد که سران را در آباءه گذارند و با اسرار طهران روند لذا تمامت روس شهسواران را در گودالی پشت همان خرابه نزدیک آب خیرات دفن کردند و در آنجا شنیدند غلامعلی بن میر محمد نام از اسرا که در سن بیست و یکسالگی بود از شدت بجزری و ناتوانی رسمی در آباءه باقی ماند و بعضی از محرمین آباءه را دل بپوخت و بعضی نفوذ تپیه کرده بر رئیس سواران داده سید را گرفتند تا معالجه کنند و آنمظلوم معالجه نشد و در آباءه جان سپرد پس سواران با اسرا باقی مانده از آباءه بسوی طهران میفرستادند و با بجهت غیرت با بیت و دوتن از اسیران در طی راه شیراز آباءه و طهران هلاک شدند از آنجمله ملا علی محمد صفهان و کرکلی باقر بن محمد و برادرش حسن و ذوالفقار کرکلی بن فرخی و پسرش علی و نیز و بیجان ملا کریم آخوند و غلامعلی پسر محمد و قلی و محمد علی پسران محمد بن جمال بعضی در راه و برخی در طهران کشته شدند و از اسرا نیکو بظهران رسیده در یوم ورودشان پانزده نفر را حسب حکم بمیدان کشیده اسب و لعن کردند تا رخص نمایند و ایشان در عقیدت بیانیته با پی فرزند و همگی شهید شدند یکی از آنان شکیلی

سال ۵۷^{هـ} نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

سید علی سابقی آنکه بود که در مقامات کوه نیریز شجاعانه کرده زخمهای فراوان یافته در عالم رویا خبر شهادت پسران
طهران دریافت دیگر که جانی حبیب سلمانی و نیز سیف الدین و سلیمان و جعفر قزقی و مراد جزیری و حسین که جانی
باقر و حاج محمد علی بن آقا محمدی بودند و نیز میرزا ابوالحسن بن میرزا تقی که شمه از جنایات وارده بر او در دستهایش را
ذکر کردیم و از طول مدت شغلات و مخاطرات و جانفشانیهای نفوس مذکوره در استقامتشان که با آن خیره تمام
شهادت را بگریخته اند اشخاص مطلع از احوال و آنانکه مشاهده نمودند غریب بجز حیرت گشتند و بعضی در حس
نه حقیقت این امر برآیند و با سجد بیست و سه تن از اسرا که در آنجمله علی بن میرزا کار بود در کنار طهران شهادت
وفات یافتند و بعد از سه سال حبس سزاده تن در ایشان بخش شدند یکی از آنان که جانی علی یار بود و چنانکه
بعد از این هم مجسمه جمال بابی در بغداد رسیده در آنجا وفات یافت و در تل حمرا مدفون گشت و نیز
در جمده سخلصین آقا سید حسن و استاد علی بن شهیدی صفر و استاد عنایت و ابراهیم بن میرزا
و غیرهم در نیریز رفته برخی از شدت شکنجه و شهادت اعدای کرده هلاک شدند و شروع و تمام
مذکوره در آنجا که گلکاشیم در او آخر سال ۱۲۶۷ هـ ق شد و از اول شهر رجب ۱۲۶۹ که ابتدای فصل
خریف بود تا آخر ربیع الاول ۱۲۷۰ هـ ق به امتداد یافت و چهار صد نفر اصحاب نیریز در مقابل سی هزار نفر
در مهاجرت چنانکه بعضی نوشتند همی گوشیدند و در او اول سال ۱۲۷۲ اسرا از نیریز مرخص گردیده
بعضی نیریز رفتند و با برای اینکه رشته واقعات گفته شود مرتباً مسطور و مشتیم و اما بقیه نسبت اصحاب
نیریز که در وقعه اولی و یا ثانیه جان بدر برده بعداً در وطن قرار گرفتند همی را در بخش سابق ذکر نمودیم و
بعضی دیگر از ایشان یکی سید محمد باقر بن میرزا عابد شهید سابقی آنکه پس از ختم وقعه ثانیه در نیریز شجاعت
بعضی آزاد گردید و در وطن رفته اعقاب و اخلافی برقرار داشت و دیگر میرزا شکار محمد و حاجی پسران
حاجی کاظم ذراعوان علی سرور و نیز نیریز باقر بن ملا موسی و ملازین العابدین بن ملا عباس و حاجی

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

وحاجی بن ملازین العابدین و جعفر بن ملازین العابدین و عبد قاسم بن علی و افانج محسن و حاجی احمد بن ملا محمد و کر بلائی محمد صالح بن ملا محمد و کر بلائی اصغر رئیس و کر بلائی محمد باقر پسرش لطف الله و حاجی محمد و میر شکار علی و نیز ملا قزین کر بلائی و رضا و کر بلائی میرزا بن غیاث و میرزا یوسف بن میرزا احمد و افانج سید آقا بن افانج سید ابوطالب و سید اسمعیل بن حاجی سید علی و کر بلائی میرزا قاسم بودند که بعضی در نیر خود مستخلص ساخته و جمعی در شیراز تصرف مال و شفاعت بعضی خلاصی یافتند و بوطن رجعت کرده فرار کردند و بعضی فداقت در رحمت و گویه کشی و سوداگری و غیره اشتغال جستند و برخی از شدت بیم تعرض اعدا خائف و متزلزل شدند و اکثرشان همه عمر را بیوت و استقامت در ایمان گذرانند و اخلاقی بر بنایی گذارند و نیز جمعی از جوانان نورس که پیشان مقتول شدند یا گرفتند و یا بر بی صفر من مستخلص گشته در وطن فرار کردند از آنجمله حاج حسین و پسران کر بلائی اسمعیل شهید در جبل و افانج محمد بن ملا و رئیس شهید و دیگر علی محمد بن ابراهیم ولد صاحب که با اتفاق پدر پس از خاتمه جنگ ایر شیراز شده هر دو مستخلص گشتند و دیگر میرزا یوسف بن میرزا احمد و نیز حاجی میرزا جعفر و میرزا فتح الله را با اتفاق مادر بعد از شهادت پدر اسیر کرده چون نیریز رود رود هر سه را قربانان اقدام نموده مستخلص ساختند و دیگر خواجه محمد بن کر بلائی با قریب بعد از شهادت پدر با اتفاق مادر و خواهر اسیر و در جمله اسرا روانه شیراز شدند و در خواهر و پنج برای بزرگی و سزا عطف شدند و او با مادر بعد از آزاد شده بوطن برگشته با تحمل عیالت و مشقات بسیار استغفار جستند و دیگر آقا سید محمد باقر بن میر محمد عابد بعد از شهادت پدر اسیر شده چون به نیریز وارد کردند برخی از او شفاعت نموده مستخلص گشتند و دیگر حاجی محمد بن حاجی قاسم مذکور در سن بازده سالگی با اتفاق پدر در جنگ قلعه نیریز شرکت کرد و پس از ختم امر قلعه گهی در نیریز پنهان و گهی در حال

سال ۹۰ نهم ظهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری

در جمال فراری و گریزان شدند و در واقعه جیل با پدر و دو برادر بهرست اصحاب قیام کردند و هاجمی پنجم بالای عزه
 بگریخت و حاجی محمد با مادر و برادرش ملا حسین و حسن گرفتار آمد گشتند و با سیری شیراز رفتند چون
 اسرا مستخلص شدند حاجی محمد نزدیکی از صاحبان مستخدم گردید و کفالت مادر و برادران نمود تا آنکه بوطن عودت
 کردند و پدرشان نیز از بغداد مرخصیت نمود و برای آنکه از تعرضات اعدا نیز از اقامت در آنجا سزاوارتر گشت
 بقریه واقع در فرب هفت فرسنگی شیراز رفتند اقامت نمودند و یکی از معروف ترین جوانان اصحاب بیز
 ملا محمد شفیع بن ملا علی نقی شهید بن ملا عبدحمید سابق الذکر بود که در سن ده سالگی با پدر و
 جدش بالای جیل بسر برد و پس از شهادت پدر با اتفاق مادر و جد مذکور به سیری شیراز رفت و پس از
 دو سال توقف در شیراز مرخص شده عودت بوطن نمودند و تفصیل احداث آن را در بخش هشتم می گوییم
 و واقعات نیز غایب مستند بتغز و تحریر ملا محمد شفیع مذکور میباشد

ورود جمال ابی از عراق عرب بپهران

چنانکه مخاشین جمال ابی اقامت در عراق داشت که بزرگترین آن بزرگوار از اقدار و اصحاب افتاده بهکانت
 رسید و میرزا آقاخان نوری بر جای وی صدر عظم و صاحب اختیار گردید و از جهت سابقه حجاب
 و احسان که از جمال ابی داشت چنانکه اشاراتی در اینخصوص ضمن بخش دوم نمودیم مکتوبی دوستان
 گماشته بفرستاد و خواستار عودتشان بپهران گشت و جمال ابی با قریبین مذکور در اول
 سال ۱۲۶۱ وارد پهران شد و از قبل صدر عظم برادرش حجه قلیخان نامور

بع

- ۱ استوار جمال ابی در قصر اجماع عمارت مسکونه صدر عظم بود
- ۲ اندر سر و بیج آشنیت بود و فرمود عزیمت بوی کرب و بیا اندر سبب شش چادر پهران
 شد حبس چهارده لصد رنج و جفا بنیدر بندی

۹۵
۱۳۴۳

سال ۶۰۰ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

مأمور پذیرائی و میهمانداری گردید و آقامت جمال اسی و ذهاب ایاب شراف و شاهزادگان و
منتسبین و غیرهم در خانه جعفر قلیخان مدت یکماه بطول انجامید آنگاه مصیفت بقریه افجه که
متعلق بصدر اعظم بود قرار داده استقرار گرفتند و بابتیه در آن مدت مجبور و محروم از درک افاضات
و تعلیمات صاحبانه ماندند مگر آنکه شیخ عظیم اجازه حاصل کرده یکبار در باغی از زمین آن بفر حضور
رسید و مسائل لازم لایحه عرض اظهار داشت و جمال اسی نصیحت و مواظطه ای که فرموده از زوایات
مال و خیرات آنان بیان نموده واضح و مدلل داشتند که ارجح و ادلی آنکه راه مسالمت و اعتدال
پیش گرفته بصدد تبلیغ امر بیان و تزیین عده مؤمنان و تکمیل اخلاق و اعمالشان برآیند و شیخ
مذکور قریب بمقدار ساعتی اصفا بیانات مبارکه نموده مریض شد و نیز حاجی سلیمانخان با
اینکه قبلاً بسیار وقت بدرک مخر اسی میرسید دین هنگام دو بار بواسطه آقا میرزا موسی و کلیم
شرف بحضور حاصل نمود و مقصود صدر اعظم از سیاست و تدبیر مکرره این بود که جمال اسی را از
ملاقات و مداخله در امور بابتیه ممنوع دارد و بدین وسیله حفظ و حمایت نماید و از طرفی دیگر شاه
و اولیا و عشود دولت بنمایاند که پیش طائفه در تحت مراقبت وی قرار گرفته و اعمال آنان کاملاً
در تحت نظر است و از جهت دیگر بابتیه را که آثار بیجان و انقلاب از باطن نمایان و فتنه عظیمه
نیز در جریان است از ارتباط بر عیس معطنان ممنوع داشته انتظام امور سایر امقطوع سازد

قبیل زرنندی ضمن نقل بیانات جمال اسی در ایام هرات و عراق عرب اوج باحوال نیزه ای از این چنین گفت
(و همچنین جناب عظیم را در طهران منع کردیم و با و گفتیم اگر چنین امری واقع شود آبا شما میزنید طهران گفتند هر کسی که
اهم بود هزار نفر بجای او هستند در وقت غیبت اسباب فتنه میشوند در وقت انقلاب فرار میکنند)

سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

سازو و بیدین طریق ظاهر بر فتنه با اینطایفه زار دست نداده و امور کشوری نیز بد لحاظ خود نظام حمله

شهادت ملازمین العابدین یزدی

در خلال احوال مذکور و عمال دولت ملازمین یزدی از علی و دو عاظمی بر آرا که از اصحاب حبیب شهبید بود و در شب
فتر معارف بد بعد بطنع مینمود و در قم دستگیر کرده مغلوطاً بطهران آوردند و چون این اش همه مذکور در شب
و استفتاش مشهور و غلامان فتنش دادند حکم شای در میدان طهران شهبید کردند

کیفیت شروع فتنه خطیره طهران

بنوعی که اشاره کردیم شیخ عظیم پس از شهادت رب علی استوار و طهران حجت و بابتیه در حوشن مجتمع شدند و
چنان متوجع بر آن خطره که عمال دولت پیوسته در تعقیبشان بودند اجتماعات محمته ناپس کردند و در حجت
مظالم دولت و قتل و غارت و حبس اصحاب اجاب سخت در همچنان آشفته شدند و نیز یکی از دل
نیز شیخ عظیم را همی باید کرده بقتب سلطان منصور بیان تشریح نمود و اطاعتش فرض خوانند و بنده تقاضا
ایران نهانی نوشته رسول فرستادند و متویرین بابتیه را در طهران مجتمع نمودند تا شیخ را در انجام
مقصود خطیرش که مستند بمفهوم بیانات رب علی بیکر در مساعدت کنند لاجرم عده از همین اینطایفه
که از نفعات عمال دولت بسوی مرکز گریختند و با از جنگ نمایان بجات یافته در مرکز متفرک شدند
و با خود حبس شتیاق لغا، بزرگان اینطایفه عازم پایتخت گشتند و با با لاجرم برای نصرت سلطان
منصور بد انوشته شدند در طهران جمیع نمودند و در آنجمله حسینجان میلانی سابقی الذاکرتور یکی
رهوسی غریب دلها و سرا اکنند چنانکه خون در عروق جمعیت بپوشید و او را در غایت خضوع خضوع میسوزند

آن حسین میلانی جوان بود که در میدان شهربانی و در ایستگاه کاری مشغول در اجماع صورت و جمال علی میسوزند و توبه طهران کرد و با

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the entire page. The text is densely packed and appears to be a continuous narrative or a collection of related entries. The script is highly stylized and characteristic of the 17th or 18th century. The page is framed by a simple border, and the text is written in black ink on aged, slightly yellowed paper. The overall appearance is that of a historical manuscript or a personal diary entry.

سال پنجم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

میتواند و همی از شاه پرتیبه اسال حاجی سلیمان خان تبریزی نیز سلیمان نعلی نوری ملا عبد الکریم قزوینی حاجی
 میرزا جانی کاشانی لطفعلی میرزا شیرازی و غیرهم در آنجا مع بودند و بخانه حاجی سلیمان خان در شهر دیار
 در آشوب و در دنده شمیران و غیره با همین با تیس میشت و در آن هنگام که میزان فتنه در شرف انتها
 بود از سران اینط لفظ فقط قره لعین در خانه محمود خان کلانتر و آن سید حسین کاتب یزدی در ا
 طهران میریستند و بزرگان بجز از مکاتبه و اطلاعات آنان بی بهره نبودند و در بیعتام برای یزید و خروج
 اوضاع آنهمه می مذکوره حکایتی را از اقا میرزا موسی کلیم (که ملا محمد زندی (خیل عظیم) بیان کرده نقل
 مینمایم بغیل مذکور چنین نگاشت (روزی کلیم با بجا زنده که شاید آتش فتنه را بجکت خوارش کنند
 در بان چون اور اینشاخت راه نداد بعد که حضرات خبر شدند چند نفسی را درست اند که غده خواهی کرده
 ایشانرا با بخانه یزید کلیم میفرمودند چون حضرات نزد من آمدند شب در خانه نوعی رفتار کردند که
 من پیشش براده می که میگویم بود و خجالت کشیدم و چون دو روز بعد آن قضیه رخ داد همان
 شاهزاده گفته بود که پریش در منزل فلانی بودم جمعی در آنجا بودند که من از آنها بسیار که شدم
 لیکن آنها ازین واقعه مطلع بودند که پیش از وقت شاهزاده میگردند و نیز سلیمان نعلی که حضرت
 آمده بود دست از من بنداشت تا قسم خوردم که شاهزاده من از عقب بیایم چون بر قسم محمد با شتم میرزا
 عقب بجا هم با من همراهی نمود و چون اذن دخول یافتیم در مجلس دیدم که حسین آن حسین من
 و با او مجتهد رشیدی که در طهران شد چند بوم در کاد نسای بیرون درازده تو با خجالت میرزا احمد قزوینی بود و میرزا احمد در کاد
 با خجالت حاجی سلیمان خان گفته عاقبت میماند بعد از ملاقات با او محبت درینده در خانه خود حاجی سلیمان خان از منزل میدیدند و آن پس
 هم که سید کاتب عظیم بفرمان میاید و میسوزند و در حاجی سلیمان خان اجتهاد است با بجا میزند و کوشش فعل شود میخواهد از آنجا بیرون باید
 در سلیمان خان بیاید حسین سلیمانی بودند و می نوشتند که حسین در پرتیبه را که حج کثیر بودند در خانه بگذارد و خود بر آن آید بغیل مذکور

در آشوب

سال ۶۳ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

نیت و اول مندرش این بود که ما نترانی نگفته بودیم که تا امر حجت نمودید بعد گفت چیزی را که نطقه
اولی حرام فرموده بودند من آنرا حلال کرده ام اگر میرزا ابراهیم در محله کاشمیر با هم آنجا بود و با آنها اظهار
همراهی میکرد و بعد از آن قصیده مطولی که یکی از اهل آذربایجان در وصف حسین انشا نموده بود در
فارسی و ترکی و عربی تا آخر سخن طرب بگیر خواندند هر جا بسم حسین می رسید همه سجده میکردند من دیدم
بعضی از روی غضب بمن نگاه میکنند که چرا در تعظیم حسین با آنها همراهی نمودم یکی از آنها غایب است
برداشت و بزین زد و گفت تا کی در حجاب ستم در رسم خواهید بود من دیدم که این طبع من است
لذا از حسین سوال کردم که حضرت علی سجده را حرام فرمودند مگر شما از فرموده این سوال متذکر شد
سر بریزند خست و جوابی نگفت چون با اهل مجلس نظر کردم همه را عرق اهو و دهنوس دیدم بجز من
را که در عالم دیگر و مثل محبوس در فکر فرار بودند و از حرکات آنجمن خود متفرکی جناب حاجی سلیمان خان که
ایستاده و تخریب بودند و گاهی بی اختیار در اعضایش حرکتی عادت و از جای خود حرکت میکرد یکی جناب
میرزا احمد که از جمالت در کناری ایستاده بود دیگری جناب قاضی زید العبد الوهاب پسر حاجی میرزا عبدالمجید شیرازی
که در طلب مجال قدم از عراق عرب بطهران آمده بود و آنجا گیر کرده نمیکند هستند بیرون بروند و من چون
مشاوره بشمار دیدم مانند آن مجلس اصلاحند استم بد بیری خود و شایسته هزاره را از آنجا بیرون آوردم
و از منزل میرزا باقر اهوئی راه را با کتبی بطلب جناب میرزا احمد فرستادم که حال ببارک شاد اجداد ^{طلبیدند}
بعد از دو ساعت میرزا باقر برگشت و گفت میرزا احمد جایش را بدوش انداخت که بیاید حسین گفت اگر
او برود این جمعیت متفرق میشود مگر استند بیاید مقصودم این بود او را بیادرم نگاه دارم که این فتنه مخلوط
مانند چه که میدانستم که عفریب همه دستگیر خواهند شد تا جناب حاجی بر حسن خراسانی که سینه سل
القدر عالم فاضلی بود و خط نسخ بسیار خوب داشت و کتابت آیات می نمود از خراسان بطهران و در محله

سال ۱۲۶۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

مقدمه شریف بود و با احدی مرادده نه است چون در جناب میرزا احمد از غنای اوصاف جمال مبارک دستنیده بود
 برای زیارت آمده بود و مقارن درودش هم وجود مبارک از عراق بپهران رسیدند حاجی میرزا حسن از قم
 بسیار سرد بود و بگردن شرف و بگردن بپهران بود روزی پیش آمد که جناب عظیم عباس تبدیل بخانه ما آمدند
 ملاقات وارد من با چاربا حاجی رقم و جناب عظیم را دیدم بمن قسم داد که در باب حسین سیلانی فکری نگرایند
 اینجا بروم بلکه بتوانم آنها را تذکره دارم و یا انتقال نفوس را که در اطراف آمده اند منتظر فشان غایم گفتم قریب شما
 صلاح نیست و شمر شری نخواهد شد و نذر دیگر که تقدیر شاه واقع و قیاسی بر پا بود باز جناب حاجی میرزا حسن
 که جناب عظیم شمار بجزئیات علی قسم داده اند که یکبار دیگر بیاید ملاقات کنیم چون مرادید نه گریستند و ذکر نمودند
 و شب منزل حسین سیلانی رقم اول که مرادید نماید بعد که دارد شدم اذن جلوس نهادند و استراحت نمودند
 و نگه داشتند که با خان و میرزا احمد ملاقات کنم شب در مسجد بسر بردم و بیع شهر منتخب بودم گویا صادق
 فساد کرده و معلوم نیست چه واقع شده حال با من خواهم بیای خود بمقتل بروم زیرا یقین است که هر کس
 از ما را خواهند گرفت و با انواع غذاها خواهند کشت من گفتم: این اخوی زاده میرزا باقر من حاضر فرار بر
 شد که از حضرات خبر برسد و با هم همیشه غذا حاضر شویم گفتم: با اینکه من از اول با شما نبودم و خیالات شما را هیچ
 صحه نگذارم بلکه نهی نمودم معذرت از برای شما دست حاضر م

در روز جمعه و هشتم سوال این سال سابقه حیرت فرانی جبارت جاهت با تیردسی داد و محض اینمغال اینکه مایشیخ که یکی از اولاد
 باب و عقب حضرت عظیم بود در کجای طهران آمده در بیضالت عباد نهاد و صبی را بتیاجت خویش در آورد و در ایشان
 در میان نهاد که با ما در مسجد جامع حاضر شوند اولاً امام مسجد را در مسجد شهادت رسانید پس متوجه ارک پادشاهی گردید پس
 شوری و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقیخان بود چون شایه در بوم ملاکت محمد رسه مخصوص در کجای نه سببان مخصوص شد

سال ۶۰۰ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م
واقعه بدف کردن ناصرالدین شاه

در آواخر سده نهم از مشهورین بانیه صادق تبریزی و فتح الله بن علی صحافی و حاجی کاظم تبریزی قویا بدف ساختن ناصرالدین شاه شدند و شاه در مصیفت بناوران شیران بود و در صبح روز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۱ مطابق ۱۷ آبی ۱۸۵۲ هر سه با اتفاق خود با طرف ناصرالدین رسانند و در موقعی که شاه بعزم شکار سوار میشد با پیشانی پر شده با ساچه خود را بعبارت سینه در محل عبورش متفرقا ایستادند و دست و سینه عریضه گرفته بحال اشخاص متکلم غنطر جانند و همینکه شاه از قصر بیرون آمد و غنطر ایستادند گرفته از بعزت تک بیگداشت تا سوار شده بعزم شکار بتازد و فراتشان و غلامان و سواران و اعضا برب سلطنتی در فاصد معین غنطر مانده که چون او سوار شود آمان نیز سوار شده در عقبش مرکب برانند و

آنان با جری را سوارین تا یکی گزیده نه چون یکی از پسران ماسخینی نیز عبد الرحیم نام براته بود و حضرت صیقل نیز از اعضا سلطنتی بر سر بردارم شده بود نیز از آفتخانی شاهزاده از اعضا در مقدمه چهارش با و مارش داشت که از نیز عبد الرحیم منزل ماسخینی را آتش باطنی بجم را شش سخته اعلام کند شاهزاده چند آنکه از نیز عبد الرحیم استغاف نموده خود را از انکار برهانند چون نیز عبد الرحیم با برضاط هر نام دیگر ساری بر سر میزند از وی جویا گزیده معلوم شد که ماسخینی چند روز قبل از ساری نیز عبد الرحیم بجای دیگر نقل نموده است حاجی سید محمد صفهانی که یک از مرزده آن مرده بود خانه نایب پادشاه را نموده حاجی با نیز آبا بجا نشاندند و اینان غنطه وقتی دیگر ساری از غنطه است بیست که شت هزاره عتضه السلطنه نیز عبد الرحیم و از رحیم دیگر از حضور آما بیست نیز عبد الرحیم بنو شحات هزاره را با یافت و آن یک بیار دیگر شتافت ماسخینی را چون دیگر حالت توقف نبود تنبیر باس و تبدیل بیست با بد با بجان گرفت بدف کردن نیز از آفتخانی محمد و بار ایستادند آمد در خانه حاجی سید عثمان پسر یحیی خان تبریزی منزل کرد و سابقان قدیم را از اجازت نمود چون چند روزی شغفش گزیده عدویشان به قتل رسیدند و

سال ۶۰۰ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

و جمعی از مردم مختلف نیز در اطراف خارج شهر ایستاده بودند و شاه سوار شده قدری جلوفت تحت جاهی با ششم نیز بری
 پیش شناخت در بصورت تقدیم عریضه نزدیک شد و شاه اقصائی نمود و با وجود شطران و جمع سواران و ستر سوار
 گشت تا جرم پیشتاب را بقصد شاه عالی کرد و سب از جای خود رید و پیشتاب نشان خود پس صادق مذکور که
 جوانی نورس و بی باجارت و شجاعت بقصد شاه دوید و پیشتاب عالی کرد و باز نیز بجای رفت و صادق غصبتان شده
 بشافت و خواست شاه را بقوت از اسب فرو کشیده با تیغ کارش را باز و در این شان کنگش شد در آنجا
 فتح آمد قوی نزدیک زد شاه را هدف طایفه کرد و سب جدا بر شاه پیش نشست آنجا و بر از اسب پائین کشید
 در حدی که یک پیش در کتاب مجاهد کنگش می نمودند و جمعیت علا مان و شاطران و غیر هم را هم فرا کرده گونی
 انفاشان میغیرد و تحت شاطر باشی نوری قدم جلادت پیش گدشت و گذاره بر او صادق خواست
 و مستخدمین و ملازمین مستوفی الممالک خود را بصاق رسانده با جماع آورده گشتند و دو دیگر را نیز پس از دارا گبر

بجای مروج و تصرف در آن مملکت بعد از آنکه مجلس شوری منعقد و شراب شراب است و خراب است و برده خند آرا و سفید
 ایسان بر این بیخ قرار گرفت که ابتدا از نندی بوجود مسوره مبارک رسانند آنجا و بگذارند و تصرف در آنجا تمام نمایند و چون قاضی
 که جلالت عالیست تمام نمود و متقبل خطره نهای سردان گردید و همچنین لایق شد قوی و مجرب و در آنجا آمد و نیز در آنجا
 مینامد آید و سپاهان رست کرده و تهیه آلات جابجاء بر خستند و در آنجا در آنجا آمد و بقدره نایران شیران شناختند و
 مقام گرفته مظهر فرست شدند و شاه آن ایام در دنیا در آنجا بود و صبح بیست هشتم شمالی عزم شکار نمود و مع از هم فرستیدند
 اخبار بعلت دور رسانند مازان درگاه و آنجا جماعت در سیاه آنان لغیم الزام صحت و ایسان بقصد جارت حوالی سراسری
 حاضر شدند بعد از آنکه در دو ساعت دینم از نزد شاه از عمارت بیرون آمد و سوار شد جمعی مانند صد عظیم مستوفی الممالک و
 و اینک تاسی پیشی و امیر آخور که حاضر درگاه بودند با جمعی از ملا و در پیش عازم کلاب شدند و شاه بلاخط حشمت صدارت صده

سال پنجم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

گیر دستگیر کردند شاه مجروح ترس خورده را بعبادت سلطنتی برزند و فی الحال جراح خوبند ساچه بار را بر سر آورده
و خیمه را بستند و او غرق در بای غضب و اندیشه از حال احوال بود و فرزند او تا دو سپهر مذکور را بقوت پیشکش
گرفتند و بهرستان و فرزندانی واقعه را جو یا گشتند و جدا صدق مقبول را در نیم کرده بشهر برده نمی برود و از سر
و نیم دیگر برود و از عظیم بی اختیارند و فتح آمد که جوانی حبت و خیاله بود با یکبار که در کوشش کمال مر حبت در شاه
سخن برستی ادا کرده گفتند که با بانی هستیم و برای قصاص از سواد خود خواستیم شاه را بکشیم ولی شاه و خصما
دولت را فرار اندیشه مداخلات و اذیت و خارجیه دیگر در خاطر میخیزد و با فرارشان اتفاق کرده پیشکش و عذاب مراد
گفت سر راه هستند زیرا چنانکه در بخش دوم ضمن واقعه فوت محمد شاه گلکاشینم سران و بزرگان شاه از کمان اسکا

صده عظم را اولاً در کاب حکم حجت داده سار ظهور در کاب مقرر بود که سفر از آنجست از خصم از پناه دیوار و اشجار برین و
برسم داد خوانان استغناست نزدیکی از رفتن اسکا که از انالی نیز بود و می با حفظ طریقه ادب قصد قریب حضور مبارک نمود
رکاب بی بروی زنده و با قرام او پیش از فرزند چون ممانعت ناید و نزدیک شدن زیاد و آنچه دست داده بود با نوس گردید
طی آنکه که در برابر او پیش می داشت بر آورده و بجای خود مبارک سر راه گلزار خط نمود ولی هرگز از انقباض و تقربین کاب و سوادان
دی داده بهم بر آمدند درین شمار یقین شده برین است نغمه زبان طبا نجه دیگر را ساختند و بجای که حفظ الهی حافظ و کعبان محمد
مکول شده کینفر از فرمان کاب مشتند بر دکان بخشش زود با نجه حجت طبا نجه علاوه از دست داده و نجه در کمر کشیده بقصد
جوش محمد گردید چند نفر را مجروح کرده اند تا آنکه بدکات مجیم و من گردید درین حصص و حصص یقین داشت از مقابل سیدان
مکول از حجت آنهم در گشت چند باره ساچه و چهار باره سپهری شده رسیده از نیز پوست دوید و از بالای شاه نه برین شده و
با سخنان آذین نرسید و خرمین رکاب و سوادان حضور آن دو نفر را نیز سوار نمودند و شاه برای سلطنت مصادرت کرد
عظم واقعه پیشیند و مشتاف از سواد می باشد و شکر نمود و بنامی تعاضد مملکت فرا این دولت توسط چاپان فرستاده قبل

سال ۲۰م ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

هوای سلطنت در سرده نشسته در آنگام امینان برادرشسته خصوصاً عباس میرزا نایب السلطنه برادر کتر نمبر
 آیدین شاه را در ساعی وافر نمود تا تحت سلطنت نشاند و اینکه ناصرالدین شاه بنیاد بر قدرت برزاقی همان سلطنت
 نشست عباس میرزا را بگورمت نم فرستاد در موقع هفت شدن شاه چنین شهرت یافت که فتح هر را نادر نایب السلطنه
 در قم بر آنجخت لاجرم هر چند اسپران مذکور سی در بیان حقیقت کردند شاه فایغ نشد تا آخر الامر میرزا محمدخان
 قاجار کشیکچی پیشی (سپه سالار عظم) با سوار کشیکخانه نامور شد و تم رفت و نایب السلطنه را از اینج تبعید مبران
 نمود و عباس میرزا که بلا نماند تا پس از بیست یکسال که شاه بزیرت شاه تبرک آمد عراق رفت اورا با خود
 بایران باز آورده ملک آراد لقب داد و در آن موقع که محمدخان در قم نایب السلطنه را ابرق فرستاد شتولی بگیا
 قم بوی انگار داشت که برادران و خویشان علاف تپه در بیم سخط مولا کانه پناه مجرم برده اند محمدخان پرسید که
 آنان هم بابی اند شتولی پیشی جواب گفت نه بلکه یکی از طلاب علوم دینی و فدام حضرت میباشند و اگر
 مورد چنین تهمت واقع نشوند و محمدخان بنده آنان الطینان داده از تخمس خارج کرد و صورت خط محمدخان

زده است را بخار موشه مردم آگهی دهند و در آنجا معالجه جراثیم شتولی گردیدند و زدی دیگر شاه دعوات جوانی موسس بود
 عام داد و غیر محمدخان محمودان پیشی و کلا تر که فدایان داد و بخلا و را امور بر پیدا نمودن شبانه نفیفت و آفت و برت آمدن انگرده برقت
 شیخ شوال حاجی طینان معلوم شد و شبانه را از آنجا حاکم خراسان آمل آملی حاصل آمد و در محل اجتماع آنان که در خانه علی سینا مکان استخوان
 حاصل نمود و بعضی بر سینه حساب اندر صبی گرفتند آنرا نغمه گراه نامر گردید برخی از ایشان فرار حاجی سینا خان باورده و نفر صید رفت
 و اسار داده و خون بجهت صدمه رسانیدند از مجربین نام و تمام بقیه حاجین که پیش تقبش رفت سی شش نفر دیگر در آن بعضی
 شهرت آمد تا شیخ را صاحب آند و در سراج نروده بست آورد و تخمس بسیار دیگر بر یکدیگر آمد و سه چهار نفری چون کور و در آنجا
 شربت شری زید و بر زمین آقی که نام کجول کمال بود بجا آمدن قید محرم شد بقیه در این نایب تسلیم کرده مردم بیکدیگر در این خطه نصیب
 حقایق آنجا با صری

سال ۱۲۶۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

محمدخان نیز رضاقلی قاجار پسر محمدتقی میرزا در اصفهان و ملا جعفر خوانساری
 و احمدنوده در آستانه منظره در بست هستند از فرزندیکه علماء و اعیان ولایت مکرر بنویسند و بر طبق آن آستانه
 همه مریزوده اند آنها را بطریق باطنی به طعن و تمسک برده است و کسان و باطنی گری میجوقت با آنها دارند و بنا شده است
 از خود آنعالیجاه هم شفا بجو یا شدم بهین قسم تصدیق نمودی لهذا آنها را الجلیان داده که آسوده خاطر مدعا
 دوام عمر دولت جاوید مدت قیام و اتمام نمایند انشاء الله همین فخره را بدین اولیا دولت قاهره رسان
 تعلیق هم بحیث الجلیان آنها صادر خواهد نمود در وانه خواهیم داشت آسوده خاطر بر زمین بجای خود باشند
 انوش ایزی الی الله عده محمد بن میرزا و با بکله طایفه به شفتها در جرداعی و درفش را تحمل کرده دیگر بار
 نزد چند انکه در خیابان کمان برزد که از گوش اضم و از زبان اکلم شد و از شدت خشم غضب کلوله مای بر لب

در روزنامه دین مع انفاقیه سابق الذکر تاریخ روز شنبه بیستم ماه ذیحجه و چنین معلوم است (در ضمن روزنامه سابق میجو در تفصیل و قلم
 اندیکشنبه بیست و هشتم شهر ذوالحججه که در جوارت آنرا از کمان خیمت و شقی که ایجاد شده قصد وجود نفس بجو میجوقت قریب است
 خداوند ملکه سلطانه را در آستانه منظره کمان از فرزندیکه بعضی اعلام از سعادت زاری کثیرا بر کات و حصول چشم روشنی برای کل اهل کمان
 محوره و نظری بحیث شکر کمان که کعبه عبود بود و همی سلطانه استین و مذکور شد و حال هم در آنجا که اعلام محمد در سعادت و نیست وجود
 بیون برای نیز سرور و ابتیاح حاد بیس را آنها را متصل از نظر زنده مگردنی و نوشتن کمان که در آن حالت با کور در کمان سلطانه
 سعادت حضور داشته و جهت لایم بود لهذا از بعضی از نیز بیاید شد سکوا میجوقت شاهشای هم سلطان که در روز هجرت بیستم
 از سلطانه آفتاب گذشته بقصد از راه شکار و ترفیض میباشند لهذا وضع و ترتیبات و مقدمات سلطنتی بطریق معمول و طریق کمان
 حیا وجود و به نظر مردم حرمانه بودند همینکه طلعت این پدیده خرابه تمام عمل اکرم صدر عظم دستور و ملک است
 امانان نیز کافظم تا نظام کلمت و بعد از آنجا میرافرد و بعضی دیگر در سعادت اعظم جا کران از امر و دستور جان و غیره

سال ۲۰۰۰م طموز

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

سرانی نافته در آتش بگلویش بخته اورا حلاک نمودند و حاجی ماسم را چند روز در شب عذاب عقاب کردند تا در نشتند اعدام
 بان امر از طرف بابیه شده و مرکز اجتماعاتشان در نزل حاجی سلیمان خان پی برده انوهای از غلامان پشاوران و در خیابان
 بخانه بختند و جمعی را از قبیل حسین سلیمانی و نیز از عبد الوهاب شیرازی و غیره با خود سلیمان خان و سبکدگر کرده با بنابر
 و فعل و کد کشیده و برای ایتن با بیان دیگر عذاب عقاب و چار نمودند و انواع جوایس مردوزن گماشته در خانه
 و مواقع مختلفه مامور داشتند و بهر وسیله اقدام نمودند از آنجمله حبس نام مستخدم خانه حاجی سلیمان خان را که اهل
 و ایمان میگردد و بعد و وعید بر آن داشتند که دارند و جمعین آنخانه را بدست دید و هر روز بر سر اینخان حاج
 امدول فرشباشی با جمعی از شاطران و در خیابان در سربار و توپچی و برادر مبارک و اوق میگذرانند تا هر که را
 از این طایفه شناسد نشان دهد و او هر که را میدید و میشتناخت بخته و اشاره و خطاب مستترانه با لقا

در کتاب مبارک پیاده میرفته قدری بغاصد صدر عظم را اجازت موری از جانب قمری علی حاصل شد خود با جمعی که در این بودند
 نگاه داشتند که سران شوند بدین من علی لفظه یکا در آن جنبش که در اهل نیزه فارسی بود بیست و هفتی واکرا و دالوار فریاگان
 و جزو آنه دید که عرض دارم چند از چاکران و بارش پیشای که خرم کلاب مبارک بودند تنه در جبارت اورا که دیدند نفس حرم
 مبارک و بجز از آنکه آن جنبش پر منظوری دارد پیش دیده با اورا در بختند که بدین من قبل از آنکه فرصت یافت کند با بچه
 هانیون جا کرد و نفس بکند ساجد با بچه خوارفت یکا دیگر بیست و هفتی آملی با بچه بیست با جوبا دیده جبارت که در آن من خبر بود با حکام
 شدن با بچه دست اورا چنانچه و نیز آن با بچه نیز خوارفت و بکند آملی بوجود مبارک نرسید با اینکه ضرب فرقه که در
 مقرب کمانان سده خان ایراز خور حوزده با بچه در دستش افتاد بود با خود را جمع کرده قمر برهنه از قبل برود آورد و قمر
 هانیون اورا دور کرده کارش رها غنچه و بخون خودش غنچه نه بنور کار او تمام شده و جنبش ستمی مثل جوقش اوله خود
 غنچه رسیده با بچه بطرف فرین شرف علی جا کرد و غنچه غنیزین رکاب هانیون این بود که سا جیدین با بچه هم کتبخان

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

باقالی که آنان کیدگیر است و نذرتیغ و تو حینب نمود و خوانان در ایشان بک یک و دو دو گرفتار کردند
و بجیس شایر بودند و برخی را در خانه محمود خان کلانتر محروس داشتند و نیز فرزان و غلامان شاهی موقع را
مناسب یافته بصد و استغاده و طبع حبس مال افتاده بجایس بوعید و نوید انخوا و اعتراف نمودند تا هر که
را خوانستند نام برده اشاره کرده آن بجایگان بجایس انداختند و هم برخی دیگر را که مورد سون و طبع عقیده بی
بودند و یا از جهت عدم اعتقاد بخرافیات و عدم اعتنا بتقلیدات اشتباه بیابانیه نمودند و دیگر را
و بد نظریت گروهی را در طهران گرفت و جمعی را از بلاد دیگر حبس حکم شاهی آورده محروس و مقید کردند

کیفیت گرفتاری جمال اهی

در آن ایام که تصور و بیابکی پایتیه و قیامشان با نظام از ناصرالدین شاه زلزله در ارکان دولت و ملت انداخت
و دولت با علمای دین متفق شده بصد و قتل عام ضعیف و کبر ایطلاف برآمدند و ناصرالدین شاه پشیمان و غم
نفس ایشان فرود آمد بود معام صدر عظیم و خطر واقع شد چه که حمایت در عایت او از جمال اهی و جمعی است و میباید

خطا رفت بشد بزرگ که این نیز حالت از کار بجزیرت قویونک پشت این غمخیزند لکن بعد از آنکه در نهایت دلیری بستند عالی جناب
صدر عظیم و متورب بکافان مستوفی الماکت سار قرین کاتب ترفیع شایع مندرق خانه که در آن نزویکی واقع است شده معلوم شد
ساجد از بچگونگی مبارک گذشت در میان شاه سرابان رفته اکثری لاگر نیامده در باره پوست بدن مبارک را فرستیده و در
هم فرستیده بود و اینکه اندک مجال از جنگ و شراتی آن هزار جمیث شد بایس جهت بود که قرین کاتب مستطاب جمعی است
ساز شدند چنانچه رسم است در کاتب حاضر نبودند مگر در بعضی شاطران و شاطره ای و بعد از آن در فرزان و متورب بکافان مستوفی
الماکت و نظام الماکت و آید بر ظاهر است که آن هزاران فرصت حیرت و بنقده حرکت نبود و البته در اول امر بر سر قتل از آنکه
حرکت نایند متورب گرفتار میشدند و با جلا گرفتاری و نفع آن شیرینی نیز بدست جمعی از قرین کاتب مبارک و قریب شاطران

سال پنجم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

کرده گفت که محل آبی در این جبال برای اختصار وجود است که آید شده احدی بد آنجا راه نیابد و با پنج نیز از طرف صدر
 اعظم ایصال میگردد ولی جمال ابی بدان سخنان اعتقاد نموده صبح روز بعد سوار شده از آنجا بیرون را نزد بسیار
 زرگنده و نیادوان گشت و نیز از امجد خان آبی شوهر خواهرشان که پیشکار سفیر دولت روس و کوشش در این
 مستعلقه سفارت زرگنده و پیشکش حاجی نیز از اوست غشی اول سفارت مذکوره بود جمال ابی ان منزل
 خود ورود و منزل داد و حاجب التذلل خبردار شده موقوف را بشا گفت و او یکی از فرستادگان خود را نزد سفیر
 بنایت اصرار و ابرام جمال ابی طلبت کرد و خست محترمه توسط خان سفیر سی و چند مبلغ نمود که برادر از نظر کجا
 دهد و سفیر نیز اظهار موافقت و ابرار مساعدت نمود ولی برای شدت امر ارشاد جمال ابی با اتفاق بقربان سفارت
 نسیم نامورین کرده برای صدر اعظم بنیام فرستاد که ایشان از طرف سفارت دولت روس بشا سپرده شده
 اینرا بدیند و جنسیا که کشید که خطری واقع نشود و هنگامیکه جمعیت غلامان دولتی احاطه کرده جمال ابی انیم
 نیادوان حرکت دادند و ختر سفیر گریسته بدش گفت چگونه بهمان محرمی تسلیم و شناسش نموده و سفیر
 گریان شده بوی گفت مطمئن باش که خطری ایشان وارد نخواهد شد و صدر اعظم نیز اطمینان ب سفیر داد
 ولی چنانکه مذکور شد ملاحظه و احتیاط میکرد و بر جمال ابی تا ورود بطهران شفاعت شنیده وارد شد ماه مرداد
 بود و بخیر سورت حرارت آفتاب بدون سایبان و پای برهنه و لب عطشان انبوه غلاط و شداد فرا
 و غلامان بیگلر ابی سومی طهران کشیدند و لباس بن را با آنها کردند و چند بار ستمدین در همراگان
 بجه آوردند و بیغاگران بردند و سنگ زنان و سب کنان بطهران رساندند و بخورده قد خمیده

شخصی بزیری مشک که در آن کبابان نشان در چون مراد سفیرش را بریدند و گوشتها را قطع کردند گوشتش را با کبابها برکنند و به خورده
 مشش برودند و گوشتها را نیز از بعضی ذراع نموده آن چیده هلاک شد سفیر تلوی را همسایه ذراع نهادند و او عدده در بیضا خانه نشان داد

سال ۷۴۴ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

خمیده سنگ بدست گرفته دوران و شبستانان خطاب بشاطران کرده گفت شاد باشید بشهدا قسم میدهم بخدا در این
فاسقین سنگ را بر زمین و حال این فرزند هر کس آنچه خواست در وقت گفت کرد حال مجد زید ابن سپهر
هم سنگ خود را بزند و علی زعم خویش ثواب خودی برسد ولی در پیشی رسید و گفتگویش پر آب کرد و جوانان

در آن روز تا پنج صبح میرزا عطاء الله پلطنه وزیر علوم چنین مرقوم است که مندا با تیه اشال بیخبر در مجلس سیدان و غیره در حال
واقعات سخن داده و متذکره که چند نفر شاگردان خود را بکشند و سایرین در شهر طوران تصرفات فدا بر سر میزدند و برای نمایان معصوم
سیدان تان تیه بدیده بود و در بین ایران یک عظیم نموده اتفاقان بستند و در آن مکر این تعداد را بر هم زد و بجهت سخت و عین
نفران شاهزاده مکر چنین است **لا اله الا الله** چهار ساعت نزدیک نه و قدمه از زیر آفتابان ایران نظام که در آن وقت ساعت نظام و در آن
ایران داشت و وقت یک عظیم عقب چنانکه سرش شمشیر آگید لشکر کوزرت است منتظم هر چه در اصل آن یک عظیم است
جولات در اعتراضی نایه از عاده و موقوف نهادن زمین منظور است از آنکه در اینست بسیار بنام مکر نصب وزارت محمد علی سرتگری
و است ترک برد و مضمون قدمه آنکه در ساعت نزدیک نه اگر محال دایره در دیونخانه در حق یاد خانه خود در ملاقات کشیده کاری
بس قدم است من هم در وقت همین حرکت کرده در دیونخانه در حق ایران در ملاقات قدمه جس که در کیش بود و در کرده است
بجایی که در قدمه در آرد و من داد در آن قدمه شمشیر از قبل دی نوشته که قدمه جنبه آئیده با بی با خیال دارند بهشت اجتماع با
کشیده آرد میسود شاه بیزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را اولاً بغیر آورده پس آن با در کیه صاحب ایران با در ک بیزند و صاحب
بر پا نوزده نسبت بن پناه و در آن یک عظیم سر او را بکشند در صدمه نسا از نظامه شمشیر است و خود حضرت عظیم لغت با در ک
نیمس تیه در داد بکنده دست و او در چند روز پیشی در آمد که مردم اند نشناسند و بنده پیش در خانه توقف میکند و ام ایضا این
ملاقات است و یکی دیگر میرزا احمد گلپوشی کاشا و دیگر میرزا احمد ارجم برادر آنها تفرغی بر روی کوه در در نسا با تیه اند و آنان در ک
مجلس میرزا هستند اگر آنها گرفته شوند این قدمه بر آنها خواهد شد پس از خواندن در زمانه بگردد و شدم ایران نظام مرا علی است

سال ۷۰ تخم ظهور

۱۸۵۲

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری

بیرمانان سوگند داد و گفت صفت و پیدای این مظلوم قدسی آب شیشه و با بخله حال این را در آینه محبس دار و درگاه
در سباه چال که در آنجا ماضیه خزانه گمرک بود جا و اذخیر فرا که هر که در خلعت و ثقل معروف است برگردان در
بر باندان و پا که کند مانند و نامه زور تا کول و مشربلی مطلقا سازند و در جهت از جوانی غیر گشت چندانکه میر

سازند گفت شخص شاد و در تمام سلطنت اندکی از حال است بستیه گرفت در عهده شافیه باشد و باید به خط است با بر خیزت تمام
دارد جواب گفتم بجهت آنکه شکر حضرت زین العابدین را با عهده دست بوده و چشم و خواهم بود برین آدم هم برین گفتم شاگویی بنویسید
و این سعادت در میان خاص عام مشهورم چنانکه شخص شاگرد من در اول ایران و زانجا عظیم هستند در چهارده سال قبل که به نصب سینه
نظام از آنه با چنان نظران آمدید بسبب مصاهرت من میرزا انظر علی کوشی و مصاحبت من با او و جمع دیگر با او که در آنجا فرو می رفت
برام و در پیش هر ابرام بودند و با در و خطاط هر عا خطه شروع آورد با وجود خستن از من میدیدید که در اجوامی و ملاقات تصور نموده
مرد سخنده و استهزا بودم چون تنها بستی و تنگی در شان آنگی پیدا نشود اگر فراموش کرده ایم شرحی در ندر رمضان خانیا به در دست
و قریح خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید چشم کرده گفت لازم نیست از مطلب مسود بگویند وقت نکست از غیرت
و در ملاقات که گفتم تفصیل این در نظر من زیاد و نقصان این است اما میرزا احمد کوشی طیب خلق و با دیانت است و بیجا
عهد علیا و سرگری در نجاده علی اکاشان بوده پیش خانهای معروف بکجا به است در مرض از بنات اعلام حاجی پشت مشهد است
و بنات پاک آبی و بنات حضرت شاهنشاهی اندر اقتضای آنکه زند شیند و نده از زیر عهد ابرام که این بعضی کلمات در فراموش شده
شده اما عا شصت بنات پاک حضرت خدا نه اورا شناسم و نه میدانم مقصود او چیست چون کلام بیابان آید من سخت بگفت
بقول عرب نظر الی بنظر تو گفت خود بگفتید این معنیش و گلاشتم در ذرع میگوید در سخن فسخیده و نمی انگار من با این خاص
و در خط از صد میا این سخن از شما خواهم خواست این گفت و با خواست بر چند درین ماه سوگند با کرده و ایان مصلحت خودم که
مرا ندانید چنانچه خبر نیست جواب داد و در همین ذراع گفت بقیه بیاید این امر صورت گرفته از شما بنوا هم تا به با کمال تجویز آید

سیال ۲۴ تم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

بیر غضب اول بیخست و احترام نمود و غیره جای آورد ولی نیا شایند و پس از سه روز بهشت و نیز بسیار از آنجا
غذا با بنا بر بردند و معلوم نبود که غذا را برسانند و بر فرض سالان غذا اجمال بی در حضور جمعیت مجوسین و زاطین منازل
نمایند و با بجز جمال بی با جمعی از بابیه در جای که پایی کل در کندی عظیم مقید و گردنها بازوان منقول بود جمعی شدند

آمده و ذکر نظم و آهنگت و تعجب بر مردم پس از گذشت پیشتر که یا کمر باز تو در ایبر کبر رسیده که در تمام امور محمود عمل کند
باز مردم افزودند و تصباح بعضی آمد و بخواند قسم میرزا اطا بر دیباچه نگار حاضر شده از سبب غیر و کورت غریب من سوال کرده شرح
حال و سوال جوابت با امیر در بیان آوردم گفت یکی از این حضرت عظیم کما از بزرگان بابیه است و در راه آنجا که در راه است
آهش عکاسی و هر روز بعضی بر خود میگذارد و در غنچه عین مناسبت میبرد خدی در عکاسی میگوید آن معلوم نیست که کی انزال دارد
ولی میرزا عبد الرحیم از جادوگان او است حضرت در آنجین میرزا عبد الرحیم با حمار و جاپیه پیاده خوبت پیش من آمد من گفتند
در کجا نشسته چون فرود آمد و خطه با دیباچه نگار گفت شود که در حکم بقید و جسم میرزا عبد الرحیم دادم آن با کمال بدست
و تصباح در غنچه از کمان عکاسی سوال کرده اصلاً جواب مفید منوع شد سو که بگفت بگو که که می است از کمان او اطلاق ندادم
کامه از منستی یعنی در راه است بغضب و زحمت کشیده باز سرودند بنامه با دیباچه نگار مشاورت نموده او عین عکاسی
بکار برد که خدی شبیه خط میرزا عبد الرحیم میرزا استید که معنیها که در حدسه دار آنها منزل است و یکی از بزرگان بابیه بود
با منضمون که بیست خدمت جاپیه شرف شده در کلام خود منزل دارند میرزا استید که جواب شده که از این سوال نمائید
نمودم که در قبل با اتفاق شما در خانه میرزا که نامت جاپیه گرفته در خود سنگی زنده آنجا تعریف دارند چه این با آنکه در شست
بگردان گرانیده و شصت من نه اجمال شرح حال را با بر کبر عرض داشته جواب در کمال ادب سعادت نوشته در تقصیر میرزا احمد
عکاسی گشته تمام عمل را از او شناس فرود زدی که بیست خدمت میرزا شده و دیباچه نگار با بیست نفر روانه منزل عکاسی
در بین راه شخصی دیدند بر بابوی نشسته دیباچه نگار بهرمان امر کرد که این مرد را گرفته ز من آورند و خود بخانه میرزا بیاورند
بخش ۳۱ صفحه ۲۱۱

سال ۲۲ ذیحجه طهوز

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری ۱۸۵۲ م

شدند و تمامت حبیبیان را در بین لقب و شفت سرور و دگر کم فرمودند و دگر کی با ایشان آفرینند
که در نیمه شبها بیاینگ عبد بنیطریق بھی خوانند که محبوبین یک کند خدا میداند حبیبی الله و
حب کلینی درسته دیگر یک نه اجواب بگفتند کھی بالله حبیباً چنانکه شاه در عمارتین
و استغفار احوال کرد گفتند که با بسپار در حسین ذکر گرفته اند و با بجه در آن هنگام که مردم طهران بر کرا

رفته اشری از علایح ظاهرند در ب بیوت را مقفل کرده در کرایس قرار دادند که شسته در حجت فرمودند حکایت را این اظهار
اطهار داشته گفت این شخص عقیده محمد حسین ترک است در خلفای علایح است من او را خواسته توی باز تو چی
دستی بار او را تقصیر کرده کتابچه از خرافات باب و یک و ستم کابلی و یک حجت کفین سافری و قدری مستند
بود هر چند از احوال علایح سوال کردم جواب نداد با لاف و در او قدری صدقه زدم که هم پاکت بود و بفری
بخشیده لایب خنده سرور با طراف فرستاده از آنجمله بار و نه زاده مقدسه حضرت عبد العظیم نیز نوشته اشری ظاهرند
در آن شب شخص مراد کاندنی از علامه مع نرنا برای علایح آورده او را نیز گرفته نزد من آوردند محسن نموده
و تابع با این نظام گفته شد ازین گیره دار رشته جمعیت بایه گسیخته گشت و جمعی دیگر را نیز گرفته حکم شایسته
و صوابیه این نظام در میدان ارک حکم بقفل بایه شد از آنجمله نیز عبد الرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراد و نیز از
من خواسته هر سه را تسبیح گذاشته دیوان اعلیٰ فرودم خود نیز بزرگ این نظام زنده زبان شفاعت نیز را عبد الرحیم گوید
که حق تعلیم بر من دارد و نیز حضور ۱۷۰۰ شفاعت کرده حکم بکس بر شد قاصد مراد را نیز حاجی میخان که در آن وقت
حاجب آلوده بود شفاعت کرده گمانش میسر شد ولی محمد حسین ترک با سایر بایه بقفل آمد از نظام بمان
شد که با سه ضربت شمشیر از پا ریخت بعد از چندی در عالم و قدم دیدیم او را نه است در میانان چند ستون
و جمعی از زندگان با رعادت مجلس آن نشسته از جمله میرزا عبد الرحیم برآید بود شخصی در آن عین با جفا و در دادار شده

سال ۲۸۱۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

هر که را باقی بماند بگردن تعقیب و بجز مینو و بد صحبت از ازل و اخطای آنست و خود خاندان جمال علی شده و خانه را بجا باز
 کردند و اطفال و کورگان محله رازی عظیم در آنجا بسی را که آن ایام هم در ساکنی بودند و بازار باسارتهای آنجا
 و چوب حمله نمودند ولی در پاس و شجاعت ایشان ابراهیم کرده و بر خیمه و حرم ابی ناچار شده و خانه در محله سنگلیج
 که مردم نشناختند با وجه اجاره نازلی نسیه کرد تا با کورگان و خنده انتقال بدینجا نموده از شر مردم شرور آسوده گردند
 و چنین احوال خبر رسید که شاه عباس مذکور مستخدم سلیمان خان را با جمعی مأمور نمود تا آهنگیدار نظام ابی را دستگیر
 کنند و بوسیله از هزار اعمال مستخر کرده و بهنگیدار نظامی مومن و درستکار و با وفا بود و حرم ابی
 بدو گفت اگر گرفتاری بکشتم گفتا بکنند بلکه انواع شکنجه و داغ و جز را مجری میدارند تا نفسش بر زمین

شد نیز، عبد الرحیم چند ارام فوق العاده و حرام نبوده در اندازه زدی نموده پس از آنکه نازل از اسم در هم شخص سهر سوال کرده نیز
 عبد الرحیم گفت آقای شایسته حضرت عظیم ایشانند مراد آنحضرت نبوت کمال تعجب از جرئت او که پیش من آمده و جرئت بر
 عبد الرحیم که با وجود گرفتاری چگونه در مجلس حاضر شده فوراً سوال کردم که آقایان مطهرت بدانند کمال حس را که درم بلکه شایسته
 آورده و حق بزرگ آید را خرابانیده و باسی وافر بپست نیامدی این امر چگونه اتفاق افتاد منبسی کرده گفت وقتی که محمد
 ترک آدمی نما کرد من حضور داشتم با هزاره عبد العظیم نظم در آنجا بظهور آن آمده و باگم کردم این بود که بدست تو بنفادم پس
 آن گفت بدست با میان نیامدی گفتم بچراست و عارف علوت نما گفت آنان میبایم دیدم سر را بر زمین گشته است
 این بود سخت با حرکت آمد بطوری که پنداری عظامی در اعضای او نیست مراد این نیز بود حرکت حیرت پیدا شده پس از آن
 ایمان آمدی بپای هر خنده دست داد و بیدار شدم و در این دنیا بجهت نموده نذر دیگر شرح خواب و مجلس انس بای برگیر غیر زود
 برز آن خان که در آن وقت جهاد کرده بود و آقا میرزا کاشم و نور محمد خان بیدار حضور داشتند بعد از آنکه در شب ۱۲۶۱ هجری
 که آن سینه بزرگ تخصیص کرد که خواهیم کرد از فرقه خاله بابتی ددی داد و نسبت بایه خدا سوگند ارب نموده و چنانچه

سال ۲۹م نظم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

نومین رانسان داده از اسرار و واقعات خبر دمی و لذا انب اولی اینکه محقق نوی داد در جواب گفت که من بعضی هشیبا برای خانه از کافه دارهای بازار پاننا گرفته بدو نم مردم خواهند گفت که مستخدم ابسی هشیبا بوده بانداد و لذا تحمل زجر و بیات شدید بر من گوارا است و لذا ادت بکاه در عمارت سکونه بسیر بر زده سفیدار بوسائل متوجه دیون را ادا کرد و آنگاه اسفندیار را فراغت خیال حاصل شده معروضت که تحمل شداند و فسادتهای در جهان را ندانم و میخواهم درین سن پیری و می جهت بشم و اجازه گرفته بازندان نزد بزرگ ابسی خان براد صد عظیم رفت و بزرگ ابسی خان او را پذیرفته ابر او خور خوش نمود و سفیدار در آنجا بسیرش تا چون جمال ابسی نبوغی که مینسکایم وارد بغداد شدند بمراق شنافت و آرزو داشت که در محضر بزرگ

کننده رئیسین فرقه جنبش عکای شیخ بود که در قریب دین جمعی کثیر در بایته در کین بودند که اگر خدا می کرد امری واقع شود چون شیران را قتل و عاریت کنند و حاجی سیمین خان در طهران مرصد بود بعد از آنکه تیر آنرا نطفه و فرقه بجای رسید لطف آتش مذمت تمام آنجا انطافه را از پا آورد و کاشیغ نیز گرفتار شد چون در آنجا آمدند بزرگ آقا خان که در آنوقت مرصد عظیم بود پرسید که کیستی و ادعایت چیست جواب داد که نایب نیام و صاحب کرامات و خارق ادات صد عظیم گفت آن مجوز معلوم نموده حاجی سیمین که در آنوقت صاحب الدوله بود حکم داد که گوش او را بر صاحب الدوله فی کمال بدون نامل با چاقوی صیب گوش او را بریده خون بچسبند نخته صد عظیم گفت آن گوش خود را با بچسبان عاجر گشته حکم نمود او را در کرباس چهارم آهلی نیادوان حبس کرده و بخر نموده پنج بکر را دم کرد کرباس کوفتند این بنده بکیت شرفیاء حضور ۴۴۱۰۰۰ داده عمارت در قریب شده در بین راه صد عظیم جسمی در حال دولت از حضور رجعت کرده چون عاقبت که گفت آشناسی شمارا کرده حضرت علی عادات او پیشی گفتم آشناسی نه شتم گفت کاشیغ حضرت عظیم در آنیکه صد عظیم در وزارت بزرگ آقا خان نیز نظم کفیل معاد دولت و ذلیل امر سلطنت و در این حکایت مفضل الطبع کامل داشت کتم ز یاد لب دیدار می هستم یکی از حجاب سپرد

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری

۱۸۵۲ م

مبارک جانم ولی میرزا یحیی خان رضی الله عنه و نیز خاندان علی ابن ابی طالب و نسل او را مورد توجه و محبت و حال اسی
باشند یا امر فرمودند که نزد حاجی میرزا یحیی خان بنام او لاجرم رضای مبارک را مقدم داشته اطلاع نمود و اما
غلام دیگر جمال اسی که مبارک نام داشت در آن گریه شریک نام را با زوراج او داد و در آن دست
در فخر آن نامور فرمودند چون واقعات مذکوره را مشاهده کرد و نقل و غارت و مگر نبوی که بیچاره و ماضی
بازش بظهور اشتافت واقعا نیز اسی (کلیم) از او بازخواست نمود که چرا اخت استا که اشتی داد بکار

که در واقع نشد و نزد وی عدم رجوع آن آقا میرزا اشم و خدمتین خان سپهسالار که خبر بدو نوشته اند که با اتفاق من نزد وی آیند قبول
نمود چون هرگز دارد اطلاق جنگ که بایس شده شخصی منقول دیگر گش در بریده در گوشه خزیده دیدم سلام کرده جواب گفته بعد از
پرسیدم در این سینه گفت شبیستم گفتم هم معنی فرزند است گفت شایخم از آنکه میرزا محمد ارجم تفرم حضور شما بود گفتم نه پس آقا
و بنحو اجماع نزد وی برستی میان کنی و از کذب ادعی جوینا جواب داد در بیانات که بعضی سخاکت خود دارم دیگر معاذ کذب و بیعتت بلکه
مکان بکنیم برستی بر سینه محبت شود و حال آنکه خیال محال و تصور بل است در بیانات فداقت رسان و نصاحت بیان و شهادت گفتم من
خیال گرفتن تبرودم حسین آوست را گفتم و در بعضی قسمتی چون که بندگان بندگی و شکر و تقوی آنکه که گرفتاری گفتم من آفرین
و اتفاق بر این احوال هر در میان که در بعضی گفتم و من در همان مکان سینه سینه هر مردم فرستادم و گرفتاری آن است در این که در
پیاده و برادر بنده حضرت عبدالمعظم زعم و بعد از بیاری در کنار من نشسته اتفاق اسمعیل دارد و در نزد یک من بود سلامی با تو
بر سینه حکم حیات گفت شایخ را بچشمش در کار را بگیرد نوشته است که در ترک در دار بنده است که فرمودند غلام هم بود چون
هر چند ترک بود از چنین تصور کرد بود دارد و سواد و شهادت نوشته تا را خواست بعد از آن بدو تراست که من گفتم دیدم هم من شایخ
که اگر در نزد بنده است گرفتار من باشد من نوشته را بطریق دیگر خوانده برخاسته بنام میرزا که از ادب من شهادت زنده نمود
آورده شد و خیال کردم که از حفظ خواندن نوشته و قرآن خارج در اخذ معلوم دارد و نوشته که شخص مسموم در این است و در این

سال ۱۱ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

بکنار خندق در مجمع انام زنده فریاد برکشید که بابی باینجا بندگان سکه را با جبار بریزند و آقا میرزا موسی قناتپور
ویرانخانه کشید و مجموعی داشت تا رضی شده بازندان زودت رفته با نقش در خدمت ماند و بعد از این
شناخته در محضر بهی استعدا کرد که ویرانخانه نماید و مناجاتی بدین مضمون در حق وی صدقه یافت که آهی
ملوکی ز ملوکی درخواست آزادی بنماید ولی خداوند امن نخواهم که بر ما قیوم ما ملوک کرم و تو آگاهی که من از بند
امر ویران کرده بودم.

کیفیت قیام فتنه برای آقا میرزا موسی کلیم

آقا محمد زندی (میرزا عظیم) بیان واقعه را نقل از قول کلیم چنین آورد (پیغام جمال مبارک رسید که من دستگیر
شدم و تو باید خود را حفظ کنی لذا در خانه با میرزا محمد قلی ماندم تا چند روز که همیشه (حرم میرزا عبدالمجید) طلبیدم
و صورت حال را با او گفتم که اگر پیغام جمال مبارک نبود یک ساعت خود را حفظ میکردم بلکه اگر ممکن میشد در زندان
بخصوص مبارک نیز فتنه همیشه گفتند در وقت سینه از شب بخانه ما بیایید تا شما را در جاتی منزل دهم که احدی
از شما مطلع نشود رفتم مرا در سردابی که بنا بر بود منزل دادند و کلید جیاط کوچکی هم که با بنا بر میشد بمن دادند که
اگر بخواهم کلای بیان جیاط بر دم مطمئن باشم که احدی با بخارا نخواهد یافت هر شب همیشه برای من غذا

تا نیا بشود طمان آدم سینه بانه روز در کمان بخارسی که در سینه بایه بود پنهان بوده از آقا با نام زاده حسن رفته بیج
آقا مانده بعد از این زمان رفتم در تیر بودم تا خبر عزل میرزا قناتپور دادند و در میان شهرت کرد در میان آمده بعد از مدتی
آدم این است که بجهت عمل گرفتار شدم و چون آقای میرزا باشم از خواب من اطلاع داشت از روی مزاج گفت خوب است آن
مبغزه را از او بخواهید تا در خط نرسد بگردد وقت خود را بگذرانید مرا از خواب سابق تقریب او نهایت تعجب شد و شد
آدم داد بعد از قتل تمام بایه محبس علماء برده حکم قتل وی دادند و جانی حلالی که اول مرتب مانده بود بر نفسش آوردند

سال ۱۲۶۸ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

خدا بیاد و قدری بخوردم و قدری هم برای ناما زود میگذاشتم چهل روز با منموال گذشت تا شبی میرزا عبدالمجید
 پیش من آمد و در تفصیل آموز ذکر کرد و گفت تفصیل ناما را هم بصد غظم گفته ام او گفت ایشان با خود
 بیرون بیاورید و در همه جا با هم گردش کنید. نعلی نیت چند فریم بگردن زلفه گردش میکردیم تا آنکه میرزا عبد
 المجید بمن گفت مطهرن بستم که نعلی نیت کاهی تنها بیرون رود تا شما را ببینند و بفهمند که حرفی نیت
 چند روز تنها میرقم چند دفعه هم عباس خان را که در سلیمانخان شهید که هر که را همیشه نخواست نفرشان جا
 اند که نشان میداد مرادید و با اشاره تعارف کرد و گذشت تا روزی نزدیک غروب قریباً حاج آقا
 که با خان میرزا عبد المجید نزدیک بود بمن رسیده گفت سلام علیک یا موسی کلیم الله و من چون او را
 دیدم تندرتم که زود بخانه داخل شوم دیدم فرشی از عقب صد کرده میرزا بستید عرض دارم دیدم جواب دادم
 مگر صد کرده از عقب من دید و من هم بسرعت خود را بخانه رساندم از رضا دربار بود چون دست من
 رسید فرشی دیگر مرا گرفت با آنکه او بسیار پر زور بود من غالب آیمه خود را تا کلیسای خاک کشیدم کمترین
 چون از این واقعه مطلع گشتند جمع شدند و با حرفهای سخت فرشی بیرون کردند و او فریاد بلند کرد و اهل محله را
 جمع

در روزنامه وقایع اتفاقیه مورخه پنجشنبه ۱۲۶۸ هجری قمری (در نفع گذشته چون اصل حقیقت کیفیت کتب
 و بیانی بطور واضح و مرسوم و مشهور نگردیده بود مقدمه آنچه نفع خیر مردود که در سوای نیت قصد مسکری نسبت وجود
 مبارک حضرت شاهنشاهی داشته بطور اجمال نوشته شد بود تفصیل آن اجمال نسبت که همین شقی بدست
 گردانده و پیری و متابعت سید علی میرزا باب را که در نفعه فیه فریب غیر از آن که اخرج کرده بود و برای عمل خود
 پیشتر کرده بودند چون موافق نامه علما و ارباب و علل غیر نوشته حقیقت نمیبخورد ابرسانند و اگر آشکار میکردند
 بطلان آن بطور واضح معلوم و مشهور بود چنانکه بعضی از کتب و نوشتهجات و احکام آنها که بدست همه محققان معروف بود

سال ۸۳ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

جمع نمود که دشمن پادشاه داخل این خانه شد و من اورا بدست شما پرورم اگر از اینجا فرار کند شما مرا نجات
دولت خواهید بود و در حالتیکه فریاد میزد پیر من و بقای خود را دیدم سر و صورت خود را خراشید و باها
حالت پیش صاحب الدوله رفت که میرزا موسای بابی را گرفتیم آدمهای میرزا عبدالمجید جمع شدند و بقدریکه
نویسند مرا زنده داد و از دست من گرفتند صاحب الدوله در همان صحن سوار شده صورت و قهر را شاه
رسانید که چنین چنان شده و فرستاد پادشاه را نزد یک برادر زنده امر بشود که برود و او را بگیرد و بکشید
حاجب الدوله باینجه تمام بیاید میرزا عبدالمجید چون از اعضا سفارت بوده بود نیز در میان خبر میداد که اگر مسلمان
مرا بزند و من بدولت روس و ماندن برای شما سخت خواهد شد او یک سینه فرستاد خود را با میرزا عبدالمجید
فرستاد که هر کس داخل خانه تو بشود و لو خود حاجب الدوله باشد حکم بزود او نمائیم آنچه نافع شد با من میرزا عبدالمجید
چون بخانه وارد شد فرستادنی حاجب الدوله رسیدند خواستند بخانه داخل شوند میرزا عبدالمجید بیرون آمده

بود در گفتنش شود و با شمشیر می نویسند نه بس کفر انار خود را که تاله دعوی الوهیت بود آشکارا کنند بحال سلطنت انما
که شایسته در اجراء سلطنت نمایند و استواری بر پا کنند که به دعوی نه به سبب اهل خود در مقام تخت تاز و نسبت عارت بر آمده است
اندازی مال مردم قسری بگیرند جمعی نیز فرموده که بر من مقلب آنها شیخا نام بر شیری بود در بیابان است بستی در او قایم بود و خود را
عظیم مقرب الله از صاحب اتباع آن باب می چند بدو خود کرده آورده بعضی از هزاره و الو اطراف او پیش خام بر کس نام از مقرب
که از صوبه کی حاجی سیما خان پسر بیخان مرحوم تبریزی بود در خانه این حبیب در دار بکلا در طهران در محله مشهور در چشمه جمع آمده
بسیار بختیهای کرده است بقصد گزند و آسیب وجود با که همحضرت پادشاهی کاشته و عازده فرستاد که داد
شده منتجب کرده بر یک سلاح حربی قبیل کرده بخت و کار دادند که آمده در بیابان هر جا بر وقت که بر نهند و
بایند آسیمی بر وجه با که برسانند و خود نیز با کمال استعداد در خانه سیما خان آمده و تمنا نمودند که بخش گشتن این بر آورده

سال ۴۴۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

آمد حکم بزین آنها نمود فرانشاهی شاه ایلی چنانچه باید زنده در روانه کرده کم غوغا بنده شد خبر بصدور عظم رسید که وزیر بود
نیخواهد برقی خود را بخواباند و از طهران بیرون رود و صد عظم حاجب تبه دله را طلبیده و صورت حال را پرسید که این
و پیشین کیفیت که تو سخواهی برای بدست آوردن او ملک را بپادشاهی گفت نیز از موسی فرزند نیز از بزرگ نوری
صدر عظم تغییر نموده گفت تو از حد خود تجاوز نموده امری که باید بمن خبر دهی بشاه خبر داده و در پیش شخص من از نام
بیرون بیاید باید آن بری و نیز به عبدالمجید را از خود رضی غنائی حاجب القوله حمل و شتر سار برگشت و در راه میرزا
عبدالمجید را چون دیده و شنید با او رسید بمخارج پردهت و گفت چیزی واقع نشد مگر فرانشاهی بخاره گنگ خوردند

مدح عظمی و قتل عام با بیان

در آرد همه مکر و شاه و عاقله قاجاریه بنیابت شدت و غضب فروخته شده و فاطمه عضا و دعالم دولت نیز خراب
ملت ایران بغیظ و بیجان آمده مهابی اجرای افضی در چه قسوت نسبت بایسته شدند حسب الامر شاه ایلی
از مجوسین که با پیشان محرز و بعد از آن در اقدام مکرور مشرب شدند بر طبقات مختلفه ساکنین طهران تقسیم کرده تا افراد
هر طبقه بالاتفاق فریسه خود را بزنند و همه روزه اعداد هر صنف و طبقه از اهلان و وزراء و دربار و وزارتخانه

آمد و بسم اوقای غریب بیست اجتماع دست بباخت و ناز مال و رفعت و با مسیومین بخانید آن بود که در مدینه شیشه بیست ششم
شهر تروالی لکرم مد قوی که سرکار علیحضرت پادشاهی لغیرم لشکار برود شده بودند آن بد بخان مشهورانند با محراب برابر ساری پادشاهی
تا خفته چند طبقه خالی کردند که در جدول از یکی در آنها که ساچمه داشت چند دانه ساچمه قدری بدن مبارک پادشاهی را خراب
بود لکن چاکران در قبیل تنبجه انامرا و اعظام سید بهر خان امیر آخوند متقربا همانان مستور با ملکات و نظام ملکات کسب کجی با شاهی
افاطم و سارف و غیره در نعره زدن اشعیا و لعین او شیک کرده و یکام در میان و هوا از ضرب تیغ و سنگ و چوب راه لغیر
پیش گرفت در آنده نفر که زنده دستگیر شدند معلوم شد که اینها از تابعین باب بودند بعد از آن سرکار

سال ۱۰۸۵ هجری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری

۱۸۵۲ م

و تجارت و تجارتی در ایشان بی آزار اینوه شده قسمت خود از دست جسیان و غلامان شاهی گرفته بیکگاه کشیده
نخوشان آغشته دروان در زمان شهر و اطراف برای تماشای اینوه شده از من دست ضربت القاب آید من و
رفاک مصانعه کردند خصوصاً طایفه قاجاریه برای نشان دادن علاقه قومیتش از ایشاه قدرت نمایی در
آزمائی کرده اسپر خود را دو نیمه نمودند و در زمانه دوتن از جسیان را یکی در طهران و دیگری در شیران بکین نوع
از قتل گشته در صباح هر روز چون غلامان بپیر غضبان برای بران بگوین بقتل در روزندان میشدند و تماشای
میروند ایشان منبهمیدند که در آن روز قتل میرسند و همچنین غلامان پامایشان را از کسید بیرون میآوردند و با
با حال سرت از شهدا دست اینجه بخون از معارفه مصانعه و در اوع با جبال ابهی می نمودند و از بنایات معصه

پنجشنبه پادشاهی غریب لشکاره امروفت داشته بر بزم شاه ادویه دولت قاهره در تمام مجلس مقرر بر آمده بمنور با بختان اینوه
و حاجب آید و در جایگان کلاشر و کف ضایان شهر حکم شده که در شاهی بفرم را دست آورده تا اینکه در انداختن و متفرق بختان و جسیان
در ایشان شاهی در کمال معقولیت استخار از جمیع حکم آنها حاصل نموده که یکی در خانه حاجی سیلیمان مرود و همیشه اجتماع دارند
که فدای کل را با جمعی اخبار کرده بر سر آنگاه فرستند حاجی سیلیمان با دوازده نفر از آن هزار در آنجا رستگیکر شده باقی زنده
و جای ای بفرزاد کردند بعد از آنکه این دهانه نظر گرفتار شده اسامی سایر بختان از آنها معلوم شده و بر با فرما متفرق بختان
آوردند و پادشاهی و کلاشر با فرزان پادشاهی روزی سه چهار پنج نفر گرفته آوردند و هر کدام را که آوردند ادویای دولت علیه
در جمیع عام آنها را حاضر ساخته از دفعای سابقان هم حاضر ساخته و تقصیرات را علی بنی الاشباه و مدلی داشته از جمله خدمت
ندایان که از متفرق بختان حاجب آید و نسبت به من دولت می هر شد بدست آوردن حاجی شیخ مرود بود که همیشه محقق بود
خود را با صدی نمی نمود و حاجب آید و فرستاد بعد از آنکه از شهر فراد کرده یکی از دوات شیران آمده بود با چند نفر از صاحبش که همراه
او بودند و سیکر کرده آورد و بخدمت حاجب حلا کتاب صدر اعظم برای تحقیق و تقصیرش مستند او را حاضر نمودند و در آنجا

سال ۱۲۶۸ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

محدثه قوت دستخاستی جدید حاصل کرده بسوی قربانگاه میشتافتند و بر غضبان پس شهادت بزدان برکشیدند
 احوال را بجز همین سوره نمیباشند و چون ابنو طبقات انصاف یک یک از آنان را بحال هجوم عام گشته بجا
 جمعیت قلعین و کاشانیان نوعی با اجساد معامله کردند که اثری از آنها بر جای نماند و موجب هجرت و رفتن غضبان
 گشت از جرد شد، اشیران و قه عظیمه شیخ عظیم شمسیر بود و او را چون گرفتار کردند و مورد استنطاق و بازجوئی قرار
 دادند و رعایت استقامت و الهیسان آنچه پرسیدند بر راستی جواب گفتند و اعتراف نمودند که جماعات هزاران واقعه
 که واقع شد اصلاً بریاست او واقع شد و صدق گفتار او موجب خطب جمال می گردید و باین جهت در حق او با مختصر
 فرمودند که جناب عظیم فی بحقیقه عظیم بود که عقوبت را بر خود پسندید و بکلیه جز صدق در حق احدی تکلم نکرد و در
 اهل بصیرت آن فعل عظیم عظیم بود لای تنجی از هرگز نه جهاد و فدائی و با بجهت شیخ عظیم را دوستی بیان فرمودند

اورا که سابقاً در حاکمیت شده بودند خامر ساختند و در همان محبتش زدن او را مسلم نمودند که اصل حرکت و بانی این عمل
 آن مومن بوده است از جمله مسلم شد موصوفان نامی که در روز اول خود را با سبب ساری بایرون با سینه سپارید و بجا
 و آن نوع مبارزه را هر ساخت که هر فرد این مومن بوده و بسیار ستم و حرمان خود کشی آورده و آنچه از این طایفه صادر شد
 گرفتار شده و در روز دوم باقی معلوم شد اگر هم فی الواقع قیسی داشته اند از آنها بر زمین افتادند و باین جهت در روزی
 دسوزی شده باشند از جمله یکی از آنها نیز حسینعلی نامی فردی در زنگنه که جناب ملا آقا میرزا در روز هجرت دولت سینه سپارید
 فرار کرده بود جناب میرزا به محض اینکه پیوسته ازین قوم خلاصت آثار است شرایط آهسته آهسته این امری و نظیر داشته با کمال استقامت
 و انور قرض نموده اتباع سعادت او را گرفته نزد ادویا دولت میرزا رساندند و در کار هجرت دولت ای و ادویا دولت میرزا
 خود این نوع استقامت ایشان کمال فاضلی حاصل کرده جناب ملا آقا میرزا عظیم نبیرتالکان ایشان انعام دادند و نظیر آنچه
 گذشته از ابطان مذکور و دعوی اهل مبارزه پیش گرفته اند که سعادت مومنان از استقامت و در سبب حرم و سایر استقامت

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ ق

۱۸۵۲ م

فریبندگانه قرار دادند ولی میرزا ابوالقاسم از امام جمعه طهران راضی بود و بقتل او نیشد و این سبب تا خیزش او نش گردید
چند آنکه تا قریب باول شهر محرم بطول انجامید و صاحب الدوله به بسیاری برخی از غلامان بدبیری نموده بر مکان
معدوم و بلاخانه قرب خانه ارک مجتمع ساخت و امام جمعه را بنزاعیل و دو سانس علی کرگوش عظیم را با وضع سخنه و کوبه ای
از کاغذ بر سر و خایج مجلس بستند و صاحب خود و بصره علماء حاضر شده از امام جمعه پرسید که اگر شخصی خیرت
و دولت باشد فتوی نماید باب او وصیت امام گفت مگر با تو از خودش ثابت شود مگش قتل است و صاحب
فریاد برآورد که آقا فتوی دادند یکشید ذی القهر و جبار از شر از خود بخور که در خایج نهادند بود و غالباً علماء
دارس و فقیه بودند اجوم برده باشند و خیر و خوب تر باقصی قسوت دادند هم شکسته پاره پاره کردند و

منهات و سكرات از آن حاصل میشد كاذم مردم از علماء و فضلاء و بكاران و در پسر مدار و رعایا و برایا در وضع و شریف و برتر پسر
خامن مام قتل این مفسدین ضلالت پیشه را در جیب داشتند شش هزاران تار که این شخص بودند نیز همین قوی که با
تقصیر نبود بحجت نفس سوال در جواب در انظار داشتند و نیز حسین علی نوری و نیز حسین علی نوری و نیز زاهد و نیز زاهد
و آقا عبد الله پسران که حیف و نیز از جوانان و جوانان چون تحقیق نمودند که با آنها دین معاشه و توری شرکت داشتند نهاد
بمحضرت پادشاه این حکم مجلس نهادند که در مجلس مؤتمنه و عقد بمانند و بعضی از آنها را علماء و فضلاء و بكاران و بار پادشاه این امر
و جمع اول شهر از تبار و مناصب و کسبه در میان خود تقسیم کرده در یک یا یک فرقه از صنف نوکر یا رعیت ازین قرار برآید
خود رسانند تا شایسته را که در این پیشه بفرقه خاندان خود و خود را ثابت من باب میبست و خود را بحضرت عظیم مقرب
و شاه و مصدر دین و باعث این منته عظیم بود علماء و فضلاء بحسب حکم شریعت طاهر قتل در او جیب داشتند بسیاری خود
رسانند سید حسن فرسان را که از اشرار و تابعین آنها بود شاهزادگان بفرقه شمشیر و کلاه و کار و خنجر مقتول
ساختند و این صاحبین نوری را معتزبانان مستوفی الممالک در اول محض منصب دین رعیت است

سال پنجم ظهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

ووقتی امام جمعه مطلع شد که کار گذشت و بنا بر آن حاضران تمام مجتهد خطاب عتاب کرده گفت مردی را که
بکمال فضل و علم در دین آراسته بود و با او مواجعه و مکالمه میکردند تا فساد عقیده اش را ثابت کنند چنانچه
هلاک کردید و نام این عمل فطیحه را حفظ دین کند آشتیه با خدا یا نوشا بر و گواهی که من از اقدام باهراق ام
این مظلوم محترم و بیزار بودم آنجا در خواسته از مجلس بیرون رفت و شیخ عظیم آخرین شهید ائمه مذکور بود
دیگر از شهیدان شهر این واقعه حاجی سلیمان خان تبریزی نبیل زندی تفصیل شهادت نقل قول از آقای میرزا
عظیم (چنین نوشت) حضرت عظیم فرمودند چهار روز که واقعه شهادت آنجناب واقع عصر در مجلسی امیرزا

خود باطنی پند زده بعد از آن مستوفین عظام و لشکر زبان کرام کلمه باطنی را کار و خجسته ریزه ریزه کردند تا حسین
خزانه را نیز مغرباً باقیان میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان دبیر مقام خارجه اول نظام الملک خود باطنی
زد و بعد از آن طایفه دیگر نیز سعید خان زد و بعد از آن اتباع هر چه با سنگت قدمه کار و خجسته ریزی خود رسانند
میرزا عبد الوهاب شیرازی شهر کجا طین که در کلاطین بود و به عوی همین مذمت غلطی بر پا کرد و به آفتاب و در آنجا
ساعت که آمد و دیگری از علمای مشرفی منته در آنجا حاضر بود و شهادت داد که در کلاطین شهادت کردم و بعد از آن
و نامردی با گفت در وجود او زده نفرات خاص بود که بنیاد آن آمده و رنگب حبارت شدند حاجی ایان خجسته طینان برادر
صدر عظم و ذوق انصاف خان و میرزا میخان پسران جناب منوی بهر و سایر مشربان و بنی عام و جنگ عجمت
و خدا مان ایشان بضر بکلوا لغت و طایفه زخم قدمه و شمشیر ریزه ریزه کرده جارا ابوزرستانه قانع همه قومی
صحاف که در صدر اول چند دانه ساجده طایفه او قمری بدن مبارک را فراموشیده بود در ارجمی هایدن بدن او را
زده و دشمن کردند و مغرباً باقیان حاجی الله دله طایفه با ساجده بهایجا که او مبارک را عجمت پادشاهین انداخته بود
زنده لغو افتاد و سایر مغرباً شمانه با قدمه پارچه پارچه رنگباران کردند شیخ عباس ظهوری را خویشین دارا

سال ۱۹ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

بامیرزا عجد مجید بودم که اکثری از اعظم طهران حاضر بودند حاجی ملا محمد و نظام علیا، از کلاستر رسید که اول
 مختلف امر در باب جهالات پسر کجی خان شنیدم کدام رست است کلاستر نیز انقی که خدا را نشان داد که در
 حین حرکت دادن از ارگک تا پامی ناپتی که برودن در دانه نوبی باشد با شراکت کار این که خدا بوده از پسر سید
 نظام علیا نیز انقی که خدا را نشاند که گفت آنچه دیده با تمام بیان کن که خدا گفت ما مرشدیم که نه
 عدو شمع سید صد دیناری در اعضای از نصب منزه روشن کنیم و او را از میان بازار با ساز و نقاره عبور کنیم
 تا پامی ناپتی و در آنجا اورا شفق کنیم و زرد و سبزه در دانه بیاوریم و بسبب اینکار هم خود او شد چه که
 حاجب آبدله از شاه ما سر بود که اگر بر تو ثابت شد پسر کجی خان در باب این تیرانه ختن بری و پسر است
 او را تکلیف کن بر جوع از عقیده اگر راجع شد او را نگاه دار و او را نکند مکن تا بعد در باب او رسیدگی شود

و امراء دیارهایون بفریب طمانچه و شمشیر درک فرستاده مجبوراً و مخفی آگاهی که از جملان دوازده نفر بود و خود از راه
 و اذعان داشت که در جمع محاربات طمانچه ضابطه یافته بوده است پیشخدمتانی حضور ایوان در جمع محاربات بود کار
 و خنجر مقنولش ساخته مجبوراً شیرازی را مغرباً کتافان سید هدغان نیز اخذ فرماید پادشاه این سائر محاربات
 پادشاه اول نعل فرود بعد با تهاق و بیخ طویل آهین و قدمه و خنجر بیارزش رسانید و محمد مخفی آبادی در مغرباً کتافان
 ایشانیک آغاسی بی و جارجی باشی و نسیمی باشی و ماشیان و ماشیان و سائر محمد حضور در بیاداران بفریب تیرازی
 و غیره با نعل آغاسی فرستاده میرزا محمد تیرازی را که در محاربات با تیر تیرازی در میان و ما ندران در هر جا بوده است
 و اثر رقم بسیار از محاربات سابقه در بدن از طلا هر بود مغرباً کتافان سر کشکی باشی و نور ماشیان و غلام همیشه
 و غلامان سرکاری در ف کلوله گفت ساخته تیرازان کردند و بعد از آن با سنگت و جوی با خاک کیمان کردند
 محمد مخفی آبادی اول چهاره چنان یک چشم او را کند و بعد بدان چهاره که شسته آتش دادند حاجی سید عثمان

سال ۹۰۰ تم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

شود و اگر رجوع نمود از خود او پرسس بهر نوع که میل دست اورا بقبل رسان حاجب الدوله پس از تفحص اورا
از فقره نیرانده خشن بخیرید و فقیر شاه را برای اوبیان کرد گفت هرگز محبت این دنیا که مولای متقیان
اورا چینه و دل بمان اورا کلاب خوانده از منظر رب الارباب اعراض نخواهم کرد ولی در باب سیاست نتوانم
بنوعی که تازه پیشدر بقبل سانی حاجب الدوله گفت هر چه خود خستیا کسی گفت نه عدد شمع کافوری
دیدن من نصب کن در روشن سازند و مرا با جلال تمام از بازار عبور دهید تا مردم تماشا کنند و دیگر بعد
آن از جان ساران عشق آتشی فراموش نکنند شاید نفوس با نیوسه از خواب غفلت بیدار شوند و چون بمقبل عشق
رسیدیم مرا مهلت دهید که با محبوب خود ساجات کنم بعد مر شفق کنید و زرد سمت دوازده میاید

پسینگی نیزی را که تفصیل او در فوق تریم بیت با جامی ششم نیزی که در حق سید می بود آن حسن نام نامی شفا
بشده برده بدن آنها شمع زده برافروخته با نفاذ راه لعل طرب دوزخام خلق در کوه و بازارا گردانده و نافع در سنگباران
در شهر شد و تا در برون در دوازده شاهزاده عهد نفیتم فراتان غضب نفس آنها را چاره چاره کرده بچهار دوازده آویختند همین
یزی را مغرب نجان آجوداناشی و سران پنجه در میان و سر و گمان بشمیر که زانیند اما نمدی کاشی را که از جلوان
دوازده نفر معهود بود فراتان شاهی نصیب تمه و خنجر جاک نمودند صادق زجانا نوکر علی شخیا که روز اول برست ملزین
و کاب کشته شد نفس اورا در چاره کرده بدوازده آویختند میرزا امین دوازده می سکن طهران با مال مدرسه دارالفنون بشمیر
سزیزه کاشی ساختند میرزا ضی نورزی را سواره نظام با چنانچه و غذایه بدرک واصل نمودند میرزا محمود فرزند
عبادت آنکه زنبور کجانی در ف کله زنبورک کردند با غذایه پاره پاره نمودند حسین بجلان را که از توابع اسکوا
دان ملاحظه اورا بقلب نام امام ابا عبد الله حسین مقرب کرده بودند سرانان افواج نیزه پیش کرده با سزیزه
جید خیمت اورا بخره و در اشتیگت و بدرک فرستادند ملا عبد الکریم فرزند امیر او بچنانی حاضر کباب نصیر غدا

در انظار قره قیوت علی پره و حسن پلکان

من کجا در دور و محو آن از کجا	من کجا در بهر آن از کجا
من کجا در دور و بر آن از کجا	من کجا در شهر ای ای کردگار
نزد کارخانه بگردان از کجا	من کجا در استیاد آن ای آنگه
هرگز با مکنه حیران از کجا	من کجا در ای ب رلاقع
لا اله الا الله در جان از کجا	نزد شاهی که شایسته آن است
حکمت حکم این سفینه از کجا	من کجا ای کردگار لم یزل
زیر دست اهل خلیفان از کجا	من کجا ای ابقا در می بدیع
در تهلیل جد شیطان از کجا	من کجا ای ابقا در می قدیم
دستگیر با بین آن از کجا	کاین بود آن طره طهاره
نزد خاطر جان و ذوق آن از کجا	این بود آن زهره زنگاره
دستگیر قدم عدوان از کجا	من کجا ای بانه عز از جو
زار و صیران در میان از کجا	من کجا در زار و خسته با حجب

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری

۱۸۵۲ م

پیا ویزید تا عابرین نمانش کنند و عاشقان رب اعلی را با شهسای حمزای که علاوه استقامت مطابقت نمایند
 حاجب آلوده بهین تغریب بمرغضب حکم نمود و نامور با بنجام این امور ساخت چون بر غضب شمع
 آورد خنید و گفت مقصود من آن بود که شمع کافوری باشد نازد تمام شود در روشنی زیاد داشته باشد
 ابری چون خویستند که با کارهای شمعها را در پیش بشکافند و نشان بیلزید با آنها گفت بچاره با بخود من
 تا نزدی و بدون خوف شمع مار نصب کنم من کفتم کار بدست چنین شخصی دادن غایبیت لذت گفتم
 دستهایش از عقب بندد گفت بگذار نشان دهم که در کدام محل باید شمع مار نصب کرد خوش منظر
 بعد از آن اگر میخواهید ببینید دو موضع بالای پستانهای خود را نشان داد و دو موضع در ششهای
 و یکی از قهای گردن و دو موضع بالای گردن و دو موضع بالا تر چون آنها را نشان میدهند مثل آنکه بدو مرغی نشان
 اید آنکه در بالای زرد چشم خود دارند تا چه رسد آه و ناله چون شمع مار را روشن کردند و بر آه افشایم هر چند
 که بر رفت بیایند و میگفت هیچ سبب سلطنت تمام است یک گن گن یعنی برود بر بانی است
 که با جلال در جلو گفته شود و گاهی میگفت خلیل الرحمن صلواتی بر او بود که خطاب با ناز کوفی بر داد
 سلاما علی ابراهیم رسید ولی سیاهان بجان اول زونی ناز و اشتغال میگوید و گاهی این بیت را بخواند

خداوند دانه نندگارش بر آوردند عطفی شرفی را با ایماه شاطری شاطران سرکاری با خجور کار و چون ملک نزد
 معاین خود فرستادند بخت خسته شرا را با ناز و عواصم کرده با سنگ چوب کاه و خجور در دست معصوم آنا کردند حاجی بزرگ
 تا هر کاشانه را که بکرات زنده او معلوم و توبه کرده و باز را با ناز و عواصم خواست بدارت نموده بود حاجاه آن عصری ملک افتاد
 کسب با جماع با هر گونه سبب حرب مجتهد فرستاد حسن خسته را متفرق با ناز و عواصم و ناز و عواصم که بغیر ساندن خجور
 فبانیه را آفتابان تا چار طره شمشیر آید از نمودند و بعد ک فرستادند

سال ۱۲۶۸ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

میخواند آنکه دایم هوس برضی میگرد و کاشش میاید و از دور تا شایکند و گاهی میگفت مست میباشم
جام می نیم در شهری کم از شهران کی نیم ازین قبیل مضامین و ابیات عجیب میخواند و چون بمیان بازار رسید
شعربانی که در سینه او میخواست از زمین فریم که خست و با پوست بدن سادی گشت و صدای سخن
بدن تا چند قدم شنیده میشد و او میگفت آنکه در هم صحبت میباشم صدای این شعرا را هم میجویم هم صحبت من فرزند
و او صحبت بهستانی میدارند ای کاشش گوش بود که میشنید و طبعی که ادراک میکرد و حالت او چنان بود که گویا
بجمله داناوی میرو و بجز اثر سرور و حالت جذب شور از او چیزی مشاهده نشد و گاهی میگفت ای مردم بدان
دنیا بیش از شاد است فکر کنید که آخر چه دید که باین سوز و گداز رضی شد و باین مجاه و ططراق مقلد عشاق
میرو و چون پای تا پوق رسید در بانا ازاده حسن بعبده افتاد و کلماتی عربی خواند که منسی از آن فحش بود
و در آن حال از عقبش پاشی خود را بلند کرد و گفت تا کار خود را تمام کردیم شما هم ساید کار خود را تمام کنید و رفتند

نقل از آثار پانچین شاهزاده علیقلی میرزا عضد السلطنه (عربی سیدان) پسر میرزاان تبریزی را حاجی قاسم تبریزی که
دقیق سید می بود آن حسن شایب فرشته از شیران شهر برده بدن آنهارا شمع زده افروخته و با تفرقه و اهل غریب و از راه
خلق از کوه و بازار گاتا بیرون در دراز شاهزاده عبدالمعظم برانده و نفس آنها را چهار چاره کرده چهار دروازه او میبندند حاجی
سیدان غمان بطور وجه در قص این شعر را گویا میگردد کاشکی برده برافشادی از آن منظر حسن تا همه خلق میبینند نگاه میکنند
و وقتی که میخواستند او را بکشند گفته بود حاجی قاسم را اول بکشید برای اینکه از من بشاید تر است و باید زودتر بغض

ذکر می آید که در این سال ۱۲۶۸ هجری قمری در شهران و نیز در عشق آباد و در مدی امام جمعه و جماعت آنند و در
بخش قدم گذشت را تا میرزا ابراهیم قاسم مذکور سال ۱۲۷۱ در طهران وفات نمود

سال ۹۳ نهم مله نور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

رفتند و اورا شقه کردند تا نزدیک محلین خجرقاغان رسیده بود که هنوز مشغول بنکر بود چون نظام علیخان
اینوقت را شنید و دست خود را چند مرتبه بر هم زد و گفت حضرات ابریحیمی است ابریحیمی است عجیب
با این حالت از مجلس قیام نمود و بگر از شاهسیر بابتیه که در وقت مذکوره بشهادت رسید آنرا شنید حسین بزرگ
(عزیز) کاتب رتب علی بود و چنانکه در پیش سابق نوشتیم پس در شهادت کبری و برادر بزرگ بظهران
آورده محبوس نمودند و تا این هنگام در حبس بود و زندانبانان مجذوب حسن اخلاق وی شده سی در
استغلاش در شسته و صدر اعظم نیز در غده خلاصیش داد و در طول مدت حبس مصارف لازم را
جمال ایسی ماه بانه برندان میفرستادند ولی او پیوسته ذکر شهادت رب اعلی میکرد و شاکف بود

نقل از پارسنامه صریح است فرزند در بیست هشتم جمادی الاول این سال اتفاق افتاد و حضرت شهبازی اولم به تبعه سواد
و سرور نوردی را بپایان رسانیده و در غزلب امور آنکه طائفه خاندان بابتیه که خود را امت میرزا میگویند بر سر نیز از وی برادر شیری
میدانند در شهر بظهران احوالی نموده که کفایش جدید و جمال اعلی که ناشی از حماقت و جهالت بود در مکر ریاست حکم گیری نمادند
و در خانه سلیمان خان پیر یکی خان میرزا خور بزرگی که نزد درویشان اهدا شد و بود و بچمن نمودند و بعد از اتفاق آنا افتاد
دادند که در ازده نفر دست از جهان شسته در حوالی نیادران شیران طهران رفته چون فرصت یابند که ندی بوجود مبارک معجزت
فلن آتقی رسانیده آنجا رفت در زندگیشند ۲۰ ماه ثوال افسال در ساعت زندگه شده که بجهت شهبازی برای صید و
سازگشته که کوه بی ناکت نیادران عبور میفرمود و سرور وی از چهاران پیاده خانم رکاب بودند که نفر از آن جواده نفر باقی
جسته بیست ستم رسیدگان پیش آمدند و مانند کسی که دست در جیب و نیل برای در آوردن حویض کند و خود می جیب
زند و یک یانه در شاهنشاهی بیبال برای محقق نظم آنها سرورده بپستیا چون نزدیک شدند ازجا نظم کرده از آنجا جانب صبر
بروند و بجای حریضه کتوب بیانچه آتش فشان از فضل در آورده یک از آنها سبقت میبندند و بچرا بجا نبش شهر آراغان

سال ۹۴۴ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

بود که با آنحضرت فزونیها درت نیافت و در زندان بقا جمال اسی سرد و شایط حاصل کرد و در محبوسه بدبختی مذکور
عزیزان سرکار کل پس از آنکه طاهره را قتل رساند بصدوی برآمد و غم قتلش نمود و چون بزندان درآمد با وی بر
خلقت و شدت سخن گفت و پانچ محکم از او شنید جناب برافروخت و همیشه برگرزانش فرود آورد
او را شنید ساخت و بسا کلمات آفرین و دقیقه حیات این عالم بدین آیه ترم داشت که دنیا اهلکم دنیا
و بین فرضا بالحق و انت خیر الفاعلین دیگر از شاه پیرشده امیر عبد الوهاب شیرازی بود که

نمود و محو و چهار باره اخطا نمود و بطریق سبسی رسانید و دیگر و پانچ را کرده باز در خطه آتشی با کشت طریقی زلفی از زمین کوشید
و کار در جانب آتشی نمودند و چندین رقم از آنها را گشتند که با پانچ پانچ در جانب خدیو نازین انداخت و به کس کرده سخن
از محارفات محو بر یک جانب شد و محو خلقت و ده دانه چهار باره در بر پوست کفت زین شهرای خانه استخوان
نخواستند جا گرفت و در این باب چون این امر در آنجا گشتند و بفرموده شاهنشاهی او را برای کشت سلسله گشته
و در این میان یک نفر دیگر از زندان فرستادند و چون آن خبر بشهر طهران رسید امالی محلات بر شتند که با دو پانچ
سلامتی وجود با کشتنشای رسید و مردان آرام نمود و چون از آن خبر با پانچ کشتنش حال فرموده معلوم گردید
نفر یکدیگر بیشتر از آنکه با پانچ در فرستادند همان مجتمعند و آلات جنگ برای خروج خود آماده کرده اند پس حاجتی در آن
و در این پانچان وقت رسیدند همان و در آن وقت با پانچ فرار کردند و هر یک بعد از دیگری فرار شدند و برای
خود رسیدند و آنجا کشت با پانچ را بعد از صد و چهل شرعیه بر وجه قتل آنها او را سینه همان را شمع آیین نمودند پس کشت
پس او را سردارها کرده در هر روزی شمس فرستاده شد و در شهر و بازار میگردانیدند تا نزد ششماهها بآجر رسید پس کشت
بچه را بجای حق زبیر همان و چنانکه نوکر کسبه بازار سپرده گشتن آنها اقدام نمودند ششماهه ششماه که بر کت زنی با پانچ
علما و طبایع عموم زخمیه او را گشتند و کلمات باب فصل فصل و زور زخمیه ماهه و قیود این سال پادشاه اسپانیان پناه
ادام شد عمره بشو گشته از نیا و در آن شیراز ترفیع فرمای شد طهران گردید چشم عموم اما ملک محمد شیرازی را از شیراز فرستاد

سال ۱۰ تخم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

که در عراق بنویسند که آردیم مجذوب جمال ایچی شده از عقب شبان با بران آمد و در هنگامه مذکور گرفتار دهر زندان
گردید و با جمال ایچی هم بنحیر در سرست جام وصال بود و در آخرین شب خوابید که آزادانه و طیران است و
صورت خوابت معروض داشت با فرمودند این نذر نوبت است نشانه بهد با کمال استقامت و جفا است
جانبازی کن و همیکه آفتاب برآمد ز زندانبانان و غلامان بسم اوند اکر زنده و پایشرا اکر کنه خارج نمود
بزحمت با یک یک از مجوسین مصافحه کرده در اع نمود و چون گفتش حاضرند است جمال ایچی کیش خود را
بود داده روانه قریبا نگاه عشق فرمودند و او فریبه پسران و برادر صد عظیم واقع شده که با تفاق غلامان و
سازانشان و برانگولدر بران کرده فراتشان بیایع و خیر آن نوجوان را درینده و بعد از ساعتی میر غنچه خان

و در یکی از قصائد قائله که در آن آیام بر زخرف بیم برای مع پرشده پرخت این ابیات معروض است سبتم نوال شده
برادر زهر صید آسایش در فغان و آفتاب در کباب کر کین با که سن جفت و بکنند و زود نیز برای آفتاب زنی خسرو
با کت تاب حفظی زنده پرشده در سه تیرا خارها چون مکان زده بر گولت از پاریخ و عذاب پس نصیبه
در سلام عام برای مبارک سلامت شاه خوانده شرح گفته که مطلع آن نصیبه چنین است من ازین پس می خورم می گر
حلال است از حرام نه زنیغ معنیان رسم نادر خفای عام

و حاج محمد رضا قرین چنین حکایت نوشت که حاجی حاجن از پسران سید صید بیابان که مجاهد کردگار بود
و در بیست و پنجمین حکایت خود من در کربلا در بیست و نهمین و بعد از آنکه حبیب الله خان دادم که در طهران گفته اند و او از قریب
پادشاه بود و شبیه سرداری زنده خان مذکور با همان سواد شده و من نیز با سواد سواد خود شدم و در کندی که فاجع سبب
بود برای حفظ از گرسنگی و سپاه بیابانم که بگذرد سه نفر من راه بیابان بودند جوانه در آنجا و صد نرسد سلطان در بیاض
گفته در دست داشت و گفت عرض کردم در سخت و غرور دیگر گوش منم او ندا و دعوت بگذرد جوان همان

سال ۹۰۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

بزمندان آمد که کیفیت شهادت او را بجزرایی عرض نمودند و گفتند که از آن جوان شیرازی فوت قبل از عزت و استقامتی دیدیم که از اصدای دیده شده دیگر از شاه پیر شده، حاجی مبرز اجانی کاشانی بود و در عظم اراده و قنوت داشت و صاحب الدوله اقدام نمود و او را فریبند آن محمد قندی ملک التجار و سایر تجار طهران دادند و از آنان مجتبا و برادر سلخ و بقصد شهادت رسانند و دیگر حاجی محمد رضا با جواهر صفهائی بود و در عظم و خاطر داشت که او را با کند ولی صاحب الدوله عرض شخصی در زید و بزمندان نزد وی رفتند باز خواست گفت چون فردا بکنج و عذاب شدید افتی ناچار بنده بیظافتان شان خواهی داد و جامع را در سیکه کرده بقتل

سلطان گرفتند در ضمن باز داشت و با نوبه بود از جهت کارگزاران به خود اجداد و بجهاد وصل کرد جوان محمد کرکشی و بر انداخت به عامل و خلافت و بقدر سعادت با ملک دیگر داد بود و سپاه بقصد صدراع با ملک فصل داشت بر بعضی در راه بسته شده تا می نظر می کردند و قدرت بر حرکت نه داشته گویا ملک الموت قبض روح ایشان نموده بنجد من و خاک کرده نزدیک بودیم و میدیدیم و مکالمات میشدیم و قدرت بر حرکت نه ششم سلطان از سب بر زمین در پای او در کلاب نه می کشید و ضربت آن جوان خطی بخت بر وقت در شان سبقت گرفتند یکی در شان فرزند پیش آمد جوان با در پرده است بعد از گیر و دار بسیار که خود را از جهت بر زمین آن جوان آمد و آمد و نفر که یار او بودند فرار کردند از روی در باغ باغ رفتند جوان و در باجراحت همین در میان با سپاهی در جنگ با ظفر از ضربت کوه شده شهادت نوشیدند و در پای او نفر باغ محصور در آمده و کجا جسته نشدند کردند و اندر گریه نایاب شده معلوم شد بر زمین فرود افتد یا با عروج نمود و بعد از آن ملک بهوش آمد و آنکس که ای ایران خلقی من سیزده نه از دست ایام ششم باره هوش شد بهمان حالت بغیر آوردند و بنام طاعت با تبه سکه خوردند آنه قیامت کبرائی سلامان بر پا و شور و شوره و همه را در گمان فساد حکم عام بگرفتن کشتن طاعت شخصی نمودند و عادت کردن اموال و سپردن حیال و اطفال ایشان را نیز که معاصی و کفر و عصیان گوشتند سلطان نمودند که طاعت و ایمین بیخ

سال ۱۲ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۲۵۲ م

بقتل سیانم و زوجه حاجی را در زندان مقبول یافتند و دیگر نیز سیدماضی خلیب، فردی برادر شاطر باشی بود و شاطر باشی
 چنانچه را در بعضی کفایتین خواستند بر شانه زند با دست برگرداند و بوی هوا خالی شده شاه و پسر با ندرت برود و جواهر پستان
 کردند و در این هنگام شاه و حاجب شاه بجای حبس الدوله گفت شاطر باشی خدمت نمایان کرده و برادرش را اگر هم باقی پست با
 بخشیدیم ولی شاطر باشی شبانه برادر را در انبار بیرون آورده بقتل رساند و حاجب الدوله گفت من برادر باقی را نخواهم کرد
 نیز سیدماضی را چون میدان شهادت میرزوند بصورت بسیار خوش رو و مع این بیت از دیوان خواجہ خواند که تیغ بار
 در کوی آناه گردن نهادیم بحکم ناله و نیز چون برای دستگیری بیان غفلتخانه ما بختند گردی از غلامان و
 فرزان شبانه بخانه حاجی میرزا عبدالمجید زایل نمایند در آن در محله پانصار بهم برزند چکه حادثه حاجی خبر بدو رسید

اصد بایه شده اند این بود که حکم برگزین و کشتن ایشان شد نیدانم چه نویسم و چه گویم در جمیع اول الخاتم و بعد چنین نطقی بادی داده و کوفت
 داد چنانچه قاتر باقی بیدار مخلص کتب بسیار نظم و نثر در صحاب میرزوند و در محلی خبر خبر بود میگفت در طران بودم و دیدم چشم خود
 دادند حاجی سیدماضی و جناب میرزا احمد که نام اصلی در ایله واقی علامه نگیم بود و غیره اینها ناله با به عظم شده، بد و اصد چنین
 و کربلا دادند و ایضا چنان برزند که در ایشان نامشرف کرده زیرا که شاعر آنچه در کتب نوشته و احادیث آورده اخوان بیان میکنند تا
 خوب محقق شود و این باب با کار می کردند آدمی است یکسره و کرمی از سببین نماید یکی از خوانین شفاعت و شایسون چنان آمدند
 بقتضای آن که کتاب اول دادند که با نام از درشت و کفر نامی در من جناب یکشم بعد از این وقت عظمی که برای همین شاه
 کرد که در نهایت خوشنالی و خرمی و شادی بودند از سببین نویسم چیزی که در قیمت نداشت انتی آخر چیزی نداشت نوشت
 عوض نداد چنین دایه با دار و بجه قریب آتش نقت چنان با گرفت برابر از بار بسیار چند و در بار بسیار بخت و عجب
 همیشه میکردند پس از این نیت برادر من نیت زبان را برای تغییر و خانه را اطاقت تحریر نیت از جو عبد زیل در خانه حاجی
 ابراهیم باب مسلم بودم عصر سنگ اراده خانه نمودم چمن از عین کن عوض نوشته چنان خود من شوال برودن گفته بسیار بود

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

بدولتبیان داد که چند تن در آنخانه محضی هستند و بعد آنرا دستگیر کرده در زندان بنقل کرده کشیدند و در آنجمله میرزا محمد
خواهر جمال ایلی ابن میرزا ابوالقاسم ناکری بود و تازه عروسی کرده و قدی کوتاه و پیش طویل داشت و خود را در آنخانه
نمود و بی از صاحبین و معاشرینش باولیا دولت خبر رسانند و عوامان خانه را محاصره کرده داخل شدند و در آنحال
میرزا محمد خف مندی نمی گردید و پیشش نمایان بود و در بیرون کشیده بزند و بشهادت رسانند و جناب طاهره
قره بعین نیز که تا آن هنگام در خانه محمود خان کلانتر طهران مجوس بود حکم عزیز خان سردار کل بنوعیکه در بخش سابق
در باغ ایلیخانی بشهادت رسانند و قلاعده بگیریم شهر قزوین را توپچیان با ضرب کتاره بزنند و بزرگ شوند حسین
سپاهیان با سر نیزه تفنگک مشکت کرده هلاک نمودند و حاجی نیز حسن خراسانی را شاهزادگان مجازیه

و بعد از صرف پای برید و محسوس شد بر دم گفته شاد از بی خوابی بزم گفت تا کو بک کراش تا بیدار خفا کرد که داده دادند
جناب خود را بگیرد خبر کشید خانه بناید و محضی شود حاجی ارباب بجز رسیدن اینرا همه خائف شد و گفت در خانه من نشان در شهر
برو که در تیره من نیست نگاهداشتن تا جناب حاجی علی برادر بزرگ ارباب فرمود چه چنین آتش با دستم را نگاهداری نمودن نیکو دارم
پنهان بیدارم و چون از دست دولت زیر گوش آهسته فرمود اگر کتیب باید محضی نماید خود با در حمام سوار بر شیده و برای آنکه بر
گندی اسپاندر من بماند همیشه که کلکتر از خود دارم و او را همراه آوردم چادر شب بر سر چوب بست گرفت سر که بر سببیم رسیدن
برایم آید ای ساکن شهر شیر بیاید بگیرا دیدم با دیگری دشمن بودند بر خودم گفت این یک در آنطافه است همیشه شنیده و چون
برآمده لال شد بخانه در آیم کتیب میان توری گذر بسته خاک ریخته با گل اندود کرده بر آیدم در خانه حاجی تکرار
ند محضی و شب بیدار آمد و با صلی خود در مناجات و نماز و نیازی داشتم لحن که در دست چقا در مناجات برآم درم
دست نداده بخانه در آمده جمع اموال و متاع را برانند و دست کتیب بیافند و اموال را کرات و تربت نوشته بر رویان داده
در خانه سلطان برده بگویم که نگفتم تیرت است این کلمات را در شتم مستقیلین قدر عافیت دادند و شکر نمایند از خود و

سال ۹۹۹ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ ق

۱۸۵۲ م

تاجیه احوال نموده بقتل آورند و لطفعلی میرزای شیرازی را شاهرخ پاشا با ابنوه شاطران در میان گرفته با آلا
 نازک کشند و حاجی قاسم شیرازی را با اتفاق حاجی سلیمان خان شیخ آجین کرده سپس دو نیم نموده در
 بیابان بختند و حاجی خراسانی معروف بلا که را پس از آنکه میر سعید خان و نظام لنگک برف گلوله چنانچه کردند
 نمودن و فرانشان با کار و دیدند و قانع به قوی با پس از آنکه در بیابان آبروح مذکور مذتب ساخته و حاجی الدوله
 چنانچه نوبت در بیابان شیخ آجین کردند شیخ عباس طهرانی را امراد و عصابی درباری چنانچه نوبت به شمشیر قطعه
 کنند محمد آقا بخت آبادی از بقعه تہیف محاربات بتیرا که با سه تن مذکور همفراہ بہکار بود پیشند سہا و فرانشان
 غارت شاهن بقتل آورند محمد تقی شیرازی را اسد بہ خان میرا خورد و عداوات صطبل شاهی تخت با نعل کرده آنگاه
 با تہ تفنگ و بیخ طوبی کشند محمد بخت آبادی را ایشیک قاسمی شاهی و حاجی شاهی و غمخیز در بیابان
 با کار و بختزند جدا کردند نیز محمد شیرازی از بقعه تہیف محاربات نیز را کسر یک کلمی شاهی و پوزباشیان و
 غلام پیشند نشان تیرباران کردند محمد علی بخت آبادی چنارہ چنان تخت یک چشم بیرون آورند آنگاه بدان
 چنارہ بستہ در آب آتش دادند آقا محمدی کاشانی را فرانشان شاهی بضرقتہ نیز بر کردند صادق ربخانی

جناب قاسم حسین که شہر قباقل چلی قاتل بود و حاجی نصیر و علا قمر و غیرہ حاجی شیخ محمد بنعل در تبریز با آنکہ در تہا مضملم بود و چارہ
 سردار نام بازار گردانیدہ و کذا سار جادو ایران چایند ای ناظرین رؤسین این بود حال رؤسین بدد طور الہ بیت بیخ سال تدبیر
 او نامہ بعضی نوشتن بودند با کاتبین را در عین کتابت با کاتب قور گرفتند و بر بند بندہ است ساینند با آنکہ در آس
 معترب بود در خانه او ستم بودم برای نوشتن صنوبری سلطی ناگهان داخل تزل شدہ کتابت در زیر تو شک کہ بر روی نوشتہ بودم
 پنهان میکردم میروم در زندہ میشدم دل در دوح و جان میرفت و حیات تازہ و جدیدہ عنایت میفرمود

سال انهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

زنجانی مذکور را که در نزد پرف کردن شاه قمرین رکاب شاهی کشته شدش او شفته کرده بدو دره بیاوریدند نیز
 بنی و داندی را اجزا و محبتین در لغزون با سر نیزه تنگ و شمشیر و غیره کشته نیز ارفع نوری مورد نظام
 باطبا نجد و کتاره سوراخ سوراخ و پار و پاره نمودند نیز محمود قرظی را تو بچیان پرف گلونه زبورک کرده آنگاه
 جدهش بضرقت بجهت نمودند بخت حسن را انبوه امالی طهران با سنگ رچوب کار و خنجر و قه پلاک نمودند
 حسن حسن را انفرادان ناظر شیلی با سایر عملیات کارخانه نقل آوردند محمد باقر که پسر را انبوه طائفه قاجار است
 و شمشیر و شهادت رسانند و بدین طریق ابراهیم بیگ حرانانی و جمعی دیگر از اسرای بایته که بدست آورده بودند
 نمودند و عدد و مجموع شده اواقعه مذکوره را در طهران سی و هشت تن کشته اند و برخی مانند میر حسین شوشی
 قوی و غیره مستخلص شدند و جمعی بنوع حبس یا طو و خفا در طهران رسته محفوظ ماندند و بعضی اگر بخت در قری و
 بلاد اخری مفتی و ستاری گشته و شاه را همان چنان رفت که ریشه انطافه در طهران کسده شد و بکلیت
 دفع بایته در بلاد دیگر ایران افاد

کیفیت فتنه در تا کر نور

چنانکه محاکماتیم ایامی که شیخ عظیم حسینجان در روسای بایته در طهران سرگرم نیته و سائل قتل شاه بودند
 نیز یکی از دل در سعادت و تیانده آمان همی کوشید و چون موجبات عمل فراهم گشت بموطن اصلی خود قریه ناگر

۱. چنانکه در بخش همیش واقعات بعد از شهادت حیدر میرزا آیدیم فتنه در بایجان بجا که در آنجا میباشیم تا قتل و کشته شدن میرزا حسینخان قزوینی
۲. فتنه در کتاره سوراخ سوراخ و پار و پاره نمودند نیز محمود قرظی را تو بچیان پرف گلونه زبورک کرده آنگاه جدهش بضرقت بجهت نمودند بخت حسن را انبوه امالی طهران با سنگ رچوب کار و خنجر و قه پلاک نمودند
۳. محمد باقر که پسر را انبوه طائفه قاجار است و شمشیر و شهادت رسانند و بدین طریق ابراهیم بیگ حرانانی و جمعی دیگر از اسرای بایته که بدست آورده بودند
۴. نمودند و عدد و مجموع شده اواقعه مذکوره را در طهران سی و هشت تن کشته اند و برخی مانند میر حسین شوشی قوی و غیره مستخلص شدند و جمعی بنوع حبس یا طو و خفا در طهران رسته محفوظ ماندند و بعضی اگر بخت در قری و بلاد اخری مفتی و ستاری گشته و شاه را همان چنان رفت که ریشه انطافه در طهران کسده شد و بکلیت دفع بایته در بلاد دیگر ایران افاد

سال ۱۱۸۵ طموز

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری

۱۸۵۲ م

با که در شتافت تا بابیه آنجا رسید و مهمی مدافعه و محاربه و تخریب کرده و نور نماید و سخت ملاحظی با با عالم متراکری
 بر آن و داشت که عمارت و عیال و لباس زهد و تقوی را کده کلاه شکاری بر سر که همیشه و بر بنی جنگجویان و کرده
 فقه بر کمر بسته اسلحه گرفت و با کبک مکر دشوار سفر در قریه ای گذشت لذا بعضی دیگر مانند محمد تقی خان خوا
 پهلوان و غیره نیز مسیح و آناه گشتند و همه در این انالی نا کر و قرا نور فساد و زاید شده اند که همیشه در
 رخ خواهد داد و با بیان غم خیز و در زند و در آنا آن احوال خبر تبریز در آن شاه با محمد و رسید و نیز یکی در
 که تبریز صادق و در آن شاه کار گذشت و تبریز خواست نالی با بیه کرید و تبریزی آمد بشید سوانه از آن کار نا
 طران بریدن راند و در شب نهمانه بر گشت و سه شبانه در پنهان ماند آنگاه با اس در پیشی در بر کرده تا
 و آنگاه بر سر در شکر و پوست تخت بر پشت رنگول و تبریز بدست از طرفین بر این جنگل با زندگان بر
 در آن با تقای عشق قانین العابدین و با قار مضان بگریمت و خود اسپاده چندر شهید بر آورد
 با زندگان رساند و با قانین العابدین یکیشی در آمده بسند انزلی رشت وارد شدند و محضی و متواری

مستوفی کلام میل نند می است که سال ۱۲۶۰ هجری که وزارت حاج میرزا محمد تقی میرزا در آن روز در آن وقت است
 مستوفی در آن سید محمد حاج میرزا که برای میرزا آقاسی مستوفی لاکت بشید بود لایحه بجهت مستوفی لاکت در طهران سال ۱۲۶۱
 در گذشت و بر سرش میرزا آقاسی مستوفی لاکت شد و او پس از مدتی گفت بعد از مدتی با آقا میرزا که در آن وقت
 میل با نفرت بود گفت که من بر سرش میرزا آقاسی مستوفی لاکت شد و او پس از مدتی گفت بعد از مدتی با آقا میرزا که در آن وقت
 پس سال ۱۲۶۰ بعد از واقعه مذکور میل عدالت می رسید و در چنین گفت همیشه باید که در خون مظلومان
 زنی در میل شد حتی میرزا آقاسی مستوفی لاکت بود که در آن وقت میرزا آقاسی مستوفی لاکت بود که در آن وقت
 در ملاحظی بطموز رسید آنگاه در محال می جو باشد میل گفت شبانه در حرکت بر آن عرب شده اند گفت با آن میان منم بعد آن که
 که در آن وقت فیصله می نمودند و بعد از آن بر آن وقت در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

گفت و با اینکه عمال دولت بشدت بدست بدست او بودند جان از در خطر هلاکت بدر برد و مستعین معاینه منحصراً
شیخ عزیز الله عم جمال ابی شرح عمال با بیان باکره با غزاق آبخیزه پادشاهی متعلقانه و متفرقانه نزد شاه ابلاغ داشتند
و آنرا جمعی مخفیانه در قلعه خیر با قوی دستمدا کثیر خوانند و جمعی از ایشان با هم در رسم با انصاف نموده شدند
و شجاعت صدر اسلام یاد کرده غارتگر صوفیان را از آن سرزد چنانکه شاه پیر حوزده غضبناک فی انور صدر عظیم
طلبیده بازخواست نمود که چرا خبر نداد و بشدت تمام اطفال نامرده و قطع بایتیه باکره را از او خواست و
صدر عظیم با اینکه گداز بخارند کوره را دیده است ناچار شده فوجی از سواران شاهسون را بر سر راهی حسنعلی خان
قاچار نامور ایجا نمود ولی برادرزاده خود میرزا ابوطالب خان را همراه فوج برای رهمانی دستمدا و اخبار اعدا
در کف او گذاشت و خواهر ابوطالب خان حرم آن میرزا حسن برادر همتبر جمال ابی بود که سکونت باکره داشته
اما کدو حشاشان را سرپرسی یکروزه صدر عظیم با ابوطالب خان سپرد که در روزی زیاد در سه روز در آن کدو گذارد
و بر عایا بسکنه قریه زبان نرسانند و باس خاطر خواهد و شوهر خواهد و فاضلانه جمال ابی را مرعات نماید و
فقط شورشیان بایه را سرکوب و دستگیر کرده بظهران بیاورند و نیز محبتی خان مذکور گفت که ابوطالب
بجبات مذکوره همراه کردم ولی از جوانی ناآزموده است نوادر را آنچه صلاح دولت و ملت در عین است
دولت نماید و میثورت تو بدارت با قدمی نماید و دستخطی بخوانین و سران بودک نور دستمدا که لدی
آن جنسیاج با سواران دستمدا خود کنگ با ابوطالب خان حسنعلی خان نمایند و صورت حکمی که صدر عظیم
بخوانین اطراف فورتش چنین است (عالیجان سرکرده کان طائفه خواهد در هر قوم میگردد
که در این وقت بعض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تا کر میان رود در سنگ طائفه ضلع

و گفت بفرم بیاید که بزرگترین است این سال باشد .

سال ۱۱۳۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

ضالکله ایینه بنامی شزارت و بی حسابی را که هشتاد و یک ساله بود از آنجا که در آن روزها در آنجا
صدر یافت و در کسب آن صاحب بلوک آن را تمام کرده بود که هر یک بحسب حصه در سهم جمعیت و تفنگی حاضر کرده و
برافت علیجاه فرزند میسر ابویوسف خان و علیجاه حسنعلی خان که نامور انجام این خدمتند آنها را با تمام
گرفته روانه دربار معدلت در شاهنشاهی دارند با تمام علیجاهان نظر فیما بست قرب خواری که بمجال نوردان
مرفوم میشود که اولاً هرگاه علاوه بر جمعیتی که از نور ما روز جمعیتی لازم باشد و علیجاهان مشارکین با آنها باشند
و دیگر آنکه اگر درین گرفتاری آنها کسی در ایشان بمجال سکون عاجز نباشد و عموماً فرزند گرفتاری آنها
در عهد خود دانند و بی هیچ وجه عفت را بجا نمانند هر روزی شهر ذیحجه ۱۲۶۸ هجری قمری آقا خان بن است
ابویوسف خان با حائل دخالی از عطف بود و سرداری خود نمود در گشت و از خواجوند و یار رود و بلوک مالو
و سایر طوائف آن حدود جمعیتی کثیر پادیه و سواره گرد آورد و هر چند حسنعلی خان سرتیپ با بیصحت بود که سن
یقین کردم در این حدود مخالفی نیست اعتقاد نمود و بخیر با انواع لشکر دریا که بختند و آقا میر حسن که ابویوسف خان
نمکوردن تحصیل اجاره در محضرش نمی نشست علم ملاقات وی بیصحت وضع را نمود ولی کما شکر
ابویوسف خان مانع از ورود شده گفتند سردار فرمود احدی نگذارد نزد من نیاید و آقا میر حسن نام
خود گرفته بدو پیام فرستاد و او قبول ملاقات کرد و چنین جواب داد که من امروز پدرم را پیشانامم و از
طرف سلطان نامورم که مردان بیقریه را سرسرم در زمان در احوال را فارت کنم و تمامت بخت
و بران نمایم و فقط پاس احترام آقا میر حسن و اهل خانه اش این می پذیرم که هر زن بد آن خانه نپاید
نامون باشد و اگر غیر از این خواهش باشد سبب نصیب شان و خرامش خواهد شد و آقا میر حسن
چون چنین پایها از طرف وی شنید بیایک بند سخنان درشت در محضرش گفته تر جمعیت بخانه خود
کرد و امالی قریه تا نماز خوف جان در شب بکوهها گریخته متواری شدند و زنان خانه و امانت است

سال ۱۰۵۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

کرده و چون فتح بزرگی نایل گشت و نشان و لقب و امتیاز حاصل کند ولی محمد تقی خان پسر دو شنب که شش و در آن
 هنگامه بغاوت جارت بجم نام جوان جمال پس نگذاشتان با در برده و حفظ نمود ولی بعد از خود خیانت کرده و خود کور
 برد و خورد و باغایز محمد حسن میخواست بجم را بجات کند و جمال ابھی از بغداد دو شنبه که متعوض بجم نشوند و
 بقیه کوسفندان را به عمر محمد زمان بخشیدند و ابوی بستان تقریباً بیست و یک نفر از جمال بایه رسیدند و آرزو
 که قافله را حکم داد محاسن بیزند و نامور سفاک مقداری از چانه مظلوم نیز بیزید و چون او را پادشاه بر عهد بجزیر کرد
 و همراه اسراروان داشتند در آنحال مشغول بتلاوت مناجات گردید و با بجه همه را بغل در بجزیر بسته با جمعی از زنان
 سر برهنه با تعلق گردید از سواران بطهران دستار خود و حسنعلی خان دارو از عقب روانه شدند و هنگام
 حرکتش تاغایز محمد حسن را هم برای بکنه باوی پرشاش کرده از قتل و بدم و عارت عیال کوشش نمود و امر با ارسال
 بطهران داد و او پس خود بیزر افلام ملی را بجای خویش متعوضه سواره متعوضه بطهران رفت و با سواران
 از سواران و مردم هر محل جور و جنای بسیار دارد آمد و در بالوشی همگی را در خرابه بسکن دادند و باقی آثار اسکند
 کردند و چون بطهران رسیدند سواران را در خانه محمود خان کلاتر و جمال را در بازار حبس نمودند و بعد از درود آوردند
 خان حسنعلی خان نزد شاه حاضر شدند و ابوی بستان چنین موعظه داشت که انقلابی با فوق آن بود که سمیع
 شاه رسید ولی بعد از آنکه بفر سلطانی خاتمه پذیرفت و آبادی با خاک یکسان کردم و شاه بترکی از حسنعلی خان

آورده اند که ابوی بستان برانده داده صدر اعظم که بارت کتل اردو با او بود بغاوت میماه جنگا بر باشد و چشمهایش از درد بیرون آمد
 چنان گشت بر سر خلیل یارودی در کتان سینه با لب ندردی پل ساقط شده از زیر شکم تا بکوشش دید و چنانکه شمشیر
 بی حال مرفون گردید و همسب قیام سر کرده بگری را در کتان سینه با بینهش قطعه قطعه کردند بی نام آریح که بی بود
 کارگر به محمد تقی خان را آوردند در مدعودت اردو تا که در خارج شهر آبادی در افغان سوارش ساقط شد در جاس در کوشش
 بیرون آمد و هلاک شد

سال ۱۰۰۰م طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

استفسار نمود و در موردش داشت که ابد او آتشد و بگری از انظار بگردد و فقط تمجید که از این اردو کش حاصل گشت
آنکه قریه خراب و دیران و عمارت میرزا بزرگ با تمام اثاثیه اش تان شد و شاه از استماع سخنان وی متخل
و متحیر گردید و صدر اعظم ابوطالب خان ارجوح و بازخواست نمود و اما محبوبین مذکور چند تن از آنان بنام ملا
بایبی بزرگ و ملا علی بایبی کوچک و ملا فتح و محمد تقی بیگ و دو نفر دیگر در زندان بهلاکت رسیدند
در محضر مجال ایسی جان سپردند چنانکه دیده های ملا علی بایبی بزرگ را در حال تنوع بدست خود بستند و بعضی
دیگر بعد از مرض شدند و ابوطالب خان هر چند در ازاد حضرت مذکور مقام امیر خجندی یافته فوجی با او دادگاه
شد ولی چندی نگذشت که در تن جوانی شربت ناگوار چاک را بر کشید و بهنگام مردن کسی جز آنکه میرزا حسن
بر بالینش نبود و سرش را برهن گرفته شفقت و مهربانی نمود و این خبر چون به سع صدر اعظم رسید پیوسته
مسامی اعمال ابوطالب خان در حق تا کر ذکر کرده و از محبت و عطفت میرزا حسن تمجید و حیرت اظهار برداشت

کیفیت اجراء حکم عام شاهی با عدم بایبی در بلاد ایران

متعاقب واقعه نامه مذکوره در پایتخت فرانس شاهی برای عموم حکام و فرمانروایان و خوانین و علماء مقتدرین
کلی اقطار ایران صدور یافت که طائفه باینیه موجب فزادی مجتهدین و مراجع حکام خارج از دین اسلام و ضل
و مضل نام و دشمن پادشاهند باید همگی همت بر قطع قیامان بکارند و باید سعی و جهد تمام احاد باینیه را در
کنند و تحصیل شهادت و فتوی علماء در قیامان نمایند و آنان را مهدور الدم و بیاح و مهورک امر
شناسند و بنگلی را یا بطهران فرستند و یا بقتل رسانند و لاجرم در سراسر ایملکت میدان باخت و تاراج
شده بهنگار قتل و اسیر نفوس و نهب اموال گرم شد و عمال دولتی آنچه خواستند و توانستند دست
جان و مال امالی گشودند و مقتدرین و متعصبین دولت و ملت را همانند بدست آمده در محض اجراء
و اغراض شخصی خود دو سه تاختند و مال و جاه و اعتبار و شهرت نزد شاه و رؤسا انداختند و بستند

سال ۱۲۶۸ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

گشتند شکسته خراب کردند و غارت نمودند زمان با شور بر پایه سیری برزند فروختند و بزنی گرفتند نفلو مان دستخوش
نفلو مان اتفاق شدند و بسیار زدن و مردانینطا نقد تیره بیشتر بدایجان سپردند و چه مقدار در حبس زندان
بخواری دشمنت هلاک شدند و با درگرسنگی و در برنگی در کوهها و بیابانها قتل گشتند زمانشان از میان رفت
واموال و امانتشان اعدا دشمنان برزند و آثار و کتب این امر سوختند و معدوم کردند و بدعتده از احاد این نفلو
مجبور اعتقد خود اکتان نموده از تعرض مستعین و اعدا محفوظ ماندند و عده قتل بدایسر رعایت سحری از
و مقتدین که بیغرض و مرض بودند و یاد و باطن ضمیر خود تعلقی این امر داشته بجات یافتند از آنجمله در بزر حاجی
شیخ محمد بنیل قزوینی مورد توجه علماء و تجار و محل تعرض حکومت واقع شد ولی بصرف مال و شفاعت برخی متخص
و محفوظ گردید و نیز با حکومت فرزانگان کثیر با اتفاق بیست سوار دولتی بسر کردگی بیشتر نامی شیر نامور دستگیر گردید
بسلان شدند و چون نیمه شب ورود نمودند دوتن از بدجنان محبت باین امر یکی حاجی حسن بن بچی و دیگر
حاجی سعید با دلی برای ترس از جان مال خود با آنان موافقت و معرفت جستند از این طریق کردند و سواران
و فرزانان بخانه های بیابان ریختند و هر که را دست یافتند از سیر جواب بیرون کشیده بخانه حاجی احمد
برزند همگی را با حاجی در بنا سخانی خانه بستند و با هجوم عام دشمنان محلی تمامت اموال و امانتخانه بنا
غارت کردند و یکت یک از مجوسین با چوب بسیار زده نمودند و او گرفتند و حاجی احمد را بفتاک بستند
با بیشتر از ضرب چوب مجروح نموده مبلغ سیصد تومان اخذ کردند و در آن گیردار علی اکبر نامی از بنای
بخانه حاجی کاظم از خویشاوندان خود پناهنده و مخفی گشت و حاجی مسلمان مذکور فرزانان و
سواران را بجز کرده انمظنون را گرفته از شدت ضرب هلاک نمودند و پس از زجر و اذیت بسیار که
بر کبار و صفار وارد آوردند و اموالشان را تاراج کرده خانه هایشان را آتش زدند عده از اسرا را با
و عمل سوسی نیز بردند و درین طریق ایشان را با سوار القاب شمشیر اکر جان و مخصوصاً محمد حسن و محمد جعفر

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

محمد بن جوادان نورسن پسران مسلم خوانده سوره استهزا و ادبیت و جفا کرده با شتم و ظلم وارد تبریز چسب نمودند و از آنده فقط حاجی محمد تقی و حاجی احمد که در شاه پیر و تمولین مجتمع بودند و نیز دو جوان مذکور آسود شدند حاجی محمد تقی بقولش نمی رود و حاجی احمد با پسران مذکور در خانه رئیس سواران بودند و با نفعی آوده مستخلص گشته و دیگران بعد از مدتی که در حبس مبرورند و آنچه داشته بملکان و غیره داده راناشدند ولی بهفت تن دیگر که بجز منغولان از تبریز بظهران آورده و در انبار بکند و در بخر و شفت و عذاب گنجه شدند و شش تن از ایشان بنام آقا محمد و برادرش آقا عباس و حاجی عبیوض و آقا حسین ابن آقا خلیل و آقا حسن و آقا حسین پسران عبد الرحیم متولد در طول مدت پنج سال از حبس بخواری و سختی در گذشتند و فقط آقا کاظم بن آقا محمد تقی مذکور پس از شش سال حبس در انبار رخصت آرا داشته بمیلان رجعت نمود و در بشردیه حرانسان آقا سید حسن مجتهد جدید ظهور و فایز و تحقیقات علمیه و فیه عراق عرب که پیش بواسطه ملا حسین باب الایات ظهار ایمان میکرد شدت و عظمت برضد این امر برخاست و در بیان آنقصبه نزد مجتهدین طبس سعایت و شکایت نوشت و آقا محمد تقی مجتهد را که از این طائفه و پسر آقا عبد الرحیم مجتهد مشهور بشردیه بود و آقا عبد الرحیم مذکور در ایام عیان در خصوص این امر ساکت بود سخن در ایام یا انکار نمیکفت ولی ضعفش آقا محمد تقی قائم بر نفس این امر گردید با قده دیگر از زمین اشغال کرد لای حاجی بابا و کر جانی عبد الله غیب الله و کر جانی ملا مرصا و کر جانی محمد علی با هم در رسم در نموده ضال و مضل بشردیه و لدا حکمی از آقا محمد صمدی طبسی صادر شد که بهفت تن از منغولان با طبس کیسل دارند و آقا محمد تقی اگر نزد امامی قضیه تبری از این امر جوید معفو باشد و او مسجد فرقه بر غیر برآمده در مجمع امام چنین آوا سخن نمود که جمعی بیای بی معرف شدند و امامی آنان را لعن میکنند و ما نیز بر آنان لعن میفرستیم این بگفت و از سبب نزول کرده بخانه خود رفت و حاجی سید حسن مجتهد تریور بعدا طبس شرحی نوشت که آقا محمد تقی بابی در مظهر شمس بجای آنکه ازین عقیدت تبری جوید تریور

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

بر لاغین اینطا لعل لعن نمود ولی آقا محمد رضا مجتهد مذکور همتا با سخنان نکرد و بوی نوشت که دست از تعرض بجا محمد تقی و رفقایش باز دارد و لاجرم هفت نفر دیگر را بطلبس برده نزد آقا محمد رضا حاضر ساختند و او قضایات را بملا عبد العظیم از علمای طبس داد که هشت وعای مذکور حسن عقیدت باین امر داشته محکوم بدست آمد و اسامی استخلاص محبوبین بتدبیر فراهم ساخته یکی را بیشتر و بیه عودت داد

دو بزرگان علی اکبر حکاک یزدی را حسب الامر حکمران گرفته بدار حکومت کشیدند و اصرار نمود که او تبری از این امر کرده خلاص شود چون امتناع دریند توبت حاضر کردند و بهر قدر زن و طفل ضعیفش دست بدامنش برده التماس نمودند بیشتر استقامت در انظار عقیدت و ایمان کرد تا در ابد توبت ساخته شهید نمودند تا عذوبت نزد بوجوب منع حکومت قطعات جسدش را کس نخواست جمع نماید و نیز وزیر حسن آقا فضل بن میرزا احمد از علما ۱۱۰ جماعت یزد را بحکم نواب عبدالحی دستگیر کرده بدار حکومت بردند و حکمران آن کرد که تبری از امر نماید و او استقامت و ثبات در عقیده و ایمان دریند لذا او را جمعیت سربران با غریب و شیپور حضور انبوه تاشایان توبت بسته شهید نمودند و هم آن حسین نام زنجانی را که سر برار بود با حکومت بدین توبت بسته گشتند و نیز آقا محمد صادق مساج یزدی را بحکم نواب عبدالحی مذکور انبوه مردم بضر بسنگ و چوب غیره شهید کردند و نیز ملا علی ترک مجتهد یزد برای نسل استقلال ریاست و تبه که معتمد است حاجی ملا باقر عالم شیراز دکانی بست و شکایت بشهر کرمان که مرکز حکمرانی یزد بود نوشت و او را بانی قتال و مفضل مهد و رالدم خواند لاجرم حاجی را بکرمان کشیده خیال قتلش داشتند و لکن برای حسن اخلاق و آداب معاشرت حکمران غیر حال یافته مانع قتل او گردید و نیز ملا علی مذکور شدت تعرض با حاجی ملا مهدی عالم و دو غلط شیر یزد بردخت و او نیز بسیار نموده خواست بجهت و عطف زلفش را از روی طلاق گیرد و چون آنها توفیق چهارمض فلج گشت

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

گشت دست از تعرض کوتاه کرده از حاجی پوزش نوده طلب عا در حق خود کرد و حاجی بعد از این حادثه
سوقاً از تعزیمات و تقدیبات وی مصون ماند و بی نظیرتی همه روزه برخی از سردین این نام را دستگیر
کرده بعضی را علناً چوبه حبس نمودند و گروهی را حکومت بجز داده بکند و قید بیانه حجت و جرم گرفته
را میگردند و لاجرم برخی از مستضعفین را بیم فرا گرفته سلب این اسم از خود نمودند چنانچه میرزا حسین
میرزا سلیمان مجتهد که مقداری از آثار حضرت نطقه اولی بخطش موجود است خوانده عیسای روضه خوان
حکم داد که مجرم با حجت چوب زدن تا این نام را از خود دفع کرده بریاست عقیقه سه تایی نشست و اموال فراوان
گرد آورد و دیگر از آن پس توفیق نسبت با نیطائعه نمود و حاجی رسول میرزای از اصحاب جدید شهید حاجی
سید علی میرزای از معارف نیطائعه را بقصد هلاک چوب و فرزندانش خود را بری نماید و عده کثیر از
اینطائعه بکوه و بیابان و سوازی شدند چنانکه علامه زانما مشاوی در قرب چهار سال در جمال آنرا
محققاً مبررند و از جمله شهدای یزدی اقا محمد آدی بن حاجی محمد صالح تاجر متمول اصنافی الاصل بود
بسکن از اصحاب قاضی مجیدی و جدید شهید بود که چون بعد از ختم واقعات رجید و یزد حکمران بلد تعرض
با صاحبش نمود و خانه حاجی محمد صالح مذکور را نیز بیجا کردند مهاجرت بشیرا کرده در آنجا سکونت جست
و در این موقع حسب الامر حکمران فارس ویرا گرفته بشهادت رسانند

شدند حسین جمال اسی در این باره طهران کیفیت اخلاص آن

در آن ایام که هنگامه ندب محمد عظمی بر پا بود و آحاد اینطائعه در سرکسرا ایران و جاهل و غارت میشدند
جمال اسی در سیاه چال طهران مقید بکند و بجز میرزا سید و خانه و عا که شان محل توبه و تعرض اعدا بود
خواهران و برادران و خویشان سسی در استخفاص می نمودند گهی نزد صدر عظمی تحف و هدایا میبند برده پیش
میگردد و هنگامی نزد سفیر روس کوشش و در خواست می نمودند ولی شاه ادنی رضایت نداشتند

سال اوهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

در خلاصی ایشان شدت و حضور در شب و روز نامه و زیاد مادرش برقع بود و دستور قتل جمال ابی داد
و غلامان شاه چند بار عباس خادم حاجی سیماسخان ابانبار برده بسکلی مظهر را از دور بدوش انداخته
گفتند اگر در باره این شخص شهادت دهی که در محفل مشورت حاجی حضور داشت مادرش حضرت و انعام
داده ترا این خلوت خود خواهد نمود و او چون نزدیک میشد چشمهای خود را بست تا لیدر چند دقیقه
ملاحظه کرده قسم یاد نمود که من هرگز این شخص را ندیده‌ام و آنچه نامی میگیم در نظر من نیست که ایشان را در جانی و بحر
نیز دیده باشم لاجرم از عباس پرسش شدند و با بیصده برآمدند که جمال ابی مسموم نمایند و نزد شاه
تقریب نمایند و عاقبت تلبیس و تلبیس خود را بطعامی که در خانه شان بانبار می‌آوردند رسانده بجلدی کسم
برکباب داخل کردند و همینکه جمال ابی تناول فرموده اثری جزئی در مزاج مبارک پدید گشته چندی مخوف نه
اعتدال شد تا چون شیخ عظیم را گرفتند و صاحب الدوله و غیره اخبار کرده اشتها دادند که رئیس مایه برآید
آوردند و اقدام به دفع مایه‌ها نمودند و اتفاق شد سفیر روس بصدای عظیم پیام نمود که نماینده سفارت
با اتفاق صاحب الدوله بنزدان روند و زنان رئیس مجوس در باره جمال ابی بر او پرسند و سخنان او را
نمایند تا حقیقت حال بیخ کامل معلوم بشود و در وقت بعین شخصی محترم از طرف صدراعظم وزیر صاحب الدوله
و هم نماینده سفارت در مجلس وارد شده از شیخ عظیم سوالات نموده تغییراتش را ضبط کردند و چون از او
پرسیدند که در باره جمال ابی چه شهادت و اطلاعی دارد فرمودند حسین شولی قوی سابقی آنکه در زمان
که نیز مجوس بود مدعا کرده خواست جمال ابی بانان بشناسند و بدین نوع شروع سخن نمود که گوئی
اعظم در عظیم هم در ظل ایشانند و صاحب الدوله از مداخله بیجا می‌وی متعجب شده نظر برینا گوشش
نراحت و گفت فساد اقوال و اعمال تو بر همه واضح است لب بند و ساکت باش و لذت شیخ
عظیم چنین تغییر کرد که من قبل از این در مجلسی ایشان را دیدم ولی بعد از آن دیگر اسمی از ایشان نیامین

سال ۱۲۶۹ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۸۵۲ م

فیما بین بابیه نشینیم و ابا ترس اینطیافه جهان بزرگواری بود که در تبریز بارش زودند و برخی اندوایدی
اصحاب بزعم خویش بصد و قضا من برآمدند و من نوع کامل از موقوفه مطلقم تا آنکه چنین عملی وقوع یافت
و جوانی که شاه را از اسب غلطانه در سینه اش نشست چنانکه شاطران ترسید و گرفتند صاف
نام تبریزی بشاک گرفتار بود و دو سال ملازمت من را داشت و در آن مدت پوسته بیگانه نقش
انعام از مولای خود را بر ضمیر می بست و با محبت و مشاب مساوت نموده کاری در پیش نبرد و اگر چه
و تجربه داشت نوعی عمل نمیداد که مقصود انجام گرفته تمام و کمال می یافت و با ساجه جمله میگردانید
ما را آفرید سوگند است نه ایشان (جمال ابی) و نه دیگران ابد از این واقعه خبر ندهند و این
چند نفر که من بشناسم عامل بودند حقیقت حال خراب این نیست و شما آنچه در نظر دارید و نخواهید
رفتار نمایند و سینه منوی که از جهت بیم و خوف و سی در استخلاص خود پوسته دیگران را گرفتار
و مبتلا نمود محض ابراز برانست خویش قلم را بر دست گرفته گوش شیخ عظیم را برید و معدنک
حاجب الدوله مجلس آمده بدو گفت شاه فرمان بعقاب بشکجه تو داد و حال خواه کسی دیگر را از این
نشان دهی یا نه امیرشاهی را با انجام میرسانم و حکم نمود و بران برانسه کردند و میر غضبان پیش از دست
جای بدشتر داغ نهادند چنانکه ناله و فغانش همی بلند بود و عجایب داشت پیش از همه محبوب
و چار بنیاد شکجه گردید و شیخ عظیم تحمل استقامت در زید و بلا بار بر خود خرید و در حقیقت
جمال ابی گردید و تقریرش نمایندگان سفارت روس و صد عظم ضبط کردند و استادگی
نموده استخلاص جمال ابی را طلبیدند و شاه خواه خواه اجازه داد و صد عظم این خویش
حاجی علی نام را نامور ساخت که همگی مقدس از زندان بیرون آورد و حاجی علی همگی در حل
زندانی شد همگی لطیف چنان ضعیف و نحیف و بر وضع شدید و کثیف سخن اشا هر که

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

مشاهد کرد تاثر و متعجب گشته بر طایفین نغزین نمود و بحال ابی معروض داشت که با کمان بریدم صدر اعظم
 شمارا محض نسکین مدعیان در محلی مخصوص مقرر داده اسم حسین آن نهاد و هرگز تصور نمیکردم چنین مکان
 با تالان و سارقان و دزدان خیرگران نشاند و جنبه خود را نقدیم نمود که بر روش مبارک اندازد و با لباس
 زندانیان مجلس صدر اعظم وارد نشوند و بحال ابی قبول فرمودند و با همان لباس مجلس صدارت
 درآمد و نخستین سخن که صدر اعظم معروض داشت این بود که اگر نصیحت برایشنید به دول از این امر
 بریداشنید امور اینجا و این حال فتنی نمیشد جواب فرمودند و شما هرگاه نصیحت برایشنید یکبار
 دولت ایران اینجا نمیکشید و صدر اعظم نصیحت مبارک بیاورد که همین وصول خبر شدادت نقطه
 اولی با فرمودند حال کار اینطراغه شکلته و آتش فتنه مشتعل گشت لذا عرض کرد بی همانطور شد که
 فرمودید حال چه باید کرد فرمودند بحکام و لایات نوشته شود ابتدا بنام بابی متعرض مردم مگردند و قتل و
 غارت نکنند و دست جردستم ز در عیایا برگشند و آقا یونما یونما این آتش افروخته تر شود و صدر اعظم
 قهر کرد و بنفرا نگذازان و بحال دولت در ایلات و دیایات مملکت نوشت و منع اید نمود که دیگر بدین نام
 احدی را تعقیب نکنند و متعرض نمانند و با آن خرد شاه با اناسی دولت مشورت کرده مقرر داشت که
 جمال ابی در مدت یکماه تدارک سفر دیده از خاک ایران خارج شوند و مقیم مکنند و دیگر گردند و سیل سفیر روس
 این بود که بر روسیه توجه فرمایند ولی جمال ابی قبول فرموده اقامت عراق عرب را اختیار نمودند
 و لذا پس از یکماه از طهران بفرم عراق حرکت نمودند و در برخی از بیانات آئینه چنین مظهر است

برخی حکایت نموده اند که جمال ابی بعد از خروج مجلس خورشید از تهران تا بزرگداشتی در آن فرمودند که ای جمعی است مملکت عراق را بفرستد دست بانگ مکرر
 اندامها معروف نموده و حاضر ضارقی مانع گوید ز بار سفر کین خدای بر آید اندک در اینصورت به سوی ایران فرستد آن چنان است

سال دوازدهم هجری

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

مطهرت مؤلفه این مظلوم در ایامی که حضرت سلطان ابد الله ربّه الرحمن عزیمت فرموده تا آن
نورده اذن حاصل کرده و قصد زیارت بقاع مقدسه منوره ائمه صلوات الله علیهم نموده
و بعد از رجوع نظر بگرمی هوا و آلودگی آنجا و شدت آن بلواسان و فتنه و بیدار کردن
حکایت حضرت سلطان ابد الله بنا و کثرت و تعالی واقع و در آن ایام امور منقلب و ناخوش
مشغول جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را همراهی ابدل داخل آن امر متکرر نمودم و در
مجالس سخن هم عدم نصیحت است معذرت ما را اخذ نمودند و از بنا و دان که در آن ایام
منبر سلطنت بوده سر برهنه و پای برهنه پاوده یا زنجیر بسجین طهران بودند چنان
یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بر صفت تمام با جمعی از سر غضبان و فریاد
ما را بر زمین و چپها و شمر در مقامی که شبیه و مثل نداشت مقرر معین نمودند اما
سجین که تحمل مظلوم و مظلومان بوده در الحقیقه دخیه نیک ما و یک از آن افضل بوده
و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالان فی ظلماتی نمودند این
سه پله سر شیب که شلیم و بفریب که معین نموده بودند و سپیدیم اما تحمل نار و یک و
فریب صد و پنجاه نفر از ساوین اموال و مالکین نفوس و فاطمین طرف بوده مع
جمعیت تحمل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اعلام از دستش عاجز بود اش
منته اش خوار از بیان و آنچه اگر بی لباس و فرایش الله بعلیم ما و در عینا فی
للغام امن الا ظلم و در ایام و بیالی در سخن مذکور در اعمال و احوال و حرکت خرابی
تفکر نمودیم که مع علو و سمو و ادراک آن خراب آبا چه شده که از ایشان چنین عملی
ظاهر یعنی جاد و حرکت آن خراب نسبت بذات شاهانند و بعد از مظلوم

سال ۱۱۵۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۱۵۲ م

اداره نمود که بعد از خراج از بجن نیام همت در تهنیت از نفوس پیام نماید و در شبی
از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیها اصغاشد انا نصرک بک و بک
لا تخزین عما ورد علیک ولا تحف آنک من کامن سرف بیعت الله کنوز الارض و هم
رجال نصرک بک و باسکت الذی به احیی الله اقدت العارفین و چون مظلوم از بجن
خارج حاکم حضرت پادشاه حرره الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت
بینه در سبب برفا عرب نوبه نمودیم و بعد از ورود با عانت الهی و فضل و رحمت بنا
آیات بمثل غیب ها ظل نازل و با طرف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این
حزب بزرگ حکیمان و فصیح مشفقان و صیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه
منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی بترودانانی بدل گشت و صلاح با صلح
و در ایام نوبت در بجن ارض طاکر چه نوم از رحمت سلاسل و درواخ منته نعل
بود و لکن بعضی زفات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای راس
چیزی بر صدر بر سر بخت بنیاده رودخانه عطیمی که او فله جبل بانخ رفیعی بر ارض بر نورد
با سبب از جمیع اعضاء انا و نا و ظاه هر و در آن چین لسان فرانت می نمود آنچه را
که بر اصناف آن احدی فارینه و نیز در صورت ساجاتی مصائب و عیبات دارد
چنین شرح دادند هو الا عظم الالهی سبحانک اللهم یا الهی لك الحمد انقطعی
لا حباء من فی سمانک و ارضک و جعلتني هدیا لهما الفضا و اعلی کلماتنا
یا الهی عبادک الی سوا التصراط آنک انت الفرز القهاب سبحانک اللهم یا الهی انا
حين سابع البلا یا عن سحاب رضانک و نور ذی الرزیا یا عن غمام امضانک الی

سال و ايام طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

الى منى يهزبان كوتس السرا في مملكك والى من نوزفا كما وب الضرابين عبادك اطلت مطارا
فضلك بيدك اشاهد ايضا جاره في بلادك اسدك ارباب رحمتك وافضالك بيدك
اوى بانها مفتوحة على وجه خلفك فوعزتك يا محبوب ابرها وشراب محبتك عن دم فديهم وطعام
مخلصك من فطانت الكبادهم ونفى عليهم الايام وما هبت عليهم نجات رحمتك وانفى عليهم
وما مرت عليهم نجات عنايتك اتمنهم بالآمن عن شاطي بحر عتقك بيدك افرق ابر حدانك
يا سيد عن جوار قدسك بيدك افرق افرق انك فبجانك سبحانك يا منصورى مدد صل
البليه الى مقام الماهلنا حتى يخرج النضر عن نفسنا بحيث احاطنا عن كل الهبات ولقد
باخذ شكك فوعزتك يا الهى وصررت سحره في ذكر بلادك الواردة وزد بانك التازلة ولم
ادبر من اى بلدى اشكوا اليك اشكوا يا الهى من خبيثي في اشهد معلويات او عمارود على من
سلاسل الذي كرت عنى من طفلها او حد بيدك كان على رجلى مما اكتسبت ابرى الاشياء
او عمار جعلوا اهلنا اسارى بين يدي كاعدا او عمار اخذوا امرانا وخرتوا بروننا او اذكر
يا الهى حين الذي اخذوني واف هبوني من فريده الى مدينه وكان راسى عرباناً ورجلى متجانبا
وعنى مغلو لا وديار مشدود ثم اجتمعوا على العباد ومنهم عرفه ومنهم الذين ما عرفوه والذين
عرفوه منهم كانوا فاعثون ومخبرون في امرى فمنهم كانوا ان يسمونى والذين ما عرفوني ومنهم
نحوى بالسر لهم من الحجر والحطب كانوا هم ما شربوا من الاضفاف واشتوا رواتح الا بلاد فوجالك
الغبية وانوار وجهك البديعه وودوا على ما استحيى ان اذكرك بين يدك والغلم
سجرت عليه والمداد من بحرى به واللوح لن يحمل والنفوس لن يطعن اذا انعمت بك يا الهى
اذكر حين الذي اخرجونا مع ناسنا والطفالنا عن اولماننا وما انت احصيت عمار وديننا واولماننا

سال ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ هجری قمری

۱۱۵۳ م

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

علینا اوافکر ما ورد بعد ذالک علینا الخ

واقعات سفر جمال اہلی بھراق

جمال اہلی روز اول ماہ بہمن واقع در نیمه اول ماہ ربیع الآخر سال ۱۲۶۹ ہجری قمری از طبران بمزم عراق
 خارج شدند و خانہ محترمہ و دو برادر خود آقای میرزا موسیٰ کلیم (و میرزا محمد علی را ہمراہ برزند و چون در
 یک شہ کہ ناصر الدین شاہ مہلت تدارک ماہیجات سفر فروداد تہیہ نامت لباس و پیشیا لارہ
 برای عموم ہمران تیسر نبود و در آن موسم رستان سرا بنیابت درجہ شدت و سورت داشت عبور
 از طبرین سخت کوہہا خصوصاً ہمران و گردنہ اسد آباد بنیابت صعوبت گذشت و در این مقام غنی
 از بیانات صادرہ از قلم اہلی وراثنا علی سفر را کہ شایع احوال روحانیہ و اوضاع صورت بہت ثبت بنامیم
 و چون ہذا احرف حقائق و داناتی حمد مخصوص ساحل مدین فریب حضرت سلطانی است کہ
 از لطائف بدایع عنایت خود کل من فی الملک و اذما کاغذ بر عرصہ ظہور آورد و جمیع موجودات را
 از ہر بیست و ہشتی در عرصہ ہستی برای ظہور و مفصود موجود فرمود و عباہب ہستی موجودات
 بلقاء ہستی مطلق نام و مشرف نمود تا کل موجود از عنایت شہود از رحمت و اسعہ بازنما
 و اذ استواء عرش عدال محمدیم نگرفتند و در ہر وجودی و مرغی و از ہر ذریعہ امری مقرر داشت کہ
 سازجات مجردات حیوانات اکوان بجزکات کوزا کون حرکت نمایند تا اندر ملکوت تقدیر
 در عرصہ ناسوت ظاہر و ہرید کرد و بہر شیئی فرضی بخشید و بقدر وسع او خود بقدر
 بخشود و بعد تکلیف امر فرضی عرصہ داشت ناظیان و ایمان کل معلوم شود و شمارت اہمال
 و انفال خود بر سندی و با آنچه کتب نمودند شہادت شد لغمان بپیش نمانان منفرات با
 انہا ان ناک مشغال جہد من خردل فلکن من صخرۃ اوزہ السموات اوزہ الارض باث

سال ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

بابت بها، اللہ ان اللہ لطیف خبیر چگونه میشود از برای احدی مفری و مفری کل در قبضه
مدرت او اسیرند همچنانکه سرخا و صفا امیر المؤمنین منبرها بد کلینی و قبضه
مدرتک اسیران ذالک علیک سهل پس فبحان الذی بید ملکوت کلینی و آند مذ
کان علی کلینی مدبر با الهی و سیدی و جانی چگونه وصف نمایم اما در قدس نورابا
این زبانی که کال است از ذکر ادنی محمد سلطان از لبت نور چگونه ملاحظه نمایم آثار
انس نورابا این چشمهایی که کور است از مشاهده منظر جمال ملک ابدت نور
چگونه استماع نمایم الحان طبع نورابا این گوشهایی که کراست نوزد نوزد همان سرمد به نور
و چگونه ادراک نمایم لطائف بدایع حکمنهای نورابا این هوشی که در هوش است نور
نظور بآب ندایر حضرت فرستت توجه لطیف است مکرمت و رحمت نور که فر
گرفته جواهر از جیات اکوان با وجه بدایع است رحمت و دانست نور که فر گرفته علی
مراتب هدایات امکان را پاک و منزه است از وصف هر جوهر مجردی منعالی و مقدس
از لغت هر سرفه و مقدس کل نیست ها در راحت ندس نور که ب صرف است و جمع
وصفها در نمای انس و افان محض است فر از نور مودی برای احدی طریقی برای سراسر
خود جز بحر محبت و مفری ندایشی برای نفسی مفری جز نیستی بابت الهی حضرت الهی
عن بلوغ ثنائک و معجزت المعول عن ادراک کنه جمالت با تمام این انفس و معجزت
میکنم نور بندای اصفیای نور که اسلطان من و محبوب من مطهرین فرها ملک این نوزده
نافی را بر جمع بری طلعت بافی خود در روشن فرما چشمهای مرا بمشاهدت جمال
حضرت و هایت خود و از نور آرای نور خود و شحات سروری عطا فرما و از

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

وادگانهای بلور طغیان کافر عنایت نما و از جفا و محبت بد ملاطفت شراب اسکرگت
 فرمانا میسر شود فرواد من در ساحل حضرت مجربیت تو و منصفی شود عمل من در
 سلطان مجربیت تو همچنانکه علماء کافر و صرف ظهور و هوش تو سر الموحدين سید
 الساجد بن روحی فداه منبر ما پد و اجلی من القین اطمینت بالرجوع الی ربنا و اب
 انفسهم و فرقت بالنظر الی مجربیتهم اعینهم و من الذین لغزبت اشجاد الشوق الیه فی
 حدائق صلواتهم و اخذت لوعه محبتک بجماع قلوبهم و هم الی او کار افکار باورن
 و فی ریاض العرب و المکاشفه برتوف خلق فرمودی این ذمه و کار با بندت کامله خود
 و پروردیدی با اادی باسطه خود و مقرر داشتی بر او بلا پارحمن و بختی که وصف آن
 بیان نباید و در صفحات الوهیکه گذشت که در میان بزید و پریان تو بیست فرمود
 آخر در غلهای حکیم بسنی و بدنی را که بلباس حریر و پاراحت بنحسبیدی عاقبت
 بر فلت حبس مقرر داشتی فلذین فضائلک فلا تد لاعتد و لوظیف احوالک لانتک
 چند سینه میگردد که ابتلا بمنزل با بران رحمت در جبران است و بلا یا از اوق فضائل
 نابان و در این ابام مقصد انسی و محفل امنی برای این بندک سفری فرمودی در اول بخت کار
 با رحمت و در اوق تو بیست فرمودی و در آخر با جهاب غضب و در حال سلطوت و اکتاشی با
 شبها که او گران غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات بدعت السلام
 نگرتم چندی آب و نان که بر حمت و راسعه بر حیوانات صحرا حلال فرمودی بر این بند
 حرام نمودید و آنچه برای خوارج جائز نبود بر این عهد جائز داشتند تا آنکه عاقبت
 حکم فضا اذل شد و امراضا بخرج این بندک از بران در رسید با جمعی از عباد

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت بوردت امکان تکلم ندارند و اکثر بیخ
و برف ندرت بر حرکت نیست بعضی از اطفال از مغارفت اجاب باث فراف فرانت منابند
و برخی بلبت باس از وطن و دیار کملل التلم ناله میکنند و در بیان چهرت سرگردان میگردد
و در صحراهای حسرت بجای ترا میطلبیم که شاید بنیم رحمت تو آید و احسان تو در روز
فلک الحمد علی حسن بلائک و سبوع نعماتک و لعمرو الله انک انت الله لا اله الا انت

و انالکنا من فضلتک سائلون

و کن صد عظم مردی سالورده محترم از فراتان شاهی را در کتاب مبارک نامور نموده بحکام طول راه نوشت که کمال
تجلیل و احترام بحری دارند و سفیرتس نیز سواری مخصوص از صاحب سفیان سفارت همراه روانه داشتند که
تا بنفاد بانایب شاهی در رکب مبارک باشد و بانچه از فراتان عمل کند از بابا که هر کس تصور خطر برای سبیل منظر
این سفر نبایت سلامت و جلالت گذشت و هر یک از حکام و اشراف محمرات و بلاد واقعه در طریق
غایت احترام و انقیاد ابرار داشتند و چون امر دولت بود که سواران همراهم مبارک بهی ضروریات
و مایحتاج را در هر منزلی از امانی آنجا بگیرند و جمال بهی ممانعت فرمودند و ملاکین و ارباب قری هر چند سعی میکردند
که در ایام قدیم نمایند قبول نمودند تا بکرات رسیدند و چند یوم توقف نمودند شهرت عظمت ایچی آن
بعد پیچید و زردار شا پر تبر که عراق که از بلاد مختلفه ایران در آن بلده مجتمع شده برای منع دولت سرگردان
بودند هر یک بواسطه دعوانی خود را بموکب بهی پیوسته خانم عراق گشته و عده قلیلی از بابایان

ایرانی در کس نیگلا ایچ بیزیمیم آمد دولت در طران پرنس و نفاکی بود و مسو ایچکوف ژار ژور فر لیدا و در کوشه
و نیگلا در سال ۱۲۷۱ دعایت نمود و بر جاییش الکساندر دوم سلطنت نشست

سال ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

از بیابان در آنجا امامت هستند موقع فارغی بدست آورده بمحضر مبارک شرف جستند و بعد از یافتند
در آنجا میرزا عبد الله کفش فروش قزوینی و آقا علی محمد ششتری بودند و نیز یکی از اهل تبریزی که
نگاشتم با اتفاق عیش میرزا ابن العابدین چون از نور و مازندران با لباس درویشی خود را بندگان
گیلان رساند از طریق که در صحرا و دوات و قری سنده جا بکران شاه دارد شده امامت حجت و باغچه بکره
موانعت گرفت و در نهایت شکر و کتان بریت و محض اخبار نام و مقام خویش گاهی برای عبد الله
مذکور کفش میفرودخت و آقا علی محمد ششتری نیز چون مدتی در کرا شاه با عبد الله کفش قزوینی
سابق الذکر که در عیش این بیانات در بعضی از الواج صدور یافته خواهد از بد و امر احدی مطلق نه خبر دو
نفس احد منها الذی سنی باجد استشهد فی سبیل ربّه و الآخر من سنی با کلیم معاشرت داشت عظمت
شام ابی را زودی شنیده تعلق کامل ارادت ایشان میورزند و مکرر ابدستان خود از این طائفه
چنین گفت هنگامی که جناب قایم میرزا احمد حسب الامر جمال ابی از کرا شاه عازم طهران میشد پرسیدم که
با چه نام و مقامی که ازل را بنام این طائفه در طهران است چرا در کرا شاه از او جدا کرده و فقط ارادت
جمال ابی دارید در جواب گفت حقیقت این است که ازل نام و شهرتی یافته ولی اصل کمال حقیقت
بنام ابی میباشد و مصداق کلام میرزا احمد برین مکتوب ^{در شهر} دید چه ازل را نسبت بخود چون سوری نزد شما
دیدم و ایشان را در هر نوبت که فیض تقیایم مستولی و محیط بر خود مشاهده کردم و آقا علی محمد مذکور
در بد و ورود برز ابی بکران شاه برای اشتیاقی که بملاقاتش داشت شش ضیافت مجملانه از او نمود
و در خانه خویش او را سحر و سکن داد ولی چون سئواله چند کرد و نیز ابی از عمده جواب حل
سائل بر نیامد در شبی دیگر مراعات تعلیل از روی نمود حتی فرارش و بیشتر کننده برایش بگسترده و با کمال
بجی نیز در کرا شاه بواسطه عبد الله قزوینی راهبر آقا میرزا موسی کلیم محضر ابی دارد شد و عرض نمود

سال دواجم ظهور

وقایع سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

نمود که در جوار مبارک قرار گیرد ولی نوعی دستور و کثوم باشد که احدی از منزه نشی مطیع نگردد و روز یکشنبه شنبلیله استنسال
 جدید و چون بعد از فتنه خطیره مذکوره طهران که کن همش سیزه ایچی بود و چنان مذبحه عطشی برقرار گشته ارکان و شاه
 اینطایفه فریانی شده و بجز غنبل دعارت عمومی و تفرق و توارسی ایلیان گردیده جمال بسنی در مخالفت و اعمال کما
 شایسته عزم الهی بر قیادت و هدایت اینطایفه قرار یافت اتفاقی مانده سابق ایام با و نمودند و منبسی نمود
 با و دادند تا چند بار پیله خرید و بعنوان تجارت و حمل امتعه از طریق سید صاحب سیداد با اتفاق عیش میرزا ازین العالیین
 مذکور شناخت و بیان دیدند دارد شده در کوچ و فعال فروشان نقل منزل گرفت و نام حاجی علی بن خود نشانی
 علامه بزرگی بر سر بسته در بازار معروف بهراج یکفیش فروشی سپرد و جهت زویش از توده احدی معرفت ساخته بقایب
 احتفا دستار بر بست و چون موکب جمال ابسی عزم حرکت در کرمانشاه نمود نظر با یکدیگر گماشته سفیر روس
 پیری ناتوان بود اما بزرگ موسی کلیم خود را بنام و مقام او بر قرار داشته امور را در عهده گرفت و بهر منزلی قبل از
 ورود موکب ابسی در و نمود خیزار در و مبارک میداد و محل و سکن متعین میکرد و موکب ابسی با نهایت عظمت
 و احوال منزل بمنزل ره نور دیدند و در آن ایام با همه قتل و قطع وقع که دولت ایران از بابتیه نمود عده منعی
 از اینطایفه از طبقه شیخیه و منصوره و متشرعه در ایران و عراق عرب بفرستند از اینطایفه علی اقبیه جمعی در حینه
 و کز ذوات استهسته و ارتباط آنان با باقره همین در و بخش سابق گماشتهم و از شاه ایران تیمور شاه و نیز
 سینه برکت در کردند بود که ظهور حضرت ثابت ظهور شده خوانند و چون موکب ابسی بقبضه کردند رسید حیات
 قیخان علی نبی که حاکم بود ابرار اخلاص بسیار نموده خواست جمال ابسی بمنزل خود دارد کرده بشرا لظ صیانت
 و خدمتگذاری پرواز قبول فرمودند و او یکبار سنج با گو سفند و مقدار بسیاری روغن برای صرف مطبخ
 فرستاده سوکند خوره که زر رعیت اخذ کرده بلکه ز مال شخصی خودش میباشد و چنین پیام کرد که
 اما منسکنیم قبول فرموده خست بر علی اقبیهان گذارید و جمال ابسی بلا حطنه شدت اخلاص می قبول

سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۸۵۳ م

واقعات سال ۱۲۶۹ ق

قبول فرموده اند رعایات نسبت به دولت نفع آشن نمودند و تمامت سکنه گردان اظهار اخلاص و محبت نسبت بحال
 ایس نمودند چنانکه بعد از آن هر کس از این جماعت ارگ گرد عبور کرد و غنای مهربانی و همان نوازی در ایشان
 دید و از آن نفع بعد از پیوسته بیفدا آمده محض سبک زیارت نمودند و بنظر حق سبک ایس بجاک عرفان
 عثمانی وارد شد و امر فرمودند که آقا میرزا موسی کلیم مقدّمه بخانقین زقنه باغ بسیار باصفائی در نظر گرفت
 که جوی آب آن و گل فرزندان و یکطرف خلستان و طرفی دیگر نارنجستان و دشت و حال ایس در آن باغ
 فرود آمده جای آسایشند و بحالت تبسم بهر آن خطاب کرده فرمودند دیگر چه خواهند گفت ای کس از
 از خاک ایران بیرون آیدم و بعون آسمان با کمال صحت و عافیت بمراق عرب وارد شدیم هر چنانی کردند
 بر باد رفت و ما در چنین جای باصفائی با نهایت سرور و ابتهاج نشسته ایم و آن ایام موسم بهار و نوزد
 مطابق بانتم جمادی الثانی ۱۲۶۹ بود

نیل نندی در مکتوبه شریفی نوشت که معین ام الورد و دانشی تا عن البیت الامم فین سوه گفت من با صفائی کلیم هم پیشرفت
 بر کرد و ایس زقنه باغ گشت و با بیجا سکه برکن و افق این باغ که خوشتر از آن در آن که بدو نزدیک سکه شرح بود
 اول کتاب آنکه در مقام ما نام او بر شریف را در پی هم او اندا و سکه که سلطان کن شد و از آنجا که در آن
 خوشنودن سببیت من و تب نام نند و شب زقنه فی قتل انده و ضاعت تو هم بت نظر آن بجز کون سال
 کل خیرتر کون سال شرح شفت نه بودش لازم که باشد و در ده استام شد طبق آن بیان حکما به تیبانی و کز برزی
 (شیخ احمد جابری که آینه نامشین با ده گشت چگونگی در تشریح مجتهدین و سوال در آن ار که چنین گشت که در آن
 و کل تیار مستقر و بجز شرح بنیین و ستمن بنا به بدین) آنکه زمین برده بعد شفت شفت تم سال بدین گشت
 بین میں قبل میں و بدین در بین و کز تب ایسین خراج از صد و در حدود منصفه شای بدین زمان بر شریف و در پای
 در پس بدین سدی بر کاندان ایسین من نندم بهر ستمن آن فنی نندم بدان سال هم از قبل میں که در آن در آن سلطان

سال ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۸۵۳ م

ورود جمال اہلی بغداد

ورود کویب اہلی بغداد در نوروز ۱۲۶۹ هجری قمری مطابق بیست و ششم جمادی الاخری واقع شد و با ہرمان اہل
 عبور کردہ در سمت جنوبی شہر نزول نمودند و بعد از چند روز بقصبہ کاظمین رقتہ آقامت جستند و با مہرین
 دولت ایران و سفارت را انعام و مصلحت بخشیدہ در روانہ داشتند و ایامی گذشت و کار پردازان ایران
 مقیم بغداد میرزا ابراہیم تبریزی شرف حضور یافتہ منسہمای ادب و خصوصاً را بجای آورده چنین عرض
 داشت کہ ہر چند البصر و اعرفید ولی این را از روی اضلاع عرض میکنم کہ در کاظمین از جهت کثرت مرادہ
 نازنین و نابیرین ایرانیین و غیر ہم ممکن است موجبات عدم رحمت و آسایش ظہیرین و دوستان شما
 فراہم گردد و اگر صلاح بدانید در بغداد اکنہ کہ نزدیک کاظمین است منزل تنہا شود و جمال اہلی را
 پسندیدہ مقرر فرمودند کہ در بغداد اکنہ خانہ مناسب و در جورتہ تنہا شود و آقامت و کاظمین قریب کجاہ بطول پنج
 دورہ اول ایام ہنگامیکہ برای تہ تیغہ تبرکہ کاظمین و غیرہ اواب و ایاب میفرمودند از بعضی ایرانیین ساکن قصبہ
 اظہار گفتار بنوع تعریف و کنایہ بند نمود و جمال اہلی آنان را تا اوب و نصیحت فرمودہ و آنان متذکرہ سازا پند
 حصول احوال اہلی تنہا حاصل کردہ اظہار خجالت زدامت نمودہ تجلیل و احترام و خدمت و اکرام پرداز شدند
 و پس از انقضائ مدت مذکورہ عمارتی را در بغداد عمتیق کہ معروف بخانہ حاجی علی مدہ بود خستیا کردہ و انتقال

بر عاون سہ کاندہ سال ثمت کردہ فریوم سہادہ است سال میں میں شہناہ ہی ساکن زمانہ انبار شہی
 سال بعد میں جالش بظلام جلوہ کردہ در شرف و استقام خود ذات در قاص کردہ بدل مذاق جان بسام و نفس کردہ

شب شنبہ ۱۴م جمادی الثانیہ یک ساعت و بیست و پنج دقیقہ از شب گذشتہ آفتاب سرج عوت بجل تجزیل نمود و
 سلام خاص و عام در حضور ہایونا منعقد گردید منتظم نامری

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

و انتقال از کالمین بنیاد تقریباً در اواسط اردی بهشت مطابق اواخر شهریور واقع شد و بدین طریق آنچه در
شیت فیضیه تقدیر بود صورت وقوع یافت و مرکزیت این امر در بغداد قرار گرفت تا در محلی ناموستر شود تا کرده
مثل افری بدان توجه نمود مقام عموم و شمولش نسبت بکل مل و قطعات عالم برزور و ظهور باید و در این هنگام
بنال بهی بوجوب شئون غیره و خصال گردید اش که در ابتدا اظهار باهرا بین از اجابت الاعداء کاشمیری
وسط انشاء مشرق بوده با تمام تام قیام بر جمع شمل بابتیه و حکیم مبانی بیان در تربیت و توفیق اجابت صحیح
فرمود و انوار حکم و معارف معنویه چشمه و مراسلات روح دیگر ظرب خیر بر سوز قلوب سیده پیش
ویده ابیان امید جدید داد و تقوی ظهور شارات و مواجید روحانیه و سید و زین طائفه توفیق کامل بسوی قیوم
بگذار تا تم حاصل گردید و باب بیت ابی بر روی عموم سوسین باب علم گشوده شد و مسدودی از آنان که اقامت
در عراق داشتند ذاب و ایاب گزیدند و گردید وی اول افسرده که در بلاد ایران پراکنده بودند خبر یافتی در
سفر بنیاد کرده شرف حضور و فیض و دستور یافتند و پس از سنین مذکوره خوف و باس و تفرق و آس
باب الهی النجا برزد و آسجغ فلیل را که بحجت و ایمان بحضرت رب علی موصوف بودند و عقائد در رسوم عینی
و احکام قدیمه را منقوح و منقور داشته و بکسر حدود و حیل قیود و خرق احکام و حرق کتب احکام قیام کردند
خوشان در عروق برای انتقام از شاه و ملا با جوش میزد و از جهت مشقات شدید و تضییقات کیده
چند ساله بر و کامل از معارف و آداب بدیعه نیافتند گهی بصیحت و خطاب و دومی شدت و عذاب و بیگانه
با صدور الواح و آیات و اوقاتی با فائده دلائل و بنیات جلوه گیری و با مبری نموده با صلاح اخلاق و تعدیل
تقوم افکار و معتقدات پرور داشتند و در خلف محبت حکمت و مراعات مصالح وقت زمان اداره امور
تربیت بدستبری را بدست گرفتند و قیام نهضت قویه در کالبد افسرده اینطائفه برانگیختند و درین
و اعیار بعنوان مرکز و بلحا و در رئیس عظیم اینطائفه معروف و مشهور شدند چنانکه حاجی باشم عطار

سال دواهم کمور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

عطار از اقامت خجند ایرانی در غلظ علی و فضلا بیان که ساکن بغداد بود همیشه بجهت اسی رسید اول از او داده شقیقه گردید و از آن پس بقیه یک روز از بغداد نو بیداد عینین و بیت مبارک درود می نمود و در وقت کرده روز بر بند بر انقطاع و حالت فداکاریش می افزود و آقا محمد حسن باجر صفهانی رسید محمد رضا رسیده محمدی پسران سید کا و میرزا حسن گل و کلاب و برادرش حاجی عبدالمجید شیرازی و برخی دیگر از بابیان که کتب حبه کاطین بودند هنگام ورود و جمال ابعی برای زیارت کاطین بغض اعدا و محرم غافل میشدند و در بابیان عراقی آقا سید محسن و آقا محمد مصطفی و نیز عابد و پسرش ناصر (حاجی عباس) و سلطان و ظاہر و فارس و محمد و پسر وی قاسم (حاجی باجم) و شیخ سلطان و حاجی سید جواد و اشاعلم پیوسته تشریف حضور یافته مشغول بنا بر عتبه تہ شدند چون از عظیم و سراقوم ضعف صاحب مصالح غیبتیه بود هنوز از سراسر آگاهی نداشتند و بابیان ایران و عراق مانند کله متفرق بی شبان منشئت و پریشان و ستمش و دعوی بدشمان شده اگر شان بشهرتی که میرزا اجمی ازل حسب مصالح و تدابیر آئینه حفظ الاموال ابعی یافت باینکه در کمال بیم و اضطراب و در غایت ستر و خفا چنانکه آوردیم در بغداد و میرزیت نظر داشتند و معدودی پی بیدم صلاحیت و بیافت میرزا اجمی برده قلبا غریق کلمه تحیر و تزلزل گشته و سنانا اظهار نمودند تا در و با عراق تشریف بحضور و اخلاص در انجذاب بجهت اسی یافته بفرست ایام تیه انوار در شان غیبتیه شاه چر

بزرگمردان نومن الملک بمنصب میل وزارت امور خارجه و لقب خانی و ولعت مایون ای میرزا ارشد منتقم میری

در سال ۱۲۶۰ نیز از محمد علی خان شیرازی وزیر امور در حال غایب وفات کرد و در سال نیز از محمد سید نومن الملک انصاری گردوی که در کجای ایران بود در عراق سوره محمود و جانی لقب خانی یافته تیر و بر او تمام مقام وزارت محل وزارت است و در وقت انصاری

وا
کردند
از روی
کردانی
بعد اتمام
تصیح بخود
اقوال در
دین بخش
حکام جوان
چنان بخود
در زمانه
تقریب خدایات
براه خدمت
کار اول از طرف

ایرنا و
آورده بار
و با صفت خویش

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

سردگمان عرفان و اخلاص جویش نگشت و ز جبهه نفوس در عواقب شد که گفتار در فزایش موجب کند برزراحمی
همه جانش گردید و خل جمال بی را در دل گرفته و کیفیت شرف وی بجزایبی و آنچه را که دیده و شنیده بودی
که نیل نماند عقل قول از او نمود چنین است که در نهم ذیحجه ۱۲۶۹ در درگاه شده کمونت قصیده مذکور را شیخ ابوال
اشتهاروی رسانده و او مرثیه بدو داده گفت که جمال ای بیفرمان ادا زیارت عذر خند نداشت بگر بلا دارد
و در دار الشغای حاجی بر حسن حکیم شتی بلا خطه سائده خفاوت منزل دارند و بنزد آن جان چنین حکایت کرد
که هنگام عصر شیخ مرا بخود بردار الشغای مذکور برد جمال ای در دوران آنجا بر کسی عاقل و برای حاجی و جمعی از
شایرین ایات میفرمودند و من برای وضع در بس ثمن موفقم شرم کرده در نشان مداوم نزدیک بنزدیک شیخ به
قصه رفتن از جابر خواست با و فرمودند همان شما اشب در اینجا بماند و چون فصل تابستان بود و در آن
بام شب نشینی و استراحت میفرمودند من و آقای میرزا محمد قلی بیست بام را آب و جبار و نموده فرستادیم که
تشریف آورده و بعد از فریادیات شام میل کرده استراحت نمودند و من هم امتثالاً لئلا سرسبایلین نهادم
ولی بعد از بخت در گوشه برار و نیاز مشغول شدم ملاحظه کردم که قیام فرمودند و در حال شش نزدیک
من آمدند و فرمودند تو هم که بیداری پس یعنی شش نمودند و چون من رسیدم قدیمی از قف نموده و سخن
فرمودند ای پسر بشنو آنچه که میگویم تا آنکه ای آن بد الامر سیطره گوش سخن ابل بیان ده که همه خیر را ابل
بکنند یا شش و در جهت فرمودند و بعضی که بعد آن چنان سخن شنیده ام که در کمال طبعی که لوح کل اعطایم
قوت میفرمودند چند آیه تلاوت و قفسی فرمودند باز نزدیک من تشریف آورده ایستاده فرمودند ای
پسر آنچه که میگویم تا آنکه ای آن بد الامر سیطره همین نوع کرد در شش و قفسی بودند تا سفیده صبح بستم
بروند و من ز خواب مبارک را بچیده با طاق بروم و چای حاضر کردم و بعد از چای مرخص فرموده از فرود
که در بنار اگر بر اینی تنظیم و تعارف کن و اظهار آشنائی منا مگر آنکه من ترا صد کنم چون روز بازار قریب

وا
رقم
بیا
اگر
بود
که اگر
است
حاجی
است
ایل
که
شهر
و اما
ایام
در
اح
که
شبه
این

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۸۵۳ م

رقم دیدم مکرر بصورت بلند مرصع فرمودند دویدم در حضور مبارک در میان بازار زیاده از یک ساعت
بیانات میفرمودند بعد غریبت بخت شرف فرمودند و فرمودند تو باید در کربلا باقی و من بر حجت میکنم
اگر در کربلا عبور نمودم ترا هم با خود بفرستد و میرم و اگر از راه حلّه رفتم ترا از بعد خواهم طلبید بعد سه ماه در کربلا
بودم در محض بکار نماندن خار یکندم و با شال کرده بجامی میفرستم روزی جناب شیخ ابو تراب نکر نمودند
که اگر بیان فارسی یافت میشد برای تو میخوانم گفتم کجا پیدا میشود گفتند در کلاطین مین حاجی عبدالمجید شهبازی
هست من همان ساعت حرکت کردم چون نزدیک بغداد رسیدم ابو القاسم کاشانی را باقم دان
حاجی عبدالمجید جویشدم اول گمان نمود من سیل طغانات ازل دارم بعد دانست که دلم روبرو دیگری
است از دلیل پرسید منی و بیان منی و در کردم و در قدر که بسم من ازل و غیر من سینه و در آن لفظ
ازل بنا و وصف جمال منی بود نشان دادم و چون خبر در زودم بحضور مبارک عرض شد احضار نموده فرمودند
که میخواهم ترا ببینم (و با حمد و وصف عظمت و بیانات جمال منی را در هر جا با بیان شنیدند و قلم میخیز
شیم برای جمع مثل این طائفه و بنیه در باب دوامی و اختلاف و دعوتشان با اتفاق و اختلاف بجز آن
و آثار مبارک که بیرون نموده گردید و بنده از آن را محض ارائه نموده ثبت میداریم قوله هو هو
ایام ایام امتحان و امجد اختلاف و ابتلا در همچنان و دایات مشبحات از هر گوشه و کنار
در فساد و خرابی معلوم است که هیچ احتجاب باشد از احتجاب از حق نیست و هیچ مانع
احضار از بند او نه در هر آن پناه بخدا بود منظم نفس او بوده و عامل با آنچه رضای او است بوده
که این است نموده وجود و سر معصوم و بعد بر وفادار مرئفده و مکان من منسغه مستخرج با
شبهه نپندارد و نهادی بعضی از مساکن نفس و از حق غفلت تمامند که در هر طرف
اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله یقیم الامره و یظلمها نوره ولو کره المفسدون

سال یا زدهم کلور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

در جمیع ایام مرافق بر الله بوده و از انقیاد خود در درازن اثبات ساکن باشند کینونتی ساکنند
 که لم یزل رگلا بر اول بومند غز مسیح بوده و هست و سائین نموده ذات مقدس اردا هیچ
 سزه و عدتی پس جوهر غز خود و اصف غز خود بوده و بقویه خود با عت جو خود خواهد بود
 و کل جوها نزد جو او ساکن بوده اند و جمیع غزها عند بر ذوات غز او خاضع خواهند بود زیرا که
 هر شیئی بتز جو او میجوید خواهد گشت فیصانه جانه عما بقول الظالمون و ایضا قوله لا یطیع
 بدایات کلام و عیایات ختام ذکر سلطان عما و ملک بها است جل عنایه و عظم احسانه و لا
 غیره و بعد عرض میشود که مثل جناب شما که از ادوات شجره الهیه و از انما و سوره کینونیه ظاهر
 شدید و از کاوش سنا مشرب و از کوفت حمر از زندق گشته اید چرا باید سزاوار امور الهیه و طوایف
 کلمات صمدانه محبوب گردید و از مقصود اصلی و مطلوب حقایق درو شریک همچو گمان نشود که غرض
 هوش این کلمات منور و خیالی در تر اشارات مکنون است فیم بخدا بیکه این عبد را بر بیاط
 جالس نمود و بر بنام حق و قد مسیح فرمود که آنچه ذکر شده از جوهر عنایت و سوادج مکرهت
 منزله خطه غیرت و مقدس از مشاهده کینونیه است انظر الی فریون الا قوله و فکر فیما نزل الله فیها
 علی اهلها لم یقع الخلاف بینهم ویم اعرضوا عن وجهه و ابعدوا عن صراطه و افردوا فی امره و اشركوا مع
 وحدته و صادوا من اهل الکین اسمعت ان یخواد بن الله من قبل ان یثبت او ینسخ حکم الله من قبل ان
 یلهم نل ما لکم کف لا تعرفون و لا تعرفون لا فرقی و بالسموات و الارض لئن بعد احد ان ینسخ
 حزنا ما نزل فی البیان من عند الله المیهن القیوم و کتب علی نفسه بان یثبت کلماته و کلمات
 من عند و لکن لا یعلمون و لا یفهمون ان با حیب اصف با الله ثم لعل یحضرک بین بدیهل
 کتب البیان کا امرک الله محبوبک محبوب العارفین لا فرقی ما کتبته و ما اطعته ما

فی ما امرت من عندی و صرت من المؤمنین بل ادوت ان یبعث الناس من امر و نفسه و یكون من السید
 ارضیت بالذی استخیرت با لله و اعرض من حضرت و اصد عن صراطه و اغفل عن ذکره و صادر من
 مثل ما نسخت من الله الذی خلقک و ذیالک و جعلت مکتا لتذکر اناس با امام الله و یكون
 الذکرین و انبعث بما یهوی نفسک و تولیت من حکم الله ذی و ذیك رب العالمین فانما علمهم
 ما نزل من قبل ان یخبرون انهم و من علی الارض جمیعاً ان الله لغنی حمید فوری السموات و الارض
 لو اجتمع کل من فی السموات علی الکرهیه و کل من فی الارض علی الریهیه لکن یفترون و ینسبون ان
 ینزل حزناً ما نزل الله فی الکتاب مثل ما لکم کیف لا یتنبهون ولا یفنون فوالذی فی یدیه
 ما ابدت فی تلك الکلمات الا الحق لنفسک و ودی لعیابک و انما مالی و شأنی بان الذکرین
 کان هر خبر الذکرین و لکن لما شاهدت نسیانک عن عهدک لذل العیب علیک کالایله
 احد من العالمین لغنی حق الله فی تلك الآیام و تذکر ما فانک ذکون من المحسنین
 لله رب العالمین و دهر حال ابن ایام رضا و یثان مجرب است و کل در فضیه اند
 اسیرند مفری برای نفسی نبیث و امر الله و ابدین سملی ندایند که هر کس هو سوی در و اطها
 نماید حال از اطراف چندین نفس همین او عمار نمودند اند و دست که خواهد دید که
 شجره استقلال سلطان جلال و مملکت جمال خود لم نزل و لا اول ابانی خواهد بود و
 کل اینها فانی و منقود بل مسدود کان لم یکن شینا مذکوراً هباء خواتم ذکر در بد

اذ ان الله و انا الهه و اجبوت

و برزایمیں کہ از بیم حال ناصر الدین شاہی در گوشه از بعد از سرزوی بود و جمال ابی زرارہ پشیمانان و کسکه
 میفرمودند بواسطہ برخی از محارم خودی شینہ ولی برای همینہ و عظمت و اقتدار ابی ہر حسہ بعضی کہ

سال یازدهم ظهور

۱۸۵۳ م

واقعات سال ۱۲۷۰ هجری

که قبضت اعطای کرد در باطن نگه داشته دم نبرد تا آنکه لوح جوابی سوال آیه کل الطعام کان حلاقی سربل
از هم این صدر یافته در زبان با بگشت و حالت درجه در آشکار ساخت و مجملی از آیه مذکور چنین است

صدر لوح کل الطعام و طلوع قمر میرزا محی

که حاج میرزا کمال الدین نوه حاجی فلاحه فاضل شیرزاقی از علما و فضلا در مذاکره نصابی که شغل امان و بجز آن
در بدین مشغول شد بفرم درک حضور رفیق معارف مرکز امر در دیندار گردید و برای قبضت قمر در زمان ظهور
آیه مذکوره از قرآن را وسیله ساخت و تحت در کتبوی بواسطه آقا میرزا موسی کلیم از میرزا محی سوال نمود میرزا
یحیی میگوید این بیان نزاق و غیر هم از محل آقا شمس در ابتدا مطلع شدند دل باخته جمیع و آیه اشخافه
بنایت حیاط محل خود را محی داشته و بغیر از همان زمان حاجی احمدی از سمرقند و دعا علیه اش خیزند میشتند و غیر
از بابتی فقط آقا ابو القاسم کاشی مذکور از مرزش مطلع بود که حاجی شهرت میدادند که برای نشر این امر و غیره
بسیر و غیر نهاد و بلاخره جوانی در تفسیر آیه مذکوره کاشت و بواسطه آقا میرزا موسی برای میرزا کمال بفرستند
و مسائل و مطالب بطوره بقدری بسیط و سطحی بود که میرزا کمال الدین همسانی بدان ننمود و ناچار عین سئوال را
از محضر این ذوج است صدور تفسیر کرد و لذا لوجی در جواب وی صادر گردید که بنده از آن چنین است

هو المقدر علی ما بنا، بامر من لدره و هو الله کان بکلمته تدبراً المجدله موج البحر السور
بالا، النادیة الالهیه و مهج احرف الطهور بالنقطه العالیة الفردانیة
فبما انک تقم باللی الانا دینک حبس الدن جملتی محزوناً لفا، موج طماطم با شندک
وجملتی فی الارض مهوما عند مهج فام سردینک
واودعت فی ذلک نوراً من کینونینک لا عرف بذلک نفسک و اشع فی مکتک
و اشبح فی ساحة غرنک حتی نوحیت علی البحر الحزن الی ان یقدر احدان شرب فطره منها

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۱۵۳ م

سها و صفت بشان کجا و الترح ان بفادون من جسمی فبما نك تبتمم بالآلی
 لا فتمنك فذالك انقل الأهل عند غنى حماة الأمر فوجبل النساء عن یهن شجرة الحمر بنبس
 اولئك ان بااتها السائل بحبل و المنوفد باو الخليل ابن باذ من اول
 يوم الذي ابرق الله بالصدر بن له والافراد بامر الی جنبذ ما ادوت ان اجبب احد من البلاد
 ولكن لما وجدت في قلبك ناراً من بحبه الله و فبما من نور و فظفر نفسه لذاند بوج البحر
 لبحق لك اريد ان اجيبك بحول الله و فوئد با بطبع منی من و شحات العبودية فی رض العلم و عین
 فحات النور الی ذروه السور و یوصلك الی النعام الذي قد اذ الله لك فی تلك الأيام الع
 ادباج الحزن ندلحاطف من كل شطر مما الكسبت ایدی الناس بما اذوا علی من دون بینه و الاكنا

سال بیستین جانش بظلام	جود که از شرق دارهستام	جذبات دانه خن کرد	بزل ذوق میان بدم نمون کرد
شمال دین حق ذرا نصفاق	بروق از خورش از نراق	نوک شد سمیع وی از آن	شاه داد و تپاش شد کلان
رفتیمی هم بنده از عیب	سکند دینان بصدیج و تب	نشد آسوده اندر ظل شاه	تا که بر فتنش فیددی بنایه
چون کمال الدین روی بنده شده	و نقاد به زجر آزاد شده	از حال اعرس شاه به با	از کله هم بدم آمد رضا
گشت با خود چنین شاه بهی	نام بھی را بنیم فری	دیک که بهر کون جان اول	تا بدون نام نطق زانیکل
یک سوز اول از بھی گمش	بیداران هم از شده بھی گمش	بیداران از فرق آن بهر جویا	بنده از شده گمش از جویا
خودت شرح آید کل نظام	در یکی نامه بر بھی ز جستم	نامه راست کیم به سپرد	چون کیم هم سوی کیم شین
زنگ خود را چیت بھی نه هر کس	که کسانم قطع گشته بس	دیگر اینجا اندن من کل است	با چنین نام کتاب کن کل است
با تا بیدر دعا صیل زیاده	رسس اهلان لطیفانش باو	که میگویم باو جوی تورا	بیش آمد تو از این ابرو
یکه درق بزشت صبار چندند	گفت کن نه نمان دارو بیوز	نور شده مکن بخر بید	بید خدی ایس جز جویا بید
بیدانیزات و تویق زانو	چو که برسی بر کمال الله شین او	بید خواندن شین از سر شده	طغش از کل او به بر شده
گفت اگر بودی مرا بهیستان	من بھی سیر زسیم از صوب	من جویا هم زین استکان	که چنان امان بهر برهستان

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

ولا کتاب ارباب افواج علی صبراً و الصبر علی الظلم المعتدین فاعلم بان المرازق الطعام
 نفس العلم ای کل المعلوم ومن اسرائیل نقطه الأثری ان باکمال السمع ندانک التعلد الذی یلذ
 المطرقة الوحوش فی ذکره و یوید ان یخرج من بینکم و ینسب بکم ما اکسبتم به من الناس و کان الله شهیداً بین
 و بین عباده و هو الله کان علی کل شیء شهیداً فاشهد بان طعام کون من بحر الغیب الیوم هو
 المکون فی صحائف النور و الحروف فی الواح المسطور و اسرائیل مطهر لا یخضع لک الأیام و یوید اسرائیل أهل
 و کان ذلک الطعام حل لهم ای لکل من اراد ان یصعد الی سماء العنایة و یشرب ما الطهور من نبع
 الرجایة کرب العبودیة الی الیوم الیکمل فی فی الاذین بل استغفر الله من ذلک الخدیة
 فبجان الله عما یقول الظالمون فی وصفه فیصحاً کبیراً فأباده لوموج علی رشح من البحر الأذن من
 سلطان العباد و ملک الیها انصرفت تلك الآتیه لجنات الرجحانین و یروات المقدسین و
 لغات المجدبین و لما ما اشم رائحة الامضاء ببدل الغضا لکفینک ما الغیب علیک لیکون

عشر شمس باناس حوت لحم	بد بر در با خلق عظیم	شاهین سویت از لغت و داد	درهین من غمده و لوح و داد
ند جواهری جان سیتی هزار	بر ورق فرود از جان شاد	یکه تفسیر بر کل الطعام	کرد نازل خلعت رب ان نام
که زهر غیش ظاهر علی کل	و تخف که روح سلطان سل	با نام بر سعید روح پاک	و جان ناطق یا مدعی نه کرب
روح و لغت بجهت بر کون	شکر سال کل غیر مذکور	زین تفسیر زین سیتی بان	بر تمام مضیق آه حیوان
هر که بعد از دیدن این لوح نور	در عقیده باشد من اذک نور	روح من هزار از ایمان است	محقق آفاق از زبان است
زانکه چیزی که من کلام قسم	که عالم بود بران در قسم	نزدیکت به این لوح غیر	است نادره از هر من بصیر
چون کمال تدین ازین تفسیر	گشت از جستان در یاری سرد	گفت من ایامستان ایام	نظر از هر من بطین ستم
باشد من سلطان من اسرار	بر هزاران طلعت من بطری	شاه بهی چون بدیش شهنشال	نهی فرخوش اینی که رسال
بر پیش زده بر بعد حرق	که در شمس می سوی شفا	یکت و ایام مست بود از جام است	فدش بر لب غیر نام است

فیصل نهمی

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۸۵۳ م

لیکون دلیلا لکنین هم کافوا فی آیام و بیهم ینذکرون فاذا نزلت بصلتی یا الیوداد و لکن
ینفذوا ثوالمداد فی تلك الا لواح التلذذنا شهدوا فی ما او عبت شیئا الا العبودیة
لیه الحق وکان الله بریاً عما کان الناس هم یهزبون فل وبل لکم بما اکثبت ایدیکم شریون
الی عالم الغیب والشهادة وانتم فیها تسئلون فل ان اهل الملا لا تسعوا عن صنع الله
رحمة الله و بیکاته علیکم یا اهل البیان لو کنتم تعلمون انوار الله ثم اعلموا بان صنع الله
ینضحی بمثل سراج الالوان لکن بین صنع الناس کف انتم لا تسکون ولا تشهدون
ناؤه ایه نور الیقین فداستکف ورفا، المحزون فی صدر البها، لنسب کل ما شهدت من
اول یوم الیقین شرب بن المصعب من شری اهل حیند با اکثبت ایدیکم الناس کان الله
یعلم کل ما کان الناس لا یعلمون فل ان اهل البیان ان اخرجوا من مساکنکم بحضورهم لیسوا
عما الظهور بلیت الله انما کبر الی حکم فی لوح النوار باذن الله العلی قد کان مشهوراً
الی آخر البیان و میرزا کمال آیدین از ملاحظه لوح مذکور یقین بظهور سر عظیم الهی در حال نیز میجوید
ارضاع حال و مال اهل بیان گنسی حاصل کرده از شدت سرت زمام اختیار از دست نهاد و ندا بعبطت
مقام اسی داد و چون مصالح حکم رب الایام هنوز قضای ستر و خفا می نمود ویرا از برابر مانی خیر ستر
دستور رحمت برین دادند که میرزا کمال با قبلی پسر از حراق ز نار فراق نبراق عودت کرده و اطاعت کلام
تصحیح مانی خیر نمود و از آنجذاب و احوال و اقوال عاشقانه اش بیابان و غیر هم را در حدود و مرطی خود
بجراحت آورد و تتمه کلام منقول از میرزا آقا جان خادم که قبیل زردنی حکایت نمود چنین است بیک
جناب با اعم جمال اسی از اهل مکر که ناشن بن العابدین بود و او را احدی نام فرمودند و آن ایام مهال
جمال اسی بود مرادیند و بشارت دادند که بکاطین شریف برزند بی اختیار رقم جانی را نمیدانم

سال یازدهم ظهور

وقایع سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

نیزهستم در کناری قرار گرفتیم دیدم سیدی آمد که در آن کاشانی فونی بود و نه باینده شمار انصار فرمودند بعد معلوم شد که آن سید محمد تقی پسر سید بکا بود که در کاطین میماند آمد چون بحضور مبارک شرف شدم باقا محمد حسن صاحبخانه میفرمودند پیش از تو حاجی میرزا کمال الدین زرقی اینجا بود و آینه کل اطعام را از آنجا سوال نموده بود چون از جوابی چیزی نغفیده بود از من پرسید از برای او جوابی نوشته خواندم مکن باوند آدم حال بخوابم از برای بخوانم ابتدا بتغی فرمودند و تلاوت نمودند چه ذکر نمایم که در شنیدن بر کله که بان لحن مبارک شنیده میشد چه حالتی دست میداد و در بین چند آیه راهم سخن آینی که در شب اول در بالای بام وارد اشغای کرد با نواز فرموده بودند تلاوت کردند چون بانام رسید فرمودند چه میگویند عرض کردم اگر انصاف باشد باید حسی در مقام محو فروروند فرمودند بی اگر انصاف باشد بهین طراست که گفتی یک روز در بغداد مجلسی منعقد که همگی از اجابت جسم جمع بودند در آن مجلس بهین لوح مبارک تلاوت شد چون باین کلمات رسید که می فرمایند و انت تعلم ما اولاد ابن ابی فی دمی من بعد الاز حضرت غزواته الباع به لا خفیه ولا من بی اختیار زسانم جاری شد که بشود اشاره اینکلام بازل باشد اما احمد در آخر مجلس در آن مرا پرسید و گفت و آنه بهین است اهل مجلس بعضی متحیر ماندند بار باقا احمد قسم یاد نمود که از من بحضور مبارک نمی رسیم بیدین صرف شده بودم روزی در کاطین در بیت جناب حاجی عبد الحمید شیرازی تشریف داشتند بنده و آقا محمد حسن صفهانی هم در حضور مبارک بودیم در حالت ششی بیایاتی میفرمودند و با یاتی بدیده یعنی میخواندند در آن بین فرمودند میخواهید لسان بدیمی را که احدی بان اطلاع نداشته و ندارد و اهل عالمی عوالم آئینه بان با یکدیگر حکم نمایند از برای شایان کنم آغاز ششی و تکلم بان لسان بر مع تنخی فرموده حالتی عجیب در شنیدن آن پیدا میشد و یک روز جناب حاجی عبد الحمید فرمودند که حاجی لسان منع هم شنیدی و احاطه الهی بوالم مشاهده نمودی شکر کن و قدر آن بدان بوم دیگر نیز حسن گل کلاب

واقعا

کتاب

شده

هل من

هزار

طلعت

آیه مبارک

که ما چند

و با بکله

دورا

بجست

بجبال

و در

آمد

سوکت

بجبال

و در

آمد

سوکت

بجبال

و در

کتاب سنوآل از حکم طهارت در بیان نمود در حالتیکه جمعی مشرف بودند فرمودند در بیان حکم بطهارت شده و طهارت در ظل لطافت است و از جمله بیاناتی که آن ایام از سفر سرورند که احباب بخوانند این آیه
هل من یفرح غیر الله تل سبحان الله هو الله کل عباد له وکل باهره فانعون بود که میفرمودند گو
نزار ترسید بخوانند یا صد مرتبه بخوانند روز بخوانند شب بخوانند در بیداری بخوانند در نوم هم بخوانند که شاید
طلعت خراشید از برای ایشان ظاهر گردد و طبقات نورانی گردد بیدار شدیم که خودشان هم این
آیه مبارکه تلاوت میفرمودند در حالتیکه ختمای سخن از وجه مبارک ظاهر بود و در همان ایام میفرمودند
که ما چندی در بیان خلق آیدیم از کسی چیزی ندیدیم و مکرر اشاره بغیبت میفرمودند واحدی مشتاق نشدیم

غیبت و هجرت جمال ایهی زباین پان بجبال کردستان و طلوع ولایت عظمی

و باطلوع طلوع انوار و آثار و مقام هدایت و قیادت ابرار موجب بزرگ فضل و عصب برزایمچی و غیره
در واسطه بدستان خود از بانی شروع با سجاد شفاق و افتراق بنیامین بستگان و دوستان نمودند و
بنیت ادعای استقلال و عدم مراعات احکام فرعیه بیان از قبیل استعمال قوم بصل و دعای
بجمال ایهی و ابرار نصیب در ظاهر سفومات و مدد کاتشان از مسائل و حکام بیان و نظایر حمایت
و قیامت از باب بیان خوبتر از فرخنده بغیرت و نیت دانند کرده بمعارضه با تربیت ابدع انجمنی
آمد و با سید محمد اصغرفانی و غیره افراد این طیفه را با مراعات کمال احتیاط در دستار ملاقات کرده
سوکند بروج مطهر حضرت اعلی دادند که با جمعی اظهار نکند و یکفتمند مرات معلوم شده امروز
جمال ایهی در کف قدرت خود گرفته بواجب و میانه حکم نماید و بی طریق بکفیر قدوسان برآید

واقعات سال ۱۲۷۰ عرق

۱۸۵۴ م

پرواخت و بعضی استعراض و قصد اینها بحال بسین نکاشت و نصیحت و سرعظمت سووند گردیدند
 جمال اسی قصد آن فرمودند که امر باینه را با پیر اجمعی گه داشته دل از کل حتی از خاندان خویش برکنده و مطلقا
 عن انکل بسوئی سفر نمایند در حالت غربت و انزوا و استغراق در توجبات بعالم غلا اعلی نسبت
 و برای این مقصد جمال کردستان انتخاب و جهت خدمت خویش اقا ابوالقاسم همدانی را که
 فیما بین باینه معروف بود اختیار کردند و بسلی نفوذ بدو داده عنوان تجارت بر او نهادند و قبل از مهاجرت
 چند بومی از نظر پنهان بودند بوعی که حتی اهدی از عاقله مبارکه خبری نیافته بغایت مضطرب برشان
 گشته آنگاه بخانه وارد شده اهل حرم را تسلیت تسکین دادند ولی هیچ یک را از واقع خبر ندادند و از آنچه
 گذشته و باور پیش است تخمی فرمودند و سپس ناگهان غیبت فرمودند و کس نمیدانست که چه واقع شده پس
 نام خود را در پیش محمد خوانده با تبدیل لباس چنانکه قبائی از موعبات دست یافت کردی و بلیچ استین
 که تاهای در بر کرده با اتفاق ابوالقاسم مذکور راه کردستان را در پیش گرفتند و این مهاجرت در روز
 چهارشنبه بیت و آدم فروردین که مطابق ^(۱۰ فروردین ۱۸۵۴ م) ۱۲۷۰ هجری قمری بود واقع شد
 و تا صیقل مستوره مذکوره و یکی از الواح آئینه بدین کلمات مظهر راست ای مهیم از ارض طاهرا
 بعد از انبلاهی لایحه صیبر اعراب با مر ظالم مجسم داد شدیم و او غل اعداء بغل
 احبا مبلی کشیم و بعد الله بعلم ماورد علی نا انکه از بیت و آنچه در او بود و از جان
 و آنچه منقول با او بود گذارند فردا و احد هجرت احبنا دعوی در سر صجراهای نلیم
 نهادیم بضمی سفر نمودیم که جمیع در غریبیم که پسند و جمیع اشیاء بر کیم خون دل

اندکی نسبت مرده اهل حرم شده و در بنده ارشاد کرده کم از سرش نسبت از حق نمود چون شکر کسب از خیرت علم
 تویی اعلی در شب سه شنبه ۲۱ جمادی الثانیه واقع شد
 نیل نندی

دل بیادیدند با ظهور صحرا موافق شد و با وحوش عراق مجالس گشتم و چون برف درختها
 اندنهای فانی گشتم و دو سنده او اقل از ما سوی الله احضار چشم و از غبار
 چشم برداشتم که شاید با بغض ساکن شود و حرارت جسد بپسندد آن آفرینش
 و چون بگردستان وارد شدند بکوه سرگوداق در بدساختی از سیلیمانیه مفرک رفتند و آب و آبگرم
 در شهر سیلیمانیه بعنوان تجارت اقامت جست و ما بجناب ایشان را در کوه مذکور برساند و جمال این
 در آنکوه رفیع بحال استغراق در توجیه بلاء اعلیٰ زینت و نعمات و کشف نشید و مناجات آری در
 نثر و نظما که در شهادت سحرها بنده میسر بود در نصارت انداخته توبت احساسات سمیعین توبت نمود
 و بنده از ابیات تفرقه و مثنوی که بنغمه مخصوص تعقیب میسر بودند این است

ای جبات العرش خود شهید و داد که همچنان و امکان چه توفیری نداد که بودی خلو عجز و انبیا
 این مدحی گشتم از سربها ... سربها و او که جا خود شهید و داد نایبندت عیان از هر کجا
 جلوه آن روی همچون ماه را سبز و خرم کن ز لطف این گاه را ... خرم کن این پرده صدق و
 خوش تا شاد کسوت آن عیال ... هان بکن آن شیخ اللهمیت را همین بکن این دستار کبریا
 بر روزان نادر بانبت را خوش بوزان ملحد حریت را جلد خاشندای خود شهید و
 سربار و جلد ظلمانی بوز صاف کن این در دهنم آلوده را نود و این شمع شب بفرده
 ای نهای جان باد روی نکهت ها کرم همی از خوی تو ناب و آرم جانهار از خرد
 نایبیم در عشف که خرد بر روزم آشتی از جهان نابورم پرده ها خاشندای

سال نیا ز دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۴ م

خورد معنی را بر آرم از حجاب	خورد معنی را بر آرم از حجاب	خورد معنی را بر آرم از حجاب
با دو گویم چون بجان باز آمد	با دو گویم چون بجان باز آمد	با دو گویم چون بجان باز آمد
با ک کن این نلبه های پر حسد	با ک کن این نلبه های پر حسد	با ک کن این نلبه های پر حسد
هم بهوش آنند از جام ندیم	هم بهوش آنند از جام ندیم	هم بهوش آنند از جام ندیم
ای سرفیل بهای شاه جلا	ای سرفیل بهای شاه جلا	ای سرفیل بهای شاه جلا
تا برون آید مغرب قیامت	تا برون آید مغرب قیامت	تا برون آید مغرب قیامت
د دنیا سده خورجاده	د دنیا سده خورجاده	د دنیا سده خورجاده
سد کن این باب از بهر خدا	سد کن این باب از بهر خدا	سد کن این باب از بهر خدا
گفت الله ای مرزگو	گفت الله ای مرزگو	گفت الله ای مرزگو
زوم نومک گوی و با مردم	زوم نومک گوی و با مردم	زوم نومک گوی و با مردم
آن خضر نو شهید	آن خضر نو شهید	آن خضر نو شهید
تا کوف صد معاصد	تا کوف صد معاصد	تا کوف صد معاصد
این زمان بود ز عطر	این زمان بود ز عطر	این زمان بود ز عطر
بروزید بر وجهه آنچه بود	بروزید بر وجهه آنچه بود	بروزید بر وجهه آنچه بود
صورت هم صورتی هم نماید	صورت هم صورتی هم نماید	صورت هم صورتی هم نماید
گردد صد بایم کشتن کافرا	گردد صد بایم کشتن کافرا	گردد صد بایم کشتن کافرا
ای بهایک انشی از نور روز	ای بهایک انشی از نور روز	ای بهایک انشی از نور روز
برگشاد مغرب اسرافیهان	برگشاد مغرب اسرافیهان	برگشاد مغرب اسرافیهان

و مرغی از اسرار عشق سر برد
 تا ماند وصفی در شب
 تا که بهوشان عهدت یکم
 در دکن هم هوش و بهوش
 ای جمال نه برون از انجا
 سخن اسرار غیبی گشا
 با فی از رضوان مغرب گشا
 تا کم و مرغی احسان
 الله الله اولمان الله داد
 تا شوی نازع ازین بخت
 ای بهای جان و با از این شکو
 صد معصوم از صحرای طبر
 باز مشک جان از انصورا
 مست و بهوشی هم یکجا بخت
 رخ کرد نام زینت اسکان
 هم باد و جان هم در
 با ک کن جان از انصورا
 در دنیا اگر دیار بود

سال دوازدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۴ م

چون زانوار به حالت نور بانفت پس مکن در نوزاد تکانش بویست
 چونکه هوشش داند پیش مکن ای زهرت ذره خورشید
 بر زنده بادها از هر کنار مانده این شمع است ای کز کاد
 باد ما چون بود از رخ بویست بویست با آید ایندم بویست
 اینقدر دایم که اول فین باد پیروز بود که جان گرزشار
 جان با باد او هم از شد گوی بوی بوی بوی بوی
 کوزان جان شادان بو نه هجرت بنه شاهان بدست
 صد هزاران ناز اندر صبا نیت یکی خیز که آه بوشرد
 دست از تخلص بی گونا مانده جان و هجرت جرها از خیمه
 خوش بوان ناگوری آنروز با پس بوش که مریه کرد کاد
 یار و در جبین و دندان و باد چون حسین اندر زمین کربلا
 یک حبیب این همه در بند چون کلم اندر میان قطبان
 همه در سفاز افتاد بجاه آن چه می که نبودش پایان رده
 ببلند شرمشند اندر نفس

بینه شدم زین نفس و جوده ز غزایات این است

ساقی از عیب بیاب بر مکن از مزار
 آنچه در سخنانه داری نکند صراحت
 ناکه این مسود شد تو در آید خرد
 تا در عشق بفرزد و جمله هسبها نبود
 تا بنوشم خمر باقی از جمال کرد کاد
 زان شراب مغوی ساقی همی بگری بیاد
 ناکه این محمود تباری بر آمد زین خمار
 پس ندیم بر داد و اندر کوی عشاقان کرد کاد

سال دوازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۴ م

کجی خرمیا از لعل نرین نکار
 نایبش ملک باقی اکنون از هر کنار
 گزتا و جان رد دل داری باو هم بیاد
 روز باشی مرد این روز در شورش است
 چشم عبرت بر گشا بر بند راه افتاد
 نایبش روح عسی را عشق بیاد
 نایبش محض تجرید از حدین باد
 نایبش روی سر اندازی هم در پای داد

نانگردی تانی از وصف وجود ای مرد راه
 بایه بر فرق ملک آنکه در آدر ظل ضرا
 گر خیال جان هم هست بدل اینجا بسا
 رسم راه این است که وصل بهاداری طلب
 گرهی خواهی که گریه و زلف از اسرار
 نایبش طور موسی طائف اینجا آمد
 نایبش دفتر جبر از دلفین است
 همین بکش خرمیج از چشمه جوان

ای عارفان او عارفان آن غیب در اظهار شد
 ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد
 از حبسین با پرده نادیده استیاد شد
 چون یوسف مصری کنون در کوچه در بازار شد
 اینک چند خود سها بودش از کسها و شد
 ز رشک لعلش میان چون دکه عطار شد
 زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد
 الخ

ای بیلدون ای بیلدون فصل گل و گلزار شد
 ای عاشقان ای عاشقان مشوق ز رخ بیدار شد
 صبح جمال خود دید انوار مطلوب شد
 آنکه پرده نشین و مخمر و جریح برین
 آن غیب در ناف بفا پوشیده بد صد درها
 با دار جمله عاشقان از دلفشک نوزاد شد
 خیمها همه در جوشن شد عمل ز نهی در هوش
 ایضا

زان ساغر باقی دره این تانی دوران را

با ذریه جامی این سانی عشان را

سال دو هزار و هفتم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق ۱۸۵۵ م

ابن هبکل نافی را بر سوز و پرور خندان
کز روز نجان بستم و غبار جانان را
یا کم کن از آرایش ددم ده از آسایش
و انکار بهم در پیچ این دفتر هجران و الح

و در ضمن بنا جاتھا اشال این جبل نایات بود

اللهم انی لا یبق علی من لاق الشدائد بکلها الحاطین و همین ما خلقت فی ارض الا
و قد رفعت وجهی علیها سجدا لله المفضل العزیز العجود و ما نوکت من لسان الا و قد
نادیت بها الله و کان الله علی ما اول علیما و نیز فانظر یا الهی و مضرم ان اذنت کبدی
الی عبرات عینی و زفرات قلبی و احزان کبدی و اشغال جوارحی و غزبات یا بهاء العالم
ان الیها اهجرت فی کل حین بنا و ممیتک علی شان لو یقرب الیه احد من خلقک
یوجبه سمع النظرة اسمع زفرات الناس من کل عرف من عروقه فداخذت جیب یانک و کر
رجبت الطمانک علی شان لا یقطع ندائی و لا یرجع الی بد رجائی ارب
تلم و تری و تسمع بان عند کل شجر ارفع ندائی و عند کل حجر ارفع صیحه و صیحه هل
یا الهی للبلاد اولادها و امک فی ملکوت الانسا، تسمع و تری یا الهی حنی و انفی و
مجزی و قمری و زائف و ضری و مسکنی و غزبات ان البکا منغی عن ذکک و ثنائک
و ارفع صیحه علی شان مجربت به التکلی و منغما عن بکائها و زفراتها ارب اسئلك
بالسینه الق بها لهن سلطان مشیتک و نفوذ اذنتک و تمر بقدرتک علی الیه
والبحر بان لا ناخذ فی بحر اقی العظمی و خطبتنا فی الکبری و غزبات مد شجنتی بحور
غضراتک و رحمتک و ما سبق من معالمتک مع المخلصین من اصحابک و التوحد
من سفراتک ارب اری ان ظهورات غائبتک اجندبتی و رجبت یانک اخذت

سال دوازدهم طهور ۱۲۴۳

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۵ م

اخذ من کل الجهات بحیث الاری من شہنی الا وقد فرغ من وند کرت با بانک و طهور
 و شوناک و غزاک کما ہو بعد طرف طرف الی سمانک بد کرت بعلوک و ارتفاع و
 و استعلاک و کما التفت الی الاوض انما تعرفین طهورات قد ذکرت و یروان
 نعمتک و کما انظر البحر بکلمتی فی عظمتک و اقلوک و سلطنتک و کبریاک و لما اوجه الی
 الجبال ترینی الویة نصرک و اعلام غرک و غزاک بان فی و صنتک زعام العالم و اذنه
 فدا خدیف حصاره حیک و سکر و حی و فوجدک علی شان اسمع من همریز الفداح و ذکرک
 و ثنائک و من خیر لما انعتک و اوصافک و من جصف الاستجاد اسرار فضائک النبی
 اودعنا فی ملکک الخ و باجود آیام اماست جمال اسی در کوه سرگلو و رب کمال و ربیم
 سوال گذشت و در طول مدت مذکوره برای استخام سلیمانیه زقه مرجعیت می نمود و در خلال آن آیام
 واقعه قتل آقا ابوالقاسم اتفاق افتاد و مجلسش یکروز سلیمانیه بهمان زقه اعلان و اسوال خود را فرود
 بتدل به قوه کرده با بعضی اشعه شینه مرجعیت نمود تا بشرط خدمت اسی پردازد و چهار روز آن اگر ادراید
 و بر سر بریند و جدش در بالای کوهی سنگ چین نمود و نفوذ و اشیا نشا بریند و چون طلوعش را به نام
 نبریند و کارش تمام شده بود و هنوز سعی داشت که برخی از رعایات اگر او را تر خون بد آنجا شافته
 جدرا از زیر سنگها بیرون کشیند و ابو القاسم کلم کردن نمی توانست و با اشاره کاغذ رقم طلبید حاضر
 کردند و او تفصیل واقعه را نوشت و نام خود را ابو القاسم بهمانی و نامت اشیا سرور را استحق
 بدرویش محمد ایرانی ساکن در کوه سرگلو سلیمانیه نوشت و خبر این واقعه را آخذ و منتشر گشت و
 کیفیت واقعه با صورت و صیبت آقا ابوالقاسم بنظر اسی رسید و در ضمن جوابی که در آن حکام
 بکتوب شیخ عبدالرحمن کرکوتی بینگاشند واقعه را بدین طریق بیان نمودند در این آیام که

در روز چهارشنبه ۲ ماه رجب یک عت و چهار رقیه از طلوع آفتاب گرفته کتوب آفتاب برج مهر

واقعات سال ۱۲۷۱ هجری

۱۸۵۵ م

که بجای خون در هجیان است و آنها در غم و بیهوشی و غلبت ملک نصاری و در پستی و کسالت
 فطرت امضا و دیدن و شجره ظلم مرتفع گشته و نیز بیدار چون شداد با آوردن و
 افعال نیک برود شد و اعمال نمرود محمود آمدن حسن بجای حسن نشسته و حرف
 بر زبان آورد و صندل کرمه اعیان بر منزل سلطان حکومت بنمایند و شیطان بر
 سلیمان ریاست بگذارد پس همدان اول قارود کسرت فی الاسلام جمیع این
 چگونه بنام او عهد مکتوبات نامه بر آید و مسطورات را در غم غم بنام بجان توید اول
 من نه از خوف مال است بلکه از خوف و احوال است که بدلت کبری گشته شد اگر چه شما
 اعلیٰ فائز گشت و با حق اعلیٰ نصاعد شد لا محسن الذین ملوا فی جبل الله امرانا
 بل اجبا غنیمتیم بر زنون حضرات اعدا در قتلند که مال به صاحب بگوشان آمد
 مگر نشند این خطاب بهرم منظم را که بنظر ما بد من قتل مظلوما خدا جلنا لولیه سلطانان
 برین قتل آن کان منصورا تو مخند و میگردد لب نصا اجل از دوازده خنده آن گریه
 غصه است که تو مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را بر کند ملان بر حکم الصبح البس الصبح
 ای برادر من ملا خطه نما که چه اسباب فراهم می آید و چه امور با گره از دنیای فانیه
 این بند که عزت کهد بودم و در غم و خواست می خیزد ام و از وصل گذر خند و در حجره
 بنده ام حال باید شهره آفاق شوم و از ظلم آورمان باها لوی ایران شکایت نمایم
 لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا علیه فوکلنا و علی الله فلیشکل المؤمنین
 یک نفر برای رضت و موافقت احسبا بخود بودم که از اجناد بود و از ابواب
 حکایت بنمود و بدی که چه بر سر آمد هر کجا بین تو خون بوخاکها پی برک

سال دوازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هجری

۱۸۵۵ م

باشد باین اوجیم ما انذال اول ان الله وانا الله و اجعون و بیل زندی بدین مضمون کاشت که
 اطراف کوه سرگلوسه منزل در سه منزل آبادی نهشت و بعضی از سایرین سالی در هنگام با نجا آمد شد بیکر
 هنگام نذر افشاندن در هنگام در و در کون در کسندی که در سنگ بر نند کوه بنا بود برای خط از سرادگرا
 میمانند و در آنجمله یکی از شیخ سلیمانیه که در حالی کوه باغی داشت باغ رفته هنگامی بیاسود و حضرت رسول
 در خواب دید که با او امر فرموده گفتند کجوه سرگلوسه بود و آثار و نواد کردگار در مشاهد کن لکه اینک بیدار شد کجوه
 برآمده نزدیک کعبه مذکور رسید و انواع طیور را دید که گرد کعبه چون ال و کر قطعه زنده و با هم آریده حالتی
 دارند با خود گفت که منطلق نظیر شیخ عطار در اقصه و افسانه عیب شدیم و اکنون حالت این فرغان
 شهادت میدهد که سمرقنی در اینجا سفر گرفته است و اینکه قدمی چند نزدیک گرفت نغمه و ربانی بسمعش رسید
 و دانست که آن اوضاع برای چه بود در آنحال و برانند کرده فرمودند این شیخ تعجب نکند و بیا چون شرف
 حضور رسید تعبیر رویای خوش از بیانات مبارک دریافت و بجنب گریه و اجازه حاصل کرد که گاه گاه
 شرف حضور یابد و چندی بعد از آن شیخ اسمعیل که شیخ طائفه خالیه از طبقات عرفا و مقیم سلیمانیه بود
 را نماند آئینه را از طرف سرگلوسه هشام کرده غم زیارت نمود و پس از آن حضرت مبارک خواش نمود که گاه
 گاهی نان ذمکت با خود برده شرف حضور یابد و قبول فرمودند و سپس نظر خواش شیخ اسمعیل مذکور
 از کوه سرگلوسه سلیمانیه انتقال فرمودند و مسجدی نازل نمودند ولی شیخ که خود را منتسب شیخ خالیه
 خواند حاضر شده و دعوت کرد که بخانقاهاشان روند و قبول خواش می فرموده در خانقاه شیخ در کز
 خالیه بجزیره استوار جنبه و چندی صحت و سکوت اختیار کردند و نوعی که احدی از علم و حظ و کمالات
 صورتی نشان خبر نهشت تا روزی جوانی میخواست قیام نظر را بر اہم نام از اہل سنتیج که در مدرس خانقاه
 شرح ثنوی و خط نیکو نوشتن میا سوخت و گاهی نیز برای آوردن آب و زمان نزدشان بیاید

سال سیصد و نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

بیامد در جمیع حجره صدایش گریه بند شد جمال بهی در اطلب سیده از عفت پرسیدند و او مردی بیست و نه
 که امروزه معلم جمیع کودکان را تعلیم و سرش داد ولی من تعرض کرده از کتب بیرون راند پس جمال بهی با او
 و اظهار عاطفت نموده فرمودند که آنقدر قلم در کتب سایر تا سرش نویسم که او کن جو شحال شد و لوازم مذکور
 حاضر کرد و جمال بهی سرشقی از ابیات شوی روی نوشته برای وی تمین کرده در سر دادند و او در کن
 جمال تا حاضر سرش را بکوکان دیگر نشان داده فرمود مردم دیگر نیز خط زیبای مبارک را دیدند و خط را در
 پرست گردانند و خبر در سلیمانیه شهرت یافت و این موجب شد که طلاب عموم دینیه در باب فضل و کمال
 با اتفاق شیخ بصره بهی رفته حوزه درس آنرا است و خواست تفسیر و تمین مطالب کتاب فواید کتبه را
 نمودند و جمال بهی قبول فرمودند که هر روز در قی از کتاب مذکور را میخوانند و ایشان مطالب بسیار
 از شرح و بسط میدادند و با آنکه هرگز در آن کتاب ملاحظه نکرده بودند توضیحات بجزده آثار عرفان آلهی چنان
 احاطه کرد که افکار کل شب روز مستغرق در آن معارف گشت و پس از توضیح مقصود شیخ محمد امین بنیاد
 میگفتند آنچه ذکر شد مقصود شیخ بود ولی از برای این طبع عرفانی انسانی دیگر است و سماعی فوق مطالب
 شیخ بیان میفرمودند تا آنکه در سهواً آنها رسید و تعلیمین خواهش کردند که بسبب قصیده این فارض
 قصیده تعلیم فرمایند و جمال بهی قبول نمودند و فی الحال ابیاتی بهمان سیاق صادر داشتند و کتاب
 نوشت چون خاتم پذیرفت و شمار کرده دو هزار بیت شد و جمال بهی آنها را از دست کاتب گرفته
 یکصد و بیست و هفت بیت نوشته با ایشان دادند و ابیات دیگر را فرمودند مقتضی نیست بیشتر

شود

یکه تنها بجا برد آن سفر از عقب فرود آید یک نفر یک نوزاد با بیاری که بود در دم زهر برود است نه
 زرقان راه زردان منیم بخشنند بر آدم رب کریم چونکه تنها در عقب نامه آنجا رفتند جلوا سبب آن
 پس فرمودند سلیمانیه مقام گردانده چنانکه در ۲۶ شهری ماه ۱۲۷۲ هـ ق

سال سیزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

شود و از جمله آیات انقضیه عز و قایمه این است و حوث بظنک و علی همام لم یکن بذاك یحسب
 شرطان و فیت خوف فشریب بلاه الذهر من کل کانه و سقویما العهر من دم مهجده قطع
 الرجاس من کل راحه و رفع الغضاعن طمع کل حاجه سنک الیهما فی نه هب العشق و حب
 و حرف الخافی الخیاول بعبه فبط الله الی من اذع کل مله و ستم التوالی فی کل یومه
 و من ستم التواد کشریه و من یلوی فیها الغضا کشفه خل دعوی الحب و فانی باجرها
 کذا کبیر علی الامر فی فرض ستمی الخ و با محله الی حدوده کرستان از علما و فضلا و غیرهم صیت عظیمت
 سعادت طینه و کرامات ظاهره از درویش ایرانی را شنیدند و زیارتش شتافتند و سه تن از رؤساء
 معظم روحانی صفوان ایشان گشته پیوسته بطریق مکاتبه ستفاضه مینمودند اول شیخ عثمان شیخ نظام
 و مقصد طریقت نقشبندیه دوم شیخ عبدالرحمن شیخ مقصد طریقت قادریه سوم شیخ اسمعیل مذکور
 که شیخ جماعت خالده بود و جمعیت زوار از مریدان شیخ عثمان و شیخ عبدالرحمن از کرکوک تفر
 ریاست شیخ عثمان و غیرا بمنجه بازه سلیمانیه وارد شده در خانقاه مذکور تفر براسی احدی نبود و با اینکه اگر
 آنحدود نسبت ایرانیان که روحان خوانده مردود میشوند غایت عداوت داشته از قتل و اذیت
 فرود گذار میکردند و سخانی نیز از قول درویش بزرگوار ایرانی در آنحدود انتشار یافته بود که اگر کلیه آنها
 از دیگری برود و ظهور میکرد البته مقول میشد معذالت ایشان ولی قطب عظم نسبت به آن در
 نشانی نمودند از جمله سخانی که از قول جمال امین نشانی یافته بود حکایت کردند که در خانقاه قادریه از ایشان

مردی فقیه سلیمانیه پس از آنکه در کنگرایی بود روزی در مجمع انجمن در مجلس پریشان پریشان در خصوص ایشان صحبتی داشت
 پس تمام خبر را ملاحظه فرمودی و چون در کنگرایی که گفته اند با او خبری گفت آنچه او میگوید که در آن باشد و این در پیش براند برای من

سال شیر دوم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

از ایشان پرسیده که مقام شما با مقام غوث گیلانی چیست فرمودند او کان الغوث فی زمانی ابطونی و چون این سخن را شیخ عبدالرحمن خبر برده گفت بخدا قسم قطب اعظم ظاهر شد و طواف حوشن صحیح اهل دایره اسکان فرض است و نیز بریدان و قلاذه شیخ عثمان باو گفتند ما نیستیم این درویش کدام است از مذاهب بعد از پیروی نمایند و جمال ایسی فرمودند که من پیغمبر که حضرت ختمی است قبول دارم ممنون باشید ز نبوتی دیگر جمعی از مریدان با امام جماعت شیخ فاسم نام گفتند این درویش محرم را که خانقاه مسکن دارد بخورد صلوة جمعه و جماعت دلالت کینند شیخ حکایت سلطان بر حسینم اوم نقل کرد که وقتی در کینه و محل انماست صلوة جماعت و بر عظمت خود کرا حادث مسکن گرفت و در آن اوقات از هجره خویش بیرون نیامد شکایت نزد شیخ بکنه برود و او هر چند ملامت کرده بصیحت نمود که متعوض اولیاء نبه نشود چه بسیار میشود عدم حضور بو عطف و نماز عین حضور است از او پذیرفتند و ناچار پس از تحصیل اذن هجره ادهم درآمد و شکایت مریدان بر اسروض داشت سلطان گفت چند سالی پیش در جامع حاضر شدم و از قطب شنیدم که میگفت قال انبی صلی الله علیه و آله حبیب الدنیا زاس کل خطیئة و از آنوقت تاکنون بانفس خود در مجاهده ام و هنوز غلبه بر آن نتوانم حال چگونه عمل حدیثی ناکرده حدیثی دیگر استماع نمایم و اینک بهین نفوس اودت بسطان ادهم دارند و عین واقعه را میخواهند تکرار دهند و نیز در ایام آقامت در سر گلورد هم در سلیمانیه هستند جمعی از ارباب ذوق عرفانی را که ز برخی ابیات فتوی رومی از قبیل حیرتم در جبریت آمد زین قصص بهوشی خاصه گمان انداختن من سر بر راه سه نذر بصینم بی گمان باید که دیوانه شوم و غیر آن از کلمات متشابهه عرفا می رسیدند جواب فرمودند و مراسلات بعضی از افاضل عارفین آنقدر و متواصل گردید و از آنجمله به شیخ عبدالرحمن کرکوتی مذکور و قلاعه و غیرها گمان

سال پنجم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۱۵۵ م

مکانات عرفانیه و ششاد و در یکی از عرفوات که در جواب نامه نوشته شده این عبارت است فرمودند
 سبحان الله مگر این نغمه مسکن از بهشت بود که آنچه در دست بود بهشتیم و با نغمه صورتی
 طو و آمد که از سر جان گذشتیم و بیجانان پیوستیم الخ و نیز در اثنا سفر خاقانی در روستای اهل خاقان
 ایشانرا مشاهده نمودند بیرون گشتند این مکتوب را همین خروج از خاقان مجامعی فارمول نوشته و لذا
 اهل خاقان مذکور گویی مانع از خروجشان شده در ساعتی که عرض سخن از فاع قلاب رخ
 بر او زحمت و شاهد هموم علم حیرت بر افراشت و فرایش یاد صبا فرایش مبطوط کرد و در
 یکروز و خادم طلعت بقا بر سر اثر مبطوث با رسید و ایروندت از هوا مکتوم امطار
 فراقی با آمد و حوریا با و ثاق سراف حیرت طلاق بر آوردند و محذرات شقای^{طلعت}
 فاقی با راستند فاصرات جبان بر غوف زیند و حضرت حسان سر همه و پند
 و جهات انس فمض سودا در بنویزد و طلعات سوسوم حمر از این وفاد بچند و
 خازن جنت در قلاب خفا رفت و هادی ملت در حجاب فامسور گشت او را
 شجره طوبی بلون صفر ابل نمود و اعصاب درک غله می از هم فریب و نجات بر صحت نمود
 گشته و بر وی سطوت مرفوع شده همانند غضب در طهران آمد و در این بطشت در
 زویان بهجت سنا از مرشد دل برخواست و نعمت طلبا بر فرشت بهشت ذراع شد
 انما طوطی مصر لقا را از شکر خافی منع نموده و صغوه خفا بلیل قنار از نغمه سراف با^{گشته}
 غراب غبور دهد سر و در از سبای ظهور منع نموده و بیجهل مضمود طلعت محبوب^{را}
 از بیست معمر بیرون کشیده شمع مخمل ضیا محمود گشته و شب پره نما بار بگرمید^ت
 گردیدن سلطان مکن عزت بر نقطه ذلت جا لس گشته و دریم معدن بکبت^ت

سال سیزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

القدس والفرب والجمال ووصلت الى مقام الانبياء في الرجود انما اطلعته حضرة محرابك ولين يري
 العلوق الاكبروم لم يكن احد منكم واهي ما عن بلبل الاحياء في الرهاض الغوثية قوله ويطر على
 لروح قلبك دغوم لطائف اسرود انصوا لله بعلمكم الله وبتذكرة طائر روحك خطاير العدم و
 يطير في فضا، فاسلكي سبل ربك ذللا صباح الثور وحبثي من اثاير الانسج باطن من كل
 كل الثمراث انتهى **در اذخرا ن رساله جنين سطور است او حسب من ابن غزال**
 صحراي احبته واكلاي حبه ودي و ابن بلبل بيان صديه را متفاري حبه و در تباب
 و ابن طائر هواي الهى را غراب كهن در كهن و ابن صيد تر عشق را صبا حسد و در
 اي شيخ همت را زجاج كن كه شابه ابن سراج را اذبا و هاهي مخالف حفظ نمايد اگر چه
 ابن سراج را اميد خبان است كه در زجاجه الهى مشتمل گردد و در شكاه بسوي
 بر امر و دي زير گردني كه بعشق الهى بلند شد البته بشمير افتد و سري كه بجنب بر افرا
 البته بياد رود و قلبى بديگر چه بوب پيست البته بر خور كند نعم ما قال عش
 خاليا فالتعب راحته عنا فاوله سقم و آخره مثل واللام على من اتبع الهدى
در مکتوب مذکور ضمن بيان مقام و اصلان سطور است هر گاه در اذباك ابن ربيد نمودن البته
 سز نمايد و اگر رشي اظهار داد و با ابراز نمايد البته سرا بر او در رفع خواهد شد
 با وجود اين قسم بخدا كه اگر طالب مشهور ميگشت مذکور ميا آمد و زيرا كه منفر مايد
 الحب شرف لم يكن في ثلب الحائف الواهب وان التالك الى الله في النهج
 البهضاء والركن العمارة لن يصل الى مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدى الناس
 من لم يخف الله اخافه الله من ثل شي ومن خاف الله خاف منه كل شي يادى

وا
 كوك
 در
 وا
 و
 چ
 ج
 از
 عقل
 با
 در
 بر
 فر
 و
 ن
 س
 س
 نام

سال سی و دوم ظهور^{۱۵۲}

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

گو که چه نادری خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است چه ملبس است این
در این مقام گزیده عطا بخشید اینک صدش در آنها و در هر یک بار دینک حدش جانها
و اگر مخالف حکم کتاب نبود البته نائل خود را از مال خود دست میدادم و ادب من
و منش منبریم و درش بچشم میبایدم و لکن چه کنم که نه مال دارم و نه سلطان رضا
چنین امضا فرمود چندین اجداد من منحصرا من بویضا الیها کانی و
جدتها فریبا انتم بعد ازها بسید بری جانی سوری جانم میرسد بوی بار و میرانم میرسد
از بر او حق صحبت سالها باز که حالی از آن خوشحالها نازمین و آسان خندان شود
عقل و روح و دین خندان شود و در تمام مساجد این ابیات مذکور اینها و فصل ^{در} آنجا
با تو باد هیچ کس نبود و فزده علمی که در جهان من است و ادواتش از هر خاک است
قطره دانش که بخشید ز پیش متصل گردان بد باها خویش

احوال این طایفه در عراق در مدت غیبت جمال ابھی

در مدت اقامت جمال ابھی در کربستان که علاقه مندان و بستگان ایشان خیر و نیابت محزون و متاثر بودند
برز ابھی نوع سابق الذکر کمال احتیاط و استوار زبیه بنام میرزا علی در دوش و کاس
فروش خود انامیده و فقط بعضی از خواص و محارم که با وی ملاقات و معارفت کرده ممنوع از ذکر نام
و تعیین تماسش بودند احدی از این طایفه شخص و سکنش را نمیدانستند و شناختند را با اجمال پیوسته
نامها با بیان نوشته می در توجیه آن بخود نمود و همت با نصرفشان از جمال ابھی نگاشت و استدلال
بعضی از کلمات حضرت نقطه اولی گشته آنرا دستور نقیصه هم داده و همت مبذول داشت که در
نام بابی از رساله و انوایه ایرانی و عراقی یافته و هرگاه بعضی از آرزو مندانش برای ملاقات وی میرا

سال ۱۵۴۲ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری قمری

۱۸۵۵ م

بغراق بیامد روی بمان نشان نبداد و هرگاه میشنید که در ایران نامش در پس و افواه میباشد فی الحال
تبدیل لباس کرده با طراف میشناخت و در عین حال بکمر انتقام از ناصرالدین شاه برآمد و میرزا آقاخان
کاشفی خادم را برای انجام این مقصود بطهران فرستاد و میرزا آقاخان چندی در طهران مترصد بود و با
در عمارت شاهي بکل کشی و بنافی پرداخت ولی کاری از پیش نبرده بنبدا در محبت کرد و نیز میرزا بکی بصد
قع وقع جمعی از بانیه که دعوت استقلال مرفوع نمودند برآمد و در خلال آن ایام سید محمد اصفهانی و نیز
خان جمعی و ملا محمد برادران حرم منقطع حضرت نطق ادلی با خواهرشان بغراق آمده در کربلا اقامت
دستین و هجرت و بار شدند و میرزا ایچی در حرم مذکور تصرف نموده آگاه بزیقت سید محمد داد و
و برادران حرم و ملا محمد جعفر زاتی و بعضی دیگر را از شهید اربابان و مجریان مقاصد خود مقرر داشته بخوا
طوع سلطنت بانیه مستبشر ساخت و پرورش خصوصاً در عراق کسر حدود و غیره کرده از بودن
اسوال امام و تنگ احترام مغایر قیصر که و غیر ما آنچه میخواستند میکردند و میرزا محمد زکریانی را مأمور
میرزا سید آیه دیان خونی نموده بتجهیل زنده کرده و سندان با دبا بجان فرستاد و اقوال و اعمالشان
پیش از آنچه در سابق در قلوب مسلمانان بود انجام داد و در سوئی که هر دو قوه فطیعه رخ میداد از این طائفه دانسته
و هر عمل منکری را ایشان متبید داشتند و عده قبلی از این طائفه که در بغداد اقامت داشتند دلیل
و مورد سب لعن مردم خصوصاً اگر آتشید بودند و هر چه برایشان داده میگشت آمن و مجامعی نه داشتند و
اعضا عالم مبارک که نیز برای هجوم و سنگسار اشرار در بدر بیرون نمیفرستند و نوبتی دوشن از اجاسی از این طایفه
که بقصد زیارت از ایران رسیدند چون مشاهده آن احوال نمودند ساقی در بیرونی خانه ای نشسته بودند
و در محبت کردند و تنی خانه میرزا ایچی را نشان یافته با مقداری تخم و معلومات در باب شافت و میرزا
بیم گرفت از خانه بیرون آمده فریاد سارق و حرامی کشید و آن مرد غریب ترسیده بگریخت و نیز

سال سیصد و پنجاهم هجری

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری ۱۸۵۵ م

و نیز در آن ایام جمعی از شاهپیرانیه در عراق نیز بستند چنانکه شیخ ابوزراب شستاروی در ضمن عباسی کتابت معتم بود و شیخ حسن زوزری نیز در آنجا بقیع کتابت اشتغال میوزید و حاجی سید جواد و حاجی میر حسن زشتی و شیخ سلطان معتم که بلا بودند دلی بگی بغایت احتیاط و تقیه عمل میکردند و گاه گاهی با یکدیگر مجال خوف می ملاقات نموده از مسائل این امر صحبت میباشند و نیزه خلال آن ایام خانه جمال امین از خانه مسکونه شایان خانه علی مدد سابق الذکر بخانه دیگر که معروف بخانه سلیمان خانم و جدیداً تعمیر بود انتقال یافته استوار و بیسل زندی باین مضمون آورد (در اواخر ذیحجه سال ۱۲۷۰ که شش ماه از غیبت جمال مبارک گذشته بود از ایران بمراغ وارد شدم و در سر حبر بغداد با جناب کلیم تصادف شد مرا با خود بیت مبارک از خانه حاجی علی مدد برو زبارت حضرت عیض اعظم شرف گردیدم از جناب کلیم درخواست ملاقات ازل نمودم فرمود با کسی ملاقات نکنند من آمدن تو را برایش حکایت کردم گفت در آینده تو رفت کند و بگر بازرقه بایستد اصغرفانی بماند کلیم فرمودند اگر جمال مبارک در بغداد بودند نیکه هشتم بجای دیگر بروی بنیم چه پیش میاید عجاتا در کربلا بیان و در رستان نوراب بغداد احضار میکنم که برابم کتابت کنی پس من بگر بلا رفتم و بطلمس افتادم و چار عتیقه صفهانی شدم و مرا بخانه سید محمد اصغرفانی بردند سید هر جا میرفت مرا با خود

بخیل زندی ضمن نقل حالات و بیانات جمال امین پس از رحبت که در رستان بغداد چنین نگاشت (حکایت بکنند که در رحبت از سیستانه در قرال رباط آن سید حسین تغذاردیم ذکر نمود که چندک سیر از آن جان پیدا نمود بعد جناب کلیم مطلع شدند که بعضی اورا بخونکد بسفر طهران نموده و اورفت تمام را بخیل فرستاد که اورا برگردانم ولی اورا پیدا نکردم و در رحبت نمودم فرمودند آن سیر از موسی پیدا کرد اینگونه امور مرضی من نبوده و نیست در چون بغداد وارد شدم جمعی گفتم که در فساد کردی و سیر از آن جان را برای چنین خیال ناسدی فرستادی و در روزی که خبر رسید که سیر از آن جان ولده عادت برای اجراء آن خیال شد جمعی را خطراب اعطال نمود و خیال نور از بغداد داشت باو گفتم من اینجا هستم هر چه واقع شود مرا بگریزید بنگر تو نمی آفتند از خطراب همش نفع نشد آن سیر که چون طبع شد که سیر از آن جانهای کرد و بغداد رحبت کرد و همیشه هر وقت از بغداد میشد او فرار میکرد و اورا که در نفع نمودم)

سال نسیز دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

با خود میراد چون تنها برفت مرا بعد از چند روز بسیار کمره بودم هر وقت بخواستم بزارت سینه اشهدا بروم
 بمن بختیدند فقط سر درم بگفتان بخوان کاشانی در دارالشفا بود و از شاهانه آنها کل طلبیانه کدر و سحر
 در دل خود آرزوی شهادت مازندان و طهران را میگذازدم و مدت دو ماه با خیال در کربلا گذشت و جناب
 کلیم آبخوان بنبیاد برو من در کربلا بوده بحال حیرت میرسیم و نفحات تقدیس از جانی آهشام بگیرم
 مکتوب جناب کلیم رسید و مرا نیز بنبیاد و طلبید سید محمد خواست مانع شود کفتم جناب کلیم هم بزرگ امر بزرگ
 و هم بجایم امر عالم تر از آنجات حاصل کرده بنبیاد رفتم و دست و پای کلیم را بوسیدم مراد خانه سکن
 دادند که با آبخوان چند نسخه از کتاب سارا بنویسیم و آنچه میخواستیم در شبهای جمعه تشریف آورده می
 گرفتند و چند جزو دیگر میدادند و آن کتاب سا بخت میرزا بھی بود و در حواشی تفسیری بسیار بار و بعد از
 مطلب نوشته بر حاشیه را بعنوان نقول المرات مصدر کرده بود در صورتیکه اصل بنقص بیان
 ممنوع است و نهی فرمودند که احدی مانند غلامی سابق حاشیه بر کلمات بدیده ننویسد در
 خوف و بیم از اثر ابرایان حکمت کرده از خانه بیرون نمی رفتیم و در هر هفته یک یا دو بار حضرت
 غصن اعظم منزل ما را بقدم خود منور میفرمودند روزی تشریف آوردند و دستمال سفیدی بر فسیله
 مبارک بستند بودند عرض کردم حدیث نعموا فان الملائکه قد تمت بحجت امروز بود چشم فرمودند
 و من در آن ایام از لسان مبارکشان در مطلب شنیدم که هرگز فراموش نمیکنم یکی آنکه فرمودند من
 در صغر سن حالت پیری را در خود دیدم چه بعد از هجرت جمال مبارک پیر شدم دیگر اینکه
 فرمودند هرگاه در سن آنچه که شاید و باید نباشد فقط پسر جمال مبارک بودن هیچ فایده بزرگ
 ندارد و همان روز این سخن در نظرم عظیم آمد

سال ششم دهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۲ ق ۱۸۵۵ م

مراجعت جمال اسی از کردستان بعباد

خبر قتل ابوالقاسم بدلی و وصیتش در باب احوال سروده بنام درویش محمد ابرانی بقیم در سلیمانیه ضمن اخبار اسباحت
ایران یقین در عراق و کردستان بکارگذاری بغداد رسید و آقایان را موسی کلیم بشنید و دست که جمال اسی
ببندیل نام در سلیمانیه اقامت دارند و بشارت بعاقه محترمه داد و باشیخ سلطان کربلا که بسالی قبل منت کربلا
را جناب کلیم از دواج نموده و نهایت اخلاص و شهامت و همت قضیه را طرح کرد و او تعهد نمود که سلیمانیه
بدون جمال اسی رحمت بغداد ننماید و عراقی در چگونگی امور در شرح تأییدات فراق در عاقد کرمه و مستقیم
مخلصین و تعهد قیام بر عمل رضای آنس تنظیم کرده با بعضی هدایا با و سپردند و او جواد نام از اربابان عراقی را
بمراه نموده با شتاب سوی سلیمانیه روانه گشت تا سلیمانیه رسیدند و بقا مبارک در خانه عاقد

مضون مانات شهاب حضرت عبد الباقی

این از جمال مبارک خبری بدستیم حاجی فرجی کمال در بغداد بود که خودش میگفت سه روز چشم بود که کمال شدم برای جمال
بکارگذاری میرفت و برای ایران اخبار میآورد و در آن ایام روزنامه طهران را که اول شده نام ایران بود توسط جمال
و اسی یکبار بکارگذاری میآوردند و چون انا عمر روزنامه بقهره صالح که در طرف بغداد گفته بود رفته من نشسته مرام میرفتم
ایرانها هم میآوردند روزی حاجی فرج حکایت کرد در روزنامه نوشته اند که انا ابوالقاسم بهر سلیمانیه میآوردند
حاکم آنجا حسینعلی خان سلطان او را نش ممان کرده و بعد برای اقامت او چند روز در منزلش رسد که سوار او را در راه کوهی
رو بهای کوهی میرند درش را میرند و در جیبش سنگ میچینند و او پیش میرند اهل دات نیک چون از آنجا میگذرند
خون را شاپه میکنند و پس از بخشش را از زیر سنگ در میآوردند و می بینند که هنوز همان دارد و کلوش با هر
فنده بود میرند و ده و کلوش میآوردند آنمقول میآوردند حرف میزنند مکن فغانه که فنده و تم باید آید شرح حال خود او
که من آنا بود اقامت کرده ام در ایران در حسینعلی خان سلطان میمانم که او همه را میزند و فرستاده آنها در راه این کار کرده
و اشیایم را برودند حال میزانت میخوامم و اشیایم ستره بدارند و در کوه کلوش درویش محمد ابرانی تقیم دارند و من بعد در میان
ایشان مرجعت ایران کرده با هم برین ایشان میرقیم و هر نوع در اشیایم معمول دارند ما چون این قصه را شنیدیم
که این درویش محمد جمال مبارک است من و میرزا آقا جان خیم یا آقا استغاث که در هر روز یکبار در تقیم من در آنجا بود
و او در خانه خود بعد از حاجی فرج بر رسیدیم که در سلیمانیه ایران کسی است گفت حاجی عباس نامی است بر خط حاجی فرج

سال سیزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۶ م

خالیه نائل شده و با تقدم افتاده نمی گریستند ولی چون شدت اعلاص و عشق و تعلق اگر در اجمال
 این گریسته نداشتند از عودت بغداد زنده و عیون ورود خویش را صرف شرف بجز مبارک قرار
 دادند و فقط عرائض اقدیم نموده ساکت و ساکن ریستند تا آنکه شبی با آنان خلوت فرموده از سرفا
 بیان شرح و بسط داده و اطلاق اگر در بیان کردند در مصائب و قیامت گذشته آنچه از بعد دارد
 اظهار و اخبار نمودند و شیخ سلطان با قدم مبارک افتاده و امن شایرا گرفته بگریست و عجز و الحاح نمودم
 یاد کرد که اگر سئلت خاصان و عالمان را نپذیرند ایشان نیز در سیما نیه مانده و دیگران نیز از عروق
 با آن پیوسته دیگر مرجهت بغداد نخواهند نمود تا آنکه جمال ایسی اظهار شفقت فرموده سئلتان را قبول
 نمودند و آن در شدت سرت سرشار گشتند و قبیل زندی بیانات مبارکه را در آنتب نقل از قول
 شیخ سلطان چنین گاشت چون دیدیم اهل بیباستندادی نماند یکی از امثال خودشان را تحمل
 آنها قرار دادیم و خود از میانان بیرون فرستیم و باین ردای استعمل و لباس فقیر بیرون آمیم با خود
 این حسینی که این کرد آنچه میگویند ولی از اهل بیان خبر هوی و عدم و فایده نشد بلکه شایسته
 که یحیی چون در امر بیان کاری از پیش نبرد خواست مراد هف سهام دوست و دشمن نماید لعل کلام
 باید لهذا میدان را با و آدم نامعلوم که چه میواند بکند و آنسه الدنی لا اله الا هو اگر نه لایحظه آن بود
 امر مبارک نقطه اولی با یقال میشود و آن همه دما و سطره پدر میرود ابدار جمع نمیکردم و آنها را معکف
 اصنام او دام خود بگذاشتم ولی غیرت و وفا مانع است ای شیخ اگر سید هستی که من ازین سر
 جعت بجه

عالم فرج بان حاجی همین نوشته ام از وقت که این در پیش فاضل کامل که نوشته در سر سیمانه در که مگوساکن است
 امرا و از وقت با ما ممکن نیست بهت یکبار برای عام بشود تا بعد از آنکه سلطان و لاکوچر و سلطان عزیمت سیما نیه کردند و اینجا
 تقبیلش کردند و آنرا حسنه و بالا حزه دانستند که در که مگوساکن یافت دارند و حقن اینجا ممکن نیست انقدر صبر کرد تا شرف
 آوردند شرف شده اینجا که در رانی شده آنها گفته که ام کالعه و فرس که یکیم اما از خبر مبارک در حقش بنویسم

سال سیزدهم طهور ۱۵۹

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۶ م

بچه نوح از بیات بنگا خواهم شد هرگز رضی نباشدی که مرا برده بدست هزاران عدو و مخالف پست
 دکن بعضی تبه امرا کان مغولان و زود باشیخ سلیمانیه دواع فرمودند و آنان را رضی رسا کن نمودند و زود
 هر یک از شما خواهند مرا ببینید بنیاد بیاید و بر رسید که خانه در پیش محمد برادر میرزا موسی آبی کجا
 ولی باید هر سالی در سه نفر زیاد تر بیاید که سبب گفتگو و انقلاب محام خواهد شد همه شاعر بودند و هیچ
 یک اذن شایسته ندادند و در بین طریق در خصوص قصیده عز و در قایمه میفرمودند که با این قصیده
 نظر بخوابش اگر از دوستیم و لکن معانی دقیقه و رقیعه و مقامات عالیه در آن است که باید بعد از خلق
 بدیعی خلق شوند و چون دیدیم در حق نفوس موجوده نیست از دست اگر از رفیق در وقتی که شنیدند عظمای
 آنها ایراد دارد و کردند ولی اهل بیان خواهند کرد هر زور با این نوع بیانات میفرمودند که برای تو گویم
 نه دیگران تا و تشن بیاید و نیز تکرار میفرمودند که ایام رحمت من همین ایام است و دیگر چنین آیاتی
 فراغت بدست نیاید) و با بجهت شیخ سلطان و جواد همراه شدند و جمال امینی با همان یکس
 در ویشی که در برداشتند بسوی بغداد عودت کردند و در خروج شیخ سلطان و جواد از بغداد تا بوم خود
 بغداد تقریباً چهار ماه بطول انجامید و در روز بیست و دوم نو روز مطابق ۱۲ رجب ۱۲۷۲ هـ ق (۱۱ رجب ۱۸۵۶ م) شد
 دیوم قبل از آن در بعضی از باغستان در واده منظم تزل نموده شب نو روز در آن باغ ماندند و زود
 بنا به مبارکه رسانند و در نو روز بخانه وارد شدند و در یکی از الواح احوال سفر کردستان و احوال
 عراق را چنین بیان فرمودند **فوله الان لا یقی دوسنه اوائل از ما سوی الله احسن از چشم**
و ادعوا چشم بود اشم که شایه با بعضا ساکن شود و حوادث حد بفسرد ای هم هم اسرود

در سال چند زشت بر نداشتند زود از تفریق بیرون بمانند عاقبتی از چهار بر وجه شدند و بی نظمتش بود این بر باشد
 در شب پنجشنبه ۱۳ رجب ترمز کل را آتش زدند

۱۸
 در این حال
 مبارک قرار
 زده از سرفانی
 میشود
 ز بعد دارد
 لجاج نمودم
 نیز از عرف
 شان قبول
 نقل از قول
 شان اهل
 آیدم با خود
 در شاه
 باید لعل کل
 طه آن بود
 مبارک
 جهت
 ازین
 ساکن است
 کرده در
 میر کرده

سال نيز دهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۶ م

الحق را اظهار نماید و در مودت و بافی را اجماع محبوب نه و مفسود از اسرار کتوز مسزوه
 در نفس مفسود است الا غیر باری تا الله حملت ما الا جمله البحار و الا امواج و الا بلاد
 و الا ما کان و الا ما یكون و در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفساد
 از این امر نموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات
 و ارض فوالله نفسی سفری لیکن خیر امن عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت
 حجتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اعموم بلی صاحب بصیرت باید تا بنظر کبر ملاحظه نماید
 و بی بصیرت حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال ندیس معنوی ظل از مظل
 چه ادراک نماید و مشی کل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه فضای الهی بعضی از
 عباد روحا بفکر غلام کفافی انداخت با دست مکاتب از همه جا و همه کس در
 جنبه فایز در در کشف جلی نشانی از این به نشان یافتند و آنه الهادی کلشی
 الذی یلمسکم فم با قلوب حضرت صدف که از حضور و اردین این ^{مکین} معجز
 بهوت و مختصر شد بعضی که از ذکر آن این فلم عاجز و قاصر است شاید که فلم چند
 از خلف عالم قدم بر زمین خرامد و حرف استوار نماید و جمیع اسرار را بصورت ^{سین}
 و حق بنین اظهار نماید و تا یک لسانی بیان آید و لسانی رحمانی را از صدف ^{آورد} بیرون
 و پس هذا علی الله بفریب باری ختم اسرار را بخار کشود و لکن لا یفعل الا
 التاملون تا آنکه نیر آفاق بر او راجع شد نفسی چند مشاهده شد بر روح
 و پرورد بلکه مفسود و مرده حشره از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهورند لهذا
 این بندگانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بعضی بنام نمود که کویا پیک

سال سیزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۶ م

قیامت مجدداً قائم شد چنانچه از قلع امر در شهر شرمین ظاهر شد هر بلدی مشهور بود باوقایع که جمیع
ملوک بدار و سلوک عمل نمودند ای مهتم قیام این بعد در مقابل اعدا از جمیع قوت و قبایل سبب
از دوا و حسد اعدا شد بنا بر آنکه در آن ممکن و منصور و نه کنگل قدری من لدن غریب فیله بر آن

قیام تمام جمال اهل بی بر نشر امر بیان و تربیت بیان

و جمال اهل بی بعد از عودت از کردستان مدتی از جهت شدت تاثر از اعمال مذکوره بزرگ می و همکارانش
چنانچه در لوسی سطور است قل انالما و جعنا من هجرته الی الزوال و جندنا انه نصرت فی حصارنا لفظه
بذلک بکنت پس سحری و برای آنها و عمل خاصه از جنبه غافلان توقف در خانه کرده بجز برای رست
کاملین بجای زنده و فقه معدودی از بیان ایرانی و عراقی پیغمبر و کاتبین را با ملاقات دادند ولی
مجموعین مخلصین کردستان و نیز بیان عراق و ایران بی درمی پیدا آمده بجهت جو زو هستند و غالباً
بر واسطه شیعیان ایرانی خود را با قایم بزرگ موسی کلیم رسانده تشنه درک محضر اهل بی بودند بنا علی
جمال اهل بی اذن عام تشریف بحضور بخشیدند و ذواب ایاب دارین بسیار شد و جمعی از شیعیان
ایرانی نیز مراد و نموده ارادت و اخلاص حاصل کردند و علماء عرفا و شاخ نادریه و خالیدی و اعضا
حکومت ایرانی و عثمانی متوالیاً بجهت مبارک رسیده از مواد نادریه و معنویه بهره مند می شدند و
لذا در بغداد و غیره این سخن انتشار یافت که در جانب بغداد عمیق در خانه سلیمان عنان سباط
جدیدی گسوده گردید و مرکز افاضه بدیع عرفان الهی برقرار گشت و مشاهیر علمای بغداد از
فردینت و جماعت مانند ابن موسی مغنی و شیخ عبدالسلام و شیخ عبد القادر که تألیفات در علوم
ادویه و حکمه و عرفانیه نموده خویش را سرآمد علماء دانسته و ایرانیان شیعیان را اعجاب فضا
بخوانند از روی حسبهت نزدی و نهایی بیت مبارک مراد و کرده از مسائل اهل سنت

سال چهاردهم هجری

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۶ م

سنت و جماعت امر مصلحت را بر سیده مجادله و معارضه کردند و جواب شنیده خاضع شدند و این سبب
تکلیف مخالفین و کثرت مراد و طبعین گردید و امثال علماء و اعظم مذکور از قبیل سید داود و عبد
پاشای سلیمانیه و وزیرش محمود آقا افندی و علاء مردان ناظر کمرک بغداد و وزیران ایران امثال
نائب الایاله و شجاع الدوله و سیف الدوله و فخر الدوله و زین العابدین خان و غیرهم که از حکمرانی در
ایران مجبور بودند همگی از شاه فیض معاشرت ابی سر مست گشتند و زین العابدین خان قسم خورد
میگفت من نمیدانم علت چیست که اگر هموم عالم در دلم جمع شد همینکه بخبر مبارک میرسم رنج
اندره شده که با بحیثیت اعلی دارم گشتم و هر سوالی که داشتند عرض کرده جواب شنیده قانع میشد
و له اباهم نفرت و تعصب مردم عراق نسبت بابل ایران با اینطائفه اظهار محبت و خضوع نمودند
در گاه در محضر حکومت و غیره کسی از مرضین و منفرضین لب با فراد و عراض نسبت با اینطائفه میگشود
نفوس مخلصین بحاجت و مدافعت قیام نمیزدند و متذکران بجائی رسید که منزل ابی عجا بنظر
گشته چنانکه شمولین تعدی و جرمیه تو ننگری ایران پایه بد بخا برده محفوظ میماند و حتی
برخی از جهت عده محبت اظهار ایمان با من امر کرده خود را از سوسین سابقین بشمارند و شیعیان
ایرانی مقیم بغداد از ملاحظه این احوال با تشنع و بغض و حسد برافروختند و نزد علمای خود نیکاب
کرد و گفتند وزیرزاده که بوجب حکم دولت ایران منعی در گوشه بغداد بوده چنین مسند
ریاستی گسترده علی وجهین باید خود را در نوایا و خفایا پنهان نمایند پس علی بحکمت آمدند
و با معارضین و مخالفین دیگر اتفاق نمودند و با شیخ عبدالحسین مجتهد شیرازی که از عباد
ایران ساکن کابلین و نامور استیمیر بقاع قبر که بود مشورت کردند و او در جواب گفت آنست
باشید اینطائفه محبت و قدرت قویه و نیز جمعیت معتقبا نمایند و پس از ایامی چند خود

سال چهارم و پنجم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۸۵۷ م

خود متفرق خواهند شد و اکنون چون مردم جا مل و بر معکلف در خانه دیده گمانی برده مرادوه میانند و اینکه از خانه بیرون بیاید و در میدان مناظره و محاجه قدم گذارد بر همه معلوم خواهد شد که کمانهایشان بر خطا بود و این سخنان را حاجی ششم عطار سابق الذکر بمهر اسی عرض نمود فرمودند شیخ عبدالحسین برای علی که در بلبل اکنون ترک معاشرت را با بهانه کرده میخواهد مردم را بغیر سید و نهنگامی که بنا بر معاشرت گذاریم صبحه اش نفع و بانواع رسائل بر ضد ما قائم خواهد شد و در هر حال خبر زبان و خسران ثمری ندارد و از این هنگام تا بیا در اوقات صبح و عصر از خانه بیرون میرفتند و از جماع مردم میگذاشتند و خصوصا از قهوه خانه با عبور نمودند و نفوس که برای باره ملاحظات ملاقاتشان در بیت مبارک همیشه شرف حضور می یافتند و اوقات معتدبه صبح و عصر که در قهوه خانه می نشستند متد جا بر آفتاب و فیونا از در جام امام در حال ایشان زیاد میگشتند و از علما و مجتهدین عراق و اگر ادو ابرایان در قهوه خانه یا در بیت پوسته و باب و باب میگذاشتند استفاضه مینمودند و به نظریات نجات بدیعه محبت است و زیندن گرفت و انوار معرفت الهیه جدیده ثروت ابصار را روشن و در جشن ساخت در عین حال با بیان عراق پشتیبان بنی باقیه در احتیاط و احتیاط آمده با قوت و شجاعت نامه و غیرت و حماست و دینیه بجز و نشر امر بدیع برود چون اخبار بغداد و مخصوصا الواح مبارکه بنام شخاص از نوینین ایرانی پوسته صد در می یافت عشق و نهضت در بیظانفه پدید آمد و هر که میخواست خصوصا ستمیدگان از آنان فرود و جمعاً برای اقامت و یاریارت عزیمت بغداد همی نمودند و پسرزایجی نوعی که نگاشتم منودی رنجمنی بود و در گاه نفوسی از بابیه بطلب ملاقات او میرفتند نزد او ملاقات مینمودند و دل باین جوش داشت که جمال

بجمل آفتاب بجل در شب شنبه ۲۲ شهر رجب واقع شد

سال چهارم و پنجم ظهور ۱۶۴

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری قمری ۱۸۵۷ م

بسی بریح امیر کابریه بانیه نظیر و قائم در مقابل اعلا شد زمام اداره امور را بدست خود گرفتند و از راه حیات
دو قایت فرمودند و در کتابت خویش با عا و بانیه ایران دستور تقیه و عیاط داده امر کتمان نام خویش
یکروز و غالباً با اخبارات رضایین نوشت هر که مرادید و کافر است و هر که بگوید صورت مرا شنید و کافر
و جمال اسی برای اقتصاد مصالح وقت و حکم الهیه کتابت و مسائل او را نیز برای بیان ارسال داشته است
و شفقت از او نگهداری نمودند و او با تعلق محارم خود از بیان بصد و اجراء افکار و مقاصد خود بود
و بعضی را در دل مستور و مخفی میکرد و جمال اسی قولاً و عملاً تیار و باشد او را نصیحت و تمسیه می نمودند

کیفیت قتل میرزا اسد الله دیان و اختار آقا میرزا

علا محسین از با بیان

میرزا محسین در ایام غیبت جمال اسی در کردستان شاپیرا بانیه و اصحاب آنرا و مدتیانی را که قتل نام بردم
تجسس و نظر کرد و با اینکه حضرت اعلی در بیان توصیه فرمودند که نسبت به عثمان کلمه بکنجه آنان را جمال خود
و اگر نزنند در حشاش امر و حکم شدید داد از آنجمله کتابی معروف بنام سنیقظ نوشت و خطاب بیان در
قتل میرزا اسد الله دیان خوئی و آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی داد و دیان را اطلاع عونت و ابو اشرف و قتل
حیبت و ابو الدواهی عقب ساخت و در جمله کلماتی که در حشاش نفوس نگور و پرده خفت این است تل

بمنزل نندی چنین آورد که جمال اسی گفت بیگ ترمه و ساسا تغییر حسن انصاف بدست فرمودند که این کتاب نزد دیان که تازه از علم آمده
بر برگوشید و ام که نام از عای من نظر نمی کرده و حضرت اعلی بر آن آن نیز اتفاق را آیات قرار داده این کتاب بعد از آیات
شرح نویسنده و نزد او تمام برآید سید ابراهیم خلیل هم با او بودند بنام مبارک رسانیدم و که فرمود که چند پیش برای من حالتی پیدا
بعضی چیزها نوشتم ولی بعد از آن از من آنجا که سبب شد و من آنرا فقط فراتر عالم چیز دیگر در دست ندارم بجز آنچه که
بیگ که رحمت نمودم و جواب را اسرارش هشتم چیزی فرمودند که بعد صبح برای جانی حاضر فرمودند و در آن روز هم بیت علی بن ابی طالب

سال چهارم ۱۶۵۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری قمری

۱۸۵۷ م

قل الله لعن الذي صدقني امر ربك ومنهم يحيى المذني ومن موكل كانوا من المشركين قل الله لعن الذي صدقني
 في ارضي لظا ثم الذين هم كانوا في اراضي اخرى وادركت بعضهم في السموات والارض وادركت هم صاحب
 انار وبنس المصير ايضا ثم علم بان الايمان لم يطلق الا على فرقة واحدة في البيان ومن دون ذلك
 صار افرق كثيرة ولم يطلق عليهم اسم الايمان ووجب الله عنهم الاعراض لان هؤلاء بنو حون
 اليكم ويلقون بقول ان تكفروا بالله وتجعلوا الله ندا وواضحا وادانكم ان طعتموهم في ارض
 لم يخرج معكم الايمان ذلك لو تريد ان تدخل في الايمان فاعمل بما وصيناك وعلناك
 في اشاراتنا ولا تخرج ذلك فكنت من الخاسرين ثم علم بان الله سينظر لكم يوما يقول فيها
 ان اتقوا الله ولا تقربوا اثم غيركم وان الذي لم يكن في البيان لم يكن نظا هرا ولم يطلق
 عليها اسم الطهارة الا ان يدخل في دين الله ويكون من المؤمنين كتب الله على من يكن
 سلطانا في البيان ان لا يأخذ الفدية ولا يخرج من نفس بل يقيدكم كما ذكروا فقولكم كافة
 حتى يكونوا مؤمنين ودر مكتبتي ديگر چنین نوشت هو الله احمد العزيز على ما قضى ودر
 ملاحظه بر اولو العلم ظاهر است آن كسانكه مدعى شده اند بعضی امورات را بر خلاف
 بوده و درست و منهم يحيى المذني فانه قد تول عن الصراط ومنهم عبد الكريم في ارض الساء
 فانه لم يكن صادقا ومنهم من يذكر باسم الاسد طبق الديان فانه لهوا سبحانه عليه

بعد از چای حضرت کلیم سرروض شسته که زبان آمده بخواهد شرف شود و توقع غایت دارد اجازه دازد آمدن جلوس
 نشست عرض نمود از آنچه من بخت داده شد تا من شاهد باشد جمال مبارک چیزی نغز خورد بنده با و گفتم چون مضی شما گویید
 اند لازم است این را که بگویند بزیسید تا سبب صلاح حال آنها شود بعد قیام فرمودند و بعضی احوال از طرف ایشان
 شد و بعضی در صد اذیت او خوردند جمال مبارک او را نصیحت فرمودند تا عازم گردا شدند

نزل من لدنا بالسبحی الی الذی کفر شیعی الذی آمن من قبل وادبر من بعد وکذبت فی فضل نبوی
یا ابا الشریک ما عنک برکت الا علی کافرته الذی خلعت من طین ... فوفی بظہر محمد انشا
من العالم بضرک بالیسف مالک ابدا الشیطان الی ابن تضراف عینک واما الکسبت علی
استونک ... یا خلیل قد عجزنا من جوک و اسفنا عینک بعد اسفا از فرطت فی بوسفت ایضه وند
وکرناک و ما اتبعت سبیل الهدی ... قد عجزت بنا و کرت و ما سمحیت ما فعلت انما سحرک بنا
اکسبت و جسد نبیا فی ظہر ابوک اذا هو علی اک التی ... اتبعت الظلمت فی کینت و کت
اینها الذی الادی و بدان گفتا کرده میرزا محمد نازندرالی را چنانچه نگاشتیم بآوردن بجان برای
قل و این کسبل و پشت ملی اتفاقا آن دو از وطن خود بفرم بغداد روانه بودند و میرزا محمد با
دست نیافت و هنگامی بیدار رسیدند که جمال ایبی عودت بفرمود کرد و میرزا ایبی را از تعرض بفرمود
مذکورہ نصیحت و توبیخ نمود و بیان قسرت یافته عرض حال و تبری از هرگونه دعوی و آمال کرد و مورد شفقت
و اتفاقات گردید و جمال ایبی روزی از صبح الی عصر یک یک از بابیان عراق را از حضور خود بعالم
و نصیاح حضرت لفظه اولی را که در خصوص آداب سلوک مجتهد و اتحاد بابیان و عدم تعرض بفرمود
فرمودند مذکور داد تا از غم ایضا، بیان منصرف شدند لکن میرزا ایبی از این اعمال مستکبر بود و آنچه توبت
تحرکت کرد تا اینکه میرزا محمد بیان را فریب داده از کاطین بغداد قریب خانه میرزا ایبی رساند و باشد عبد
گشتند و جسدش را در کاطین زیر خاک پنهان کردند و بعضی چنین نوشته اند که سنگت پهای دین
بسته جسدش را بآب نمخته عرق نمودند و اینو قه در راه حراد مطابق رمضان ۱۲۷۳ واقع شد
اما سید ابراهیم خویش را از جمیع بابیه برکنار گرفته تحفظ و احتیاط نمود چه در جسد او نیز بودند
جمال ایبی اور حفظ نموده آنان را از تعرض بوسی تخذیر فرمود و او سالها تبری بر گشت و احوالشان

سال چهاردهم ظهور^{۱۶۱}

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷ م

در بخش سابق ملاحظه گردید و این واقعه و غیره تا که از میرزا یحیی و همراگانش دیده شد پیمانته صبر و تحمل برخی از
 مؤمنین مخلصین را البریز ساخت و با اعتقاد اینکه از اعمال و احوال مذکوره صدره شدید و با بر
 الهی میرسد چنان تاثیر شدند که بصدق اخبار برآمدند چنانکه آن غلام محبین در بعد از شام خورد و چو
 خبر بمسجد جمال ابی رسید و غم شغای وی فرمودند بفرمودند بهمناس آرزوی شهادت خود را معروض
 داشت و تمنای شمول محبت غفران و حق خویش کرده جان شانه نمود و آن سینه ابراهیم خلیل کجاست
 در نهایت جمال بهی محفوظ ماند و ملا محمد نیل زنده می را درین هنگام از عراق نامور سیر و سفر در ایران
 فرمودند و او نیز سالم ماند و بدین طریق اشال این نفوس هر یک را بنوعی محافظه نمودند چنانکه در عقده
 از الواج الهیه راجع باعمال مذکوره میرزا یحیی اشال این کلمات مطور است ان الذی افی علی
 الحرف الثالث المؤمن بن بطمه الله و این روانه افی علی النفس معد و ثابت
 در برزخ می دیدنش از پیام و تقاضای است ابی خودانه حرکتی کردند و مخصوصا ملا جعفر زاتی احمد کاشانی
 با پیام و افکار معضانه خود بفرستاد ولی جمال بهی سرفرونده اجاب با امر کتمان نمودند

کیفیت واقعات فتنه نراق کاشان

بنوعی که آردیم حاجی میرزا کمال الدین پس از تحصیل معرفت و انجذاب کامل در بنده و بجزر حاجی
 ملا مراد بران برگشت و با نشاط و عشق الهی نراق وارد شد و شور و شیناق جدیدی در قلوب
 بایان و بجهت انداخت و برادرش میرزا محمود دستگان و گلکاشه تگان و همراگان خوش
 و خردش حاصل کردند و خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر کمال شجاعت و جسارت موصوف بود و ملا محمد
 جعفر محبتد با بی مذکور و همراگانش شهرتی یافتند و اجتماعات و اقاماتی نمودند و علی المنابر مذکر
 و نشر این امر کردند و حاجی میرزا موسی قتی و خلیل زنده می قبلاً متوالیا با تاجا وارد شده با تاجا

سال چهارم قمری ۱۲۷۳

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۸۵۷ م

باز نشرد با نظم عربی یا فارسی خود مغرور گشته اظهار منیلهر تهنیت نمودند و شورش انداختند لاجرم در انصبت
 همچنان کردند و قاضی و عظمی روی دامن بر آتش فتنه بی زور و قاطعیت خیر را بیم فرا گرفتند با اجتماع حکمران و
 و نمایان بر منبر برآمدند و با یکدیگر در بیان در اظهارش مسلح حاضر بودند تبری از عقیدت بانیه کرده بر سبکین عقیده
 علما لعن نمود و حلیت رضای خاطر مردم کرد و قاضی بگریخت ولی منفذ نکفتند خواستش نکشت و مسانده من روز
 برای دفع این طغیان کوشیدند تا سال ۱۲۷۶ عیسایان بگریگی حاکم کاشان تبرسید و شکایت بهران تو شب
 واقعه حسین مجتهد کاشی مقیم بهران نکشت و تقویت کرد و فرمائی از فرخ خان امین الدوله صادر گردید و
 محمد جعفر را در شب جمعه ۱۴ جمادی الثانیه سال مذکور با پیشش میزرا مهدی از اوراق تجید بوقاق کردند آنگاه
 با مر عیسی خان بسا را بیان پرده خستند جمعی را دستگیر و بجزیر کردند و غارت و تاراج نمودند و کثیری متواری
 در قاضی محمد جعفر چون دارد بغداد و کاتبین شد و اوضاع عظمت ابی را مشاهده کرد و ساز مخالف توخت و بعد

بسیل نزدی نزد عراق برای شدت اثر نشاد حضرت فقط اول در بزرگان اصحاب و برای مفاد اعالی تبه تهر صحنه و در بر عیسی
 آغاز نمود و بعد بجا و پسر حاجی میر حسن شقی مانت کرد پس از نقل امور مذکور به چنین نگاشت در بعد مدتی خود را در علم بدین
 بیام و حالت آرزو یافت و چند ورق بدون سکون هم نوشتم و چند مکرر از کلمات بود و عورت خودم را نکشت این صحنه
 از اجاب برده بود بگفتند که اینک است بر کلمات ازل ترجیح دارد و جاسی بیخ سیر که مؤمن بپایان بود گرم و مانوس شد
 بعد هر کس پیشتر نامت بود و عورت کرده منی با زلی نوشتم و جدا اما تو از حق ظاهر در نیتیم در کت شمس ظاهر منم از هر
 تکلیف برا من تو را در بزر بزر بزر ظاهر و بعد که مرا بگری کرد باز نوشتم من که در ای با کت اللهم نیست کار شهنه علم
 چه ازل رو نماید چه قبول خانی صدر از چون از لم و چون حضور مبارک جمال ابی شرف شدم اول کلام که فرمود
 این بود که در شش ای شاد و بدیم در آن ابیات فارسی خوش آمد چه که خوشش آبی بود و بعد در این ترنم که
 فرمودند که با سید مگر بطرف رضا سلوک نیام ولی چون بگر لا رقم و معارف گشید و سایرین را در هم باز جانطور خود را در نسبت
 بقطره بگفتم و احاطم چنین بود که هر وقت بجزر مبارک برسیدم از خود وجودی بنیدیم و عظیم ساکن بود و چون بغیر حضور مبارک
 و تفریغی برسیدم از خود را وجودی فرض میکردم لذا در صد و اذیت من بر آمدند و شکایتهم را بعد از در شسته دو باره علمم بغداد
 شدم در نجف نیکو جمال مبارک بگر جو فرستادند ولی نویسم بطرف ایست سلوک کنم مشرف شدم عیض عرض کردم و اجازت

سال چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷ م

بعد از خدی بون مرجهت نموده و صلی گوشت که فتنه از نو شروع و محمد خیر خان حکمران کاشان و معاندین
 نیزک و جمله برنجیستند و ادواتی مثل رخطبات تجدید آمیز بخانه علماء حاکم آید خستند و در شبها پی در پی
 تنگ خالی نمودند و حکمران اظهار بیم و هراس کرده و تقریر جن گریخت در باغ شاه با نذ و جمعی مسلح بجهت
 بگذاشت و علامت زدن خانی خود عرسه مقرر داشتند و حاکم عریضه بطهران داد و آقا سید حسین مجتهد مذکور
 همی حاضر نمود و شاه جو هست جمعی سر بار و سوار با توپ مستاده امالی را اعدام و قصبه اغراب نماید ولی قصبه
 بتول خواهر شاه غزالدوله زن میرزا تقی خان امیر کبیر مقبول و حال شاه خان بابا خان بکومت مضروب
 داد و خواهر زن میرزا محمود را بزنی گرفته علاقه شدید با او داشت و آنان با همس و چهار خود شاه را
 از آن غیرت نمودند و شاه از فرخ خان امین الیکت و نیز از عین الملک شوهر کنونی غزالدوله حقیقت
 و واقعات نزاع را مستعسر گشت و آنان جواب گفته که امر مهمی نیست و بعد لک فرمان داد که فرستاشی

و اجازت مسافرت بایران خواستم ندانند و اجازت فرمودند و اجازه دادند که حرکت بجست ایران تو مست و در اثر دعا که گفته
 بشی نفوس در زمان تو حزن نگردد که هم از برای تو هم از برای اتره تضرع شد و بنیل مذکور در وقت نام چنین بود
 که خود را خواند مرات بیان که بر است حجت از ذوات بیان هر کسی کاین اسم را بر سر نه نام خود یک نده من بظرف
 زود نموی داد که گفتش هم بست و هم بخون غشتش زعفر سیف نفس را در بین کاین بیان از بهر تو کرده بین
 حکم فعل خدی نفس بیگناه گفت که زعفر شیطان بیاه حضرت بیان که در اعلائی عال بود صحبت تبه و غرور حلال
 آنچه نازل گشته اند شان او در شیر طلعت جانان او صد کیش در حق آن نرات شرم نامه نازل را در صاف شرم
 بگو فرسخه بر بیان این چنین در کتاب بیخ شان آن مردین که سپردند آمده این تار و طیر صد هوی بیخ دور بخش سپر
 در کف لطف خود او در بر این این صحبت کرده هم بر در گران بر عید اکره اسم عظیم هم بسم اصدق هم کم
 بعد را که مرتبه بر او تا مگر نزاعی کرده زهر او ای که پیش شان در پیش نصیب آ بر جان در در آن تار و طیر
 حضرت بیان با برش گشته شد بیکل اکس بخون غشته شد بر روزند از اسم آخین بیاه هم در آن ساعت یک بله سیاه
 که جان گردید همچون بیل بار با وجود نفس در نصف نهاد هم که مگر که جیش ساده بود شاید را همی عم زاده بود
 گشت در در تپکاش بیگناه که جز برده بر بیان او بیاه هم بر لجهت اسم هم شیخ حیدر و حیکه مقول نازل برگزند

با انبوهی از فرزانگان برای تحقیق احوال و تأمین اوضاع و تهیه بانیه عامه نراق شدند و نیز بر تبعه طایفه
 محمدجعفر از نراق بعراق صادر کرد و برای اجراء امر مذکور میرزا سید حسن با دو غلام شاهی بصورت حکم
 مسخ خان روانه نراق گشتند و ملا محمدجعفر این خبر بشنیدیم نموده بکاشان شتافت و بجا آمد
 التذبه خود ملا محمدحججه ان سلام بن فاضل شیخ نراقی دارد و برای تبرئه خویش قبول این نمود که بر
 بنبر برآمده و مجمع خاص عام سخانی چند دال بر برائت خود گفت و متوقفا آسوده شده بزاق فرقه
 بریاست و امامت جماعت پرداخت و هفته همیشه نگذشت که ما میرزا شاهی وارد شدند
 و او را با دو پیشش بریز احمدی و میرزا حسن تحت المرقبه برای عراق برزده و آنان در نیمه سال
 ۱۲۷۸ بقصبه کابلین استقرار گرفتند و ملا محمدجعفر چنانکه عنقریب میکاریم با میرزا عجمی و همرازان
 از بابیه متفق شده بخیالفت و مقاومت جمال ابی کریمت در آنروزها مذکورین از بابیه
 متفرقه هستند که عموم نیزه افند چندی گشت تا مده مراعات احتیاط نمایند ولی ماه رمضان رسید
 چنین اتفاق افتاد که بنین العابدین نام از بابیه روزی در باناراز که سیوه فروشی مقداری آلوده
 جزیه را برنجی از مردم حاضر کفنگوی دین مذمب کرده در آنحال آلوده بدین گداهت گفت

هم حرم نطقه از ارض صادر خوت با بند او با صدگون فضا خود تصرف کرده بیک تمام بعد از آن در آن سال
 که دروش اعدو در حال خواند و صف او از آن حدی راند گفت ما از زمین صادر کن آنسلفان آدمی آن
 گره زدوی گداه میکند بیک دعوی خدا میکند اعوریت آنکا فرزند استاد خیت امور رب مجرب
 خوش حرم نطقه را کرد حرام که بجهت شین نسل حرام زود در رجال ملعون بیک سپر سوی زبان فرستادند
 گریخته نبش بودی ۱۴ جانب شیراز رفتی بی کلام در پناه عصمت اعلی حرم ماندی اندر حفظ خلاق حرم
 بیک جو که طیفش کن بود که بر کفر چون پیش بود - ۱ -

۱۸
 عابدین
 در پی
 بخت
 مذکور
 در پی
 صورت
 از
 بخت
 باشی
 در وقت
 از وقت
 در جنین
 در نظر
 در کرد
 در عین
 در حلال
 در صاف
 در سر
 در حرم
 در بخت
 در سیاه
 در راه
 در برگز

سال چهاردهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۸۵۰ م

اکنون روزه نیز تغییر یافت و اخلاط ناسوس دور او را گرفته و با فرشتان مبارک حکومت کشیدند و بحال
 برادرش رسید و با تحلیضش محبت گماشت و با فرشتان مبارکه و مضاربه نمود و لا حرم او را نیز دستگیر کرد
 هر دو برادر را مبارک حکومت حاضر کردند و غنچه آمد خستند که با بیان دین اسلام را از میان برند و هر دو را بعلت
 بسته چوب بسیار زدند و محبس آمد خستند و دین با بدین از گماشتگان حاجی میرزا کمال و قاضی میرزا محمود بود
 رسول پیام مبارک حکومت فرستاده استدعا کردند و برانمانند حکمران بظنفت زخونت سخن گفته است
 بآن سبب در ششام داد و گماشته چو سوز بانی توانی لطمه بر نیاکوش حکم ز خست حکمران زیاد بر کشید
 فرشتان و جوانان هجوم آورده آمد در شیدرا پس از محاربه و مضاربه دستگیر کردند و حبس حضرت شکنج و
 آزار نمودند و از آنسو جمعی از اشرار دورخانه حاجی میرزا کمال از دام نمودند و او با برادرش میرزا محمود
 و برخی از بستگان از خانه بیدون آمده سوی دار حکومت روانه شدند و واقعه را بجای میرزا علی که بر
 غیره از دلیران و همین بانیه پیغام کردند و چون مبارک حکومت وارد شدند بگمکران خطاب عقاب کرده
 گفتند که اشل شما حکمرانان بلاد بعنوان اصلاح امور عباد بیایند نه برای فساد آیا این چه بیگانه است
 که بر پانوده و حکمران بی تاقل و جواب فرمان داد ایشانرا بفلک بسته چوب بسیار زدند و حبس نمودند
 و این خبر بجای میرزا علی که رسید و با شش تن دیگر از بانیه یعنی دو برادر و دو خال دستار داد
 سوار و قاضی محمد حسین شکارچی سلخ شده بر برج دروازه محله خود برآمدند و اینکه مأمورین حکومت
 و اینو اشرار ناسوس سینه ایشان تفنگ در دست رهاست کرده پرسیدند که چگونه بجای
 ما هجوم میآورید و مقصود شما چیست بگوئید تا توضیح بدیم و جمعیت مذکور جوابی نگفته تیر
 بوشان آمد خستند و ایشان نیز تفنگ خالی کردند و مضاربه در گرفت و تنی از اشرار با جاس
 کلوه تفنگ محمد حسین مذکور در غلطه که نامش سید رضا بود و با تیر بهیم شکنی که بدست داشت

واقعات
 داشت
 ابواب
 درخانه
 مذکور
 بسرا
 رفته
 رسان
 ویرا
 برز
 حاجی
 از قم
 زرد
 و آنجا
 و حاجی
 و در
 گذر
 رفت
 بجای

سال چهاردهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۸۵۷ م

داشت پیوسته بیگفت سرای بابیان را دو شقه بنام و نامت حاجت گرنجه متفرق شدند و حکمران بر
ابواب عمارت خود را محکم کرده جمعی را بجای رست و محافظت نگاهداشت و امانت نصبه و کاکین و بازار را سپرد
در خانه های خود پنهان شدند و در آنکه دو هشتاد ریافت که بابیان نزاع شروع کردند و از آنجا بابیان
مذکور کس فرستاده عثمانی را با عمارت برین کشیده چند مقتول را غسل و کفن نمودند و هنگامیکه روز
برآمد و شب برسد که خدای محفل را طلبیدند و او را او هشتاد که با اتفاق محمد حسین مذکور نزد حکمران
رفته خدای مجوسین را خواستار شدند و او را تهدید نمودند که بدار حکومت ریخته مجوسین را و او را
رسانند و که خدا که بابیان صدقت داشته نیز میخواهد اظهار خدمت نماید با محمد حسین نزد حکمران
ویرا چنان رسانند که لباس سنوان در بر کرده در همان شب از طریق حاسب شهر قم فرار کرد و که خدا حاجی
بیرزاکمال و آقا میرزا محمود دستگان و بگماشتگان را از مجلس خارج کرده با خود همراه آورد و همان شب
حاجی میرزا علی اکبر و غیره آنان را از طریق مامورین بگماشتگان برده خود بر جهت نزاع نمودند و حکام
از قم عرض حال بطهران فرستاده شروع بابیان نزاع و فرار خود را خبر داده اظهار داشت که اگر خواهی بود
نرسد بابیان آنکه در آنجا خواهند بود لذا عده از مومنین دولت عزام نزاع شدند و جمعی نیز از آنجا
و آنجا پیوستند و مصطفی قزاقی از عرب بهام سلطنته رئیس امریه خطیر در صفهان و کاشان مامور
و حاجی میرزا علی اکبر چون اطلاع یافت بخت عاقل خود دستگان را روانه بهمان نزد پند خویش نمود
و در طریق با اسلحه مانده تا اطمینان بعبورشان از محل دستبرد اعدا نمود آنجا خانه داشتند و آنجا
گذاشته با اتفاق خالو ما محمد حسین شکارچی و استاد اسمعیل معمار شبانه مخفیانه از نزاع برود
رفت که در بجه از پیرایه خود را بهمان رسانند و پدرش که از واقعات مذکوره متعجب بود با وی
بجلاف شفقت و ملاحظت سلوک کرد و او بازنش یکشب در کنار بید مسجدی بی فرانس بر سر

سال چهارم و پنجم ظهور^{۱۲۴}

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷ م

بروز در مدت سه روز تهنیت سفید و سپید بغداد شدند و از آنسو اسواران پستیاری بعضی از قباکلیان
 و نراق شبانه نراق بختند و نیرنگ جدیدی ریخته شد و دی کبوتران مبره امام زاده را پروبال برکنند
 و برخی از آنها را در قش فکنده سوزانند و دست آینه نقره و فضا و نموده فریاد و این بر کشیدند در کوی و بزم
 مردم را مجتمع ساخته ندادند که با بیان رحم کبوتران محرم امام زاده کردند و نجانه ای با بیان ریخته آنچه بختند
 بعزت برزند خانه اسوزانند و خراب شوند و جمعی از آنان را دستگیر کردند یکی از آنان حاجی عبدعظیم نام بود
 و شفقت داده مجبور کردند که احکامش را فرخته نفوذ وافر نسیم کرده مستخلص شد و از جمعی دیگر آنچه خواستند اخذ
 کردند و هفده تن را باطل در بخیر طهران برزد در بارش این بکنند و گل کشیدند و چاه آزار بسیار بر آنان
 داشتند تا بالاضرفه روزه میز محمود و خواهر مذکوره اش در طهران بود هفت غرت الدوله عرض حال بی در پی
 بشاه داده نظلم و شکایت کردند و مجبورین مستخلص نمودند و آنان نراق عودت کردند ولی اسوال کل نفعها
 زده و االی قصبه از ایشان جناب کردند در حمام و مجامع خود راه ندادند لذا جمعی بغایت شقت در وطن
 زیستند و برخی بهمان و غیره هجرت نمودند و واقعات مذکوره نراق از سال ۱۲۷۳ تا سال ۱۲۷۸

آغاز ایمان بعضا و فتن در بغداد

آقا محمد نام از شیخ اگر ادرشید که تشریح و نیز عارف ولی متعصب بود و گردا بد و وثوق و اخلاص
 ساکن بغداد شده و که کباب فروش با نمود و در غایت بغض و عناد و لعن و دشنام و تحریک
 و زلزله بقا دست اینطائفه پرداخت و بی حس نام قنار داد و داشت که حسین عبود جمال بهی لب
 بجات و خلاف ادب کشوده چنین گفت با ربایان براه افتادند و جمال بهی با قان محمد علی که ملاک
 داشت اشاره فرمودند که ویرانیه و نادید بکنند و او بی نامی بسوی حسن مذکور توجه نموده نرسید

سال چهاردهم طهور

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

و تادیب کامل کرد و خبر بان محمد رسید و در روز بعد هنگام عبور ضارب بر زور خطاب نمود گفت
ای جوان اگر حسن کنه نالایقی ذکر نمود که مخالف احترام شماست بایستی بمن که بزرگ این بازارم بگوئی تا
اورا تادیب کنم نه اینکه خود دست درازی نمائی آقا محمد قلی گفت تو خود هم سستی تادیب بر زار نامست
این سو ادب شیطنت از تو هست آقا محمد خواست جوابی گوید ولی آقا محمد قلی اورا بنوعی کمال ضرب
و تادیب نمود و آقا محمد خور از چنگت دی خلاص کرده بمصطفی دکان برآمد فریاد بر کشید که ای اهل بازار
مقام بابیها بجائی رسید که مزایز میرنند الان نزد بزرگان میروم اگر ضارب تادیب کند بنهاد و الا
خودم علاج این واقعات را بنمایم پس در هنگامیکه جمال ابهی بقوه خانه میرفت حاضر شده شکایت نمود
و جمال ابهی فرمود میفرستم کسی را که واقعه را شاهد نموده مطلعیم و هر که تقصیر کرده توبه بنمایم و آقا
محمد رجعت کرد در حالیکه با خود دبا دیگران میگفت عجباً نمیگویند هر که تعدی کرده بقونولخانه
میفرستیم بلکه میگویند خود توبه میکنیم و بقونولخانه شتافته شکایت کرد و میرزا ابراهیم خان قونول
در کربلا بود هنگام عصر یک نفر از جانب نائب قونولخانه جمال ابهی رفته با خدتن از شرط
که در بیرونی خانه بودند مطلب را اظهار داشت بدو گفتند اگر نتوانی برین ترک سواد ادب و بدگویی بنده
در سرجبر که محل عبور عام است بخراشان خواهند رسید تا رجبتوبه دیگران شود و آن شخص نزد نائب
رجعت کرده ما وقع را بیان نمود و نائب کس فرستاد آقا محمد حسن مذکور بقونولخانه برد و باز
خواست کرده مجوس ساخت و بعد از دوسه روز دیگر اهل دعا و شان سببت ابهی رفته حضرت
درخواست عفو و استخلاص مجوسین نمودند و جمال ابهی پیام بقونولخانه فرستاد که اگر مجوسین
بجت مجوس اند ما عفو کردیم مرتضی نمایند و نائب ایشان را که کرد پس قونول رجعت از کربلا نمود
و در ضمن مطالبه واقعات ایام که نائب تقدیم داشت از واقعه مذکوره اطلاع یافت بسیار متعجب شد

شند
ح
تجرب
ب
نار
غرب

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۷ م

شده و حکم داد آن محمد و حسن مجدد اگر نقتند و چون آب بجله طغیان داشت در قفله شانه بقونونخانه بردند
 قونول در آن زمان بازخواست کرد که چرا موجب فساد شدند و امر نمود تا هر دو را چوب زده حبس کردند
 و مجدد اهل و عیالشان میتا بهی زرقه الحاج و آنها مس کردند و جمال بهی کس بقونونخانه فرستاد
 ایشان را مرخص ساخت و این امور بر طبع اگر اگران آمده متغیر شدند و گفتند که در همین شب اجاد با
 و رعیتانرا از میان بر میداریم و این خبر بسمع اجا رسید و همگی که زرع عرب علم تقریباً سی نفر بود
 در بیت بهی مجتمع گشتند و قبل زرع عرب یک بیکل مبارک بفرم جلوس در قفله خانه میرفتند انهارا
 و جمال بهی بقفله صالح که در جهت شرقی جسر واقع بود زرقه جلوس فرمودند و خدی مکت کرده
 آنگاه بقفله خانه بجهت آنکه که در جهت غربی جسر واقع بود توجه فرمود هنگام مغرب بود که بقفله بارو
 تن از اجاب در عقبشان در در طی طریق با میرزا اجواد خراسانی چنین میفرمودند مردم ما را از کشته
 شدن بیم میدهند لا الهه غیره اسم این سرما هر کس بخوابد بسم الله و با چنان اهمیت واقفاری
 کردند که مالی متحرک و معيوب گشتند و تاملت اگر ادبوعی پنهان شدند که توبه عید الله با اینکه محل
 اجتماع جلوسشان بود خانه ماند و تا سه ساعت از شب گذشته در القفله خانه توقف نمودند و

و بیل زنده نقل از قفل جناب میرزا موسی حکیم چنین نگاشت (شش روز آن واقعات که اگر ادب و ابراهیم سکن در قفله
 محو کبار و ریش سفیدشان اجتماع کردند که باه مای فضا در آب کشند و احتمال آن بپرقت که بغضت هجوم نهند هر چند درین
 عهد دربارک اتفاقا متفرق شده بودند و من بعد عشا در کوه نزدیک میت راه میرفتم دیدم مجلس سوار با پیدا شدند و باه
 شده چون پیش قدم دیدم او را سماع اندیک نفر در آنجا گفت خانه بزرگ باه آگهی است گفت همین جا است فرمودند
 گفت آیدیم به جنیم چه بگوید و چهارمین رسول الله را برسم زده من دیدم که بزبان لرزای پشت که این حرف میزنند
 چون همیشه میفرمودند بر امری پیش بیاید مرا مطلع کن بباد و حضرات یعنی ملازمان کاری گشتند که اسباب
 گفتن من از ملازمان ایشان بر مردم عرض بکنم اگر اذن فرمودند شمار بکنم میفرمودند گفتند کاری کن که شب ملاقات
 کنم چون در آن روز در خانه که در ملازمی میفرمودند تفصیل را عرض کردم فرمودند بگو آنان باینده و اید

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۷ م

داندی از گرد جارت حضور نیافت پس از جهت بیست فرمودند و این سبب شد که دیگر کسی سوا ادب کرده بحال حضور و مراعات احترام بالا جابت قرار نمودند و فتنه دیگر اینکه میرزا علی بن حاجی محمد تقی نیز بزی بیت جمال اهل بیته بانجام خدمات توفیق بود و متذکره جابجا فرود شده با سایر خدام بیت رقابت اجتناب برد و بلاخره بنوع تعرض و عراض از بیت خارج شده باغوا و اغراض معاندین پرداخت و با میرزا خانی از خوشان سید محمد صفهائی یار شده در خان مصنفه واقعه در غنهای بازار هراج از بند منزل گرفتند و با اشرا معاشرت بسته بنای معانیت و معاضت را گدشته حتی مکر بقبول جمال اهل بیته و گدشته آتن از اجناس مانند آقا بختی رنجانی و امیر کاشانی و غیرها که در آنجمله حاجی میرزا علی اکبر سابق لکدر بود برای محافظت حرارت از حضور در خدمت دمی انفکاک بختند و بوقتی در هنگام بعد از نوب که جمال اهل بیته در قهوه خانه جالس بوده با عده از شیوخ اعراب صحبت داشتند اعدای مذکوره بغیر از حسن بیگلر ببارک باطنی و خجور دارد قهوه خانه شدند و چون محافظین مذکور از اجابت انگریزین بجزرت نیارده اقدامی ننموده از روی دیگر خارج شده بسرعت تمام فرستند و بدین طریق پوسته بصدور تعرض و مزاحمت بوده سبب حرکت و تعرض سایر اشرا شدند تا آنکه میرزا آقا جان (خادم) ایشی

داندی اشرفی سلمه در بیابانان نینوید هر نوع نواهند بایند من دیدم به وقتی است آنها مردمان بیابان خود بخوار در اندرون ام کسی نسبت اهل بیرون را هم فرموده بودند وقت عشا در را بچند واحدی بیرون نیاید در کمال بجزرم و کنم بسم بایند به با سلمه که داشته آمدند مگر فتنه را که با سبها بیرون گذارند چون وارد شدند از شدت خیر سلام نداده تعاقب کردند و نشستند یکدیگر دیوار داده دست بر قفسه شمشیر داشتند و جمال ببارک در حال جلوس کج از آنرا و اعیان بگفته بودند که با گلان شایان است که آنها را که در کارها در حضرت سید ایشید را گرفته جمعاً و بجد در منزل داشته اند از این اسلام خارج بودند اشرفی حیات که معلوم است که مسلم و متدین بجد و رسول نموند که چنین کاری کردند فرمودند نشینید تا موفصلارای شایان بگویم که مطلع شوید چون حضرات نشستند شرحی از آن واقعه بیان فرمودند که چون حضرت امام حسن معقنای وقت بماریه را گذار فرمودند مصالحوه واقع شد در همان سال معاریه بزرگ را و مسجد خود نمودند با بود

شب بیست و نهم میرزا علی اکبر پیام فرستاد که فرمودند صبح روز بعد بانفاق نصر جان دیر عرب بخان مصنفه مذکور رفته آمد و شیر را از بعد از خارج نمایند و ایشان در صبح بسیار زود به خان روز سهیله زیر بار گرفته بغرم خان مبرور از جمله گذشته بجداد خود آمدند و برای مراعات احتیاط که بنا بر آن شد شیر از سر راه آمده از طریق دیگر رسانیده شده باشند ناصر از طریق بازار هراچ و حاجی میرزا علی اکبر از بازار پشت سرابوی خان فرستند و هنوز در راه بودند که صدای طبلانچه از بازار هراچ مینماید و حاجی میرزا علی اکبر بدو نوشتند که آمده که جمعیت کثیره جمع آمده و برخی شبانامه چون نزدیکت رفت میرزا رضا میرزا علی اکبر گریست که غشته بخونی بر زمین میغلطیدند اولی دست و پا میزد و دومی را سر از عقب بضر شمشیر شکافته بود و دومی که صورتش بدست غیرت چنان عملی انجام داد ولی او را نیافت و از آن سو ناصر بخانه حاجی میرزا علی اکبر که در قریب است ای بود رسید و زوجه نمونه حاجی میرزا علی اکبر که بحال انتظار نشسته بود از او کیفیت حال پرسید گفت که ششم میرزا علی و میرزا رضا را آنگاه شمشیر خون آلوده شش داشت و بجزیره فوقانیه رفته مشغول بتناول خرما و صرف قلیان گشت سپس حاجی میرزا علی اکبر وارد شد و کیفیت احوال مضر برین بیان کرد ناصر بحال تعجب گفت چنان شمشیری که من خود ختم یقین داشتم که میرزا علی هم میرزا رضا پیوست

و حینت کرد که بعد از من با حسین ابن علی مدارا کن و متعرض او نشو و کن عملی تا بین اصحاب بیدل و بخشش از خود را کن تا هر چه نخواهی حکم کتاب نیست رسول اجرا کنند چه گمانه نظرشان بعرف دین بود دست از علی که پسر عم و داد رسول بود و از حسن که فرزند فاطمه و نیزه پیغمبر بود بریده هستند و متابعت مرا میکنند چون معاویه از دنیا رفت نیزه بر خلاف آن وصیت اول نفسی که تعرض نمود حسین بن علی بود که بحاکم مدینه نوشت که از آنحضرت بیعت نمود و آن امرش برای نیزه بفرستد حاکم مدینه چون اظهار مطلب نمود حضرت اعتنا فرمودند حاکم هم از خوف سی انتم نوشت تعرض نماید تفصیل را نیزه نوشت نیزه سیصد نفر از علماء را که بدر آنسان از صحابه بودند جمع نمود بعد از بخششهای بسیار در باره نیتش آهسته آهسته نمود که نفسی که امام زمان علی لغت کند و بعد نطقه اسلام شود و بخشش بیعت همه نوشته که چنان نفس از حسین مدینه است و نفس او حجب و عرض صلاح اکثری باین هم قناعت کردند شهادت دادند که

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸ م

پوست عجب آن سختی داشت حاجی میرزا علی اکبر گفت با خان رنجی که من در سرش دیدم یقین است که
 میبرد و بالجمله میرزا رضا بفرستاد که در این مرد وجد او را با میرزا علی که زخمهای شکر داشت بر سر او
 برزد و عمر پاشا سردار اکرم دالی بود و در صف اول در حال دولت عثمانی قرار داشت و دالی عراقی
 هم سطورش بحال هم در خطراب میرستند و واقعه که بلاکه برای نزاره فیما بین چند تن ایرانی انبوس از
 باکند در بستان محاط بفتح سواران بغداد کشیده لباس عسکری پوشانده آنچه بحال دولت ایران اقدام کرد
 سووی نداد و بالاخره اسرای نه کور نفوذ داده خود را خیزند با مراد واقع شد اینک نزد واقعه اطلاع یافت
 این کیفیت که چنین جرات نمود گفتند از بستگان آنجا و ایشان است (اشاره به جمال مبارک بود)
 سردار شد و تغییر بسیار کرده خواست امر بد که تو بپسته بیت ای بی و بیوت اجاب که در اطراف آن بود
 خراب کنند پس گفت که باید ایشان برای محاکمه بر سر حاضر شوند ولی سید داد از علمای سابق
 الذکر حاضر بوده گفت چنین اقدامی نسبت بان مقام محترم سردار نیست و بالاخره دالی میرزا علی مجروح را
 بدرب خانه جمال ای بی فرستاد و زرا آنو چون حاجی میرزا علی اکبر ناصر را در خانه گذاشته سوی بیت ای بی
 شتافت و جمال ای بی در سرداب بیع تحتانی خانه که مفروش بچیر و مشتمل بر تخت و نیمکت و صندوق بود
 قرار داشتند تا موردالی وارد شده اجازه دخول طلبید اجازه فرمودند و تا موردایام دالی رسیدند که در

که حضرت آنک الصلوة و اتع تزکاة بیت این است که در نیا زمانه ایشان بی تقورات مذکور است اشهد بانک امت لصلوة و بیت
 تزکاة و امرت بالعرف و نهیت عن المنکر و چون این منتهی نام شد برید پیش این زینا فرستاد و در مسجد کوفه خطیب آن منتهی را
 با کسی بنام خواند و اول کسی که بقبل آنحضرت قیام کرد شمرندی بگوشن بود که از غایت زهد و روح خالص از سر راه مسلمانان برسد
 که بجای کسی از بیت نرسد و بعد صف جماعت در عقب سرش ایستادند و سرداری عربی در سینه او قرص مسوفه بجهت
 تقدسی بود و قول فرمود او اول نفسی بود که ترنج حضرت آمد خست بگفت در وقت شهادت دیدم که اول نیا از برین خدیجی کن
 بودم تا آنکه آنحضرت در کمال نظرت شهادت فرمودند گفتند آن بحسین مجازد عن مده قتل سیف قده آنهی احوال حضرت
 شعلت شده بزجه است نای مبارک را بر سینه گذاشتند مثل با مثل حضرت ای بی است در جهت گمراه

سال نهم پهلوی

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸

دو نفر از اعیان راقوم شاکشته و نمایانده خاصین کفیل و هیبه جمال اسی تبسم نموده فرمودند ما خود خاصین و
 کفیل عالمی هستیم و والی کفیل از ما مطالبه میکند بگوید اینان همه از ما بودند و مربوط بوالی نیست
 و ما سر بعضی مسائل پرسیده از جوابهایی که شنیده سرور و مجذب گردید و ابیاتی چند در مدح خود
 نزد والی مرجعیت نمود و بیانات و مشنون مبارکه را معروض داشت و والی را خطرات دست
 داد و چهار رد و دل شد و ناچار بواسطه همان نامور سوسل بیای مبارک گردید و دعا فرمودند از ترسخت
 کن بدو پیام کردند که بزودی معزول خواهد شد و همان شب خبر رسید که اعراب بصره شورش کرده عساکر را
 متفرق کرده توپهای دولت را تصرف نمودند و ناچار با توپخانه و مستعدان عازم بصره گشت و اعراب
 بر او تاخته توپخانه را متصرف شدند و او بعد از درگت و فرار غرض از دربار اسلامبول رسید و برجای او

مصطفی پاشا بکراتی عراق منصوب گردید و با کجک چون ضبطه برزرا علی را نسبت اسی آوردند جمال اسی بیایان
 چنین خطاب فرمود که پسر علی شمشیر کشید و تو برای من شمشیر آخنی آرد تا سه روز جهت یافت تو
 تا نه روز و در آن هنگام پدر میرزا علی که در بقعه السیف و اسرای نیز بود و بجهت اسی رسید و طلب عقربان نموده
 از پسر خویش تبری جست و جمال اسی در حق وی کلمات عفو و عقربان فرمود و میرزا علی پس از آنکه

کیفیت احوال مجتهدین و فقهائین بایسته و فقهای ایرانی ساکن در عراق

و چنانکه ذکر نمودیم در همین احوال مذکور و خلال واقعات مسطوره جمعی کثیر از بایان ایران سفردا و مجتهدان
 و برخی با علما نشان بغداد وارد شدند و در کن زیارت جمال اسی کرده روح و نشاط بیعی یافتند برخی با الواح
 شیعیه که در حثان و خمومین و هم لمانشان صادر شد مرجعیت با و طمان خود و نشر اخبار سرور آور عراق
 نمودند و بعضی تاب فراق نیارده بختیبل اجازت و ختمتار مجازت بغداد کردند و عده نیز از شیعیان
 متبعم عراق ایمان آوردند و بدین طریق عده اجاب داد که غالباً در جوار بیت اسی ساکن و طاعت میگشتند

بگشتند مزایه گردید و یونانیان صیت عظمت استقلال جمال این روح علی رسیده و با اینکه مخصوصا
 منجذبان را منع از بار اخلاص عقیده و اظهاراتی بصیرت فرمودند چون میرزا یحیی را خرامی در سن افواه
 نماز مضمین بیان قرین موم و اخوان همی شدند و ملا جعفر سزائی که از ایران تبعید بعراق شده در کاظمین قرار
 گرفت و سید محمد صفهانی و ملا جمعی و میرزا حسین تنولی قمی و حاجی میرزا احمد کاشانی و امثالهم که بنا
 یحیی متفق بودند از بیم سطوت اجاب دل دینم میشد و گاهی کتبا اعراض کمون خود را بجزایر میبرد
 داشته جواب میگرفتند و سید محمد برای نشر مقاصد کمون و اجراء آمال منظور سفری بایران نمودند
 در کربلا و همان ملک نیاز خان مکران آنجا شده بازترین محضرهای در ذکاب و ایامشان ملاقات میکرد و از
 در درین بغداد از شاه پیر بایه حاجی ملا شام کاشانی بود که بجزایر رسیده از ادعای خود توبه نموده
 عنایت گشته مرجعیت بکاشان کرد و نیز ملا محمد زرنجی در جبل عظم آنجذب نموسل گشته قریبای انجام
 دادن او امر آتیه گردید و بی در پی مسافرت بجای ایران کرده نشر نفحات طیبه ساطعه از عراق نموده عودت
 کرد و نیز حاجی میرزا موسی قمی بجزایر رسیده حال جذبه یافته از دعوی من بظهور لیلیت انابه و توبه کرده

میرزا محط از اجل علمای شیخیه نفع در علوم و تخصص شعرش مجرب بود و مانند حاجی میرزا کریم خان در کرمان و حاجی میرزا شیخ تبریز
 و قاجار که هر دو در کربلا و حبه نیام مقام سید شری دشت نوبت انیم زیارت کاظمین از کربلا بغداد آمد و خواست
 ایندت بواسطه کیوان میرزا بجزایر شرف یابد و شرط نمود که در آئین اهدی در محضر مبارک نشسته جمال این بفرستند
 و بدو چنین پیام فرستادند که در ایام آقامت کردستان غم که کفتم و از ایامش این است که حال این می هست حال این
 روز شام جان و دل دلمی بیاد هم بیاید رسم به این است که وصل بیاداری طلب در بنامش بر این در در شرفت مبارک و حبه
 در شرفت مبارک را بگزارد و فرمودند و چون پیام بمیرزا امیر رسیده بجزایر نیامد و روزی بعد در آن
 که باشد و روز سوم در چهار تب سر سام گشته پس از یک هفته در گذشت

سال نوزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۱ م

و چند نفر پیاپی روزه گرفته افطار نمود و غمیای برای مدتها تا اینکه توبه اشراف قبول کرده روزه اش اظفار دادند و مجاور بیت آبی گردید و آن محمد اسمعیل سلسله دوزکاشانی بن آن محمد ابراهیم شاه متخلص میرزا عاقرجا
 بعد آمده اقامت حجت و نیز در پیش صدق علی قزوینی و ضیل نجاشی و اقا حسینعلی شیرازی و اقا حسین
 قناد صفهانی و اقا محمد رضای قناد صفهانی و اقا محمد رضای قناد شیرازی و آقا میرزا محمود کاشانی که در آن قنادی
 بند او داشته با بیان و انجذاب بیع برافروخته و حاجی محمد باقر بهدانی تجارت امته مشغول گشتند و حاجی
 میرزا کمال راقی و حاجی میرزا علی اکبر و اقا محمد باقر و اقا محمد حاد راقی و شاعر رضای در دکانی و غیر هم مجاورت در
 بعد او را جنسها کردند و یکی از مشاهیرشان میرزا آقا میرزا کاشانی (غیب) در جوار این اقامت گرفته
 کتاب بیغیه بیابان ایران همی نگاشت و دیگر حاجی محمد تقی نیز بزرگی چنانچه نوشتیم بنیاد آورده غم
 اقامت نمود و سوره البصیر از قلم ابی دشان وی صد دیافقه و بر این توبه لقب دادند و سوره باران

نیل رندی ضمن بیان واقعات نوزدهم در آن سال ۱۲۷۴ نوشت در کاشان میرزا عبد الله خوارزمی صاحب درش صاحب
 آن نام پیش او بوده سرکنندار است در سرور بنده را دعوت نمود از قیصر رسیم بر سید او را با نام حاجی مبارک متوق آوردیم
 چند آنکه غریب بنیاد کرد و گفت این مرد در عوفا که با او قطب عالم و جود سید استم جان را آوردند و خود که در این زمین هیچ سزا
 خادم و در هر جهت بگرفت در طریق بند او میرزا عبد الله خوارزمی را دیدم مرا از خبر بنیاد او خبری کرد و گفت اولی حکم فصل جمع نویسی
 که او تا که اندوده تو در من هم در حل آن نفوس استم در اقامت در آن اولی حاجی میرزا موسی قمی نوشت در بیان
 غایبی چون تفکر کردم دیدم همه ندان بطرز نه حکایت میکند پیش خود تفکر کردم دیدم نرات هیچ شباهت با آن شخص
 حقیقت دارد و این شخص حکایت از مطلع اعلی نماید در آن مین صدای بیان از آن بیان و بیان و حاجی خانم از کاشانی
 تفرس در آنجا که چیزی نیافتم بگفت بنیاد در خدمت حاکم پیدا شد و آنی آنه که آن اول بیان اول او را از خود و خود
 کردم کار بیاید رسید که جسمی نرات و تفرس من موسی شدند حاجی با آقا محکم و میرزا نصر الله تفرس بنیاد آورده نوشت
 و خان بنیاد شد و قید نیست چه خدمتی کند که مورد عنایت شود آن حضرت نام و مقسم شد که قطار کند تا جان تسلیم
 دید و قیغش قسم داد که نزد احدی ابراز نکنند و بجهت دوری آن محل اجاب که تر او در میگرد تا چند شانه در تفرس
 و خدا برسد نه و چون نزد یک بورت بودند حلالی مبارک یک از خدام را با یک ظرف حیوانات خایسته فرمودند که حاجی

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۸۵۱ م

زیارت برای احمد شهبه نزل فرمودند و آقا میرزا محمد علی نوری برادر زادگان شرفا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین
 از اصفهان بیجا آمدند و در رفته بعد از چندی با نجات سیکه عراق مرجعت بطن نمودند و بدین طریق
 امثال آقا محمد جواد فرهادی میرزا مصطفی نراقی آقا محمد رضا ضامنی الروح و آقا سید عبدالعزیز کاشی و دیگران
 رضا اردکانی حاجی حسین نرگ و آقا حسین حاجی حبیب مشاوی و دیگران عظیم و میرزا نصرته تفرشی شیخ سلیمان
 سید یحیی بی دربی بعراق رفته در کفر صافات نموده مرجعت با بطن خود کردند و آقا محمد علی محفل کاشی
 حاجی کاشی تنبلیق و تجریص بکلمات میرزا ایچی نموده با وی بر سید بنداد فرستاد و آقا محمد علی آنچه سعی کرد میرزا
 یحیی در بانه و بمحضر اسی رسیده بمقتضی حقیقی رسیده و بعد از آنکه چند عودت بطن کرده و بلاخبر اظهار داشت
 که من بظن فرموده در بیان اینک در بغداد مانند آفتاب روشن درخشان است چو تپاچی بنا خدیو بودیم
 در شاه محرمات باینکه در آن ایام بعراق وارد شده مقام عظیم اسی را در کفر کرده اساک زبان نوشت نموده

حاجی بیدار این غویات را بخورد چون آنجا رسیدن در راه و دست که نجاتی حاجی سبب بوی در آن آنصاف زمانه نرنگ نرود
 و بمحض رسیدن دید حال فرخ دارد و رنگش شسته غویات و پیام مجرب را باور ساینده افکارش آید و بعد از آن اجابت مانع
 از ارتکاب فرمودند حضرت حکیم حکایت کرد روزی جناب حاجی میرزا موسی آمد و مجموعی نرنگ از غویات آوردند حاجی در کمال
 ادب و ممانعت نبردند او را و عیاشی فرستاد و در آن جناب شتاب ستمه نمود که بمحض شرف نمود چون تهنه مارک رسیده مجموعی آنگذرد
 سر پیش را از روی آن برداشت که انواع غویات در آن بود با تیغ تیر برنده که آن تیغ را با سرگردان خود با کمال آبرو
 تسلیم جمال اسی کرده قدری تماشای آن حالت نموده فرمودند و در آن وقت نقل بر آن حاجی که آهسته و بید فرمودند شکست
 فیضی آن تشریف کل الجهر من عین تشرود و من یجده احدی شفیتک من اثر و چون در خصم شد فرمودند حاجی انصاف
 خوب رجوعی است که اگر در آن روز خانه که نموده بود با بت میان ما انصاف بر صدق او میفرودیم چه که بوم خینی رسیده کلا
 من بسته امروز است هر کسی سخامی را می شود روز جمعه آن بر آید صاحب انعام خواهد بود و جناب حاجی سفری با بر کسایت
 بقم فرستاد و مرجعت بر اسلام نموده و در منزل جناب میرزا جوار بیت سخن بودند غیر از آن
 و آقا محمد علی سید در کاشی بعد از بغداد فرستاده شده و در عقب مسجد بر آن مرقوم گشت

سال پانزدهم ظهور ۱۸۴

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۱ م

نور شاهزاده شمس جهان معروف بجایه شایسته پانچم (در وقت ازمن - فتنه) عمده امرالدین شاه بود و جمال
ابهی دریا امریوت بطهران فرمودند چه آنکه مهاجرت و دیاب و ایاب جناب بنیاد و موجب بیجان برخی از ایشان
در حدود آن گردید و حاج میرزا قیامی مذکور سخنانی مستهزانه بهمی گفت و نیز عبدالرحیم و شیخ حسن غیره با درکاشان
شده مکالمات و برای اجتناب نمودند از آن جمله اینکه توقف لحد در کاشان نزد او فضل از آن استخسار
بیاشد و جمال همی یکت از اخبار طلبیده منع از نشر سخنان وی نمودند و تا بنسبت عبدالقاسمی کاشانی را
بر جهت فرموده بود زمین کاشان پیغام در ستاد مذکور که احدی مانده آن آمدن بنیاد و نیست باین رسید زبان وی
شده فتنه بخا بود مدت منع دو سال بطول انجامید لکن میرزا مصطفی میرزا را امر موجود فرموده اجاب اخبار

فتنه فکوره در ضمن نظاره خویش که کیفیت این دو واقعات نام حیثیت استیکت فتم کشیده چنین سرود
تا بعد از دوای بسیار خویش را بر این فتنه بین دیار همچون بدوم بر روی نه بدی بر خود در دست مگوی
بند زنده تا بنیاد آدم در فراق عشق ارماد آدم نه بنوشتم که ای پادشاه تو خردار منموم حاد مسار
گفت قیرسم به در من خبر دشمن آنکه ناگام بسنه باز بنوشتم زمان قطع کن بستان روی به ایست گفت کن
با گناه که بر شرم گشته نامر یکبار بر گشتن ۶۰ تا که بنده اند این شوره دیار طایر نرس او بگیرد قرار
ند و بر زدن کشیده در این دلا تا که آسایش بیاید قلب با جو که بنشینم در آن دم این خبر دست خود بوجم بر فرق سده
کاین روزگان بیدار است با اند همچو برجم زودت بود اند ندرت او بسندانه که می زمین او آورده گشتم ندر وطن
من کجای بدم که او بنشیند بغیض زار لیا در با خبر زان روان دست خا در سخن او نه خبر
صد هزاران حیف از یکت من که با ای او کشیم در زمین منقلب احوال فریاد آدم بر در بیت الله ان داد آدم
یا با این که دولت است و حق که خبر دارد از احوال کس من طعنه زده ام صورت پرست یا با مردم بفریاد بر سر
از خدا خاضع شدم در حق او حاصل رضات خدایم که که که بنوشتم یکا نمی سخاک حال مجیدم نمر زان فتم ناک
که بقصد سر زشت خویشتم آب میادوم ببحر ای کهن مطا از آن زمین میه گشتم این چه گیتی بود بر دل گشتم
هر چه من با او شدم نزدیکتر بشدم از حاضری خود دورتر بین در مبارکت ازندی بر سر یا با کافر شدم فریاد بر سر
یکسری من با نام را که در فضای بر خدا تا ایتم از مردم نهان آنقدر از جان کشیدم آه درد تا خدا بر حالت من هم کرد
که خدا من را طوبی تو بودم حال بندهم که بره که کرده ام گری گفتم تو روی مو مستم گریه جستم تو روی معلوم
گر که برین گشتم ام درین سبب از جانش و به تو که طلب گز ازل را خواهم کردم کلان منظره دست از خلق جان

سال پانزدهم ظهور

۱۸۵۸ م

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

اجازت ورود دادند چون در آن سنین عراق عرب حضور ما که بلا و نجف مرکز فقهی شیعه و محل درس و محبت
سائل فقه و اصول و تحصیل اجازه جهاد بود و در این روز من مجتهدین رسیدن که مراجع حکام شرعیه و افتخار شمرده
میشد حاج شیخ مرتضی انصاری در مقامات علم و تعوی و عبادت نظیر مذمت و کمال مجتهدین و دعا شیعیان
ندوی طاعت میخواندند و ادب و اسطه بعضی از علمای مقامات مطالب عالی الهی شنیده بی بطنیت آن برده اند

لکن مقصودم تو را از آسوی	یک نظر بر من بنیاد را بنیاد	من بیدارم فدا هم در کی است	خود تو سره انگارنده تو است
ارضا بجای راه خود مرا	دردای باطمینان را در شفا	خود بفرودی که بر کس کیست	سوی من آید من آیم در قدم
من تمام عمر خود بودم در آن	در تمام جهت ای تمام جان	بجدا از این تو ای من و دانه ام	نه تمام درنگ ای من رانده ام
اندر آن شب برم دیداری	غیر چشمم کس بیداری	خدا طیب داشتند در دل خفا	جهد را کردم در غیبه بر بها
که فرستم صبح آنده خورشید	تا چراغ آیدم ز خورشید	کرده استند عا که ام در حضور	عزرا بدم ای من بین انور
گر بر بسیای خودم زبونم	تا که چشمم را رساندم بر نه	فعل از آنکه بر آید آفتاب	گوشن من آمد صدان حق آب
کس فرستادم بر یکبختی	زمن است این آینه در دست او	دمم آمد ناگهان آرام جان	فدا هم تهنه مغر خض جان
گفت فرزندم بیاد در نیران	که بود در منزل شمس جان	گو که گشتی نا امید از کس	اتنا آورده بر ما بسی
آنچه در شب گفته بشنیده ام	گریه او زارینت را دیدم	آنمطالک ز شستی ز جفا	جهد را فرمودم بر ملا
یکت یکت ظهرا در مطلقم	عقل من حیران شد در خودم	گفت از دست دادم امروز	هر چه خواهم بگو فرزند آری
چون شنیدم گفت او را یکتیک	بردم در کجا مانده است یکتیک	صیحه از جان من آمد بران	کای قوتان نگردد از دست جان
سید و بر اخبرا بهای ما	انعطای تو بهما جانهای ما	آنقدر صد که در شستم و شش	قبل از آنکه که در شستم و شش
هر کلام را چراغی دارد است	با وجود آنکه او ناچارانده است	بفرود که هست از آنای ما	این خوانده است به به جان
گر خدا نبود کجا در دست من	دهش با خلاق خود گفتم سخن	سظهر حق است بر اسم بها	بنده خواند خویش را بنده خدا
بر کبابی با می نهادم مرا	تا رسیدم خدمت آن پادشاه	بر زمین انعام سایه شد	و ششم گزفتم تا ناست شدم
کای خدا بگردد ز جرم جانان	بوده ام تا حال جزده کا فرمان	حال ای نام بخش ای خدا	که خدا زدی نهادم بر جز بها
حضرتی سی بغیر روی که من	بنده ام دیگر مگر ز پیمان سخن	... لذت عفو اقصی برده ام	پای بر سر از خدا برده ام
گر نبود خلق تویی با جان	که در حرمه گفتم در سر نهان	یکت تر آن دم زدن ای من	پس سخن کجا سازم سلام
با فرزند می گوی این حرف ما	گوشتها بر گشته است از دهم ما	توبیان رب علی خوانده	از بیاتش چه او برده

نوزده این سال بیستم شهر شعبان واقع شد

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری ۱۸۵۱ م

و مشبهات خود را معروض داشته مرقن رؤسین گردید و بجنب عودت نموده بلافاصله شیخ رفت در حال
 شیخ مریض و بتری بوده چنانچه قوت بیانی نداشت و از وزیر اعلیٰ صغیر محمد پرسید که این کسبت ^{علینقی} وزیر است
 این بیت از مشنوی رومی را خواند با طبعیابانم و شاگردان حق بجز قفرم دیدار انا فخلق و
 شیخ بنوع مطایبه گفت پس جویت نبض مر بسینید و وزیر ^{علینقی} شیخ را دید که خواند آن طبعیان
 طبعی را نگردد که بدل از راه نبض پی برند آنکا چنین گفت که من بعد از در فقه حضور ایشان رسیدم
 و جهت بر من بالغ شد و پیغمبر عرض یکم که تحقیق این امر بر شما فرض است و شیخ گفت که من نیابت
 دارم اگر فرصت یابم در مسائل توحید و اصول عقاید تحقیق و در حق نایم و وزیر ^{علینقی} بنوع مزاج گفت
 چنین معلوم و مفهوم میشود که تاکنون از مسائل توحید بجز مانده اید و با جمله شیخ مریض از آنگاه بعد از
 در خصوص این امر استواری می نمود و یا سخن در میان میآید چنین گفت بعد از نزدیک است برود تحقیق
 کنید و با قوال مردم اتعنا نمایند و خود برای اعتمادی که بعالم برورد داشت هرگز سخن مغایر و غلطی نماند
 بزور نکرد و وزیر ^{علینقی} محمد رسید محمد مذکور گاه من بعضی از الواح و بیانات آئینه را بدو رساندند و در
 اقدامی حکمزدلی پیوسته اخذ و از ره شورش وقت ملا ما را می نمود و درین طریق در واسطه تذکرات جسمی این
 از طبقه علماء و غیرهم که معین بلاد عراق بودند پیوسته ابرایان آنکند و از سقیمین روز و از با خبر از امر بدین
 آنکه طایب متفحص بودند استنواات عرض کرده جواب بگرفتند از آنجمله سید یوسف سده ای اصفهانی
 از کربلا که توبی مجتهد این کاشته از کیفیت ظهور قائم و علائمش پرسیده گفت هر که این استوالات
 جواب بده اعتراف خواهد نمود و عسکر صاحب از دوستان مجتهد مبارک رسیده و استوالات را تقدم
 داشت و جمال ابی همان روز رساله جواهر الاسرار فی مباحح الاسفار را صادر فرمود و برای ^{سنة} دومی
 و آثار رساله مذکور چنین است هو اعطی الاعلیٰ با ابها السائل فی سبل العدل و النام

سنة ١٩٠٠
سال با نژد و بهم ظهور

واقعات سال ١٢٧٣ هـ ق

١٨٥٨ م

الى طلعة الفضل تدل على كفايتك وعرفت سؤالك وسمعت لخناش قلبك في سرادق نوادك
اذا اندفعت سحاب الازادة لتتمتع عليك من مطار الحكمة ولما أخذ عنك كلما اخذت
من قبل وقلبك عن جهات الصديقه الى يمكن الاحدية وتصلك الى شريفة الصديقه التي
عنها رتبت نفسك فيها ويكون عطشك ويريد نوادك وتكون من الذين هم كانوا اليوم ^{الله} يريد
لصديقه ولو اتى في تلك الايام التي احاطت كلاب الارض وسبع البلاد وحضبت في
وكرت سرب واكون ممنوعا عن طهار ما اعطاني الله من بل ابع عليه جواهر حكيمه وشوفاث
تدريه ولكن مع كل ذلك ما احب ان احب من نام حرم الكبرياء ويوعد ان يدخل في
رفوف البقا ويحب ان يطير في سماء هذا البلد في فجر الفضا لئلا اذكر لك بعض ما اكره
الله عما تطغى النفوس وتعلمه العقول لتلك يوم ضوا والمبغضين واعلام المنا
و در مقامى برى جنين خطاب فرزند اذا انا نصف با انها العبد الذي عار اربابك
في الظاهر ولكن يحب ان اجاب في الباطن ثم اجعل محضك بين يدى الله وانك ان
لن تراه انه هو نوادك وانك ان لن تعرفه انه هو بمنك هل بعد احد ان يصير
لك الكلمات بدائل منصفه وبراهين واضحه واشارات لائحته على يدك
يسر مع قلب السائل ويكون نواد المخاطب لا قول الذي نفعي بك لو بعد احد ان
يشرب وشعائرها الا من يدخل في ظل هذه المدينه التي يثبت اركانها على جبال البنا
المحرمه وجدارها من زبرجد الاحديه وابوابها من اللباس الصديقه وثوابها عن طلب
المكرمه والى سببى سمعت عن واحد من علماءهم يقول لو يظهر كل تلك العلا
ويظهر نام المامل ويحكم بغير ما نزل في القرآن فما يكون بين ايدينا من الفروع لتكذبه

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۱ م

و فضلہ و ما نصر بہ ابدًا و امثال ذلك مما يقولون هو لا الكفرين بعد الذي نام الفيا
 وفتح في الصور وحشر كل من في السموات والارض والميزان نصب والصلوات وضعت والابا
 نزلت والشمس اشرفت والنجوم طلعت والنفوس بعثت والروح نفخت والملائكة خفيا
 والجنه اولفت والنادى سعرت وفضي كل ذلك والى حينئذ ناعرف احد منهم كاتم
 في عشوائهم ميثون الا الذين هم آمنوا ورجعوا الى الله وكانوا اليوم في رضوان الله
 يمجرون وفي رضوان الله يكون وراجزيا لجنين مطورهت ولكن ما وجدنا الصفة
 وما شهدنا المهله من هذا الما في الذي جاء من عندكم وكان عجولا في الامر و الكضا في
 الحكم لئلا يخطونا والكفينا وما انما نذكر الا سفا دينا مما وما ينبغي لها و يلبس بها
 الخ كيفيت انجارتا قاسيد اسمعيل زواره و برحنى

از وقایع مهمه در بغداد

بزرگوار ابراهیم خان تبریزی قونول ایران مقيم در بغداد که بنوع مذکور اظهار محبت و اخلاص نسبت بحاکم
 میکرد و ذات نموده در بزرگ ملک برجای وی برقرار گشت او نیز نسبت به سیکل مبارک بحکال تواضع سکون
 و رفتار کرد و در ایام کار گذاریش و قعه آقا سید اسمعیل رفیج (زواره اتفاق افتاد و اوزار علماء و
 محرمین و زرشا پیر بابیه بود و بعزم تشرف بمحضرا بهی وارد بغداد شد و زرشا بنده احوال و آثار مبارک
 حالت عشق و جذبیه با دست داد و غایب ساکت و شکر و متذکر بود و گوی سیکر نسبت داشت
 و بیانات عشقیه جذبه بسیار در فارسی نوشت و متذکرها خورد و خواب بریده شبها سر بر
 مبارک میگذاشت و چند روز قبل از طلوع آفتاب فاسته در بیت و کویچه با عمارت سیادت

سال شانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۲۵ هـ ق

۱۸۵۸ م

سیادت جلیب کرد و خاشاک و غبار را بر آبی که تحت اقدام نماند به جلد ریخت و مدت چهل روز آن
 حال باقی بود و با لاهور در هنگام نهری بجناب بغداد در طریق کاپلین کنار و جلد عقب بیکه بکماش رفته
 در آنوقت که مردم ذاب و ایاب میکردند روی بیعتی ایی نشسته صلحوم خویش را با تیغ برید و خون در داخل جلد ریخت
 و در آنحال در آنوقت باریه برین برای بردن آب آنجا رسیدند و در بوجی را مشاهده کرده پیچیدند که حال آنکه
 عثمانی که دیدند سیدی بد آنوقت بزرگت بشناخته و جسمی مجتمع شده هنوز رس داشت تیغ بر روی
 سینه اش بود و میخواست خود را به جلد اندازد همانوقت نمودند و در قائل پرسیدند اشاره تیغ روی سینه
 خود کرده همانند که با دست خود اشعل را برکت شد پس او را بکناری برده ایرانیان را آگاه ساختند و
 او را بسرایه حکومت عثمانی دینز تو نونجان برودند و همگی تحقیق نمودند معلوم شد که آنجا نمود پس جسده اش را
 بکاپلین برده در آنجا دفن کردند و جمال ایی از این واقعه بسیار شاعر شدند و تیغ و اشاره همانند که
 اولی این بود بد آنحال بانه در موجب تربیت روحانیه و تقدیس آتام شود ولی در بعضی از بیانات
 مبارکه در حق وی چنین مسطور است انذلسلطان الشهدا و محبوبهم و نیز حاجی حسن تبریزی که تخلص
 علیه نهشت بقوه عشق و انجذاب تقاسیری بر کتاب مستطاب تفسیر حسن العصف فوشته تحقیقاتی
 نموده شور و وله بدی در حالت دوستان ایجاد کرد و هر کس حال او را مشاهده نموده کلماتش را
 شنید منتفب گشت و او قبلا در کرانشاه بجزر ایی رسید و نیز چند سفری بغداد ذاب و ایاب
 کرد و در آن ایام خان ساکت و ساکن بود که بعضی نوع حیرت و عجب حالت او را در محضر مبارک

حاجی حسن تبریزی حاجی علی عسکر که ضمن واقعات تبریز در بخش تمام دگری از او نمودم در سال دوم انچه در حضرت نقطه اولی بی تحقیق
 نقطه زچون حالات بی منوع و از آنوقت بجناب باب بود و بواسطه حاجی رسید به استحضار در این احوال گردید هرگز زبان
 نطق در بشوید بیانات انجذاب رسیده نموده شدند و در آنگاه با هم بودند و حاجی حسن بعد از واقعه شهادت کبری ایضاً

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۸ م

سپارک مذکور در غنچه و جمال اسی فرمودند که هنگام نطق و بیان حاجی بیاید و در این ایام خدا بر عظمت و وحدانیت جمال اسی بر کشید روزی قدم بر کمر بسته در بیرون بیت بختور مبارک معروض داشت اذن فرمایند تا بر جسد درخت نام ابرته را از آنها رد و ابلاغ نماید و در جواب وی بدین مضمون فرمودند ای حاجی قدم را از کمر بکن که امر اسی آنقدر در غنچه ظاهر و صلیح در یحسان اتفاقا شود قدمه و شمشیر لازم نیست نتیجه ایمان شمشیر این آخوند است که کجلی از علوم این کشته بجزیر میباشند و غیر اعراض و اعتراض بر حق شری ندارند همانا این امر مبارک است این غنچه عمل غنچه ظاهر و احدی در حیات مرصیه ظاهر شود مزاج و جدال و سیف ممنوع است و دیگر در غنچه ملا با قرابن امام جمعه فرشته بود او را در پیش

بقصد تجارت عام بغداد گشت و حالات تجار آنجا فریاد و بیهوشی را در او مشاهده کرد که گفته است حاصل شد و بعد از واقعه بیخ نذرده امداد موجود است و من فرموده بچگونه فریز رسید از جهت شدت معروضات نام این امر نسبت نیست تا در دور قری و اطراف مشغول بکسب گوید و یک از اقوامی منقبضین ابو سحاق چهارم را قاضی کرده پس در راه مشرف شد و بعد از آن اتفاقا در او پیش و اعتراف کرد و آشنایان را بر او قدم برده قصد دستگیری آن داشتند و نظام بر نشسته که نموده تا غفلت بخوابد و حاجی تجرید فرود می آمدند که حاجی مجرب و مصلح (خیل شاعر) که در بغداد مجرب برای دشمنی تزار موجود است ایران فرمودند خیال ندیدی و پشت آمده که در آنجا در حضور مبارک طلب برکت و ثروت میگردد هنگام حرکتش بیخنده فرموده با بیان بگو منای ظاهرش تا تو چه خواهی کرد ولی در آنجا در خط خواهد افتاد و در لای مجرب او را گفت پناه ببرم مجددا از خانه که برای او عالم در خانه من ضرر دارد اگر غنچه بر خط میاید غایت نماید و اتفاقا و من که در آنجا مجرب او فرمودی گفت من دست بر میزنم تا معروضات تجار ایران گردد و آنوقت خواهد دید که در امر نه چه خدمت نماید بکنیم و چون بفرزین و تبریز رفت و تجارت مشغول شد و تره کرد و با سلا رسول سفر نمود و زبان دانده در عالم تجار بسیار میرفت و حاجی مجرب او را چه تا نیز تجارت رسید ولی همیشه حال او با عدل بود تا هر دو بک فرستند و چون حاجی فرزند را ببیند در مدد جمال اسی با درنده ملاقات کردم او را معاشر با اشخاص آلوده بر نیاید و بد و شر و دشمنی مسود بود و چون او را مشاهده نمودم که میفرمایند و تامل فرمایند این است تو هم من در کمر نه اعتماد نمود و چون نمودند طول کشید که برای آنکه بچسبید و خرید قیمت آن ترال چشم کرد و صد فرود تو را جان حلال و قرض حاصل کرد و بختور مبارک عرض داد و هستد عالم خود در جواب و در حضرت غایت شد و در دهان ایام چه تره کرد و حاجی شروت با فریاد و در بیوقت چنان نمودند که این بگو گفت امروز خدای محسن و مشهور این لایه است بچگونه بیع مبارک بر شد فرموده معالی او را از اگر غنچه در خط غزالی که در او پیدا چون از کلام مبارک خیر یافت عینا فرموده و در آنکه زیاد بخار نشسته و معروضات بر زبان گشت و نزد حاجی آنها را نای نمود و عرضش بر هزار فرود

سال شانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۸ م

در بهمان آغوش با وی تصادف نمود و بحکومت عرض حال گفته غلام باقر او دستگیر کردند و وحی که در
 حین خروجش از عراق در حقیقت صادر شد بر حیش در آورده و در آن لوح این مضمون بود فلان فلان
 ما فعلت و بلس ما فعلت و تو بیخ و امر بتوبه و انابه بود و حاکم بعد از مطالعه توفیق گفت چون
 با مرصاحب امر خطا کردی باید محبوس شوی و چندی او را در حبس بست پس بر سائل در سائل
 ما پیش از اصلاح داد و غلام باقر مرخص شد بعد از عودت نمود ولی دیگر جمال ای بی با و اظهار عتاب
 نفرموده زیرا که واقعه مذکوره سبب گفتگو و طعنان بعضین بغداد گردید و در سر بغداد و نیمه خایم
 و دیگر آنکه سید حسین قزوینی از زائران کرمانشاه مناسبتی گفت و اینکه خبر مبعوع جمال ای بی سید
 بسیار شایسته و چون واقعه فوج موجب عیب معاندان و در لیبیان گردیده اند شیده مذکوره
 بانه اشتن حکم مقامت چنین جانفشانی میکنند و اگر امر بجاست یا بند خواهند نمود و
 همچنان در بعضین کرده اند اما ای بیخرفق نوری اجناسا در شد و حبس از آنان که در در که محل شغلا
 خود بودند بعضی اینکه امر مبارک را شنیدند که باران بارگه بسته و آنچه داشته کالعدم پنداشته
 بدون تأمل نامه از بغداد ببردن فرستند و اما محمد رضای شیرازی سابق آنکه در چنین نوشت این
 اگر چه دکاتی نه هشتم چون آن عبد الرسول قمی در بارش مشهدی حسین دیدم که ترک دکان نموده ام
 برودت اند و حکایت کرده که امر مبارک بخروج اجاب بیان صادر شد و ما عاریم گفتم برید که من هم
 رسیدم در فم عصای خود را از دکان آن سید حسین قزوینی فرستاد و نوشته خویش را ببردن در در راه معظم

درستم محرم موجب فزایدان حضرت شایسته مرزا آقا صاحب عظم نوری و سر نظام ملک و در زینگر در صحبت من بر او
 و شن و در آن خانه برای من است ای بران عظیم یافت و در آن جمله نیز آنچه در حق ملک و در باره خود چه شد و نیز آنچه در آن کسب
 بسیار و در هر یک از او سفیر متوجه ملکات تیرا که گشت و در آنجا رسیدم در شهر و در آنجا بود و در آنجا بود که گریه

سال شانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هجری قمری

۱۸۵۴ م

منظم بایشان رساندم و نامشردان جمعی هم از عقب محض شدند و گفتند نیز از شکر همه خواهرزاده و پیشکار
 میرزا محمد خان دبیر درام که برای انجام اموری از دولت ایران به دارالسلام نامور بود و بحضور مبارک اطفال
 اخلاص عینود مشرف شده عرض نموده بود که امروز امر عیسی در بازار بغداد مشاهده کردم به کان ابریک
 از درستان شماریدم دکان بازر و بیجا دیدم جز دکان سید حسین که بازن بود او را در حیرت دیدم
 پرسیدم گفت خبر صحیح در اینجا است که شما اینجا نامید حال مبارک فرمودند علی امیرنویس هم برید
 لهذا با تقدیر توقف که مشغول بسن دکان شوند جائز نمانند و سید حسین مورد دعا ساخته
 امر بخروج از دارالسلام فرمودند هر قدر میرزا شکر همه شفاعت نمود که او را معاف زنده فرمودند تا تنفعه
 شفاعت الشافین لهذا با نرد در حص و عازم بصره و نیز شکر همه فرمودند که دکان مبارک نطف
 در مطبعت کند که چیزی تلف نشود و بصاحبش برساند و آثار رسول و آقا محمد حسین قمی مذکور چون بقیم
 دارو شدند برای هیچی که در مردم ایران از جهت ارجیف منقوله نسبت بیابان عراق بود علما

دو روزی جمال ایلی در بزرگ شاهی میفرمودند و نامشردان جمعی میرزا آقاسی میرزا آقاسی میرزا آقاسی میرزا آقاسی
 آمدن آن معلوم است که خبر تازه باید داشته باشد میرزا آقاسی میرزا آقاسی میرزا آقاسی میرزا آقاسی
 گشت و او را از تصرف کرده و سپهسالار صدر اعظم شد فرمودند صدر اعظم شدن سپهسالار صحیح است چه که با اخلاص
 گشته شدن میرزا آقاسی صدر اعظم که بابت میرزا آقاسی وقت محمود اگر نوشته با ما رسید و بخواند حال
 فقیر خود اقره خواهد نمود اما حاجی آقا میرزا آقاسی باید دولت باید داد و آفر آفری در رسد بعد چون خبر صحیح آمد
 همان بود که فرمودند منصرف شدن سپهسالار بصدارت و عزال میرزا آقاسی و نفی او از طهران میرزا بود که بعد در
 آنجا با حرمت کبری حجت کرد و در او اعلی در مبارک بنیاد با تمام اولوی صادر و در برای او فرستاده و بدین طریقی
 داده او را شریک و بیستم خوانند و در اول آغوش حمد و ثنا سلطنت ظهور و اقتدار امزش بود که طوک امزش او را از فرود
 نتواند باز داشت و بعد در شایعات بیان سخن و طغیانیست خود فرمودند که خدا یا اگر فرود که بریزد و پرنیانی پرورش دادی
 بر آن عمل بد بخیر خوانند و حق اینطرح مبارک با رسید که عازم دیدن میرزا آقاسی امام جمعه طهران بود و چون دیده

سال شانزدهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۹ م

علماء شورش کردند حکومت برادر و سید محمد باقران فرستاده در مجلس مقید و مغلول ساختند و آنجا حسین
پس از سه سال حبس در بنا رفات یافت و آنرا رسول هفت سال محبوس بود و طول مدت حبس نمایان فرغیت
اخلاق خود نمود و سال ۱۲۸۲ از حبس بیرون آمد

انعامت و مقاومت قونول ایران و شیخ عبدالحسین باجمال اهی

میرزا بزرگخان قدس را دولت ایران قونول بنده و سبب نمود و قبل از درودش در بندها و شہرت یافت که بیایان
دستگیر کرده بایران میفرستد و باند و غیرت باسی الی چهل نفر از فرزانان و غلامان دارد و بندها و شد و روز سوم
به جمعیت عزیزین از اینجانب و آنجانب بندها میگذاشت و آنها را در دست و سطوت و نسبت بیطاعت ابراز بغض و
عداوت میکرد و با شیخ عبدالحسین که بدین وسیله و بیگانه گلی داشتند برون این طاعت میدادند و بدین سبب که سبب
مصطفی پاشا والی بندها و جمال اهی سقیم دولت ناصرالدین شاه دهند و میرزا بزرگخان نزد والی زرتختین بیان کرد

دید که در مع مبارک ابدان نیست مصلحت مبارکش ضعیف و قاطع نظر بود بسیار متغیر شد با جان است مجلس امام جمعه دارد میشود و روح
سبک را با امام داده گویند که جمعیه چه بین و شنیده و چه تقصیر از برین دارد کرده اند امام جمعه روح مبارک خوانده و بگیرد که بسیار
فرشته این جز که عقل ایراد باشد نمی بینم و حاجی علیخان چندی در طهران منزل و محمد زاید و بندها و در آن چند روز توکل تقاضی و
و پیشکش بخدمت آید و در آن وقت و با اهل خیال بجان آفت و آزار و آفت و آفت چون بنای نظم کند است ندای پرستان آید
نموده در روز روشن بر او هجوم آوردند خود او را گرفته محبتش آسودانند و موای او را بخوردش دادند و مانند چهار پا او را
با پلان و انجام سواری نموده تا آنکه او را از طهران جویند بیوم درودش بطهران با جان هفت که نه دست لرا
بیرون آمد بود مردم تماشا می آورند و برای شورش را می خوانند از جمله اطفال می گفتند خوش رسیدی بجزای علم ای کبریا
هر که کاری بد کند پیش ترا پیش علی ده خانه خود را محبوس ز خانه نشینش کرده و نور سوز در خانه اش چاقه ندهد و در هر روز با گوشت
و جویز نموده تا از غصه با رعاش بدن و دست ق بیاشد و نوعی مغرور بود که حتی مقام و اهل خیال از او دوری میکنند هر چند
او پس از مدتی لین طهران انداخته ولی فصاحت و ذوقی که بر او دارد و بر احدی نه همچنین کلانتر طهران با آنکه خوش بسیار محبت

از روز شنبه ۱۶ شعبان گویند و این است
تقدیر بزرگان کار و کسب است و او را نگار و روزی که او را بصلح نمودند
تا است بندها و مردی در دست بود تا فرستادند ۱۲۷۶

سال شانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۵ هـ ق

۱۸۵۹ م

کرد که خدق ابتاع انداز ایران گریخته پیدا آمده اعانت حسنه اجازت دیده که آنان را قرض کرده بفرستیم و پادشاه بزرگ
نفس بود و در این سطره بعد از پادشاه که جنگاریم از مقامات جلالی و نیز از اعاظم فنون و شیخ عبدکبیر آگاهی یافت
و مقصود وی را بفراست فرمود و جواب چنین گفت باکی نیست اجازه داید و آنان را در سینه کشید فنون گفت منظورم
اعانت مساعدت شماست بلکه باید دشمنان اجراء نمیشود و توانیم و الی گفت عجب این گریخته گمان کیستند که
شما با همه قدرت و سطوت اقتدار اخذ ایشان را داید فنون ذکر جلال ابی و این سطره نفع نمود و الی بعبث
حیرت بدو گریسته گفت کسانیکه جمع فنون علماء و فضلا و ارباب و اعاظم بغداد شهادت بر علو مقام و کمال
و تقوا ایشان میدهند و سبب محضرت ایران و ایران نباشند شما گریخته میخواهید و میخواهید با اعانت ما دست
تقدسی بایشان دزد نماید فنون گفت برای این است که این سطره نفع هم بآید و هم بآیند شما نفع
و الی بیوج تفرض گفت از این کلام شما معلوم میشود که دین و شما با هم منقار است و دیگر از این صحبت
کنند و میرزا بزرگخان برخاسته خابنا حاضر اسیرین آمد و بیسج مذکور بحمل و اذاعات معاند
و مقاومت پرده خشنند و سکا تیب محقوه از مغزیات بطهران نمی گاشتنند و نزد ایرانیان مصمم
عراق حکایات در روایات جمعیه نشر دادند و شیخ عبدکبیر در مجلس چنین گفت که در عالم رویا دیدم
بناصرالدین شاه در سخت قبه قرار دارم و در بالا محادی سر شاه لوجی معلق که خطش انگلیسی عبارتش آیه
الکری است و مشهور بود که با بیان آنرا زارشته آوران کرده اند و اینکه چشم شاه بلوغ افتاد و این
این عمل با بیان است و عنقریب با همین شمشیر که بر گریسته ام تمام آنرا از میان بگذردم چنانکه داری

مجتبایان قزوین دشت و خواهر بهار قسم خیده اند و نه است و چون بازیت اجبارت بر خطت مدایم قطعی که مردم در سلطه
سنگباران کرده سلطان ایران آن ضربه با غواصی گمانترو است لذا حکم کرده در میدان ارک بطنی باش اند و چند ویران بپوش بستند
و در بازار با نهایت دقت کشیدند و تا سه روز پای تا چوق انداختند ولی باطل میشد زلفی دارد شد بیل زلفی

دیاری ازین خطه در هیچ دیاری باقی نماند و بعد از آن رویای دیگری بدین طریق جعل نموده نوشته ساخت که
 دیدم در باغین خانیقین و بعد از یکی از بابیان بغداد در حالیکه سواره با جمعی عازم طهران خود را بمن رساند و شبیه
 پر از خون که در دست داشت بر سر درو دیاسم پاشید و این رویا با از خوابهای صادق است تغییرش
 اینکه بعد از ساعتی من خفتی بفتح و قمع این خطه میگردد مورد الطاف و عنایات سلطانی واقع شوم و شاه ^{طهران}
 مطلبه و در بین طریق بدست این خطه گشته مشوم و این سبب شود که دولت و ملت ایران بحضرت عزیز
 آمده بیخ و بنیاد این خطه نهد و کند و منهدم نمایند و یکی از محرمان شیخ که بطبع علم انیسر و با اباب محضری
 می نمود رویای مای مذکور و کلاش معرفت فرمودند آن رویای اولی که این امر کسی را بخط انگلیسی با یکی
 سر سلطان ایران منسوب به تعبیرش نیست که این امر بدین همان امر رسول الله است و کلاش این کلام
 قرآن منتهی نیست که صورت الفاظ تغییر یافت و اما رویای ثانیه این را بداند که با اجای خود را قبلا منعی
 نمودیم که متعرض او نشوند و او را بخدا و گذارند و نه او را بطهران مطلبند و نه بدست بابیان گشته مشوم
 و کذبش البته بر همه معلوم میگردد و آن شخص نزد شیخ زلفه نصیحت منعی و توبیخ نموده گفت اولی این است که بجای
 با ایشان ملاقات نکنند و ثانی اگر حق است معارضه کنی و اگر باطل است از روی بصیرت حکم جاری کنی
 گفت تبرسم از اینکه ایشان برای مجاهد حاضر نشوند آن شخص از جای برخاسته گفت حاضر کردن ایشان را
 من در عهد بگیرم و اگر بنزل ایشان نیایند فرار در منزل خودم میدهم و شیخ با حضور جمعی قبول نمود و در وقت
 بمحضری معرفت گردید فرمودند این فکر صواب است و همین آن اورا خبر کنیید چه چنین امر خیر است

عاجی بر چنین گل گلاب شیرازی معقم کافور باغیاق شاهزاده خانم عمه مرآتین شاه بطهران رفت و بعد از سه روز
 از کلاش پیش پست خان آقا محمد در بندی معقم طهران رسید و او کلاش بت با مرآتین شاه از آن کرد و بعد از آن
 برآمد و شاهزاده خانم معقم و کوشش بسیار نمود تا عاجی را از خطر نجات داد

سیم و پادشاه نزدیک
 من گفتم
 بر کلاش نظر
 که کلاش کینه که
 عالی بعبت
 و مقام و کلاش
 کلاش است
 بن کلاش
 بن صحبت
 کلاش معاند
 بر نیان معقم
 رویا دیدم
 کلاش است
 کلاش گفت
 کلاش گفت
 کلاش دیدم
 کلاش است
 کلاش است
 کلاش است

سال بمقدّم طهوز

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

تا آخر جائزه و من از امرزاده روز قیما هجتم هر وقتی را بعین کسید خبر دهید تا وقت موعود و غیر
شوم و مجال مذری برای شیخ نازد و بهیکه کلام مبارک را بشیخ رساندیم نموده بعد از ای مختلف تقدیر
گشت و این حکایت نزد اشراف و تجار ایرانی ساکن کابلین و بغداد بواسطه همان شخص شیوع یافت
و مدتی نقل مجالس بود و حرمت شیخ چنان از میان رفت که ایامی طویل از کابلین بغداد و غیر
گذشت و بعد از آن با میرزا بزرگخان و همستانان به سیه و تبه فدا و مشغول گشت و در لوجی
مفصل که در آن ایام از قلم ابی صادر شده و قصص نبی و بلا یا دارده برایشان از قرضات علی و غیر
عصر و نیز ظلم و تعدیات پشویان وین را نصبت بجزت رب علی بیان نموده اند احوال و اعمال شیخ
عبد حکیم و دانش و نیز سادی افعال ناصر الدین شاه و میرزا بزرگخان را چنین ذکر فرمودند و منهم الذی
سمی بالعبید لهذا الاسم الذی انفع منه محمود الاسماء و یشهد بذلك اهل سرادق البقاء
و من و انهم هذا العلم الذی المکنون و هذا هو الذی یفر الشیطان عن کفره و احرف من
ناه اکباد الدین هم انقطعوا الی الله و کافوا علی ربهم من کلین و اامن بالله طریقه عنین
و هذا هو الذی سوس الشیطان فی نفسه حیث اغفله عن ذکره و به و اخرجه عن جوارح
مقدس محبوب و هذا هو الذی علم القابیل بان یقتل اخاه و کان من الذی استکبر
فی اول الامر علی الله المیهن المیهوم و ما من کفر و ما من ظلم و لا من فحش الا و قد بدین
من هذا الشئی و سمعوا کل ذلک الیه ان انتم بغیر الله الله تفرعون اذا الشیطان
الیه ملائکه الفردوس مع ملائکه الی با ما ملهم و یخبرون بعضهم بعضا بان هذا
هو الذی استکبر علی الله فی اذل الازال و اعرض علی النبیین و المرسلین فاعرفه
ثم العنوه ان انتم تعرفون و لهذا جعله الله خادما للمخرفات نفسه و عماله الله

سال بقعة بهم طهور

واقعات سال ۱۲۲۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

ملائقة بحيث يمر جدار الذي كان منسوباً إليهم وافنى عليهم وبذلك يعجزون ولا يفتخرون
وكذلك اخذ الله الذين هم كانوا يجتاحون في هذا الهواء يطرون فلفلك
ياخذون بما اكتسب بذلك بحيث اجريت سيف نفسك على وجه الله واستكبرت
على الله المحسن العزيز القدير وفي ظنك انك تخدم آل الله بما هم وما تدرون انك
الذي اوتيت في الجوه الباطل ولا يبادل شي في السموات والارض ولا تاكل ما كان
وكل ما يكون وتحب انك ترميها وانهم يلقوا اسماها الا ان الذي قضى بهك ما تم
بل حريت اساس البيت وهدمت او كافتها وهدمت اثارها ويشهد بذلك
لسان العيب في جبروت الغر ولكن الناس هم لا يشهدون وانك الذي افضت على
صاحب البيت واصلاها وما استحييت عن الله ذبك وديت كل شي وتحب
بانك ترميها وهذا يعني من نفسك الخبيثة على الله العزيز المحبوب تاسئلوا منه
باملا الارض اما تقولون بان الله يفر في كتابه الحق ان لا تحفظوا اموال الناس بالظلم
عن ايامهم الا فتكفرون وكيف اخذوا من الناس بالباطل عن الذي يعني على الله وكان لعله
اظهر من الشمس في وسط السماء ثم بما هذه البيوت ترمون وتشهد حينئذ بان صاحب البيت
يرى عنكم ومن اعمالكم وبلغكم بالالكسب لم انتم في اسرار الامم لا تفكرون وسمعايات
هذا الملعون يفتخر في المجالس باستكباره على الله فلقد افترج رجال من قبلك وكل حينئذ في النار
بصخور ولين يجدون لا نفيهم من معين ولا ناصر وكلما يستغيثون بما العذب لا يتأ
الا بفتح الله التي يعذب فيه المشركين فلما هو الله يا ايها المشرك بالله والعرض عن اياته و
الكافر بعبادة اهل الكتاب التظلي من نار فلك يفترون ويستعدون بالله منك ومن

سال بقصد بهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

ومن شركت وفي كل حين عليك وعلى من تبعك بلغنون فلما نهاكم الله عن التوجه الى
الذين هم ظلموا وكفروا بقوله الحق لا تكونوا الى الذين ظلموا فتنضم اليهم فبما انتم
تستغفرون بهذا الظالم العاجل الذي يترك في نفسه كل ما نفى الله عنه ويضع كل ما امر به كما انتم
من اعماله تشهدون ومع ذلك انتم تستغفرون اليه وتعطونه وتوفرونه وتدعونه في
مجالكم وتبغونه فما امر ثم اليه في اموركم تتوجهون وهذا سرائر من قبل على محمد البرا
من كلمات غير محفوظ وكل وجهه هو مولها والجنسيات للجنسين وهذا هو
الذي تفرق بالجنس وآمن بالباطون وكفر بالله وكان من الذين هم كانوا على
يتكبرون وهو لا الا يلقون على ما فعلوا وظلموا في ايام الله وكفرون وبلغن
الذين هم ظلموا واعرضوا من قبل ولا يدرون ما يقولون وما يلعنون الا على انفسهم
ويكذبهم انما لهم كلما الكذب ابدى بهم وهو لا الذين كفروا بالله بعد ما عرفوه من
كما كانوا اليوم ان يكفرون ولو هي بغير خطاب شيخ عبد الحسين درويش از عدم حضور شري
ملاقات صادر فرموده هو هذا نزل شيخ عبد الحسين ان يا حسين نوزد الحسين
وتقل الحسين يا ايها العاقل المرناب انا اودنا حضورك في العراف وجعلنا
الاخيار بيدك في اي محل تريد للحضر وتظهر لك البرهان انك قبلت اذا اجابنا
هبت الادباج انك فريت يا ايها الذباب اتينا بنا فرقة الاجتماع وما وجدناك
يا ايها الشرك بالله مرسل الايات لما رأيت بحجرتك اعذرت يا ايها الكار ما
ادنا لفانك الا لبتم حجة الله عليك وعلى من حولك لعل تكون اذ البغضاء في
صدرك وصدور الذين كفروا برب الادباج انك اعرضت عن لقاء بعد الترشا

سال هفدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق ۱۸۵۹ م

بیتانه اهل الفردوس سوف تبکی وتزوج ولا تجدل نفسك من مناص ان اصبر حتى بانك
الله بقره من عند سوف تاخذك فتحات العذاب وتوجعك الى التيران نادى
الوجن لظلم البهان والملك لله المصنوع الفها و فداخذ الكسكان بربه لنفس
والهوى والمخلصون اقبلوا الى مطلع الوحي بروح و درهما ندجا فصل الخطاب و
المشركون ليس لهم الا الجحيم انها لبئس الضراد لا يمنعنا البلا عن ذكر مالك لا
ادعوا الناس بما امرت ولا يمنعوا عرض من على الارض ولا سطوة كل متكبر جبا فدا
جعل الله البلا با كسائم التبريع لهذه القدرة التي اذ لفت بالجن ونطق كل ورد
منها السلطنة لله المصنوع المتحد سوف بانك الموت وتوى قهر تيك يا ايها
المعرض عن الله به الى الوعد ونادى المناد

واقعات واحوال آقا محمد قايى در عراق

آقا محمد زميل كبريا فاضل قايى كه علوم اديبه و مقدماتيه را در مشهد تمام كرده علوم عقليه و عرفانيه را در نيزد
نيزد حاجى قايى كادى حكيم شير بايان رساله علوم فقه و اصول و غيرهما را در نجف نيزد حاج شيخ مرتضى
الانصارى و غيره از ارکان مجتهدين فائده داد و شيخ فلكور شش تن ديگر از فحول علماء براى او
اجازه اجتهاد نوشته و شيخ عبد الحسين كه نيزدى در طهران آيا مى چند تحصيل علوم عقليه كرده
انكار عقايدش اندك اطلاقى داشت و جمعى از علمائى ديگر نيزد ابايى دانسته و برخى حكلى و صوفى
مخوانند و از مرادده اش اينها فقه در كابل و بغداد و كابلين خبر داشته و شيخ مرتضى و غيره اعتراض
كرده گفته اين فاضل بايع و تخر بايع چون ببلاد ايران حضور صابوطن خود عودت نمايد با وجود چنين صورت
اجازه شكلى درين نيت كه حتى بغير از مردم را بايى نمايد و سعادت برانم و ضلال ممنوع و محرم و باشد

سال هفدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

شیخ جواب گفت که انجمن عالم باجم در استیجاب شرایط اجتهاد تفضیلتی ندارد و اما بر قلوب و وجدان مردم را می
 نیت مکلف نظر پریم و حکمی بر خلاف عدل و انصاف نتوانیم داد و اما محمد باجرم منظر انصوری اعظم است
 بایران نمود و شیخ رضی دیر تا او را وی السلام بدرقه کرد و در چون بغداد وارد شد نوبتی با کمال تحفظ در حقیقت
 در شیخ عبدالحسین و عباس سنانش خود را بسیت ابی بقصد زیارت رساند و شرف بجنور حاصل نمود و جماعت
 ابی بنوع مطایبه قریب باین مضمون بدو فرمودند که مثل شما شخصی مجتهد و بی‌تمام و برج حکام و بلاد آمان
 چگونه ببلات ما که مطرد دولت و مردودت و منعی از ملکیت و معاشرت با ما موجب اتهام و بدنامی
 آید و حفظ و اعتبار خود ننمودید آنگاه برخی از خدام را دستور پذیرائی و مهمانداری از او در قیمت بر
 خانه دادند سپس با ملا صادق مقدس در اینجا تصادف کرده از ملاقات و مصاحبه با او سرور
 و در آن حال جمال ابی با بعضی از شاهزادگان محترم ایران که متوقف در عراق بودند وارد شدند و ملا
 با کمال خشوع و فروغ آورد و جمال ابی با هر دو مقداری مکالمه و تفقه فرموده با اتفاق همگان در
 و اما محمد که مؤمن میباید بود و هنوز از اسرار و نور ابدع ابی خبر نداشت از فرط خشوع و شرم اظهار
 حیرت و تعجب نمود و مقدس اشاره فی بطنیت مقام مبارک نموده در حق وی بعبارت عربی چنین
 و عا نو د ن س ل ا ت م ا ن ک ی ف ل ک ا ل ع ط ا و ا ج ر ل ف ی ا ل ع ط ا و ا ن ا ض ع ل ی ج ا ب ک ت ا ل م و ت م ا ل ک ب ر ی
 و اما محمد زانهم کام بنظر تفرس و تفحص در احوال و اقوال ابی گرفتار و عصر روزی در بیت
 مبارک که مجمع اجباب بود مقداری تحقیقات علمیه بر زبان راند ولی از امواج بحر بیان و عرفان
 ابی بی اختیار خود را خاشع و خاضع مشاهده نمود و سپس شبی در محفل اجباب نجاشی حاجی عبدالمجید سراج
 تحقیقات بدیعه الهیه را از لسان ابی بر اجمع اسرار و نور خلقت شنیده و تفسیر و تلمیح گریه
 شیخ عبدالحسین از احوالش مطلع شده بعضی خراسان نگاشت که از او در خدر پشند و علمای آنکه در

واقعات
 در عراق
 واقعات گ
 که شاه پسر علی
 همه آمد
 ح
 بنوعی که نگا
 مرجعیت ک
 بغداد نرف
 و برخی از
 نموده بضر
 رسانده
 و علم پ
 تا مثل قاس
 و ضدیت ف
 نوردت ف
 سمت صا
 بقول ا
 او مشر
 نه پشند

سال هفتم طوز

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

فتنه در سنگر و سهمیر زاد

مجتهد سنگر شکایت بحکم سمنان نوشت و تحریک کرد تا امیرین حکومتی را فرستاد و آقا سید محمد رضا پسر
 برادرش آقا سید محمد باقر بن آقا سید احمد شهید در قلعه طبرسی را در سهمیر زاد دستگیر کرده بازوان داشت
 با جور و جفای بسیار شکنجه کردند مردم قصبه از ضربت ملامت و اذیت آنچه توانستند برایشان وارد
 نمایند در آنجا خواهران سید محمد رضا روضه آقا سید ابراهیم شهید در قلعه مذکوره را با پسرش آقا سید
 زین العابدین و با پسر عویش آقا سید حسن و نیز جبار بابی و آدینه محمد را گرفتار نمودند و نوچین و اذیت کردند
 انگاه مظلومه مذکوره را رها نمودند و شش تن مذکور را بازوان بسته پایه بنمای کشیدند و در محبس قید
 نهادند و مدت سه ماه نویی که در محبس سابق ضمن احوال آن آردیم محبوس بیستند انگاه را کردند
 شمه از عظمت و نفوذ جمال ابدی در بعد از نزد عظمای دولت

و ملت

دو تن از اعاظم ایرانیان که محترم نزد عموم امالی و بغایت متمول بود کمال عقیدت و اخلاص نزد جمال ابدی فتنه
 سخت حاجی ششم عطا سابق الذکر از علما و فضلاء بیان بود و چنانکه نگاشتم از ابتدای درود و موکب
 مبارک بغداد در هر هفته روزی را برای شرف بغض حضور تخصیص داد و در ایام هجرت جمال ابدی
 که درستان نیز بهین منوال سلوک کرده هفته یکروز به بیت مبارک وارد شده بلا تات عخص اعظم و آنرا
 موسی کلیم فخر گشت و بعد از عودت مبارک تا در این ایام که شیخ عبد الجبار دینور از رکنان همت بر
 مراد ایرانیان که بهشت به سائل متوجه منع و تهدید نمودند پیوسته بنوع مذکور عمل کرده با اینکه جمال ابدی
 بنازل مردم بغداد غایب نمیشدند چندان اصرار و التماس نمود که روزی از بیت مبارک که واقع در جانب
 غربی بغداد بود به بیت شرقی تا منزلش فرستند و در آنروز محلی عظیم و جسی مجتلی بر پا بود چنانکه امالی بغداد

سال هفدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

بعد از گفتن ضیافتی بذاگونه در بغداد مشاهده شد و حاجی که در سن کمولت و بنایت معظم و موقر بود
نیفد مباشرت بخدمت نمود حتی آوازه آن جشن بیع سلطان عثمانی و ایران رسید و حاجی در آن
مجلس اطلاع داشت که دیگر آرزوی دردم نماند و احساس میکنم که هنگام حطیم نزدیک شد و وصیت نامه
نوشتم و اسرم را بید جمال ابی نفوس کردم و احدی را بخیرایشان حتی مرا خلد در اسوالم نیست بود
که خواهند عمل نمایند و بلا در وصیت نامه جمعی اشا بدرگرفت و بعد از آن مدتی نگذشت و حاجی کجا
باقی شایسته و اولاد صغیر داشت و دامادهایش با سفیدین بدمت شده و وصیت نامه را
کتمان نمودند و بدسائسی متمسک شده مال و مالش را بردند در آنحال برخی از اشراف از اهل
کیشان جمال ابی معروض داشتند که احتیاج بوصیت نامه نیست و تجار و محرمین بدمت
میدهند که حاجی جمیع امورش را بشا و گد است چرا توجه نمینمایند که در امور خیریه صرف نمایند فرمودند
آنچه تعلق بمن داشت وجود حاجی بود و اما این حال و احوال لائق ایمان نفوس است که در طلبش
دلی تعدی معاینه بن بهامی رسید که زوجه محترمه حاجی بمحض مبارک آمده شکایت نمود که اولاد صغیر
ایکتن بکلی بی بهره از مال پدر شده استحق عطف و تقه لاجرم جمال ابی بعضی از دامادها و غیرهم را احضار فرموده
دستور عدل و انصاف دادند بنوعی که آنان نیز راضی شدند آنچه اراده مبارک باشد معمول دارند و
جمال ابی مقداری از مال و منال حاجی را امر فرمود برای صغار تخصیص داده بود در شان سپردن و اینها
معین نمودند که اسوال را بمعاظه انداخته چندی از فائده را بآنان بدهند و باقی امول محفوظ مانده تا
که صغار بچه رشد برسند دوم حاجی میرزا مادی جوهری بود که با همه ثروت و عزت از سوء اعمال
پیشش سلبا هیچ رسید جلو گیری نتوانست و عاقبت بمحض ابی رسیدند و محبت ایشان در طلب
جایگیر شده بنصالح مبارک نقیب گشته دست از تاملت اعمالش ایستاد و حاجی غیر عیب

سال هفدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

عقیدت حاصل نموده و بعد از تهیه جشن عیاشی مانند حاجی باشم شده آرزوی خود را بجزایر معروض داشت
ولی قبول نفرمودند و او نیز وصیت نامه بنام مبارک نوشته نزد خاص و عام تفریز کرد که اختیار امرش
بجمال اهلست و چون وفات نمود دخترهایش در همان همین تاهمت جواهرات را برزید و بعد از انقباض
ایام تفریز معلوم شد که دخترها از نفوذ وافر موجود چیزی بر جای نگه داشتند و باین درسه گفتگو و مسأله
بسیار شد و جمال اهلست عثمالی نفرمودند و بلاخره یکی از دامادای حاجی که سیدی پاکدل بود بجز
مبارک دارد شده گریه کنان التیجی نموده گفت اگر توجبه نفرمائید قتل واقع شده و دامن شما را خواهیم
گرفت لاجرم جمال اهلست عظم و آقا میرزا کلیم را فرستادند و نوعی تنظیم تقسیم ترکه حاجی را نمودند که
موجب رضا همه دراثت واقع شد و جمع ادا شکر نموده معروض داشتند که سی هزار تومان عشره اشکال است
برکه امر فرمائید تسلیم کنیم و جمال اهلست مبلغ مذکور را بمیرزا موسی فرزند حاجی مرزور بخشید تا در
خوابان خود راضی گردد و دیگر ملا علی مردان نام از ارکاد در سلیمانیه بشفقت اخلاص عقیدت نسبت
جمال اهلست رسید و بعد از مدتی دستش از سماع دنیوی خالی شد و بقصد زیارت بیگلر مبارک بغداد
آمد او را امر بشفقت داده فرمودند که هر شعلی را با کمال اطمینان اختیار کنی خداوند نور آید بنیاید
نه اگر کن بغداد را که در مزایده نگه داشته بودند مبلغی زیاد نموده اجاره کرد چون کفیل از او هستند جمال
اهلست را نام برد و حکومت بغداد چون صداقت و باقت او را مشاهده کرد که کفیل بود او در بکران
مبلغی زیاد تر پیداوند قبول کرد و ملا علی مردان در مدت سه ماه مال الاجاره یکسال را بحکومت داد و
گرکن بغداد سالها در دست وی برقرار ماند و ثروت وافر می تحصیل کرد و روز بروز در محبت و اخلاص
جمال اهلست ثابت تر شد و هر که اظهار استیجاب بیگلر مبارک میکرد در گرکن از او مرعات می نمود و جز
خوبش راضی میشد و اکثر تجار و روزار شیعه ایرانی حال ویرا داشتند و بنفاق اظهار اخلاص می نمودند

سال هجدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

ممنونند و او سعادت یگردد برخی از دوستان بوسی گفتند که اظهارات اینمردم را اعتباری نیست و
 برای استخلاص از معزرات کرک میباید در جواب خنیده و گفت ایگاش همه بنفاق اظهار توان کنند
 نامن اموال خود را با ایشان رایگان بهم زیرا که مال امقاسی نیست و او عا دارم که جانم را نیز در طریق
 اخلاص مجبورم سازنایم و بدین طریق ایام عمر را بجهت مخلصانه سپان رساند دیگر عبدالله پاشا
 از اکراد در سلیمانیه بمحضرا بی سیده عقیدت و اخلاص حاصل نمود و از آثار امام ربانی کتابی داشت
 که نزد شش بنایت عزیز در گرامی بود و چون رساله سلوک فارسی سابق آنکه کراد در بغداد نزد جناب
 دیده مطالعه کرد مکرر آچنین میگفت از وقتی که رساله مذکور را ملاحظه نمودم دیگر اعتقادی با ما در گرام
 ندارم و مسطری از این ساله را با تاهات آثار امام ربانی بسازد نمیکند و بمحضر مبارک پیوسته مراد و
 و با مصطفی پاشای مذکور بستگی داشت و او مردی پیر و زر جال بزرگ دولت عثمانی و از عزیزین نزد
 سلطان عبدالعزیز خان و شیر بامین بود و رضا پاشا از رجال اند دولت که با وی رقابت و عداوت میبرد
 و بدینرو از شغل دولتی معزول شد بوساطتی در بامین سلطانی سوظف و بمقام خویش منصوب گردید
 و محنت مصطفی پاشا را با یالت بغداد ماسور کرد و بعد آ احمد پاشا را شیر عگریه بغداد نموده دستور داد
 که ششماه نزد ترقیب کرده و بر مقصر ساخته با سلامبول ابلاغ نماید تا برجای وی والی بغداد شده
 و هم شیر عگر باشد و احمد پاشا در بغداد در قبیل مدتی برای حمایت رضا پاشا از او نفوذ کامل حاصل
 کرد و همه ششماه با مضای جسمی از بزرگان والی بر اینکه مصطفی پاشا رشوت گرفته ضرب بدست جموعه
 خود رسانند تنظیم نموده با سلامبول فرستاد در رضا پاشا فوراً امر داد که مصطفی پاشا معزول
 و در خانه اش مجبور باشد تا در امورش رسیدگی شود و احمد پاشا در جای وی والی مهم شیر است
 لاجرم احمد پاشا والی را در خانه اش توقیف کرده سپاهیان در اطراف خانه نگذاشت که احدی

سال ہجری ۱۲۷۷ھ

واقعات سال ۱۲۷۷ھ

۱۸۶۰

در آنجا آمد شد نماید و بعد آنکه پاشا از این واقعه پریشان شد برای والی و نیز برای مال حال خود اندیش
نمود حسب عقیدت و اخلاصی که داشت بحضور اہلی توسل جنبہ موقوف را معروض داشت و در خوا
بخاج و فلاح نمود و جمال اہلی بدو تسلی دادہ بایمضمون فرمودند پاشا محزون بمشاورت و بغایت اہلی
اطمینان دار و از جانب نزد والی رود و با اطمینان وہ بگو توسل و توجیح حق نماید و ہر یوم نوزد با
آیہ من توکل علی اللہ ہو حسبہ بخواند و نیز نوزد مرتبہ آید و من یقن اللہ یجعل لہ مخرجاً لکراماً نماید
عبداللہ پاشا معروض داشت احدی را نیکگزارند نزد والی رود فرمودند نزد احد پاشا رود بگو توسل
من با والی نہایت یگانگی داشتیم اگر چنین حالی طاقت و دلجوئی کنیم خلاف مراتب و فاد و حرمت است
و اورا صحتی خواہد شد لہذا عبداللہ پاشا با کمال سرور و اطمینان بیرون رفت و بہمان نوع کہ فرمودند
شد و مصطفی پاشا نیز بہ ستور مبارک عمل نمود و چند یوم گذشت کہ نگہانی از سلطان عبدالعزیز خان
رسید و ضبطاً لکراف بیفداد تازہ انجام یافته بود مضمون اینکه لالا مصطفی پاشا با کمال عزت
و حرمت باشند و منتظر بیفداد آمدہ رسیدگی بیناید چہ کہ سلطان عبدالعزیز خان ذوات یافته
سلطان عبدالعزیز خان بلطنت منسوب گشت و چون مصطفی پاشا لہ اش بود پاس
حرمت و خدمت منظور ہستہ ویرا منسوب درضا پاشا را مفرد و مسکوب ساخت و احد
پاشا از مال خود ترسیدہ بعبداللہ پاشا طبعی گشت کہ وساطت کردہ ویرا نزد مصطفی پاشا
تا برآمد اش افنادہ رجای عفو نمود و والی اورا معفو داشت و پس از چندی داماد والی برای
تفتیش امور از اسلامبول رسید و مضبوطہ دال بر پاکدہی والی تنظیم نمودہ با سلامبول فرستاد
و مصطفی پاشا با عزت و جلالی پیش از پیش بمقرر خود برقرار شد و نائل بقبوتجات و مقامات

ذوات سلطان عبدالعزیز خان و تقابل سلطان عبدالعزیز خان در ہجرت و کجی سال ۱۲۷۷ھ واقع شد

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

ارجمند گشت و بعد آنکه از بغداد رفت اظهار تأسف ازین میکرد که بمحض راهی نشرف حاصل نموده
و در ایام آن امت جمال ابی در اسلامبول اظهار محبت و ادب نموده خواست شرف حضور یابد ولی
عوض آن عظمی و آقا میرزا موسی کلیم را بملاقاتش فرستادند آنگاه مکرراً نشرف حاصل نمود و بعد آنکه
پاشا بعد آنکه حکومت وان منصوب گردید و از فرصت فیالیه دست یافت بجایش منزل ازین
دولتی میثدم و در آن محضرش آن را میثدم و پیوسته در صد و بود که بهر بهانه میسر شود خود را بجهت
رساند ولی ممکن نشد تا بال ۱۳۰۴ برای معالجه بیماریت رفت و در آنجا وفات یافت

کیفیت صدور کتاب مستطاب اقیانان از قلم

جمال ابی

جمال ابی اراده فرمودند که نسبت بهین حضرت رب علی را از امر بدیع آنگهی بخشند و چهارمین از بنی حوا
آنحضرت در مرجعیت از سفر حج بعراق وارد شدند و حاجی سید جواد کربلایی در کابلین با یکی از ایشان
یعنی حاجی میرزا محمد علی ابن ارشد حاجی سید محمد خال اکبر برای معرفت و سخاوت سابقه
ملاقات نموده و ایشان اظهار میل بشرف حضور ابی کردند و سید کربلایی بغداد رفته عرض
نموده اجازه گرفت و در بعد حاجی میرزا محمد علی مذکور با برادرش حاجی میرزا محمد تقی بمحضرت مبارک
نشرف حاصل کردند و حاجی میرزا محمد علی اندک اطلاق در خصوص این امر داشت ولی مستوف
و حاجی میرزا محمد تقی بی اطلاع بود و حقیقت امر در محضر ابی برایشان مکشوف گشت و در زری
حاجی سید جعفر و حاجی سید مهدی پسران حاجی میرزا حسن علی خال صفر نشرف حاصل نموده نصیب
موفق برزند و با هم بشیر از ویز و مرجعیت کردند سپس خالین مذکورین بخدم زیارت مقامات تبرک
وارد عراق شدند نیز حاجی سید جواد در کابلین با ایشان ملاقات نمود و خال اکبر را با خود بمحضرت ابی

سال هجدهم کمونور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۶۰

ایسی برد و خال مذکور در عقیدت و اعمال مذموبیه بسیار سنگت و محتاط بود و همیشه با فرزند من می شنیدم
 که تا از اطفال این شجره علیا باشد ولی از آثارش محروم گردید معروض داشت که سؤالات و مشکلاتی دارم
 دستور فرمودند که سؤالاتش تمبا کرده روز بعد شرف بحضور شود لذا روزی دیگر در سرداب بیت ایسی
 شرف یافت و سؤالات خود را قیدیم کرده اجوبه کافیه شنید و استدعا نمود که آن بیانات عالیله
 مرقوم فرمائید تا در جهان باقی و ابدی ماند و لذا در همان دور روز کتاب مذکور را صادر فرموده بوسی داد
 و خال صغیر چون کتاب مبارک را زیارت نمود منتخب گشت و تائیف خورد که از فیض حضور محروم
 گردید و عریضه در اظهار تائیفش معروض داشت و جمال ایسی در شان آن کتاب مستطاب فرمودند که
 حضرت نقطه بیان فارسی با تمام زبانه و خبر دادند که من بظنم آن استرا اتمام نماید و ما کتابت
 باین نیت نوشتیم که در عده حضرت نقطه و ما شود در بعضی از الواح صادره بقلم خادم موزع سال
 ۱۳۰۸ هـ ق در بیان کیفیت صدور آن کتاب مستطاب چنین مسطور است بومحاذاتام
 حضرت مرفوع خباب سید جواد علیه بها، الله الابهی معروف بکربلائے معصومه
 فائز عرض نمود خال حضرت خباب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیها بها، الله
 الابهی بنیادت نجف و کربلا فائز شد و او را در رجوع بولین دادند جمال قدم فرست
 بایشان چیزی گفته عرض کردند خبر فرمودند چه شما باید بقبلیغ امر الله مشغول باشد
 حال بروا قول ما سلام برسان و ایشان را بحضور آرد و کن دلایلیها الی ساحة العرش
 و الجلال شریف بردند بوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز و
 لکن خباب حال کبیر شریف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور و مراجع
 بیان معصومها لپان بشان ظاهر که احدی قادر بر احصا بنوده با لآخر فرمودند

سال هجدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۶۰ م

فرمود ما درست ندادم که شما از سده مبارکه که ما این شما رویدک و با نام حکمت و بیان
مزیّن محرم ما پند عرض خود موکلای هزار رویدک سال شنبهیم که حضرت قائم در عهد
معرفه مشهوره ساکن اند و از اولاد های آنحضرت هر یک بکمال عزت و عظمت در
آن مدت موجود و هر نفسی کلمه در قول آنحضرت ذکر می نمودند الحین اخذش می نمودند و
خوش بر میخیزند و از این گذشته حکایت ناصیه مفید سه چه شد ذکر بجز خالی بچه
رفت و همچنین از جمیع علمای خرب شیعہ شنبهیم که آنحضرت می آمد و ظاهر می شود
و بدون شبکان دادا میفرماید و جمیع ارض مسخر می نماید و همچنین ذکرها نیکه آن
عبد از ذکرش عاجز است چه که مطلب بطول می آید با الاخره عرض نمود مع
عظمت و جلال و ذکر خوار و عبادت حال بگویند خواهد داده شاه است
چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شد حال خلاف آن بمشابه آفتاب روشن زطاه
تکلیف اینقدر چیست می دانم بعد از آن عظمت با این کلمه علیا ما طری با حال میفرمود
نوحه نماید و اجناد و شهبان مذکور و آنچه که سبب توقف شما است درست در آن
تکلیف کنید و منین نماید مع جناب اخوی شریف با وید لوشا، الله بیدل الیها
با آن محکمان الله علی کل شیء قدیر بوم بعد من غیر اخوی شریف آوردند و
یک یک شهبان را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد ما این عباد و رساله
خال معروف و نظر حکمت بالغه از بعد اسم خالی را برداشند و بکتاب ایقان سوم
کتاب الخ و بجهت کتاب مستطاب ایقان که در آن فارسی سلیس فصیح اربع جلدی اسرار
بی انتهای معانی آیه را بمرغز شهود آورد و در باب گنجینه مضمومه اسرار غیبیه کتب و آثار

سال هجری ۱۲۷۲

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری

۱۸۶۰ م

و آثار مقدسه را مکتوب و امر حضرت ربنا علی را چون آفات دشمن نموده و انوار مشفق جمال ایزدی را
 در خلف سخاوت مین حکمت و ملاحظه مقتضیات وقت پدیدار ساخت باندک زمانی فیما بین
 اجابت فتنه گشت و انظار دور و نزدیک را بطرف جمال ایزدی متوجه ساخت و بموجب هدایت
 جمعی کثیر بوسیله بریدع گردید و ما در این مقام محض تبیین نیز برای استحضار افکار ارباب علمانی
 از آن مجمع انوار را ارائه و اظهار میداریم قوله الاصلی و بر اولی العلم و ائمه منبره و اوضح است
 که غیب شویبه و ذات احدیه مقدس از بود و وطن خود و صعود و نزول و دخول بوده
 و عمالی است از وصف هر و اصفی و ادراک هر مددگویی که نزل و ذرات خود است
 بوده و هست و لا نزال بکینون خود مسودا از ابصار و انظار خواهد بود لا
 ند که انا بصا و هو هر یک الا بصا و هو اللطیف الخیر چه بیان او و کمالات^{نسبت}
 و دبط و فصل و وصل و با قلوب و بعد و جهت و اشاره بهیج و چه ممکن نه زیرا که
 جمیع من السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و بار آید او که نفس مشیت^{نسبت}
 از عدم و نفسی بجهت با بر صه شهود و هسی ندیم گذاشتند سبحان الله بلکه سبحا
 کمالات و کلمه او هم نسبت و دبطی نبوده و مجد دکم الله نفس بر این مطلب
 برهان نسبت واضح و کان الله ولم یکن معه من شیء و ایللی است لا شیء چنانچه جمیع
 انبیا و اوصیا و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از
 عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرب مذمن اند و چون ابواب عرفان^{نسبت} دنا
 اذل بر وجه کمالات مسدود شد لهذا با انقضا و رحمت واسعه سبقت^{نسبت} رحمت
 کلیتی و وسعت رحمتی کلیتی جواهر هدایت نورانی از عوالم روح در جا به جا^{کلی}

وا
 بهیا
 ویا
 مص
 او
 ظهو
 و
 خط
 و
 ن
 چا
 خط
 اف
 ک
 مم
 طا
 نا
 در
 ایا

سال هجری ۱۲۷۷

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

بهاکل عز انانی در میان خلوق ظاهر فرموده احکامات نامند از آن ذات ازلیه
و سافج مرتبه و این برای مدینه و مطالع هو به بنامهم از آن شمس وجودی
مفصود حکامات بنامند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت
او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از
ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانه و مظاهر فیض انبیا
و مطالع شمس بوزله چنانچه منفر ما بد کافیه بنام و بنامهم الا با بنام عبادند
خلقت و این است مقام اما هو و هو انا که در حدیث مذکور است واحاد است
واجبار و له بر این مطلب بسیار است و این بند نظر باین خصوص نکات آنها
ندم بلکه در آسمانها و زمین است مجال بر و صفات و اسمای الهی هستند
چنانچه در هر زنده آما و تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هوید است که گوید بدون ظهور
تجلی در عالم علی هیچ شیئی بخلقت هسی معتز بنا بد و وجود مشرف نشود چه
اقابهای معارف که در زنده منور شده وجه بجهای حکمت که در نظریات
گشته خاصه انسان که از این موجودات با این خلغ مخصوص یافته و با این شرف
منازگشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انانی بنحو اکل و است
ظاهر و هوید است و کل این اسماء و صفات جامع باوست این است که فرموده
انسان سحر و اناسه و آیات متواتره که مد و شعر بر این مطلب رفیق لطیف است
در جمیع کتب ساریه و صحف الهیه مطبوعه مذکور است چنانچه منفر ما بد ستریم
اینان فی الکافی و فی انفسهم و در مقام دیگر منفر ما بد و لا لکونوا کالذین

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

نوا الله فانسبهم انفسهم چنانچه سلطان بااروح من سرادق العمامه فداه منفر مايد من عمر
نفسه ضد عرف ربه قسم بخدا و محذوم من اگر قدرش در اين عبارات نظر فرمائيد ابواب
حكمت و مصابيح علم نامناهي را بوجه خود گشوده پايد بازي از اين باانات معلوم
شد كه جميع اشياء حاكي از اسماء و صفات الهيه هستند هر كدام بقدر استعداد خود
مدرك و متعريف بر معرفت الهيه بصيبي كه احاطه كرده است ظهورات صفائيه و اسمائيه
همه غيب و شهود و اين است كه مي فرمايد اكون اميرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون
الظهور لك عيب من لا نراك و با از سلطان بقا منفر مايد ما رايت شدينا الا و قدر ايت
الله فيه اوليله و بعد و در روايت كسبل نود اشرف من صبيح الاذل بلوح علي هياكل
الوجود انا ره و انان كه اشرف و اكل مخلوقات اشرف لاله و اعظم حكايت
از اسماء مخلوقات و اكل ناس و افضل و الطيف او نظا هر شمس حضيف اند بلكه ما
سواي ايشان موجود با دانه ايشان و متحركند با فائمه ايشان لولا ان لا خلق
الا فلاك بلكه كل در ساحت مد من ايشان معدوم صرف و مقصور بجهت اين بلكه منزه
فكر ايشان از ذكر غير و مفلس است و صف ايشان از وصف سوي و اين هياكل بقا
مرايبي اوليه از ليه هستند كه حكايت نموده اند از غيب الغيوب و از كل اسماء و صفات
او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و عزت و جود و كرم و جمع اين صفات
از ظهور اين جواهر احدا ظاهر و هويد است و اين صفات مخصوص بعضي درون بعضي
بنوده و نيست بلكه جميع انبياء و مفرين و اصفياء مقدسين با اين صفات
و با اين اسماء موسوم اند نهايت بعضي در بعضي مراتب اشده ظهور و اعظم نورالظهور

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

می‌شوند چنانچه میفرماید ملک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیله و اسمای غیر عثنا هیبه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هم‌اکنون تدریجاً بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ادرج مجرزه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفت آنجه و معادن اسما و بویته شود لهذا بر همه این وجودات ^{مستتره} و طلعات بعد حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر سلطنت ظاهر و غیر آن ظاهر شوند و در معاد بر چنین سطور است و لیکن ای برادر من شخص مجاهد که ادا نمود قدم طلب سلوک در سبیل مغرب سلطنت قدم گذارد باید در بدایت قلب که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است جمیع عبارات بهره علوم الکتابیه و اشادات مظاهر شیطانیان و منزه فراید و صدر را که سر پرورد و جلوس محبت محبوب انجاست لطیف و نطف نماید و همچنین دل را از علاقه آب گل بغوی از جمیع نفوس شجیه و صور طلبه مقدس گرداند یعنی که آنرا حب و بغض در قلب نماید که شبها آنحب او را بچشمی بیند و بل دهد و با بغض او را از چشمش منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه بافی و حضرت متعا با زمانه اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و شبان میگردند و باید در کل چنین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از دعا ثواب منتفع شود و بگسلد و برب الادبای در بندد و نفس خود را بر احد ترجیح ندهد و اتحاد و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر اصطبار دل بنابر وصحت را

سال هجدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

وصفت اشعاع خود نماید و از تکلم بفرماندگان خود که زبان ناری است آفریده و کثرت بیان سعی است هلاک کنندگان را ظاهر ایجاب در محرفان نماید و زبان او واضح افند و بگذارد اثر آن ناری با علی نافی شود و اثر این ناری بر باطن مایه و غیب را خلاصت شمرد و بیان عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیب سراج منیر خلیف را خا صورا نماید و حیات دل را بمیراند بطلیل نافع باشد و از طلب کثیر نافع مصاحب غنیمت شمارد و عزت از ستمکین و مشکین را نعمت شمرد در اسما باد کار مشغول شود و بهام همت و افتاد در طلب آن نگار گوشت عقلت و بنا رحبت که بوفاند و از ماسوی الله چون بوفی درگذرد و بوی نصیبان نصیب نمیشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد و عاقل حیوان منظور نماید تا چو سدا نشان و اهل بیان و از جانان جدا دریغ ندارد و از شایسته خلق از حق احقر انجود و آنچه برای خود نمی بیند برای غیر نمیند و گوید آنچه را در نا کند و از خاطمان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان عالم عفو در کشد و محاسن نگرد و بر احسن خاتم مجهول است ای با عاصی که در همین مرتبه مجوهر ایمان موعود شود و خمر بیاچشد و بلا اعلی شناید و با مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تطلب شود و با فضل درکات نیران مقربا بد باری مقصود از جمیع این بیانات و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز خلد افتادند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرائط از صفات عالین و سجده روحانین است که در سراط مجاهدین و مشی سالکین در ضایح علم الباقین ذکر یافت و بعد از تحقق این

سال پنجم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

این مقامات برای سالک فایده و طالب صادقی لفظ مجاهد در بیان او صادق
می آید و چون بعل و الذین جا هدی فینا نور شد البته بشارت الهی هم سببنا
مبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهد و ذوق و شوق و عشق و اوله
و جذبه و حجاب و طلب روشن شد و نیم نیت از شرط حدیث و زهد ظلمت
خلالت شک و دلب زایل شود و انوار علم و یقین همه از کان وجودی الحاطه
نماید در آن چنین بشر معنوی بشارت روحا از مدینه الهی چون صبح صادق صادر میگردد
شود و قلب و نفس و روح را بصورت معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و غایبات
و یابدات روح القدس صدمات خجالت ناز و جبر مبدل در او در هیئتی که خود را
صاحب چشم جبر و گوش بدیع و قلب و غزاد ناز می نماید و رجوع بابات صبح
افاقیه و خجالت مسوره انفسه مینماید و بعین الله بدیعه در خورشید با بصیرت
شاهد نماید برای وصول بر لب عن البقین و عن البقین و نور البقین و ذر
اشیا اسرار مجلی و حدیثه و انا و ظهور مهلتی ملاحظه کند فم نجد که اگر سالک
سبیل هدی و طالب معراج الهی باین مقام بلند اعلی واصل گردد و آنحضرت را
از فرسنگهای بعید استنای نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرف کل
شئی ادراک کند و هر خنده و هر شئی او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید
و چنان تمیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فوف گذارد مثلا اگر نیم
حق از مشرف ابداع وزد و او در مغرب خضوع باشد البته استقام کند همچنین
جمع آناد حق را از کلمات بدیعه و اعمال منبعه و افعال لمبسه از افعال و اعمال و انا

سالی سید هم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هجری

۱۸۶۰ م

و آنرا موسی انبیا زدهد چنانچه اهل تولد را از هر انسان ربیع و از خریف و طریقت
از برودت و داغ جان چون از کام کون و امکان ناک شد البته راجع جانان را از غما
ببند باید و از آنرا آن را همه بمصر ایقان حضرت نشان داد شود و بدین حکمت بنیاد
در آن شهر رخا شاهد کند و جمیع علوم مکتوبه از خود رفته شیخ انبیا به اسماعیل
و از خواب انبیا به بیخ و تقدیس رب الادیاب بگوش ظاهر و باطن شود و اسرار
جمع و اباب بچشم سر ملا خطه فرما به چه فکر کنیم از آثار و علامات و ظهورات
و تجلیات که با هر سلطان اسما و صفات در انبیا به مقدس شد و اباب ریح عطش
نماید و بی ناد حرارت محبت الله بنفرا یزد در هر کجا هی حکمت بالغه معنوی مستود است
و بر شاخار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شود از کاله های بدیش سر ناز
موسوی ظاهر و از تفحات ندرتیه اش نفخه روح القدس علیوی باهر به ذهب غنا
بختد و بی فایضا عطا فرماید در هر وقتش نفی مکتوب و در هر غمزه اش صد هزار
حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از موسی چنان با نیند اش
گردد که آن از آن منفک نشوند و کلال طعنه را از سبیل آن محفل شوند و بر این
واقع را ادجال کل و نوا ی بلبل اخذ نمایند و انبیا به در داس هر دسنه او از پد
افل بنجدید باید و در مقام دیگر سطور است و لیکن این نوار مقدسه همچو دسنه
میکند و که با از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه مشق و حب و محبت
و ذوق که جان را پکان در سبیل بجان نفاق نوزند چنانچه بر همه واضح
میرسان است با وجود این چگونه این امر را سهل نمیدانند آباد و هیچ عصر چنین ما

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۱۶۰ م

حدی و ذریع که قسم بر لب وجود از غیب شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آنرا اولی نامند
 چنین عمل و حسد و بغضاتی ظاهر نشد و نخواهد شد چنانچه جمعی که راجحه انصاف نشاندند
 و با بابت تعاقب بر فروخته اند و بر مخالفین پیغمبر اتفاق نموده اند و از هر جهت در می آید و
 از هر جهت برای طهارت با اینکه با احدی در امری افتخار نمودم و بنی بر نوری نجیبم مع هر
 مصاحبی بودم در نهایت مهربانی و در بعضی نیابت بردیاد و در ایگان با قضا، مثل قضا، بود
 و با علما و عظام و در کمال تسلیم و رضا، معذرت نوشته اند که لاله آله و اهل بیت آن همد
 و با سایر اعدا، و اولی الکتاب وارد شد نود آنچه از اجبا وارد شد مع
 صرف است و مفقود بحث باری چه اظهار تمام که امکان و اگر انصاف باشد ط
 این بیان و پیغمبر در اول ورود این ارض چون در جمله بر امورات محدثه بعد اطلاق
 باضم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در برابر با آنها و فرات نهادم و در سال و چند
 هجری بر مردم و از پیوستن عیون جاری بود و از اولیم بوجودم ظاهر چه لایحی که فوت در
 نداد و چه ایام که جسد راحت یافت و با این بلا پای نازله و در انبای عنوانه نوالدی
 نفسی بد کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم
 نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ناسوی غافل و غافل از اینکه کند فضیلت
 الهی اوسع از خیال است و پیر همد بر او مقدس از نیک سر را در گذشت بخت نه و
 داده اش را جز رضا چاره ندانم بخدا که این مهاجریم را خیال مراجعت نبود و مس
 امید واصلت نه و مقصود جز این نبود که تحمل اختلاف اجاب نشوم و صدر انقباض
 اصحاب نگردم و بسبب ضراحت نشوم و علت خرن قلب نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیال آنجا

ک
 س
 و
 ل
 ب
 ی
 با
 ن
 العی

سال سیدیم ظهور ۲۲۴

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

ذالك من عطيتي عليك وعنايتي لك فاجعله امام عينيك يا ابن البشر
ان محب نفسي فاعرض من نفسك وان يرد رضاي فاعرض من رضاك لتكون في باقيا
واكون فيك باقيا راس الايمان هو العقل في القول والتكثير في العمل ومن
كان احواله ازيد من اعماله فاعلموا ان عمره خير من وجوده وفاته احسن من بقائه
اصل الخسران لمن مضت ايامه وما عرف نفسه كذا لك علمنا كذا وصرفنا لك كلمات الحكمة
لشكوا الله ذك في نفسك وتغشها بين العالمين او يبرهاك براسي ميگويم فلان
عباد كسي است كه در قول مجادله نماید و بر برادر خود تقوی جوید بگو او برادران
با اعمال خود را بیارند نه با قوال ای پسران ارض براسی بد بند بلیک در او شایسته
حدیاتی باشد اینست بجز رویت باقی من در دنیا بد و از ملکوت تقدیر من در آخر
تدیس نشود . او جوهر عقلت دیدم که صد هزار دلسان معنوی در لسانها
و صد هزار مغز غیبی در الحقی ظاهر و لکن گویی نه ثابت بود و قلوبی ناخبر باید ای
همگان ابواب لامکان بانگشته و در بار جانان اندم عاشقان ذنب بافته و
ازین شهر رحانه محروم مانند آنرا بلبل و از آن بلبل هم با طلب ظاهر و نفس معسر
نگفت آنرا اقل بلبله ... ای اهل دیار عشق شمع باقی را ارباب نانی لحاظ نمود
جمال غلام روحا در غبار ذنوب ظلمات مسورا اند سلطان سلاطین عشق در
دعا بائی ظلم مظلوم رحانه تدیس دست جندان گرفتار جمیع اهل سرادق ابروی
ملا اعلی نوحه زدند و بنامند و شهادت کمال راحت در ارض غفلت انا صفت خود
و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته اید بیاطل با انتم نظنون و نیزه

سال هجدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۱ م

در آن ایام الواح بسیار که از جمله لوح تفسیر حروف مقطعه اوائل قرآن و نیز تفسیر آیه الله نور محمدی
والارض مثل نوره کسکوة در جواب آقای میرزا آقاسی رکانی شیرازی و لوح مدینه التوحید در جواب
سلمان زر قلم ابی صادر شد و بنده از آیات لوح اخیر چنین است قوله لا غیر الا علی هذا
مدینه التوحید تا دخلوا بها یا ملا الموحدين لتكونوا بشادة الروح لمن المستبشرين هو
الوجه الفایز علی الغریب تلك آیات الكتاب فضلت ابانه بدعایا نوردی عوج علی آيات
الله وهدى ونورا وذكر لمن في السموات والارضين وفيه ما يقرب الناس الى
قدس مبين وانه كتاب فيه ذكر كل امر حكيم ونزل بالحواس من لدن حكيم عليم وفيه ما يقرب
الناس عن كل شئ وسهيب منه روائح القدس على العالمين ويقين بانه لا اله الا هو
يفعل ما يشاء وابعه وحكم ما يريد قل ان فيه ما يقرب الصدور وفيه فضل كل شئ من
الله الغریب العذیر الى قوله الا علی ثم باسلمان سلم في نفسك ذمرا لله وبعالم رب
في الكتاب ولا تكن من الغافلين ثم اعرف قدر تلك الايات ولا تنس الفضل في نفسك
وكن من الشاكرين ثم انقطع عن نفسك وهو ان ليلميك الله بفضله ما يخلصك عن العا
ما بانك ان لا تحمهم نفسك عن سمات هذا الروح وان هذا عين مبين ثم قرب بآيات
الملك الحق المقدر العذیر قل عند فضل من فضول الله قد ظهرها الفضل والفضل
شئ مما في السموات والارضين قل الله هذا الربيع الذي ذين بطردة الفردوس
من بعضه الخريف في ابد الآبدین وان هذا فضل اسبقه فضل في الارض الى قوله
قل ان باهل الارض هدى لجماعة بذكرکم لحن الذكر لتكونن من الذاکرين والارادکم
شئاً ولن يربد منكم جزاء واجزائه الا بان يستشهد لحيب الله الغریب العلم فوالله

٢٢٤
سال بيمحمد هم طهور

واقعات سال ١٢٧٧ هـ

١٨٦١ م

من لم يطلب لنفسه ما ذكره حينئذ بالحق انه على خسران مبین فلان الذين يفرقون من المولى
في سبيل اربابهم اولئك في ديب من لقاء الله واولئك هم الغافلون الحرفه وانه لو ارد ان
اضل لك هذا المقام ما علم الله بفضله الا بحمله الا لواج ولن يكفه الجمود لو جعل ما احدثه
الكلمات المقدسه المتعاليه العزيز الحكيم لان الله لم يكن ليقضه من يعطل ولا اثم من يعو
وهو الذي فضل من نطقه الا ولينه علم ما كان ويكون انتم من العارفين وبتفصيل في
طراز هذه النقطه علوم العرف ما سمعها اذن احد ولن يعرفها احد من العالمين قل انه لو
بريد ان يطوى كل العلوم عما فضل في الملك من اول الذي لا اول له ليقدر ويكون ذلك
اقرب من لمح البصر الا الله هو السلطان المتصدر القدير الحرفه فاسمع يومئذ
الناد في قطب البقاء وبقرب حمانه المجاز في شطر العراف ويدعو الكل الى الوفاق فيه
يفتح ابواب الفردوس على وجه الخلاقه اجمعين وهذا يوم لن يعقبه ظلمة الليل وكا
الشمس ليضي منه لانه استناد من انوار وجه نبينا فوالله حينئذ يبسط باط
قدس يدك من ليد الله العزيز المتصدر المنيع قل فوالله انه يوم لن يحمل فيه عرشك
الانفس الحق وانما كنا بذلك لتاهدين وفيه يكف معانا ان لن نذكرهم بها الوحيد
ولكن يصل اليها حقنا في التفرقة ولن يطير في هوائها اعلى مدارك العارفين الا من شاء
ريك فهتفتا لمن فرحت عيناه في هذا اليوم بلقاء الله الملك المتعالي العزيز قل يا ملأ
المشرف والمغرب ان هذه لغناث تذكر من الحما حين الذي مرث على وادي السناء في
سبنا الريح بعنه العرف لن نذكرهم بها الا الله العزيز اللطيف واذا وردت فيهما اخذ
حرف السنين من وادي الكاوي لحب الذي افضل بينهما في ذم البقاء اذا طهرت حروفنا

سال هجدهم ظهور^{۲۲۷}

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۱ م

مریقات الجمعات في عالم الاسلام بار من لدن الله العزيز الجليل قل هذه المدينة لو دخل فيها
المريض لشفى وبطبيب^{الذي} ان يجرى على انسان اسم الجهن الى لغير الايات قيل نذرى شرحى در
خصوص جشن و ضیافتها که در بیت مبارک میشد و کسبه و تجار مخیرین و شیخ اعراب و زوار سا فرین هم
میکشند و احباب فرین سرت و نشاط آید و معنوی بود آرد و بدینصورت نوشت با آنکه احاطه
اند انجمنی بود که احدی از طایفه حبل مبارک از جان خود اطمینان نداشت و اسباب ظلم بود نمود
اموال در املاک و ایران مالان و تاراج شد و بعد از اخراج از وطن بیج سلطان و سلطانیت رجوع و
فرمودند و زوار سا فرین و دوستان هم جز جمعی تاراج شده و در کسائی نبودند که اعتقالات
آشنا و یگانه متعجب که این جلال و جبروت از کجا است روزی یکی از سا فرین طهرانی در پیش
بیت مبارک بحضور معروض داشت که آیا صدر اعظم برای چه شهرت و مجایح برای شامین
کرده که از عهد این همه مصارف بر بیاید در کمال همین فرمودند من باید انسال صدر اعظم را شهرت
به هم نه آنکه آنان را بر من منتی باشد و امر من با خداست و بدیگری انکال نه شخصی دیگر
از آشنایان طهران عرض نموده بود که ایام توقف شما در طهران بذل و بخشش همه نوع اشخاص معجز بود
حال چگونه است بنفوس که در اطراف شما هستند آن نوع احسان نمیفرمایند در جواب فرمودند اگر
نوعی که در سابق رفتار فرمودم حال هم بکنم همه خواهند گفت که این نفوس بجهت دنیا توجه باین فرمودند
و بعضی گمان می نمودند که دارای عمل اکیر هستند از جمله آن نفوس زین العابدین خان کجی که از بود با آنکه
اموال بسیار داشت معینا به واسطی اکیر سالها کوشیده ثروت خود را ضایع کرد آن ایام در بغداد بود
و طمع اخذ اکیر از جمال مبارک آنها را خلاص میکرد و با آنها میرزا موسی کلیم انس و سعادت داشت و کلیم هر
سعی کرد و بر آنصرف سله و ممکن نشد زین العابدین خان گمان میکرد که بساط جلالت اسی سبب عمل

سال هجدهم ظهور^{۲۲۱}

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری

۱۸۶۱ م

عمل مذکور منبسط گشت و حکیم در سنین صغیر حضور والدشان که با علمای نجف گفتگو میکردند مطیع و مطاع^{صفا} شد و باین جهت زین العابدین^ع خان قسم یاد کرده بودی میگفت تو این عمل را میدانی از من گمان میکنی و حکیم عمل مذکور را محال میدانست و با دوی از روی مزاج سخن میگفت و او را سختر و عقیده خود میگفت تا آنکه روز رساله جابر را که در تعیین حجر حکما نوشته و قسم یاد نمود که ذره از آن فعل را گمان نکرده و جمع زبورش را نگاه ساختم نزد حکیم آورد و قسم داد که در آن کتاب بروی آشکارا رساله حکیم زری بعد از ظهر رساله را بدست گرفته بگشود تا گاه بصوت مبارک را شنید که سوال فرمودند چه کار شغولی حکیم بزوجه است معروض داشت بکاری که صرف هم خیال است فرمودند گویا رساله جابر را زین العابدین^ع خان نبود اما که حجر مکتوم را برایش معلوم کن عرض کرده بی چنین است و جمال اهل در خصوص آن فعل سبانی مفصل فرمودند از آنوقت سئوالهای بسیار از اطراف میرسید و از برای هر یک الواحی در علم مذکور صادر شد و حق حکیم اظهار نمود که هر کس اظهار کند من این علم را دارم نفس الطهارت را بر فغان و کذب بیباید و نظر باین است که اشتغال با آن نهی فرمودند و عمل با نیکوئی علوم از حضور در مل و در کثرتی از الواح منع شد تا هر خاشی خود را ایستاد جلوه ندهد و مانند کرم از حد خود تجاوز نماید چنانچه در کتاب اعیان خطباء نیز میفرمایند که بسیار طلبم که سلطان یا شخص مقتدری ما و تورا در مجلس حاضر سازد و اظهار این علم را از عالم ادعا بجا عالم شهود

مذخر جانی رسید که بیرونی مبارک مجا و پناه منظره بین شد نوعی که هر کس تو نوال بخواست تعدی کند با حق نماید بکن و سید خود را با تجا میرساند یا بر خط خود را نسبت انجامید و واحدی بار و قدرت نه است که شمع خشن شود و گمان که نظر با جبار صحتش را جابانه نمیدانستند بنا محبت و مودت گذارند و اظهار ایمان فرمودند و ملاحظه میگردند مثلا در سبب خاندان که گاهی اینجا حاضر میشد گفته بود که در سنه ۱۲۵۰ موسن و قبل بودم آنرا رضاشیرازی و نیز خطباء که پس از فوت فتحعلی شاه مدعی سلطنت بود و بعد از استقرار محمد شاه بخت حمایت دولت علیه پادشاهت معززه و ملازمین بسیار در عراق بر سریت یک از کلمه شگفتاش سخن بر خلاف ادب گفت و جمال اهل^{سلسله}

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری

۱۸۶۱ م

شود و بطلبه تا صادق از کاتب و حق از باطل آشکار شود و در لوجی از الواح مکتوب بقلم خادم چنین
 مسطور است قسم با قلاب حقیقت که از افق سخن شرف و در عراف و فقی شد که خود
 جمال قدم روح من ملکوت الامم الملقب له الفدا بوحسب ظلم هر پراهن مخصوصند
 همان بود که می شنید و خنک پنهونند و می پوشیدند و با کجمله امور مذکوره سبب
 میرزا یحیی گردید و شروع نمود در نوشتن اخبار بدوستان خود بنوع اشاره در کتب قتال و قمارت
 جمال مبارک و مقهوریت خویش نمود و بعد ستایش میش از پیش بشر مغزیات و ابرار و بعضی عباد
 برداشتند چنانکه مشرفه معترضان از علامه جعفر زرقانی بجهت مبارک رسید در عین حال الواح و آثار
 اهل علم و مصلحین و مؤمنین را در بلاد ایران روح جاوید بخشید بشر ابرامی بر نجات و لاجرم
 مبعوضین و اعدای تبلیغ فتنه و فساد برخاستند

فتنه در مازندران و اسرار و عیان جات طهران

آقا میرزا ابوالعباس شومیر نادوی ز بقعه ایف قلع مازندران و برادرش آقا سید محمد قاضی بنوعیکه در پیش سابق
 آوردیم در مازندران همی سفر کرده تبلیغ ابرامی نمودند و جمعی از مستصیبن و قلاما موجب شد که دوستان
 هر دو برادر را در فرقه عرب خیل از توابع بارفروش بچگونگی آوردند و خدا مرادها سر قریب میس سواران
 کرد و ترک مازندران ایشانرا اسیرا مغولان بسوی طهران کشید و هینکه بقعه بیستان و قله بقر
 بهنیم رسیدند آقا لقا از شاه پیر مؤمنین و بقعه ایف قلع طبرسی نزد نامورین شتابند
 داشت که مزانیز با برادران ایرانیم بغل و بند کشید و بطهران برید پس در این نیز مقید و مغلول خست با

علی شاه چنین پیام کرده که بخاطر آرا بیضا قلع ناصر الدین شاه کرده و بدان که ترا چیزی نیشمارد و پس احضار کند
 لذا علی شاه اندیشه کرده غارتشش پاس ادب نگه داشتند
 حکمیر بکر در بستم رضوان متان خراب واقع شد

سال هجدهم طهور

۱۸۶۱ م

واقعات سال ۱۲۷۷ هجری

باسید بن مخلوطین و آقا غلامرضا یهنیری و آقا محمود عالی زینش ابن قبا ابوالعاسم از بقعه کسب نقد مذکور بهر پنج را
 بهشت و پنج بظلمت برزند و در بهنیمه بنامه جوایب شیرخانه آقا غلامرضا غارت کردند و کما شکران دولت در آن
 اسری زالدی الورد و بانبار سیه جلال برده بغل زنجیر کران کشیدند و مدتی بعد با انواع جور و جنای شدید در حبس
 بداشتند را بالاخره با آخوند قاصدق خراسانی و آقا شیخ ابوالرابع شهبازی و حاج محمد اسمعیل فرج کاشانی در جلی
 دیگر از شا بر اجاب که عقرب شرح گرفتاریشان میآوردیم در زندان بیک بند و زنجیر بنامند و آقا غلامرضا
 طول مدت حبس را بویار شد و بحالت ناتوانی شش ماه از شفقت شدید ره تحمل کرد ولی بالاخره از
 جهت اغذیه و اشربه ناگوار بر آزار دچار سهال سخت گشت و بدینجه از ضعف و نقابست سیه
 که گوی استخوانها پیش ذوب گردید و در چنان احوال پیوسته با او کار و افکار آتیه مانوس بود و
 قبل از وفاتش بزندانان التماس کرد تا در اجوف آب گدشته و بدن خود را شست و او را
 مذ بعد در گذشت پس چهار حال آوردند و جسد را در محبس خارج کرده دفن نمودند و آقا را قاضی مجوسین
 مذکور بازندانبانان با خلاقی سلوک نمود که اطمینان کامل بدو حاصل کرده کلید کندهای محبس را بسپرد
 هر وقت میخواهند از او میگردد نقد و آقا سید محمد رضا بنام جانش قریب چهل تن از مجوسین را
 که از آنجند احمد قبیحان هراتی بود با مبرمیدع هدایت نمود و چنانکه در بخش سابق ضمن احوالشان گناشتیم
 مدت دو سال و سه ماه انام حبس را پایان برده مستخلص گشتند

حدوث فتن و ملیات برای اجداد خراسان

آخوند قاصدق مقدس خراسانی چنانکه قبلاً گناشتیم از شهید بنیداد آمده چندی در جوار ایهی رست
 و پی بقایات آتیه برده باقیی ملو از آتیه و نشاط عودت بوطن کرده بر نهانی و ایجاد شوری جدید
 بابیان در بیلیع بگیاگان پردخت و میرزا احمد از غندی و قایمیرزا محمد فروغی از شاه پسر علمای بابیه که

سال نوزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق ۱۲۶۱ م

که شرح حال آن در بخش سابق آوریم نیز از نادر موقده بدیده آئینه برافروختند و اقا محمد فاضل قزوینی
 مذکور هم پس از فراغت و مرجعت از عراق عرب با معرفت و مهربانی بدین بطن خود جمعی را تبلیغ
 و هدایت کرده شهرت باین نام حاصل کردند علامای خراسان مرجع شدند که سلطان مراد نیز احام
 استیضه عمومی و حکمران ایالت آخوند ملا صادق مقدس جمعی دستگیری کرده بجنس انداخت و بعد از
 هفت نوبت ویرا با بر سرش و طایع صغیر و بزرگ انصرانه ایضا با کتف در بخیر نظران روانه داشت و آنرا
 در انبار سیبیه حال مقید و مغلول نمودند و بعد از دو سال و چهار ماه چون عیبه در بخش سابق آوریم
 کردند و در فائین سید ابوطالب مجتهد برای حادوت و رقابت با اقا محمد فاضل و برای ^{تعصب}
 و ضدیت با این امر بقارمت با فاضل و جمعی از ارجا که بواسطه او گرد آمدند برخاست ملا نام عوام را
 بیوزاند و شکایات مفصله نسبت با اقدامات فاضل و با بیان نزد شاه و اولیای دولت فرستاد
 و مقیرتاتی بدینضمون نشر داد که جمله محملات را حرام و محارم را حلال کردند و عقفا و بجزایرت و
 مکافات اخروی از قلوب علامه زایل نمودند و ایرتافش بر علم خان از رجبت و اخلاص فاضل منحرف
 بعد اوت و تقادست ساخت و ایرتافه بی از خوانان غلاط و شداد برای دستگیری جمع گماشت

در مدت طرانه حسن آخوند ملا صادق در انبار نظران عمده خراسان شامل حاجی قبادی سبزواری و غیره معنی نظران
 امثال حاجی طایع و حاجی بزرگ و حاجی سیه همیمل و غیره نوشته که در حق وی شفاعت کرده مستخلص سازند و آنان خطی بود
 نوشته و جدا آخوند با بنابر فرستادند و اجاب عمومی گشتند که آخوند حکایت یافته در انبار برین میاید ولی او با بنابر دارد
 مستخلصین مجلس که بعد از تبلیغ کرده بود دستور داد تا در میدان وسیع حاجی انبار باطلی نهادند و با آخوند اخلاعات کرده بگفتند
 علماء را گرفت و برایش آن این عبارت نوشت طلب الحاج الی الحاج فیج و کتوب با الجمار مدو طفت و اتمان پس
 فرستاد و بعد از خروج آخوند از انبار حاجی بزرگ امر کرد از علماء و غیرهم گفت که چنانکه ملا صادق مقدس در جمعیته
 و آئین خود ثابت و استوار است احدی را در اسلام نیافتم

سال نوزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۶۱ م

بگاشت حسین سیاه باندۀ فی گرفتاری فاضل بجاغ بیرجند که برای انجام امری شخصی در آنجا توقف داشت حرکت کردند و با وی در بین طریق مصادف شدند و فی الحال در آرزو کمبش پیاده کرده حکمۀ ایشان را در آورده بر آرزو بیک نموده برگردنشان بیاویختند و پیاده با سر برهنه عودت دادند آنگاه در اسوار گوش نموده پامایشان در زیر شکم چهار بسته تازیانه بر او همی زدند و در معابر گردانند و به حال بعضی عماری که در کنار لوت حبیب واقع است و نهدۀ فرسنگ از بیرجند بعد مسافت دارد بر او دوران محل بسیار گرم بد آب هوا و اهل دور از تربیت و ماه مجوس شدند آنگاه حسین سیاه مذکور مأمور شد که فاضل را عودت میرجند دهد ولی غلامان آن امر قسی انجام کرده داد داشتند که او را سر پا برهنه و پیاده حرکت داد و بدش همی بضر تازیانه بیاورد و بد بطریق وارد بیرجند کرده از آنجا بقره نوزست مسقط الراس وی بردند و حکم بود که احدی با او مرادده نماید حتی برادرانشان و تاب و ایاب نداشتند در همان هنگام که حسین سیاه و همایشان فی گرفتاری فاضل بجاغ بیرجند رفتند ابو تراب بیک نامی نیز با او سوار مأمور سرچاه شد و جمعی از اجاب مانند آقا میرزا محمد علی (ذیل فائز) و ملا علی اکبر و آقا محمد علی و ملا محمد علی و درویش علی اکبر و آقا احمد و غیر هم را و بگیر کرده مجوس نمود و ادیتهای گوناگون وارد آورد تا مبالغی نفوذ گرفته در حبس و قید آزاد است و با ای درویش علی اکبر مذکور از صد که کند متورم و مجروح شد سپس آناز با بیرجند کشیدند تا ایر حسب فتوی مجتهد در باره شان حکم صادر نماید و از جمله آنجماعت سرچاهی ملا محمد تقی مدرس مسلم بعلم و فضل و زهد و تقوی بود و بر غیر تبلیغ این امر میکرد و سید ابوطالب مجتهد مذکور او را بکنار کویر لوت فرستاد که در آنجا در آرزو نماید تا در کویر هلاک گردد و مأمورین نیز همین دستور را انجام دادند و سایر مظلومین آنجا در سرچاه عودت دادند و ملا با برای آن ترکیب آنجا

سال نوزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۲ م

اقدامات مذکوره شده که با بیان خوف کرده از اظهار عقیده و تبلیغ زبان بنده دلی طوی کشید که با ایشان
 خبر رسید که با بیان سرچاه میش از پیش جوشش خوردش یافتند و نیز از محمد علی مذکور تجار از حد کس را در
 بیع دار ساخت لاجرم همچنان آمده نزد امیر شکایت کردند و مناسب آنکه سرچاه نیز واقعات ابوی شیب
 داد و نامورین چند کسبل داشت که سرچاه رفته بازخواست و تصبیحات و بختلات و اجبار کردند که مظلومان
 اطلاق و امانتیه خانه خود را فروخته جرید بجا کم دادند و حکمران میرزا محمد علی و درویش علی که بر احکام توقیف دول
 در سرچاه داد که در آمدت از قرینه خایج نشدند و نیز در همان هنگام که حسین سیاه و ابو ترابان مذکور با
 هم را نشان برای گرفتاری فاضل را حاجی سرچاه رفتند که بلائی محمد سلطان حسب حکم امیر قاسم با چند
 نامور قرینه محمودی شد و آن سید یعقوب در شب از خانه اش با همان لباس خواب که در برداشت برین
 کشیدند و در خارج نگاه داشتند و در بلائی محمد سلطان خود داخل خانه شده کتابستان پرست گرفتند
 و زوجه سید یعقوب از خانه بیرون کرد و آن سید یعقوب و ملا علی آسه را دستگیر نمود و خانه بایشان را مفضل
 محنوم نمود و آنرا جدا جدا محسوس ساخت و امانتیه و اموال آن سید یعقوب ضبط کردند و ملا علی را چنان
 بیخنی کند و قید نمودند که ز حال رفته بهوش گردید آنگاه هر دو را میر خد کشیدند و در طی طریق رحمت دادند
 بسیار دادند و آن سید یعقوب را بر سر خد تسلیم سید ابوطالب مجتهد کردند و او را پس از توپین و بخت بسیار دادند
 سپرد که در کند حسین مار و ملا علی را نیز با وی حبس کردند ولی دارد و غده با ایشان شفقت نموده در شبها انان را
 یکشود و بدین طریق آن سید یعقوب دست شش ماه و ملا علی سه ماه محسوس بودند و اطلاق و اموالشان بقا رفت
 و خانه شان در چاه فرو رفته شدند و آن سید یعقوب چون از محبس را گشت خود را بقریه شاخن که در قرینه
 محمودی است رساند و شخصی بر او رحم آورده مصارفیش را تا مشهد داد و دلالت کرد که بفرم مشهد حرکت
 ولی سید ابوطالب مجتهد مجدداً حکم دستگیریش را صادر نمود و او را لاجرم شبانه بجز بخت و خویش را بکاف

سال نوزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۲ م

بعاده بر دلی پایش مجروح گردید و از حرکت بازماند یکی از دوستان مطلع از حال و معاشش شده با اتفاق در شب
بسیاره رفتند و در آنجا برده حرا آتش را بستند تا پایش شفا یافت و از سفره بیرون آمده بر راه افتاد و کهن سابقین او را
گرفته برانند کردند و با چاه محمودی رفت و مدت دو سال آنجا مست حبس و بالأخره از جهت تعرض فلان و حکومت
مهاجرت نمود و در آنجا با همه سختی و آزار از آمدن بر نیست و نیز در آنجا حکام زمین امورین مذکور بقصد قاضی در برای برخواست
و فرقه محمودی که بلانی محمد کالم بیگ باغده از طرف میر علم خان امور جنای قصبه در خوش گردید و هزار محفل نامور
متفق گشتند و افراد اجاب نشان گفته و کربلانی محمد کالم بیگ یکی را پنجه خویش طلبیده بجای بیستعلی (پسر سردار)
الطهار کرد که نامور است او را با انواع عیبات و عقوبات مجازات دهد و او در جواب چنین گفت من نهیستم
که میست بجز رشقات را تحمل کنم و خطا از خدا صبر و استقامت بخواهم و کربلانی محمد کالم مطالبه کتابیان و
الواح نموده گفت حسب حکم امیر باید آنرا تسلیم گیرم و او جواب داد که کتاب الواح ضبط سینه من است اگر
خواهید بشکافید و بیابید و بالأخره مبلغ بسیاری نفوذ از او داد که کربلانی محمد حسین و میرزا ابوالقاسم و ملا
محمد علی طبیب رصده العلی گرفتند آنگاه به پیر خندرجت کردند و حاجی بیستعلی احساس شروع مقدار
نفته و شورش نموده پرسش آقا حسین جان در حافی را را بشنود و توان فرستاد و بعد از خدی بار نامور
از طرف حکومت میر خندرجت وارد شده مطالبه نفوذ کرد و حاجی بیستعلی با وجود سنگدستی مبالغی تهیه نهایت
باشند در طریق محبت محبوب تقدیم نموده اراد و آسوده شدند و در بشنود به تکیه و تبسج حاجی آقا حسین
محمد امالی بعادت بزوجه استند و مدتی با جواد و اسطغف استهزا و توهمین کرده بسبب و لمن پرده استند
رصدات و جفا دار و آوردند چنان معاشرت و سعادت نمودند که اجناسا چار شدند روز ما در منزل خویش
مختفی و منزوی بوده در ظلمت شبها در نهایت حسنیاط با یکدیگر ملاقات کردند و یکی از شهاب حاجی محمد علی و
آقا محمد حسین پسران کربلانی عجب همه را آقا محمد داود از محفل ملاقات با اتفاق را برین جدید الورد بغداد بخانه
توین کهر و شب ۲۰ رمضان واقع شد

سال نوزدهم ظهور^{۲۳۵}

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۲ م

تجارتی نامی خویش بر حجت میگرداند و اعتماد بستند در انظمت شب اطهار ایشان کرده آنچه خواستند زدند و
بغداد را زار و آوار دارند و روزی بعد در قصبه انصار دادند که آنچه با بیان در بار یکی شب جلوس زدند و لذا نامورین
که از طرف حکومت بطیس بموجب تظلمات اجناد میروید حاضر شدند بسماع نثریات بطله مذکور اقدامی کرده
بر حجت بطیس نمودند و قس مذکور در اسان سال ۱۲۸۱ امتداد یافت

فتنه کاشان و ملیات وارده بر احباب

در کاشان تا نا بچوش و خروش آمده بدعت اینطایفه برخاستند و مردم را بر آن میخواستند و با عین
بیگانهگی حکمران آنجا و برادرش جعفر خان تبریز احباب برداشتند و جمعی دستگیر نموده بجهت
وزارت بخدمت ملا باقر خرفی که مردی دارسته و منزه بود چنان مدار حکومت و سوی زندان کشیدند که بزرگ
افزاده زندانش بکشت خانه دامو ایشان انبساط را چ کردند و در آنوقت حاجی محمد صباح بزدی و آقا
شیخ حسین صباح در نقب بزرگ زینتی خانی شیخ مذکور محقق شده در جلوی نقب صندوقی را قرار دادند و
جلوی آنرا خشت چیده پوشانند و چهار شبانه روز در نقب مذکور بدین طریق بسر بردند و نامورین
حکومت چند بار با آنجا میخواستند و بنقبت راه نیافتند و در موزه حجره صندوق از جای حرکت داده
آمدند و دیده مدار حکومت و زندان برده مجوس و منقول ساختند و هر دو بعد از حبس طومانی بشفاعت
برخی از افرایشان جرمی بکومت داده ستمگشسته و آقا محمد علی محفل یافت با پیرش آقا محمد باقر
مدار حکومت برده کتبه بر پاهایند و عاقبت مبلغی نفوذ از ایشان گرفته را کردند و آقا محمد را بر اسم حاجی داد
جواز خانه اش بسته خوب بسیار زدند آنگاه او و پهلوان رضا حاجی محمد اسمعیل ذبیح ادریش ابوالعاسم
نادر گانی و آقا مهدی را با پا در کند گذارند و بزنجیر بسته با جمعی سوار بطلران فرستادند و در آنجا با سایر مجوس
کردند و پهلوان رضای مذکور بعد از طول مدت حبس در اینبار وفات یافت و چهار تن دیگر خلاص شدند

سال مئتم هزار

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

فتنه در شهر و قزوین

در شهر و ملا با معاندت اینطائفه و خصوصاً بر قابت حادث باشیخ ابوتراب بر آشفند و از آنجمله
 ابو الحسن مجتهد هست بر دشمن نهاد و چندان شکایت و سعایت بمراد علمای طهران نوشتند و در
 پی گرفتاری شیخ رفته او را دستگیر کرده بغل و کند بنامه بطهران بردند و در اینار شاہی مجوس و مفید یافتند
 و بدین طریق جمعی از شاہیہ اجباب از بلاد مختلفه ایران و از عراق در اینار طهران مجوس گشتند و عدده از
 مظلومان در محبس یافتند و در طهران مدفونند چنانکه ششمه از انوفایع در دو بخش سابق گماشتیم و
 سایرین بواسطه تنوعه و برخی چنانکه مذکور گشت بعد از مدتی طویل از اینار نجابت یافتند و در ملا
 احوال دهن مذکوره چون اکثر این طائفه جمال ابی اسن نظره همه موعود در بیان شناسختند و او امر
 نواہیش از اسن قبل آتد دستند و گر چه برای اینکه در انار مبارکه تصریح باینده عینہ شدہ غایب
 نیگرند ولی در مکاتیب خود و نیز در کتاب ایاب بھجرشان القاب و انابیکہ در خود مقام بود و هر کس
 میدشتند و نیز علماء و فضلاء بغداد و دیگر بلاد بھجورشان فائز شدہ سوال از مسائل دینی میجویدند
 و امر بدیع بغایت عزت و شهرت رسیدند بعضی غناد معاندین و سنیہین نیز در عراق شدت
 نمود و نیز از بزرگان قزوین ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی که بمقامت جمال ابی اسن
 رفتند و از بزرگان قزوین ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی که بمقامت جمال ابی اسن

شدند و از بزرگان قزوین ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی که بمقامت جمال ابی اسن
 رفتند و از بزرگان قزوین ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی که بمقامت جمال ابی اسن

شیخ عبدالحسین چنانکه گماشتیم برای مجامع با جمال ابی حاضرند و تجاف و می و نیز الواحی که از علم ابی شائش
 صدر یافت در عراق در دوزبانها گشت لاجرم او در بدستش کاتب موعود از سعادت بدست

سال بیستم ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

ایران در طهران همی دستاورد و جندان در خصوص عظمت جمال بسی جمعیت قدرت دوستان و پیروانش
نگاشته که در حجب بیم و هراس ه گردید چه که زشتند ایامات قبائل باقی شده چنانکه ایشان میخوانند در گرد
تجارت از هزار باقی از جان گذشته جمع آورند و بسیاری از روشای ایران منظر مد که ایشان بجهت ایران حرکت
نمایند تا که دولت ایران خاتمه دهند لاجرم صورت فرانی از شاه برای شیخ عبده حسین که بهر طریق صلاح
و بتواند این ترس خاموش نماید و بر جمع علماء و عمال دولت فرض نموده است که اطاعت مسامحه و می کنند
و ادنی بحال یکی از انسانی خود را بصورت فرزان بخت و کربلا و غیره از سنه ۱۸۵۰ بهینست محمد بن ابی طالب که در
چنین هم در پیش از صوم و صلوة و اجتهاد است و شاه انجام آرزو نموده و ملاک است و وقت راستین نمود که همه درگاه
مجموع گردند و میرزا از رکنان و نوبل نیز از نگاه که مایوس در اقدامات عالی عراق گردید جمعی از اهل ایران و
فانین را نگاشت که در نیمه شب از دیوار بیت ابی واصل خانه شده سنگ دم اهل نمایند و برخی را بر آن
و اد است که بحال ابی در صحن عبور ادیت رسانند و نیز موجب شد که اجناد می کنند و آنانرا نزد دولت
عثمانی سفند قلم داد نماید و پیوسته باین الحاکم و تدبیر بود و جمال ابی صورت رویائی که دال بر عظم مصیبت

ایمانی است از مشهوره شوی حاجی محمد اسمعیل فرج کاشانی مذکور که خود را عارف مخلص بیکرد و در بیان واقعه مذکوره سرود
نه نفر بودیم در یک سلسله دل طبعی در بدن چون زلزله خشت زاید سر روی بر زمین خرفران گران دین
گشت نمودم بزندان من سال تا که گشتم فارغ از هر نفس تنال نیک اهل تم جوانی پارسا محرق از فرقت روی بها
بفره بخیر اندر تیره جمال بدو شب مجوس بودی شکست نام نیکویش بدی عهد از نزل بنده بزندان بدو بعد از نزل
حبیبیان چون حال او آید نه بر خود او ظلم جدا بگریه اند ز اهل کاشان رخ ش بودیم حبس در انبار بیداد و دعا
یک فرزند ما خلیل هر بد که در انبار ستم بار شد عاقبت در سگر و نیم در شاد سجده بر این خورد جان بد
و تگری همی جوان باوقار ز در وقت از عشق سخن بد بعبود نیز هم بخیر عارف و نظر سخن بود شیخ کامل العلم شفیق
کا در خصی شده نماید پیش در بلاگون باز گشت از صفا مد شد نمود انعام حموش دشت از عشق همای سینه سخن
ال کین بس جید با بختند پس بهتر آورده خوش بختند بعد چند از نوبت سخن از جلال درسی آورنده با سخن عالی

سال ششم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

بلا بیا بود برای بعضی از دوستان ذکر نمودند که در بیانات بسیار که مسطور است قوله الاعلی اعظم ازین
بلا بیا در سلامت نفاست که باید نازل شود چنانچه خوابی در عرف و بدنام و لذت
سنگار بشود کنت مانا فی ليله البلیا بعد غفران اذ ارباب بان اجتمعت خوله البیوت
و المرسلون وهم جلوا فی اطرافهم و کلهم بنو حون و یبکون و یصرخون و یضعون و انی یخرب
فی نفسی فقلت عنهم اذا اشتد بکاهم و صرخیهم و قالوا لفلک یا سر الاعظم یا هیکل القد
و یقول علی شان بکیت بکاهم و اذا سمعت اهل بلاد الاعلی و فی ملک احواله خالطه و قالوا
لذعظم بلذک یا سره المنهم و کبر فضالت یا سر الاخره و الاوله علیک الصبر یا شیخ القصو
و ظهور القضاة فی ملکوت الانهما ، فوفی نوری بعینک ما لا وای احد من معشر البینین

با امر ترکانان ششمار بست در دل خسته در یک قطار	بوزر شان موحای علم و دین	علاصاق شهره از لبه بستان
گشت عار و باطل در شهر می	عون کشنده بدش بنیاد استم	گشت زندان چون گلستان ام
نیز مکر و دروش نضار نام بود ذکر و دعا هر صبح و شام	عاشق حق از جا بگریخته	لبک غافل کوجه ز کیم بگفته
شده سیر بند و زندان آنجورک	دیگرین خوشتر جوانی مدعا	بدیع هنر بنام آن باصفا
دره حق جور ما و بد آنجناب	دیده بودیم با اینها نکر	در دعا و در دوام با انگر
ز شستار آمده تا که عالمی	باغلامان ششوی آن محترم	در دردی گشت وزندان شرم
آورد و گشت زندان چون	عاصمه در حس در اندر بود	زرغای بیکشش خمی فرود
بعد نوری چند بگشت این شش	هر تن بیکر ز غشاقان سخن	سینه و از شوقان دل محرق
آخرد آرد و از بارندان	نام یک سینه رضا گو درضا	در غلای قید از عشق بسا
و اندر مکر و لب لب بر جد و حاکم	در غلای بیخ فرودان دستند	اکهین ساول در غشاقان دستند
هر تن و بفر عوام و باصفا	گشت ایشان بود زندان	مثل عاقبتی قرار در بی حال
پدید آمدن جمع بودیم جفا	سینه جوشیده از سهرای	جمع سرت آرزو جهان
مانندیم کس غیر از سها زورش آید در نگاه خدا	که خداوند از تو ندری کن لغا	همه فانا در امید بقا
تا که ما را برسد زندان گشت شش بر خص کرده فرمان از دست		

سال بیستم کلهوز

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری قمری ۱۸۶۲ م

و تشهد الا شهيد احد من العالمين و نفع ما لا يحصى اذن الا صغبا و لا ودا صبرا
صبرا با سر الله الكون و من الحرفون و كلمة المحموم و كنت معهم في تلك الليلة و خالطت
الي ان فرها بنجر و اوصفت راسي من النوم و كنت متفكرا في نفسي بلاء الذي ناسه احد
في الا بلع و يا حكيمة عند احد الي ان حصر ليلنا الوجه احد من علماء العراق المني
سني عبيد السلام اقدر فلما حضر القينا و اخذناه و خصصنا له ما اوانه الله في ا
و هو خزلنا ليلنا الوجه بنجر عظيم كذا لك ان الامر ولكن الناس هم في غفلة سيب
و در آن احوال برخی از مجتهدین بی بیاس و ترادیر اعدا برده بجهت حال اسی غرض کرده خویش را حفظ
و احتیاط نمودند و بعضی اصرار کردند که چندی از بغداد مهاجرت فرمایند و چون ما حسد و بغضا
باید مراد گشتند و ملا علی مردان کرکوتی ناظر لکرک عراق درخواست نمود که بموطن می فرستند
علیا و سید اش که مشغول بر باغ و حمام است آماست نمایند و بعد از حدود هفتاد روز
بغداد و گشتند ولی هیچ یک از امور مذکوره مقبول واقع نشد و در اغلب شبها تنها از خانه بیرون
و چون با اعدا اینکه در گذر با یکدیگر بودند تصادف میشد مزاح نموده اشاره بقبضه آن کرده بانان تمام
و آنان را شرم و بیم احاطه کرده از قصد خود مضرف میشدند و اجبا چون شدت اعمال بیفصیح را
نمودند بمحارست هیکل مبارک قیام کردند در آیام و لیالی که جمال اسی در قهوه خانه می نشست چند تن از
دور و نزدیک مراقب بودند و میرزا بزرگ خان رضانا می از اشرار از آن را متوقع در غیب کرده پیش
صد تومان و یک سب سواد می و یک روح طباخچه داده مقرر داشت که بهر طریق میسر شود جمال اسی را
شاید نماید و مستعد شد که کسی متعرض او نگردد و رضای مذکور پیوسته تر صد موقع مناسب بود تا روز
خبر یافت که بجهت فرستند و فی الحال عبا پوشیده در زیر عبا طباخچه گرفت و حسن غفلت آن جناب

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

رنجانی و آن محمد ابراهیم ایرکاشانی که لازم بیکل مبارک بودند داخل حمام شد و در داخل حمام متعادل
جمال اهی که برهنه شده قرار گرفت ولی در آنحال منصرف از عمل شده بر خنکس حمام برگشت در آنوقت
آن محمد ابراهیم امیر و برادرید و شناخت و دست بقبضه قه بر درضا نکاهی بدو نموده و باقیم از خنکس
خارج شد درضای مذکور شرح ماوقع را بعد از مهاجرت اهی از عراق برای بعضی از دوستان حکایت
و نیز ذکر کرد که نوبسی در کیمین بودم و دیدم که ایشان با آن میرزا موسی از مسافعی دور می آیند و مرا چنان و
و اصطراب جاهله نمود که پیشتاب دولول از دستم بجهاد بپسند که نزدیک رسیدند با قایم میرزا موسی
فرمودند پیشتابش را بدشتین در راه خانه اشرا بنما که راه گم کرده است و با لجه اجنای بغداد در آن
ایام بر از خطر در شهاب نجواب نیرفتند و نیز در کیمی سبت بصره زفته بکفش فرود می مشول گشت
کیفیت اجتماع محمدین شیعه عراق در کاطین و دسائس
میرزا بزرگخان و شیخ عبدالحسین

محمدین شیعه عراق در کاطین مجتمع شدند و آرزوی نعت با دشاه با حضور شیخ عبدالحسین در خصوص امر بر
و جمال اهی شاوره و مذاکره نمودند و بعد بر آمدند که همگی حکم جهاد بدهند با ایرانیان و شیعیان
بجوم برده ریش این امر را بگشند و در این سوا اجنا منیا بودند که هرگاه بجوم واقع شود مدافعه کنند
جمال اهی با نهایت سکون و عدم اعتنا ایشان را بر بصبر و سکون و توکل علی الله همی فرمودند و در
احوال نیمه شبی میرزا ابراهیم طلب که در اوت بجمال اهی دشت تقصیل واقع را در شته زردای
در بخانه انداخت چون کموتی را اگر فتنه خطش را شناخته و نیز آقا سید حسین روضه خوان که
در طهران سابقه محبت و اخلاص داشت در عراق بقصد زیارت مقامات تبرک مقیم بود و در وقت شب

سال مئتم ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

شب تبدیل عماره دبستان کرده با مراعات احتیاط بیت ابی واروشد و در غرض اعظم جوابی جمال ابی
کرده فرمود بیرون رفتند سینه در کمال تعجب استنداب عرض کرد جمیع علی که با بخت و کاپلین و نیز
قوتول ایران مجتمع شده میخواهند بر شما هجوم نموده چنانکه فرمود اعتقانی نیت سینه عرض کرد
بسیار محل خوف است فرمود اندکی مکث نموده جای نهادن کسینه جمال ابی بیاید سینه را جا
و نسلی دادند تا جمال ابی واروشدند سینه با وقع را معروض داشته گفت معنی من اینست عبد
و مکر غم هجوم دارند و داشته از اگر اد که سجاور از صد نفرند فردا شب بهانه سینه زون که درین
ماه محرم عادت ایشان است و با برف و شعل بخانه های بزرگان میروند اینجا نیز خواهند آمد در خانه را
باز نگذارید که مثل کربا خواهد شد فرمودند مطمئن باشن وقت نرسد احدی را تسلطی نیست
در حصن حمایت حقیق و در حافظ و ناصر است با و ناظر باشید با این امور اعتقانی نیت ولی اجاب
عرب این قضیه را شنیدند و همه مسخ شده در بیرونی بیت شیب جمع گشته گفتند ننگد ارم
نظرتان بیعت بقیه و جمال ابی انار از دستور تفرق دادند و هفتیکه جمعیت اکرا با علما و مشعل سینه
پدر بیت رسیدند جمال ابی با قایم از اموی فرمودند در بازار کن و جمیع را داخل محوطه بیرون نموده
پدیرانی و میدان نوازی بجای آورد چون همه داخل شدند و شربت کلاب نوشیدند جمال ابی در
تلاز کمال عظمت جلوس نموده نوازش و عنایت فرمودند حسب الامر بهر جای دادند اعمال و اقوال ابی
چنان در آن گروه تاثیر کرد و متحیر و شادمان گشتند و دعا کویان از بیت خارج شدند و با یکدیگر بسوع
تعجب اظهار میکردند که چگونه حالت همچنان و عبادشان بتبدل محبت و خضوع گردید و در خلال اوصاف
و احوال بمیناک مذکور رسید حسین متولی قمی از کربلا علیه بجز ابی فرستاده استند فرمود که چه
بجائی دیگر انتقال کرده ترک مراد فرمایند و در جوابی لوجی فارسی صدور یافت که صورت آنرا

آزاد علی و رؤسای نجف و کربلا داشتند و همه اظهار تعجب و حیرت نمودند و ابتدای لوح مذکور چنین
 شکر شکن شوند همه طوطیان هند زمین فدا پرسی که به بنگاله میروند الی قوله الا علی
 چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن سر و جاب با سوختم و باد
 برافروختیم فرار اخبیا و نیکبیم و بدفع اغیار و پودر دیم بلا در با دعا طاب لبیم نادر هوا
 فریب روح سیر عالم و در آشیان ندیم ما و می گوییم ما می معنوی و روح نادر می انجمن
 من ظاهری چه اندیشه نماید بل من این زندان است و کشتی آنرا سجن الی قوله
 تا زمان نرسد نفسی برآمدت نیست و چون وقت رفتن من استمتم نه تقدیم با
 و نه تاخیر ان بنصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم من ذالذی ینصرکم من بعد
 در حق شیخ عبدالحسین چنین مرسوم است آنچه در دل دارد از فکر و روز نور چون
 پیدا و رخشان همچو روز بنا لفاضل فی حکم نجیافا افوی بفتاد فی البیت
 این آیات طوماری از طنون خود بطهران فرستاد چه خوب بود با مجلس ملاقات
 نماید و بر امور مطلع گردد و بعد از آن حکم داد آخر هم معلوم نیست که خبر بپند و پاک
 دل حاصل نماید حاکم معتقد در میان است و از ظلم احدی ننگزد
 و با بجهت شیخ عبدالحسین و میرزا ابن کرمان خواهستند فتوی عموم مجتهدین حاصل کرده عموم ایرانیان
 بهجوم وادارند ولی رئیس قلم آنان یعنی حاج شیخ رضی الانصاری چون از مقصودشان مطلع
 بنود از نجف بعزم کاطین روانه شد و در قریب بغداد سقوط از مرکب یافته پایش صد خورد
 و با احتمال بکاطین در مجمع ایشان وارد شد سخنانشان را شنید و از فکر ناسدشان مطلع گشت
 لذا از مجلس جو هست و مدخله در امرشان کرده با صبر ایشان کوشش نداده غم عودت نجف نمود

واقعا
 نمود و در
 بجز این
 دعا میکنم
 ضعیف و
 نیست و
 یافت که
 و اگر مقصود
 امر دارند
 شایسته
 این گشته
 وزیر امور
 در بیم و اگر
 محمد رضا
 از اجاب
 اجتماع نمود
 راجع گشت
 اجتماع علی
 اعمال خود

سال بیستم طهور^{۲۴۳}

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

نمود و در خارج کاظمین ویرا تصادف ملاقات با نیر حسن کل کلاب دست داد و بواسطه آن تحیات
بمختر ایبی ابلاغ داشته پیام کرد که من در آغاز مطلع از مقصود و علم نبودم و آنرا زنجیف بدانی نمیفهم و جا
دعا میکنم که خداوند شمار از شرور ایشان محفوظ دارد و این سبب که در اتمات شیخ عبدالحسین و تحقیقش
صنف و فتور حاصل گردید و دیگر آنکه جمال ایبی بکوست بند ابلاغ فرمود که اگر علماء و فقهارا عفا و خیال فساد
نیست در مسجدی حاضر شوند و محاجه میکنیم تا حقیقت بظلال امر واضح شود و لذا چون حکومت^{الطباع}
یافت که علماء ایجان کرده میخواهند عوام را بشوراند بحالت تیر چنین گفت ایجا حکمت ایران نیست
و اگر مقصود این گروه ایجاد شرف و فساد است هرگز اقدار انجام آنرا نخواهند یافت و اگر قصد
امر دارند فیما باشند تا من علمای هر قبی را بطلم و از ایشان نیز نخواهم که حاضر شوند و حجاجات و
سناطرات نوشته گردد و بعد اموارنه میکنیم تا معلوم شود غالب است و مغلوب کمیت و اگر نیز
این کنند همه را در جلا غرق خواهیم کرد و این سخنان بمجمع علماء رسید لذا اجرات اقدام نیافتند
و از آنسو جمال ایبی فرمودند مقصد این گروه اگر فهم مطلب است ما مستقیمیم که آنچه بطلبند انجام
دهیم و اگر شورش است و آنکه لمهین العیونم و در نظر میفرستم که جمیع را تا در دانه کربلا بداند و اقا
محمد رضا شیرازی چنین نوشت که جمال ایبی روزی بعد از اجتماع علماء در بردنی خانه با چند تن
از اجباب بودند و در نظر از اینها حضور داشتند روی باجبا نموده چنین فرمودند آیا خبر دارید حضرت
اجتماع نمودند که جهاد کنند لکن و آنکه الهی لا اله الا هو و در نظر بیشتر میفرستم که ایشان^{کاظمین}
راجع کنند آنگاه روی بآند نفر کرده فرمودند خبر برسانید و ایشان زخمه خبر کردند و چون^{نور کرده}
اجتماع علماء را عقیتم و بی نتیجه ساخت و هم تقار و نقد آن اقدارشان واضح گردید بد آنصد شدند که
اعمال خود را بصورت حق جلوه دهند لذا حاجی غلامحسین طهرانی مشهور بقومرا بمختر ایبی فرستاده

سال مئتم هوز

واقعات سال ۱۲۷۹ هوق

۱۸۶۲ م

جواب از سوالات چندی شدند و ملا حسن عماد بوسطه زین العابدین خان فخرالدوله بمحض
 ابی تشریف یافت سوالات را عرض کرده احوال کافی شنیده قانع گردید آنگاه معروض داشت
 که در فضل و علم و قدرت و قوت بیان شما جای شبهه نیست ولی این قبضا عامه انکسایت
 و معجزه لازم است که حجت دین موجب اطمینان قلوب عامه گردد فرمودند هر چند منظره الهیه در
 عصر باقر احوال مردم اعتنا کردند ولی ما از شما قبول میکنیم بدین شرط که چون علماء مجتمع شوند فکر
 و شعور نمایند و در امری از امور متفق گردند بنویسند و جمیعاً مهر نمایند که اگر آن امری هر شده
 انجام یافت و بگرا عرض کرده بر حقیقت یقین نمایند و ما هم نوشته میدهم که اگر طرأ هر شده
 بطلان ثابت آنچه بخوانند معمول دارند ملا حسن عرض کرد آن حد صحیح سخن دیگر سخنی باقی
 نماند و برخاسته بخت عودت کرد و چند نذرگشت و اثری برزور نمود آنگاه بوسطه زین العابدین
 خان فخرالدوله پیغام فرستاد که بیدیت علماء اطلاع کردم و قبول نکردند از جهت و شرم مرمانع از
 حضور است و ملا حسن مذکور چون بایران رفت در هر بلدی در هر محلی علی الملأ با واقع را بیان کرد
 و بعضی امور دیگر بنوع اغراق ذکر نمود و از بهیت و عظمت و جمعیت که در بیت ابی صفیه
 ایستاده بودند و آنچه کیفیت و آداب و آرد گشت ایستود و بالآخره شیخ عبدالحسین
 بایرنا برزکنان متوسل بناسق پشاد و امی بغداد شدند که جمال ابی و جمیع اجابت راست گیر کرده بایران

ملا حسن در کرامت حضور علامه فخرالدوله مکران میں دم قدم را با بعضی اغرافات حکایت کردند آنچنانکه ایکنه مجانب ابی کوچه را با اثره خواند
 و قصه و اغرافات در وصف نغمه بر روی گفت و در خانه از حجره بجزیره ای رفت و پرده بالا رفت و چون بایرنا خواند
 مدان محضر حاضر بود تمام مطالب بمحض ابی نوشت و نیز ملا حسن در طهران منزل میرزا سعید خان وزیر امور خارجه رسید
 طریق حکایت کرد و میرزا رضائی برادر جهل بمحض حاضر بوده کتوب مشروح بینداد فرستاد

واقعه
 بایران
 اندیشه
 جمال ابی
 میرزا برزکنان
 جمعی
 عثمانی
 و موقع
 عثمانیه
 قرب
 بجزیره
 در بیان
 شمس
 و جمال
 و ایرا
 گردید
 میرزا
 دوله
 معا

سال نهم هجری

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

بایران بفرستند و بد این طریق نیز نزد امالی شریعت یافته مسلم گردید و اتحاد این طائفه در عراق در
 اندیشه جان و مال و جمال خود بوده و دیدگان فسان شهابی بفرست در آن احوال صباح مذکور
 جمال اهل آقا نیز را موسی را طلبیده و ادغام حاضره را در پیش نمود. آنگاه باین سخن فرمودند که در تعداد
 میرزا بزرگخان میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران که ششم جواب بنام و کار آن بجای رسید که اگر جواب گیری نشود خود
 حصصی ریخته شود چاره نیست مگر اینکه بعضی تبعه دولت عثمانی شوند دستور دادند که همه از اجابت تعجب نیست
 عثمانی قبول کنند و بوالی نیز اطلاع دادند و او در صدد بود که خدمت تازه نسبت بدولت قبول نمودن خویش انجام
 و موقع را منتقم شمرده پذیرفت و جمال اهل باقا محمد خانی کرد که معروف نزد والی ایشان بقوامین حکومت
 عثمانیه بود پس و اما اجابت دو دو نزد والی برود تعریف کرده مذکره تعجب برایشان گرفت تا آنکه در طول
 قرب بیت مذکور برای یکصد بیت تن تفریبات کرده گرفت و نامق پاشا با همه کمال محبت سلوک کرده
 بجهت و درخواست پرداخت و لذا شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگخان و چار خیمه و خسران و اندوه بی پایان شدند
 در همین واقعه سبب گشت که اندک محمد ذل و معزول نزد دولت ایران واقع شدند

ششم از سلوک و خصال و اقوال و احوال جمال اهل بغداد

و جمال اهل آغا رفیقان بر ترویج و تنظیم و تکمیل و تعویض امر بابت بابت در بغداد که صفت عظمت و قدرش در عراق
 و ایران و غیره با حمید و معاندین از هر سو بمقامت برخواستند چنانچه مورد نرد و زوار و توجه نظر اهل آنجا
 گردید و با هر یک و در هر موقع رفتار سلوکی فرمود که حفظ مقام دولت و ملت ایران را در برداشت و در
 عین حال تمام مشون و خصال عظیمه نظر بر آلتیه را انگار ساخت چنانکه در هنگام شدت قرض قهقهه و غم
 دولت ایران و تسامح حکومت عثمانی جنرال قونول انگلیس مقیم بغداد سر کلل آرزو له برود کسب طرح
 معاشرت و محبت ریخته آنها حمایت و مساعدت نمود و خواست جمال اهل بغداد و حکمرانی دولت

سال نهم طهوز

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

دولت خودسکن و مقام دهر چنین معرض دشت که اگر آقامت در نخستان بابل نبیند آن
 در بهمنی که تا نا مرکز سلیمان و آداب سوم اهل شرق است اولی و نسب میباشد ولی جمال اسی قبول
 نفرمودند و نیز میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان ارمنی نیز از اعیان سخنان طهرانی بمحض اسی در بغداد فرستاده
 معرض دشت که من در طهران دست بجار شده امکان دولت با خود متفق کردم و انجام یافتن اینکار موکول بان است
 که از طرف شما مدعی شود در جواب فرمودند که بدت مرد عاقلی بود و تو چرا با بنده نادانی زیرا بهین شخص که
 با تو اظهار اتفاق کردند بقصد هلاکت بر میانند و ناچار غریب از طهران باینصفت خواهی آمد و نیز از اعیان سخنان
 مستعد و مطمئن بیایات مبارکت نشد و بخاناتان استقلال دشت که ناگاه ملکم خان از طهران فرود نموده خود را
 بنجد رسانید و بمحض جمال اسی در دشت ولی صلاح چنین دیدند که در جای دیگر منزل کنند مطمئن پیشه که کسی را
 بر او تسلطی نخواهد بود و میرزا از کجایان قبول اظهار داشت که از طهران امر بستگی می آید و ملکم خان
 مضطرب گشت و از محضر مبارک چاره خواست جمال اسی او را مبرای حکومتی روانه کرده بدست و او سرانجام
 و والی اورا با حزام با سلا بسول فرستاد و نیز عباس میرزا نائب سلطنت بن محمد شاه که منفی ابرق بوده
 و در فکر نوال سلطنت ناصر الدین شاه و استقلال خویش ایام ساعات ششمه فوتی اذن تشریف بمحض اسی خواسته
 اجازه نداده فرمودند مصلحت او نیست زیرا چون شیخ عبدالحسین اطلاع یابد همین را رسیده کرده طوماری بطهران
 میفرستد و افرامی بندد که با هم بر ضد دولت ایران متفق شدند و غنیمت حسین و جهان خواهند کرد
 معذالک نائب سلطنت ممنوع شد و روزی که خبر یافت جمال اسی در فریه و شاشش اند و محضر مبارک خالی
 از ایرانیان معانه است با تبدیل لباس بعنوان شکار به آن حرکت کرد و نزد خیمه جمال اسی فرود آمد و
 آقای میرزا موسی حکیم را واسطه ساخته ساعتی تشریف بمحضور یافت و جمال اسی چون تعزیرات او را استماع فرمود
 و انگار شش پریشان شده که در نه لحنی توضیح گفتند و با خلاص نسبت بدولت ایران ویرا خواندند و با

واق
 و با دهن
 میرزا فضل
 ببران فی
 ویرا همی
 فراموش
 زوری
 بمقام صدا
 و دشمنان
 و موهبت
 چنین گفتند
 بیرون آمد
 این بود که
 اکنون بر اثر
 حاجی برزا
 ناسندیده
 فرمودند تا آنجا
 کرده خواست
 بوده بجای

۱۸۶۲ م

در بدو سال دهم بطمان و عثم افکار غیر عیثیس را محسب فتنه و نفاق چون از آنجا خارج شد پیوسته عبادت قیام کرد و نیز
 برزاق فصل آنه در نظام برادر قمر میرزا آقا خان صدر اعظم هم در عمل برادر چون دست خویش از همه جا کوتاه بود
 بعراق رفت و در بغداد کرا را بیت امینی در آن شهر و در افکار و امانی باطله اش به سفارت حبت و جمال امینی مشفقانه
 در راهی نصیحت فرمود که اکنون سنین عمرت از پستاد گذشته و در شاه ایران پیوسته ملاحظت دیده حتی نادیده
 فراموش کن و خود را بظفران نعمت محرم مگر دان و در ذکر توشه راه آخرت بهش داد و با آن خرد چون نویسد
 روزی چنین عرض نمود که شما را پیر و زکا را فاده پنداشته ایم ولی سوکنده میخورم که چون بشنوم برادرم باز
 بمقام صدارت منصوب شده سه روزه سوار بر اسب خود را از بغداد و بظفران برسانم و بجارات و کفالت دوستان
 و دشمنان میپردازم و جمال امینی پس از این سخنان دیگر با وی در مخصوص مکلام ننشاند و فقط با وی اظهار تعفنه
 و موهبت فرموده تسلی خاطر میدادند و او بعد از چندی بطفران رفت و در آنجا با آشنایان و مقربان در نگاه
 چنین گفت که ایشان با بیسای بعد از امر کشتن من دادند و بتدبیر و مسائل خود در امی فطنت کرده از عراق
 بیرون آمد و برخی از دوستان جمال امینی او را توجیح کرده گفتند که آیا تلافی آنهمه قربانی که از ایشان در بغداد دیدی
 این بود که چنین مقدمات نسبت دمی داد و جواب گفت که این سخنان را نظر بمصلح خود گفتم و در وقت ایراد
 اکنون برایشان دسترس نیست تا مصرتی برساند ولی مرا برای مرادده که کردم ممکن بود بلاک سازد و دیگر اینکه
 حاجی برزاق احمد کاشی که در کاشان بعراق آمده در خان و قمر بغداد و حیره تجارت باز کرد چند بار ترکیب رفتار
 ناپسندیده کرده ولی نظر بمنابت در حق خوانش حاجی برزاق جانی ششید و حاجی محمد اسمعیل فرج (غفور و غمان
 فرمودند تا آنکه روزی شش هزاره خانم مادر عین الملک که بعزم زیارت کربلا آمده در بجهت وی تالی گفتگو
 کرده خواست بجزد شاعر شده و با یکدیگر کردند و حاجی سخن سخت گفت و یکی از فرزانشان قونولگری ایران حاضر
 بوده بجای دشنام داد و کار به آنجا انجامید که شش هزاره خانم بقونولگی از ایران شتافت و با برزاق بر کمان

واقعا

اعمال قبیله

تأثیر و تفسیر

اعلیٰ را نحو

فرمودند که

رحمت از

فرمودند و

خصوصاً

عبور بودند

میر سپید

بودند

یک نفر

و با نظیر

بود با دور

غالباً

بدین

صورت

در ادوا

ذکر

قونول بر آشفته شکایت و دعوت کرد و دادگاه شنگان خود را بفرستاد و حاجی را بقونولخانه کشید پس
نمود و خواست از راه طهران روانه دارد و جمال اهن با اینکه چهاره اجاب با سلامت و علامت نصیحت سفر بود
و از اعمال حاجی نیز بسیار کمر بودند برای حفظ مقام جامعه در استان و محض آنکه قونول بدون رسیدگی
و تحقیق حقیقت واقعه حاجی را مورد موافقه و مجازات قرار داد بهنه حاجی امر فرمودند که کسی حجه و دکا
خود را باز ننماید و چون مردم از علت و سبب پسند جواب گویند که قونول یکتن از راه حبس نمود
میخواهیم بدانیم که چه سبب داشت و اجاب با تمنا و حمایت از یکدیگر برانگیختند و میرزا نصرالله منشی
کارگذاری را نزد قونول فرستاده و پیغام کردند که اگر حاجی را امشب یا کجی آنچه بر سر است آید خود شب
میرزا ابرار کمان چنان دشت نمود که از بغداد بکالین رفت و میرزا نصرالله مذکور گفت آنچه مصلحت
عمل نماید و از حاجی را با خود به بیت اهن برده تسلیم داد و این واقعه را میرزا ابرار کمان بنوع اغراق بطهران
نوشته اظهار کرد که کار چنان برین دشوار شد که مقصری را یک شب نوبت در قونولخانه ایران
نگاه دارم و مکتوبش سبب غرورش گشت و بطهران زده بمجلس نهریات و اغراقات موجب بدینیم و چنان
شاه گردید و چندی بعد از آن بر حاجی دی میرزا زارمانخان برادرزاده فتح خان امین الدوله کاشی مصوب
گردید چون بقونولگری ایران قرار گرفت بکمال ادب و انانیت سلوکن در رفتار کرد و پیوسته ذکر مسامحه
اعمال میرزا ابرار کمان را مینمود که او سبب گردید اکثر رعایای دولت ایران تبعیت دولت عثمانی
قبول کردند و نیز منشی در بغداد و جمعی از ایرانیان مجلس عمیش نوشی داشتند و منشی بقبل و حال و عریبه
و جدال گشت و نامورین حکومت بغداد همگی با دستگیر کرده بسیار به برده حبس نمودند و حاجی احمد قاسم
رئیس اعلیٰ بغداد برخی را که معروف بودند در صبح رها کرده گفت اگر چه میدانم شما بجزرت ایشان
نسبتی ندارید ولی چون هموطن ایشان هستید و من مردم معروف نمی پسندم شما را با شال این اعمال

سال مئیم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

اعمال قبیحه مشهوره و مجوس نایم و از آنجمله سید متولی قلمی و خطاط کاشی بودند جمال اسی از آن واقعه بسیار
متاثر و متغیر شدند و در حقیقت حکم فرمودند که سه روز متوالی روزه گیرند و در همین اقطار کلمات نزل از قلم
اعلی را خوانده مناجات کرده استغفار کنند تا انشاء به ذنبشان مغفور گردد و در آخر لوح مرقوم
فرمودند که هر کس این دستور عمل نکند نسبتش از این امر مطوع است و از حصال جمال اسی و سلوک
و محبت و تواضع اکالی با ایشان اینکه مسافرتین و مهاجرین و زائرین عابرین را از بذل و بخشش نصیبی
فرمودند و بهجور ادا و مسایه با نایک محله همه مورد بذل و احسان میشدند و از برای ایشان هدایا میفرستادند
خصوصاً مساکین و ایام و پسران و عجزه را کمال رعایت مینمودند از آنجمله عجزه در خرابه که واقع در طریق
عبور بود مسکن و هشت دهم روزه چون بقوه خانه اول جبر سر فرقتند چون باد میرسد ایستاده احوال
میرسیدند و بدست خود اگر ارمی مینمودند و گاهی دست مبارک را بیدوسید و چون نیچو است رویش
بوسه قدش خنده و کوتاه بود جمال اسی خم میشدند تا او بمقصد خود میرسید و بعد از آن مقرر فرمودند که هر
یک ممری بآن پیره زن داده میشد و کمر میفرسودند من او را دوست میدارم لکن او هم مرا دوست میدارد
و با نظیر فوق در ایام آن مستان در بغداد معمول بود و بعد از مهاجرت نیز مقرر داشتند که تا در حیات
بود با و داده میشد و یکی از ملاکای توفیق ایرانی معروف بنجامت محمد بن که بسیار مزاج و مضحک بود
غالباً بمحضر اسی تشریف مییافت و سب سرور و تهنیت مبارک میشد و مورد بذل و اکرام میگردد و نوع مزاج
بدی میفرمودند انشاء الله تو خاتم المحدثین هستی و او با اشاره بیان ایشان انتقال نمی یافت و نیز بر
قوه خانه که میرفتند از کثرت عبور محترمین و اجوام طالبین صاحب قوه خانه بیروت و غنای رسید و
در او خرافاتیم بقوه خانه رسید حبیب که که خدای محله و مالک قوه خانه و از مشایخ بود میرفتند و حبیب
ذکور قدسی رخداد و جوی نورانی و محاسنی سفید و هشت و در اخلاص و عشق با ایشان قرار نمی گرفت هرگاه

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ ق

۱۸۶۲ م

دو گاه ریزی تشریف حاصل نمیکرد زود شب بخون دانه میگردد لذا غالباً در وقت عصر ویرا میسپیند
 و معناد بقند و چای مطبوخ در محضر مبارک گردید و برای او خند ز چای مخصوص نیز فرستادند گویند پس از چهار
 ایسی از عراق دیگر کسی سید جمیبت در قوه خانه نذید و در محفل و مجامع اجاب استماع بیانات ایسی کرده
 میگفت و چای را رکن نموده میگفت بی حضور در محضر ایسی شرب چای بر من گوارا نیست و تا خانه نجات
 بدین درجه از محبت بر نرسیت و نیز از حید قهوه چی مهر و وفا فی عجیب بطهور رسید گفت در محلی که پیوسته
 بیگل ایسی قرار میگرفت نمیتوانم دیگر می بینم و او است این مثل بر من گوارا است و لذت از ک شغل نیکو
 نمود و دام زردام حب ایسی سرست بود تا در گذشت و نیز از حصال ایسی اینکه زردامی جمعی بیجا
 زده مشغول بعبادت میشوند و در ایام مخصوصه برای زیارت کاطین بر فرستند و پیوسته زردیار و خا
 در خصوص عظمت مقام اولیای اکتیه بیانات بدیعه میفرمودند زردی شجاع الدوله معروف شد که
 احترام و تجلیل شاهزاده هدی فوق بیان است ولی از بعضی اجاب نماند نیز ایسی رسید محمد سخانی
 شنیده شد که موجب حیرت گردید گفتند بقعه کاطین را منهدم خواهیم کرد و در آن محل قوه خانه می
 خواب فرمودند که اینگونه اشخاص با ما نسبتی ندارند و لذت برای اجاب چنین نیز فرمودند که اهل بیان اگر
 بدین بیان متذکرند باید قوه و قیام را حرام بدانند چگونه کاطین را بقوه خانه تبدیل نمایند و اگر متذکر
 نیستند چرا امر الهی را مستقم نمایند و بعضی را در اول مردم میاندازند اتفاقاً مانند دوستان ظاهر حقوق

در روز حضرت ایسی تا آخر ایام دهد عاشر از دنده میگرفتند و در ایام جمال ایسی در طول آنه زود بخون بودند و در نذر عاشر
 برای زیارت کاطین بر فرستند و نیز جمیبت دسته تفریح بخانه ایسی میآیدند و حسب الاعماره با نذرون خانه بر فرستند و
 شربت بگرداند هر وقت خواندن شمار ایام مخصوصاً در روز نهم هشتم اکت از دیدگان مبارک جاری میگشت

وا
 در
 حقیقت
 ساجد
 و منظومه
 طبیعت
 و لغت که
 جمعی از
 جهت
 فرمودند
 جمیع عالم
 او امر را
 و از طهور
 زردی را
 میزان
 جناب طبع
 جناب حجت
 بزبان
 استقرار

سال نهمین ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ ق

درستی را مرعی دارند و اگر مقصودشان تبلیغ و نشر امر ته است باید چنین بیان نمایند که چون آفتاب
حقیقت طلوع نمود مقام آنمه و اولیا که از اشعه آن شمس ظاهر تر و نورانی تر گردیدند اما کشتان باید
ساجد اسرار و مشرق او کار کرد و فیصل زندگی که غالب اوضاع و احوال ایام بقدا در از مندرجات تاریخ مشهور
و منظوم او آوریم ضمن واقعات ایام مسافرتش از بغداد و بایران در سال ۱۲۷۳ چنین نوشت جناب میرزا محمد علی
طیب شهید را در همان ملاقات کردم و از تقدیس امر ته حکایت کردم که امر آبی از اعمال اهل بیان پاک شد
و گفتم که من خود در بغداد در حضور مبارک بودم که یکی از ملازمان سعادت تشریف حاصل نموده معروض داشت که
جمعی از خاندان اهل ایران و بزرگ رفیق و اهل تادیب نمودیم یکی از آنها اظهار نمود که از مخلصان حضرت ایام نام و ما
بجهت احترام این نسبت او را تادیب ننمودیم تا استغراب کنیم که تکلیف در باره او چیست جمال مبارک
فرمودند بگوئید احدی در عالم بمن نسبت ندارد مگر کسانی که در جمیع اخلاق و اعمال بمن اقتدا کنند بنوعی که اگر
بسیع عالم بخواهند آنها را از گفتار و رفتار شایسته منع نمایند نتوانند و احدی ایراد بر آنها چه در امور دولت چه
او امر دینت دارد و بنا بر او بعد اشاره بحضرت کلیم فرمودند که این برادر من میرزا موسی برادر ابی و ایمی است
و از نظر نسبت تا حال با من بوده اگر با بری که سنا فی دین و دولت است قیام کند و بشما ثابت شود من آنوقت
از شما رضی خوشنودم که او را دست بسته ببطبنداری و غرق کنی و شفاعت احدی با او برابر قبول کنی
بیزان است نه آنکه هر کس بر عمل قبیحی بخواهد ترتیب شود و خود را بمن نسبت دهد و شما قبول کنید
جناب طیب حبری و ساجد و شاگردان و گفت که من بعد از تقدیس و تیریز حضرت اعلی و امانت و دین
جناب حجت زنجانی و شهدا متخیر بودم که اگر امر ته آن بود پس بچی دیگران چه میگویند و او غم داشت که
بزنجان برود تا اعمال بعضی زراقی را در همان بنیید و نیز فیصل بدین مضمون نگاشت که اجبادان ام
استقرار جمال ابی بر کرسی عظمت و افتخار چنان سرست بودند که حضور ملوک را بنیوت عکسوت

می بند هستند و اکثر در اطراف بیت مبارک منزل داشتند و هر چند نفر در خانه بادی گرفتند و هر چه از طریق کسب تحصیل نمودند ضیافتی فراهم کرده از جمال ایسی و بعضی اعظم هستند عای قبول نمودند و عیدین و عشرتی داشتند که غبطه موک بود با آنکه اغلب لسانی با یک قمری حرا خرید و صرف میکردند چنان بحال بخانه و گالخی بودند که حتی اشیاء و البسه خود را فراموش میکردند و اختصاصی در البسه و اثاثیه منزل داشتند و اکثری در مقام تزکیه نفس چنان بودند که بغیر از اراده الله حکم نمیکردند و همه عهد و پیمان قسم شدند که هرگز کلمه نالایق لب نزنند و یا حرکتی غیر باجبهه الله نمایند دیگران ویرا تذکر سازند تا عافی نمایند و گرنه مبارک با کل و شرب نمیکردند و در آن ایام اغلب بزرگه و شاش و قهقهه در نیم فرستگلی جنوبی بغداد که نشعبه از جمله منشعب شده و امالی زراعت میکردند و آن میرزا موسی کلیم آنرا اجاره نمودند میرفتند و عروسیه در کنار نهر ترتیب داده و گاهی خمیه میزدند و جمال ایسی با عایه محض تفریح آقامت میفرمودند و عیال و اقارب عزوب رحمت میکردند و با استقبال میفرستادند و تا قرب بیت در حضور بودیم گاهی بنحانه مقابل بیت مبارک و بنحانه بنوکی و با جمعی از اجداد منزل داشتیم میآمدند و از جمله ساکنین آن عای و آن محمد زمان بصر شیرازی دستار علی که بنجار بودند نزدی همگام غروب وارد شدند و صحرا مارا که تنی از هر گونه آما بود عای خطه نموده فرمودند هر چند در اینجا هیچ چیز نیست آما در نزد من بر اگر حضور عالییه برتری دارد چه که در استان حق باقیس فارغ با و کار الهیه مشغول اند و از درخت سدر خانه که بنوک در شست بسیار داشت مدح نموده فرمودند اهل بغداد این بنوک را خستادی گویند و بسیار دوست دارند و گالخی میوه آن درخت ما چیده و بجز مبارک آورده تقسیم نمودند و شاطر رضا و برادرش بنحانه که در اول سال کوه بود منزل داشتند و بخاری بیت مبارک با ایشان بود و نمودن بخاری و آسیابی که با دوا میگردد ساخته و اجاب نیز از آنجا نان میگرفتند و تعلق بحال ایسی داشت و کل آن سفره

واق
احسان
اما از جوان
میرفتند
و چون
بجندانه
حال ای
مبارک
جمال ای
خیال عای
سجده
و بعضی
رسیدند
قضیه
ولی بعد
علی علی
یکی و هزار
اعلی و دوق
نیکو و عام

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

حاجان میهمان بوده قسم میشوند و والدشان آقا محمد صادق تازه از اردکان نزد آمد و نود سال داشت
اما از جوانان قوی تر بنظر میآید جمال ابی همیشه با او یکمال شفقت و ملاحظت صحبت میفرمودند و با یکدیگر
میرفتند و او بعضی حکایات در کیفیت تصد نقیض و در معاطله و اطوار ملائمتی ایران بعرض برسان
و چون خیلی تبسم میفرمودند دستهای خود را بلند نموده شکر کرده میگفت حضرت رسول فرمود هر که گویا
بخندد مرا خوشنود کرد و هر که مرا خوشنود کرد خدا را خوشنود ساخت و از عذاب دوزخ ایمن خواهد بود
حال آنکه نه من جمال ابی را خندانم و نه آل من بسیار خوبست و این سخنان موجب سرور و شرم
مبارک میگشت و اما حال ناخفتن بغایت افزوده گنگام بودند حتی بعضی را اعتقاد چنین شد که
جمال ابی نظر مصلحتی ذکر میزد ایچمی نمایند و او وجود ندارد برخی میگفتند در بغداد مستور است و
خیال ملاقاتش نبوده و چنان میدانستند که یکی از بنده گان جمال ابی است خصوصاً چون کوی
سبحان ربی الاعلی و بیان زفر رئیس و الف قائم بین الودین از قلم ابی حسین اصطفا
و معضلات روز شیخ احسانی و سید رشتی صادر گشت انما و ابتدال برز ایچمی بغایت خوب
رسید و فرمودند اعرف ثم اکتف و بنده را که گاهی بی اختیار در اشعار اظهار میکردم امر بنبر نمودند و چون
قصیده بها بها نوشته شد فرمودند اگر این قصیده را بشنوند نه تنها تورا بلکه ما را هم بخیر میکنند
ولی بعد منتشر شد حتی بدست درویشها افتاد که در بازارهای ایران میخواندند و در جاهای بها بها
علی علی میگفتند از جمله ابیاتش این بود و گرم کس سرد کارنی بجزم تو دلبر و یارنی دل من
یکی و هزارنی شده مبتلات بها بها جمال ابی فرمودند شیبی نزد من بود من از آن حضرت
علی دو قایع آن ایام صحبت میداشتم ملتفت شدم که ایچمی خواست چیزی بگوید و جرئت
نیکو و ملاحظت نموده او را سخن آوردم بگفته پرسید آیا میشود غیر از حضرت علی قائم بود؟

سال بمقام طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

با همان علامات موعود و خطا هر شود من گفتم تا نکات شو مردم چه گمانا در حق میرند و در چنین سخنی میگوئی اگر موعود بیاید
 بعد از روح الله و موعود نصاری بعد از رسول الله آمد قائم موعود اهل فرقان هم بعد از حضرت اعلی خواهد آمد و قیامت
 عرسی آقا محمد جواد و جبرزاتی زردستان مخلصین در خانه میرزا علی اکبر زراتی بابر مبارک تسلط شد از جمله ملا جعفر ام
 که در آن ایام در کابلین ساکن و اوراد و عده خواسته بودند حاضر بود جمال مبارک هم ساعتی تشریف آوردند و چون حضرت
 فرمودند الواح مخصصه مانند لوح عظام نکلند نداشتند و جذب بیانات چنان اهل مجلس را خند کرد که از خود بخبر چون
 ملا جعفر دید که از لوح جمال مبارک چنین حالی در نفس ظاهر و یکی از نوشته های مضحک یکی هم خوانده شد
 و خنده زیاد گشت گفت در پیش شما چنین چیزی هم بوده و ما خبر ندستیم مدعی در کنار باغچه بیرونی بعد از شش
 و تقی آیات بدیعه توقف و بدو درخت گل زراتی که یکی در کمال نبود و قوت و صفای و عطر و دیگر در نیابت
 صنف و زردی دینی برگی بود نظر کرده فرمودند این زراتی ضعیف ضعف خود و قوت زراتی دیگر را می
 بدان حال میگوید نه بگویند برکن نه مژده سایه دارم مستحکم که در همان بچه کار گشته ما را آنگاه فرمودند
 هنگام طلوع آفتاب از نورش محکم که اعمال شب مردم را نشان میدهد و وقت غروب از آن شرمزنده ام
 که افعال روز خلق را بیان نماید یومی در بیرونی تشریف داشتند مجادم فرمودند شهابی دیدم که هر شب
 نوعی از کلمات بدیعه را تلاوت نمایند یکشب از خطبه های حضرت قدس و یکشب از بیانات حضرت اعلی
 و یکشب از آثار قم ایسی تا یکشب بعد از ساعت چهار از شب گشته در کنار باغچه چراغ در مقابل گذارده متوجه
 الی الله شدند و الواح از قبیل لوح کل الطعام و خطبه صلوة و سایر آثار تلاوت می نمودند بعد از تلاوت
 یک صفحه از تأثیرات کمزونه در کلمات مبارکه چنان اشتعال و انبذالی دست داد که صورت آیات لوح اعلی
 رسید بنوعی که در هر طرف جمعی بطرفیت شتافتند و در حول آن جمع گشته تا آنکه عین اعظم از جرم برود
 تشریف آوردند الواح را از دست خادم گرفته و چراغ را از پیش رویش برداشتند با وجود این تا نزد

واقعات
 در نشانی
 و آتش را
 و کاف
 این دو بیت
 صد هزار را
 چید واد
 پس بجان
 تا برون آ
 اندر شوره
 در وصف
 جدی فر
 موسی جو
 صادر میش
 جمعی مجمع
 میانه ک
 تازه و جده
 بزین بشک
 ز شرق نا

سال بیستم ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

لانش ناطق بود و صوتش مرتفع انگاه آقای میرزا موسی کلیم رسیدند و دستش گرفته بطرف اندرون بردند
و آنشت در حول سده لغتی برادر رسانند و از جمله وقایع آنکه بهر یک از اجاب که از نطق و بیان کبریه
و طائف حول این بودند متی از لسان مبارک گرفته آرا سرد فرساخته نوشتن شوی برداشتند بنده
این دو بیت یافتیم یاد ذکر آنکه چه آمد در جهان و جدوات آنکه غیب آمد عیان خیمه مستی ز ذکر آمد پدید
صد هزاران خیمه از هم دیدیم و آنجا سیئه حسنعلی شیرازی باین بیت مفاخر گشت سزده عشق است نار آمد
پدید وادی روح است و باز آمد پدید بخیل نکس این بیت غایت شد چون ازل آمد زلف از جمال
پس بجان یازای ایشا ازل و خیاط کاشانی این بیت گرفت ایجمال آنکه بدن آبی از حجاب
تا بدون آید ز مغرب آفتاب و از جمله ابیات شومی خلیل این بود اگر گدا باشی تو اندر شهر یار که
اندر شهر دیگر شهر یار و در هر ایهی دوبار در مدح حضرت اعلی و حضرت قدس قصائد میخوانند و همیشه
در وصف جمال ایهی میسرودم و در بیته قدم سال ۱۲۷۹ جمال ایهی تغییر وضع سابق داده شروع بفتح با
جدی فرمودند چنانکه در هر یوم لوحی شود و انگیز جذب خیز مانند لوح سبحان ربی الاهی باسم حاجی میرزا
موسی جواهری دینار لوح حور مجاب و لوح غلام بکلمه و لوح ارباب آیهی و باز آورده حاجی و جمله ایهی یا
صادر میشد و اجاب از جذب بیانات آیهی مست و مدحش بودند با شهاب بعد از غروب آفتاب
جمعی مجتمع در محله شده شمع کافوری افروخته بدن حوز و خواب بتلادت الواح بدیده پرداخته دقتی بخود
میآمدند که نزد قرب وقت ظهر رسید و چنان مشغول و مغفول ابیات طرب فرمودند که در سرانجام
تازه و جذبات بی اندازه میزد کرد بنده نیز چند غزل نوشتم که از جمله این بود جمال یاری هر شد بزن بشکن
بزن بشکن رخ دلدار نظا هر شد بزن بشکن بزن بشکن همان دلدار لاهوتی همان خسار با قوتی
ز شرق نار نظا هر شد بزن بشکن بزن بشکن شوی در محله باط معانی بنیسط و عظم همانند از خوان

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۲۹ هجری

۱۸۶۲ م

احسان بوده و اصحاب بغداد و دیگر بلاد از جمله حاجی سید جواد و شیخ سلطان و سیاح مانند میل مشاوح
 مشغول و بعد از صرف نمانده لطف اعلیٰ کوثر عذب جوان از سخنان بیان بدیع رحمن بیان آمد با الحان
 جذبات و لغات حانی الواح صدائی تلاوت شد و حضار در بحر روح غوطه در و از عالم هستی بجز شد
 و صورت پنج گز که در سنین آن امت بغداد بعموم عباد نازل فرمودند این سنت که اول قومی در
 بیت قدم میزدند و برخی از شاهزادگان ایران حضور داشتند و با آمان نطقه نموده از اوضاع مملکت
 پرسیدند در آن حال یکی عرض کرد چگونه است با دوستان خود از عوالم دیگر صحبت میفرمایند در زمان
 بغیر از اوضاع سوق و سراپه چیزی نمیپرسید گویا ما را قابل و لایق نمیکنید و مقصودش تعرض این بود
 که اشخاص بی بهره از علم و ثروت را بر ما مقدم میدارید در جواب فرمودند آیا میدانید که چه کسانی قابل
 استماع کلام من و لایق این محضر اند اگر شخصی در قضای بی غش حاضر نمایند که جهانش غیر محدود
 و در جانب بین جمیع عزت و ولادت در اجتهاد سلطنتهای دائمه غیر مکره موجود باشد و در جانب
 بسیار جمیع بلا یا رشادت و الم و نصرت و شفقتهای عظیمه دائمه و فیما و شخص نذری روح آفرین
 مخاطب ساخته گوید اگر طرف بین با جمیع آنچه در آن است از لذت باقیه بر طرف بسیار اعتبار
 ذره از قدر و منزلت عنده کم نشود و اگر سمت بسیار با آنچه از شداید بسیار در آن است اعتبار کمی
 ذره بر شان و مقامت لدی عزیز اینجا را فرزند نگردد در آئین اگر در کمال شوق و اشتیاق بسیار
 ذلت را بر بین عزت خستیار کند قابل حضور درین محضر است و لایق این کلمات عظیم اکبر در
 این مقام آن عظمت خطی با لسان لکین میفرماید اگر خیال جان همی هست بدل اینجا میاید و در شمار
 جان و دل داری بیاد هم بسیار رسم راه اینست که وصل بجا داری طلب در پناش مرد این
 در شرفست بسیار و هم در این مقام و تقاد بهوتیه در ریاض قصیده مبارکه در قایم شرم هست بر تو

سال نهم طهوز

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

وجوه لطفك وصلی هیهات لم یكن فذلک جبرئیل شریطان و فیت ذوق فشریب
 بلاد الذهب من کل کاسه و سعی دماء الفهم من دم مجذ الخ و هم چنین میفرماید اگر نفس
 خود را در دریای خون شناور بیند و ادعای خب مرا نماید از طراز صدق بی بهره و نصیب است
 کز ثانی سائل مذکور فرموده آیا میدانید که من از آمدن این عالم و اظهار خود بین امم چه مقصود دارم
 بگویم تا بداند آمده ام که در بنعالم بر آرایش که از ظلم علیین و تعدی خائنین بآب سایش بر تمام وجوه
 سد و است بحول الله و قوته چنان عدل و امانت و صیانت و دیانتی در آفاق نمی آید هر با بگرم
 که اگر یکی از پرده نشینان خلف حجاب که بر تو جانش آفتاب بگذرد در حساب نیارد و در شئون حسن
 و جمال بی نظیر و مثال باشد هیچ جوهری از زینت می غلیج از احصای اولی الهی برین ولی سبحا
 از خلف حجاب بیرون آید و تنهایی قیب از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید در هر دریای
 دیار و در هر اقیامی سیار شود و عدل و امانت و عدل و دیانت و نقد آن خیانت و است
 بدرجه رسد که دست تعدی و طعمی بذیل شروش دراز شود و نه نظر خیانت و شوقی بجمال
 باز گردد تا بعد از سیر در هر دیار با قلبی بی غبار و دجی پرستیا بر بجل و مطنش ارجح شود بند فرود
 بحول الله عالم را این مقام اعلی منتقل خواهیم نمود و این باب اعظم را بر وجه کل خواهیم گشود و در این مقام از علم
 اعلی نازل شده و در مراتب اهل بهار از مصدر امر صادر که هم عباد و لو بیرون علیهم ذوات بجمال حسن الطراز
 من ترید البصار هم الیهن و لو بیرون و ادیان من الله تب بیرون علیه کمر استجاب که ذلک نزل من ما
 الرقاب این است که میفرماید فوف تری الارض جنة الابهی کز ثالث لسان عظمت در
 مقام خلوص نیت و پاکی اعمال از هر جهت چنین خطاب فرمود که اگر نفس دارای تعالی آید
 که فوق تعداد و اندازه عباد است یک شخص فقیر که فقر بکنش مانند غنا و ثروت آن غنی در شرفی

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

درجه باشد بر در ایام در انعام و اکرام چنان جهد و بذل نماید که آن نصیر را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را چون بیست حال آن نصیر پریشان بیند و از تصانیب آن غنی معروض شود و بسبب همین قلیل گرفتار شود و از ادای دین عاجز ماند و در میان چهار سوق و معر عام بسیارست و تعدیب او مردم قیام نمایند که تا آن وجه بجهول نرسد استخلاصش میسر نگردد در آن حال فقیر اول که بسبب انعام و اکرام وی غنی افتاد شده و نظرش بر رفیق گرفتار خود افتد و در قهملش خطور نماید که ایگاش از رفیق نظر بآن احسانهای بی اندازه که با و نمود مرا از این بیه نجات میداد بخش خطور این خیال که من با و احسان نموده ام جمیع اعمالش از درجه قبول بهبود نماید و از فوز برضا محروم و در حقیقت انسانیت محبوب ماند و نیز اگر آن غنی ثانی که بدولت این مدیون قبلاً با درجه از غنا رسید در قهملش خطور کند که خوبت بسبب مجتبهای بی اندازه که این قبلا بمن نموده ازین دین و شدت خلاصش سازم و بقیه عمر را حش بر دارم آن شخص نیز بواسطه این خیال که باز برای انعام سابق او خلاصش نموده نه بصرف انسانیت از نکاس خلوص بی بهره ماند و رخت خود را بعالم ندانست کشاند مگر آنکه آن غنی اول کل آن احسانهای که کرد محض انسانیت خلاصا لوجه الله باشد و عمل آن غنی آخر بقیه و فی الله و محض دوا و طیفه انسانی بدون ملاحظه سابق و لاحق که انما نطقکم لوجه الله لازمه مکرم جزا و لا شکورا کثر ذرایع لسان باین کلمه نامه مبارک مطلق که اگر امت اسلام بموکلما از کلمات بیگ علام عامل میشوند کل سبب است همدی میباشند و بر منزل قبول و بزم وصول فائز و دوا صل میگردیدند و باین همه امراض حلالی و اعراض نفسانی قبلا نمیشدند که قره عیون انبیا و نوره دیده سید شرب بطحا را بر دوازده و خود از تابعین احمد مختار دانند و باسم موجود قیام نمایند ولی در یوم ظهور میکمل فیرش از این سهام سازند رتبا فتح عیننا و بین قوما با حق دانست خیر الفاتحین و آنه و کلمه مبارک این است

واقعات
ایات الهیه
و هم در آن
او اثر کرد
میفرماید که
و طعم طعام
اثریه رات
و از رفقت
گشود باین
ابحر سببه
ظهور جواهر سه
و سبل مختلفه
مشرق و ابر
از ضعیفند
سه قطعه شایسته
با کلچر استیه
بکر سببه در حقا
وصول
چنانکه گاشتم نامه

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

یا ایها الیدین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ولا تكونن من الیدین قست قلوبهم عن ذکر الله
 و بهم در این مقام سان عظمت ناطق که اگر در چند مجلس معدودی بانفوس معاشرت نموده و از شاعر
 او اثری طی هر شد البته اجتناب نمایند که زرد و زرد شاعر خواهد کرد و بهم در این مقام مولی الانام
 میفرماید اگر نفسی شامه و ذائقه صحیح و سالم داشته باشد بعضی آنکه شخص متذکر می باشد در آن
 و طعم طعام و شراب لذیذ و خوشنماور و بخت افزا ادراک نماید و برعکس اگر شخص غافل دارد شود
 هو را که در طعمه
 اثر بر تاثیر نمودن با عن شر الغافلین و میفرماید با اشرا لغفت گیر و همچنین مصاحبت ابرار
 و از رفقت اشرا در دست و دل هر دو برادر کنه فاس چون جمال قدم با بیعت و شادی بر وجه اهل
 گوید باین کلمه غلطی تکلم کردید که برای اخذ جوهر این عالم آمده ام اگر ذره جوهری در جوی
 وجود آن حجر در
 بحر سببه باشد تا آنجو هر از آن اخذ نمایم دست از او بر ندارم نیز در این مقام میفرماید حق جل
 جلاله از برای
 ظهور جوهر معانی از معدن انسانی در هر عصر یعنی فرستاد ایوم دین آید و نه بدین
 که طرف متعدده
 و سبب مختلفه را سبب عت بقضا نمایند این انبهای محکم ستین کل از مطلع واحد
 هر دو از شرق و جد
 مشرق و این اختلافات نظر بقضیات قرون و اعصار بوده اسی اهل توحید که عت محکم نمایند
 شاید در حق
 از ضعیفند و بقضای ندیسی پاک کرده استی و ز آثار قیمه که یادگار از ایام بغداد برای
 ابد باقی است
 سه قطعه شابل جمال بیمال اسی میباشد که در پیش محمد نامی رسم نمود و دو قطعه از آن
 سه جمال زیبارا
 با کلیچه استین کوتاه و قبای بلند و تاج و تاج نشان میدهد و قطعه سوم در حالی است
 که عریان و کف
 بکر بسته در حمام بودند و هر سه قطعه در ارض مقدس حیفا مخزون و مورد زیارت
 مخلصین زائرین میباشد
وصول امر سلطان عبدالعزیز برای برون جمال اسی با سلامبول
 چنانکه غایتیم ناصر الدین بود مطه میز سعید خان نو من الملک وزیر امور خارجه و باقر
 امات حاجی بر آستینان

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۲۹ هـ ق

۱۸۶۳

آن بزرگوار موسی کلیم بجه رساند که کمال سکون و اطمینان بخشند و در آن روز احدی از اجانب ایرانی و عرب مدد
 بیت در معابر ننمودند و در وقت مقرّر جمال ابی آن محمد رضای کرد را با خود برده از حیرگه شتند و جمیع کباب
 وارد شدند و آن محمد رضا را نزد والی فرستاده اطلاع دادند و اینکه نظر والی بوی افتاد با حال اضطراب بسیار
 پرسید که چه شد و او عرض کرد که تنهاده جمیع آمد و نظر نه والی سوکنده داده حقیقت فایز را جویند و او تکرار
 سخن نمود پس والی این خود را طبعیه بخوی کرد و او که با اندیشی را با آن محمد رضا جمیع مذکور روانه داشت و آن محمد خجسته
 جامع است و جمال ابی را که در فریب ستونهایش می نمود بوی نشانداد و خود رجعت کرد و اینکه نظر سارک کباب
 افتاد ویراندا کرده فرمودند مقصود شما نم بایند آنچه ما مورد بگویند و کباب نزدیک شده سلام گفت و بر حیرت خود
 فرمودند و برخی نضای آتیه با گفتند صلاح دولت دولت را ارائه کردند و کباب را جای که آنرا صدق و نضوع
 از او ظاهر بود و مورد رضی داشت که این آتیه از شیخ عبدحکیم با سالها بعد و شایسته پرسیده می میگردد و اکنون کاری
 پیش نبرد در عهد سلطان عبدحمید چند بار دولت ایران در باب عالی خواست که شایرا بکومت ایران تسلیم کند
 و نازد مملکت خود خارج نماید و سلطان جواب داد که ایشان بر او وارد شدند و ما میمان تا بنا را بریم و در میان عراق
 هلمی مدح و ستایش را ایشان نمودند و ایشان را از ادبای آتیه شمردند و ما هرگز چنین شخصی برست معاندین بندهیم و
 دولت ایران ناچار ساکت شد و چون نوبت سلطنت سلطان عبدعزیز رسید و تبعیت نیز واقع شد دولت
 ایران فرصت عنایت شمرد و اول خواهش کرد مقام دوستی و اتحاد دولتمین اظهار کرد و همین مطلب بود و عالی پاشا
 و فراد پاشا که زمام امور در دستشان است خواهش مذکور را قبول نمودند و حال سارک است که از باب عالی
 حکم محکم نیامد پاشا صادر گردید و او خلاف انصاف داشت که بدون تفحص و تحقیق مرتکب چنین امری شود و
 مدت سارک تقصیرش کرد و کذب مخفیین بر او روشن شد و مذهب اکت ایران متحافی فرود داد که اگر بدون عذر
 و نهایت سکون و تنها حاضر شوید این دلیل بر حسن نیت باشد و اگر حاضر نشوید و یا بیست اجتماع با خود بسازد

سال نهم هجری

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بنام خداوند متعال
 این گفت و فران عالی پادشاه بیرون آورده نشان داد که نوشته بود دولت ایران اطمینان ندارد که ایشان در
 نزدیکترین عبادتگاه و ایران یعنی بغداد اقامت کند و از این رو در حال دولت علیه مصومت دیدند که کمال احترام عرض
 اسلامبول نمایند و سیاهان دولت باشند و این مسافرت را بهر نوعی بخواهند باید والی عراق کمال رعایت و حسن خدمت
 بنماید و حال این فرمودند چون جمعی بن سلس و منسوب و کفیلی دیگر دارند و دادگزاران اینان مخالف عروت میباشند
 لذا مقتضی است که در مدت یک ماه تدارک سبب و لوازم سفر نموده تا امت متعلقین و نیز تغییر نسبت نفرهای
 انجام خدمات همراه نمایند و اگر تنها میبودم بهین ساعت متوکلا علی آله سواره در دروازه معظم خارج شده بدون
 دروازه کلفت بر اهدی طی منزل کرده بکوشه از اسلامبول متوجه میستم و کلبه را از حالت تسیم و رضا و صدق و صفای
 و بیاناتشان حالت رفت دست داد و اظهار اخیال و انفعال نموده عرض کرد که فی حقیقت دولت عظامانی است
 اهل عراق رسید ولی در جهت شناسی و نام سپاسی از ایشان اخذ شد انگار و بر چاشته و عده داد که
 بیانات مذکور را بر بوالی برساند و خوبش کرد که نوبت و الی و بعضی ملاقات فارغ گردانند و خود بسیار رفت و حال
 اسی عورت بیعت نمودند که آیا آنچه شنید بوالی گفت داد کمال اقبال و سرت پذیرفت و در همان شب سوار
 تدارک سفر داد و در راه خروج مشهور خطاب میرم که در همان آتام از قم اسی صادر شد و احوال خود را و رساندن
 و نیز مصائب در راه آنرا در اندر ج و سدج در شتند و بنده در آن را قبل از بیعت نمودم چنین مسطور باشد
 امری بنامی منتهی شد که این عبد را در خروج از این با جوج نموده سفر را از کل جزئیات که در راه
 باید با عبد باشند حتی خدمت محرم و احم همراه نمیدم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت بنماید در
 حال اینکه معینم نظارت در مع من است و مصاحبه و فرات قلب و انبسم قلم و منم عالم
 و خدمت و قلم و خدمت اعنادم کذلک الفینا علیک من اسرار الامر لکن من العادینت ابراهیم

واقعات
 ابراهیم جمیع
 خود کربینه
 و شاکرم و فوا
 هوام معلو
 و بیعته نام
 شرکت باشی
 تجلیل بر می و
 که اسبه معاندان
 لازم هست بیار
 نامن پاشا و طلا
 و الی نسبت
 نمایند تا بزرگوار
 این سفر بسیار
 احترامات دولت
 و تا نگید در راه
 بخرد و تقدیم نمود

بندت رحمت و هم در
 شده و کربینه و طلا

سال نهم حضور

واقعات سال ۱۲۷۹ ق

۱۸۶۳ م

حضرت و جنین صندر و کبار در مجال و نوان اجاب محمد و حاجت در باره تعیینشان بهرکت از آقاجای ایرانی در عراقی لوی
مخصوص نخط خود دادند و در اکثر آن الطرح اجاز از نعین اعقین و ظهور مجمل ظهور لیل بر قوم و ظهور بود و در جمعیت اجاب
حسبت نفر از ایرانی انجام خدمات با تعیین فرموده از سفر نمودند ۱- آقا محمد ابراهیم ابریزری ۲- آقا محمد تقی نجفی
۳- آقا میرزا حبیب و جمع آن در محافظت و محاربت گشتند ۳- میرزا آقا جان (خادم) ۴- وزیر کاشانی مرطوف
بخدمات محضر ایشان ۵- آقا محمد باقر قزوینی که تاقی با شرت با بر قوه و قیان یافت ۶- استاد باقر خیاط
کاشانی ۷- و برادرش اسناد اسمعیل خیاط و لطیفه آبداری و چاهی دادن را در عهده گرفتند ۸- آقا رضا
شیرازی ۹- آقا میرزا محمود کاشانی ۱۰- وزیر خیاط کاشانی، امور طباشی و دادن شام و نهار و ضبط و جمع ظرف
و اسباب غذا گردید و در وقت خیاط مذکور ابتدا مطابق اراده ایشان نبود و او سعی بسیار کرده و نوسل حبس
تا آذون شده، امور بعبادت و مشارکت در خدمت مزبور گشت ۱۱- در پیش صدقه قزوینی ۱۲- آقا
سید حسین کاشانی ۱۳- و حاجی ابراهیم کاشانی بر اقباب امر اسببان امور شدند ۱۴- آقا محمد باقر
یزدی مرطوف بود که در قری و منازل راه جو کاه و علف برای اسببان تهیه نمود ۱۵- آقا محمد ابراهیم
کاشانی ۱۶- آقا میرزا جعفر مجتهد شیبیه و لوازم امور شدند و آبادی زرقه با بخت زخمیده
۱۷- اسناد محمد علی سلمانی بعلاده صنعت و شغلش امور حفظ و مرصفت چادر او اسباب شیبیه
۱۸- آقا محمد باقر کاشانی ۱۹- آقا محمد علی صفهانی ۲۰- آقا محمد صادق نیز همراه بوده بهر خدمت
مأمور میشدند انجام داده سعادت میکردند ۲۱- آقا محمد حسن بن آقا عبد الرسول قمی سابق الذکر
۲۲- وزیر آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشانی که هر روز با بالغ بودند بعلاده حسبت نفر مذکور آذون
سافرت یافته بو لطیفه خدمات ذیاب و اباب در محرم نامدار شدند و نیز ۲۳- آقا عبد الغفار که
تازه وارد بغداد شده خادم اسلامبول بود و موفق با میان با مرید مع گردید خود استعدا کرد که در کربلا

وادی
سوک
داد
سوک
س
شیر
کاش
از
وادی
زبا
که
دی
حرک
وادی
ک

سال مئتم ۱۲۶۴

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

مرکب ایسی آمدہ تر جان ترکی ہشت و قبول فرمودند ۲۴ - دیر محمد شیرازی کہ حضرت تقی علی باو سراسر
 دادہ دادہ با سراسر مذکور چار واداری بیکرہ و آن ایام بیفدا آمدہ سستوران خود را حاصل ہشیدہ و
 مرکب ایسی فرار داد و دیگر از ہرمان ۲۵ سید محمد صفحانی ۲۶ و حاجی میرزا احمد کاشانی بودند و
 سید محمد را امر بقامت در کر بلا فرمودہ اذن مرہقت در سفر مذکورہ و در عین علم را با تاسس لغت
 شیخ ساختہ اجازہ حاصل کردہ و معذالک شبی در بیرونی بیت خطباہ چنین فرمودند ای سید صحت
 ہمان بود کہ اول گفتیم اگر در عراق بمانی برای مصالح خودت و نیز برای ما بہتر است چہ در شہر امری
 از عالم غیب بوحضہ شود بیرسد کہ درک و تحمل آنرا نتوانی کرد و عاقبت خسران ذمہ است خواہی یا
 و او عرض کرد کہ در طول مدت اقامت عراق با وجود حمایت و حفاظت و عظمت و قدرت شما از آن
 زبان متعجبین اشرار آسودہ بنوم حال چگونه بانہون شازیت تو انم کردہ و اما حاجی احمد را برای قہ
 کہ نکاشتم چون ایرانیان کینہہ اورا در دل داشتند و فساد بر پا میکردند و انواع تعرض و خطر را
 وی فراہم میشدہ لہذا اجازہ مرہقت در سفر فرمودند و با بجلہ چون مقداری از لوازم سفر قہیا گشتہ و
 حرکت رسید مقرر داشتند کہ در باغ نجیب پاشا واقع در بیرون دروازہ معظم نفل مکان گردو
 با حاجات ستور دادند کہ خمیہ بر پا کردہ اثاثیہ دایمیزم حاضر سازند

واقعات ایام رضوان

بعد از ظهر روز شنبہ ۲۰م نوروز مطابق دوم اردی بہشت ۲۷م و بیفدا ۱۲۷۹ و دوم اپریل ۱۸۶۳ م
 ایسی بغرم بلخ مذکور از بیت بیرون خرید و در عین خروج از باب بیت لعل صنیع حاجی میرزا احمد
 الدین زراحی کہ موسوم بعلی بود سر بر قدم مبارک نہادہ و امن مبارک را گرفت و با گریہ و فغان میگفت
 کہ تم بیرون گذارند و حصار از شاہدہ اتحال منتقل طلب مبارک شاہر گردید و اظہار و طفت و تسلیم فرمودہ

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۳ م

واقعات

زندگی چنین است
کشیدم قریب
فرمودند و بعد
گلستان نیز
این میدان که
چگونه میشود
خیمه مبارک
از صبح تا شام
امر برده و حجاب
طیخ در باغ
عالمه مبارک
و اعضا حکومت
مبارک را
و این آوس منف
دولت عثمانی
نسخ پاشا بنو
حکومت ص
که آنچه لازم

فرموده بیعت غربی بلد سوی دروازه منظم فرستند و در آن هنگام ابنوه یار و عمیر ایرانی و عراقی از بزرگان
و علی کسب و فقرا حاضر و قرین آه و آسف بودند و جمال ایسی در صحن مرور بندل و حسان بفرز کرده از همگی در مجلس
فرمودند تا بحین کعبه کنش که مفضل آقا سید اسمعیل ذیح زاده است رسیدند و در قفقه که برای عبور از جلده
حاضر شد با چند تن از خدام و خاندان نشستند و جمیع حاضرین با بیان غایت و نصیحت و دوایع خطاب
نموده باینصافین فرمودند ای درستان من می بینید حتی اعیان شکبانند اینک بغداد را چنین اجاسا
بدست شما می سپارم و میروم باید این نارحمیتی که در قلوب مشتعل است زود برزور برافروزد و مبادا افعال
و اعمالی زرشما صادر شود که موجب خمودشان گردد و من شمارا باز دسته دسته در باغ احضار و دعوات
خواهم نمود پس همه را رخص فرمودند و از جلده عبور کردند و بانگ آید اکبر مرتفع شد و هنگام اذان
صلوة عصر بود که برضوان عظیم قدم گذارند و آن ایام فضل گل و باغ جنبی پاشا تمام خیابانها و شجار و
اوراق در زیر گل مستور بود و میدان نغمه سرائی در تمام بینموند ولی باغ علمانی نداشت و در حجابی که در
طرف خیابان گل دریا حین بود خیمه زده در جلوی چادر بساط کل گبستروند و جمال ایسی قدم بجنبه نهادند
و بمحضار انظار غایت فرمودند و چای صرف کردند و آفتاب جمعی از اجابا باغ ماندند و برای آنان نیز
چادری زدند و از زود بعد پیوسته جمعی از اجابا با احضار و انظار غایت نموده آنان را که مجرد بودند
اجازه آقامت رضوان میدادند و علی الصبیاح جمعی را که در شب ماندند مرخص کرده جمعی دیگر را احضار
میفرمودند و با خیابانها در صبح هر زده نغمهای بسیار از چهار خیابان جدید در میان خیمه مبارک خرم میگرد
نبوهی که حین تناول چای صبح اجاب که در محضر ایسی بودند یکدیگر را نمیدیدند و اجابا را که بعد از شرب
چای رخص میفرمودند مقداری گل غایت نموده برای اهل محرم و اجاب نیز میفرستادند و عبارت میل

انچه عمل است نشناخته بر آمد عراق عظمی نگیر با اهل حرم و عزت و مجلس سید چهار ایچون شمس سیر نیل نندک

سال بیستم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

روزهای چنین است (شب نهم بنده در ضحوا توقف نموده از نفوس بودم که حول خیمه مبارک کشیک می کشیدم فریب بجز از خیمه برین تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی از اجاب ترحمت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانها پرگل در آتش متابش نموده بیانات میفرمودند و مرغان بوستان و شبلیان گلستان نیز مانند آتش دروان در تقنی بودند در وسط یک حیوان توقف کرده فرمودند من خطه کن این مبدیها که محبت این گلها دارند چگونه از سر شیب تا صبح از عشق میخوانند دائم در تقنی و سوز انگیزند پس چگونه میشود عاشقان مغوی و سودا بیان گل اری محبوب حقیقی در خواب باشند شب بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک میسر مبارک عبور می نمودم بیکل قیوم را لای نام میدیدم و هر روز از صبح تا شام هم زکرت آمد و شد نفوس از بغداد آبی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در آنها امر برده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلیٰ بیظن فی کل شأن بانی انانسه العزیز المحبوب استی و استیبا طبع در باغ موجود و از شهر نیز طعام میردند و روزی برای استخام بشه آمده و مرجهت بیاض نموده تا در دستم عاظم مبارک که بیاض وارد شدند و از آنگاه ترقیب طبع و غیره مکمل گشت و اعناظم بغداد از علماء و اساتذ و اعضاء حکومت و محترمین دسته دسته بی در پی بیاض وارد شده بیانات و اوصاف و اشارات مبارک را استماع کرده جمیع از مائده صوریه و معنویه بهره مند گشته ابراز اسف و اندوه از معافیت می نمود و این آوس معنی در حال گریه یکسکه موجب این واقعه گردید نفرین نمود و چون ذکر شد که ناصر الدین شاه از دولت عثمانی خواستار گشت چنین گفت والله ما هو ناصر الدین بل محمد الدین و روزی بعد از ظهر نامی پاشا بنوع با ملکت که احدی مطلع نشد با بدن بیاض آمده در غایت خضوع تشریف یافت و چای و حلویات صرف نمود و سفردار و خلف خیمه صلوة بجای آورد و قدر خواهی بسیار کرده معروض داشت که آنچه لازم است امر بفرماید تقدیم گردد فرموده چیزی تحمل چیست باج غیبت و مظلومی ندایم و چون هزار کرد

سال سیم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

که در فرودند در استان مارا رعایت نموده در حقیقت بجهت سلوک و رفتار نمایند و او دست قبول برسد
 نهاد و ایسی خواست باسلامبول و نسته در جامه نمود که در مرکب مبارک قبول فرمایند و باینی که همراه نمود
 بسپرد در منزل طریق بمصر من و قائم مقامان توجه ویرا ارائه کرده آنچه لازم شود تقدیم نمایند ولی جمال
 ایسی در طول طریق چیزی از آنان قبول نکرد هر چه لازم باشد حسب الامر ضروری میبویند و والی ^{حین}
 و دواع با کمال خشوع و خلوص التماس دعا کرده مانع از شایعت و خروج مبارک تا خارج خمید گردید
 باین مضمون نگاشت که (ذات پناهنکه کثرت ذاب ایاب شیخ و اعظم بغداد و ارباب خجسته بنده نمود
 معروض است که بضر بیعت نقل مکان فرمایند و از ارزحام و اردین آسوده شوند و جمال ایسی قبول
 فرموده جهتا شدند و در آن ایام قمر در برج عقرب از بروج فلکیه بود حسب عقاید سنجین و برخی از اخبار
 ماوراء مسلمین سفر اجناس ارضاع محمودیت و اداحاسات رعایت و قیقه داشته جمال ایسی
 ولی زمان و دارای علوم ظاهره و باطنه میدانست و متعجب و متعجب میشد که چگونه در وقت قمر در عقرب حرکت
 میفرمایند و امر نمود که هنگام خروجهان از رضوان و وقت سوار شدن آن قوت عالی گشتند تا مطلع گرد
 که چه وقت حرکت نمودند و در نظر خجسته و سوم عید نوروز مطابق چهاردهم شهر و قیعه ۱۲۷۹ هـ ق
 ایسی از رضوان قدم بریزان نهادند و نامورین حکومت قوت انداختند و والی بنفوس رجوع کرد و
 در همان آن قمر از برج عقرب خارج شد و این قضیه موجب برنده حسن عقبت و ارادش گشته مکرر از

ایات معجزه از قوتی نعل بندی است که عباد ارحم کاشی بخانه بعد از هاجرت جمال ایسی نصف هجرت مبارک از بغداد
 برای جانی بران ^{بج} نند از نند نوروز جدید چون گذشت تاریخ جهان دیدند و سلطان ابدار در وقت با حرم و بفرستند
 خیمه برقع نوزده که کشت بر زمین این نسته نوزده بر بر روی زاد بیدش جهان آوری همچنان نوزده نهم
 گذشته مذکور ملاطین جمال طاعتان بر کاشی محمد با خضر اگر اسما و صفات هر طرف هر صوره آن باری گوی جزا در چهار باری
 ... حاصل آن سلطان مجبوران من چون نظر فرزند بر وضع ^{بج} حیدر چاب در راه دید عالی زاد عالم آرا و دید همچنان

۵۴۸

چنانچه بعد از اینها که بیخه که در تنوع وضع خفته بود بر سر در خفاست دولت علیه باطن
 که اینست میرزای مقتدر بر سر آمدند و آینه سوره که است خاطر ما درین سر کار محو غیبی و غیبی
 است نه در عجب و درین چاره ارف خفته که نه شده است و بلکه در عجب این بود که بر سر می
 و فوری از آنکه این نوزاد که در قید و بند دولت هم گرفتار شده بود و در این
 در وقت بر سر این است که اینها که عمارت از سر بر حسین علی مرزوی است از حسن بنا
 خدای در ایامی که در است محبت عمرت که است در صحنی که در در اینست در آنوقت حاصل غایت
 انکسب طلوع دانه در دنیا است و اگر چه در این وقت در خفته از خفا و در خفا است
 عبادت خفا بنور و گامی که در است هم در است در صحنی که در خفا است و آفرین خدای
 در نوبی که از خفا که در است در خفا است و در خفا است در خفا است در خفا است
 قتل دیگر که اینها که در است با اینطور که عبادت است و اگر چه در این وقت در خفا است
 شسته و خفته در است و در خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است
 خود کرد و در اوقات تردد و آمدن و رفت در خفا است و در خفا است و در خفا است
 و خود را ملاحظه و خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است
 بود که خدای هم از خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است
 است بر آن و اینها که در است و در خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است
 غمزه است و اینها که در است و در خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است
 اینها که در است و در خفا است و در خفا است و در خفا است و در خفا است

واو
 نزهت
 دولت
 در باطل
 است
 برضا
 عظم
 سطر
 قل
 الکات
 من
 الا
 عمر
 الاعا
 انجان
 مشرف
 غمزه
 عشق
 اول
 حق

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

نزد خواص خود آنها رسترت نموده گفت شکر خدا را که بزبانت چنین نفس مقدس معظم فارگشتم در عطر
 دت حکمرانیش در عراق با همه تحریکات و معایاتی که سعادتین نمودند اندک سود ادب از وی صد و زیاده
 و با جمله دردت و دوازه شبانه روز که سران این باغ نجیبه مرتفع بود و بار و غبار از بیانات آثار سبحانی
 استماع نمودند و الواح صادره که در آن بر سه فطال ابراهیمی بود در مجمع خواص و احباب تلاوت گردیدند
 برضوان معرفت ذر و بجلال نزدیک شدند و دوران صیبت قدرت و عظمت آئینه شنیدند و بعد
 اعظم ابریح نیام عید رضوان ستمی است بنیس گردید و در بسیاری از الواح را نام آئینه مقام رفیع آن
 مسطور است از آنجمله در سوره بفلم چنین مذکور ان با فلم اذن بین ملذ الفلام
 قل ان با اهل مبادین البقاء و با اهل سرادق الکبریا ثم با جواهر الغیب عن اهل
 الافاء ان انزلوا عن معادکم ثم نهلوا و تکبروا و کفروا عن کتوب البقاء من اهل الکتاب
 من هذا الفلام الی علی فی هذا الیوم الله ما شهدت عبود الابداع شبهه ولا اصبر
 الا حواء مثلد و فیه فرقت عبود العظمه علی مقصد عمر محمود ان با جمله العرش و نبوا
 عرش الاعظم فی هذا الیوم لان فیه ظهر جمال المکنون الی ما فان البقاءه اهل فرقت
 الی علی و لا اهل جنه الماوی ما لله فیه ظهر غیب المکنون بانته و فرقت من جمال عبود

آنچنان با دشمنان دید نگاه که فراق اصلا نیایشان بسیار آنچنان فایز زنج و املا که فرانس گشته این نزل با غیرت
 سوز فیش در برش شد ز عذابت آن در اعلی نوش شده که عجب بنم خوش گسردام ما تمام زاده خوش برده دام
 فافقه از فتنه چشمان من که بلائی امفی زلفان من که چنین شعور خرم عالمه سوی هم آمده فخر با طریقه
 عشقندان با حبه آسودگانه پیشان آسودگی آلودگانه عشقان با عقب چون این آسینه بخون دید چه چون یکن
 اول نه هر چه قطع از جا بعد آنان حرق بخش شک الهام زنده عشاق ما آمین بود عشقان را درین دولت بر بود
 حق عزیز بیع از هم حق زلف کیش بر عیشم کاین بساط شادمانی کم در روز جام پلا بر کیشم

عبود الغیب و الشهور ثم عبود الدین ظهور انقوشهم باو شیخ علیهم کون العبدین عن محمد اسم
 ربهم المشهور فل هذا یوم فیه عرف الله نفسه علی کل من السموات و الارض ثم سئل
 بلطانه علی من ملکوت الامر و مخلوق منالی من هذا الفضل العبدین الباریک المحمود
 و هذا یوم فیه ظهر جمال العدم بطرف الدف به شفت الالاسار و ظهر الالاسار و بورت
 الالاسار من الاشجار و نطف الالاسار فی ذکر ربهم المهاد و بورت الارض باهمها و
 السماء با علیها و الجبال با فی سرها و البحار با فی صرها و لوهم کانون فی انفسهم محجوب
 و هذا یوم فیه کسرت اصنام الشرك و الهوی و سنوی جمال العدم علی عرش الالانظم بو عبود
 نطف روح الالکبر عن کون البقار و روح الالان من عن سدرة السقی و روح الالان عن شجر
 الفصوی و روح العز عن جبروت الالعی بان باریک الرحمن العدم ظهور الالکون بالالان
 العبود فل هذا الذی یحرکه من اصبه لبعده من خلق السموات و الارض و یکلمه من فیه لعین
 کل الوجودات و باشارة من لهره یقبل کل الوجود الی سطره الیهمین العز الوجود فل
 ان بامله الرهبان عزوا کائن السبع لان کذا وقع الی السماء انزل بالحق و یطوف حول

واق
 العرش
 والصو
 العرش
 والشم
 انان
 به ح
 رخصه
 جمع
 حل
 خرد
 رحا
 چون
 بیک
 خیا
 ان
 شها
 جبه
 مر

بین برکت فضا دام صد که نایه رفیع قیم با آفرین غیب بلا یا سر کند عالی را بر زنده شکر کند
 تا که عشق حقیقت با هزار شمس ظلیسان یا به از هم تیار نظر بشیبه ایران منظر تا که التقدیر حکم قدسه
 ساعتی که شد از این گفتگو که قصه اسرار جنود مع قاصدی با نامه از پادشاه رسید کجی بکلیت دل و سلطان فرید
 فصل عهد است در حالی من کوی قیض دیار تو بار آرزوست که در این عهد پیش زنده زور است یکت با ناز و تفضل با که است
 چون که آن بر عجم که عرب نامه شهر و در بر روی ارب قفل کعبینه با پیش باشد و بعد فردا القاصد را در پیش
 بعد از آن از چستان غم جمل کرد در بغداد آتش و جلیل خیمه را که در میان خراب سقف عرش افتاد بر فرس
 چون بدید آخیر اندامند گفت برزی که جهانیه مندم ... برین کلام نشینا فرید فیه عزت و جفا را از زنده ...
 این بخت و جانب نبوده بنده را در جانب آید شد هیچ کس نطفه از اسرار کار تاجه خواهد فرزند کار

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

العرش بالله الحق ان اليوم يصبح الناهوس على ذكرى وبنادي الناهور على صفي
والصود باسمي المعين الضوم لا تحرموا انكم من فضل هذا اليوم ثم اسرعوا الي صف
العرش ودعوا باعندكم وشكوا بحيل الله الغائم الظاهر الناهوس المشهود ان با اهل
والشهود غنوا وتغنوا في هذا العيد طهر بالحق وانما فيه احد لا من قبل ولا من بعد
ان انتم تعلمون وقد دفع الله فيه العلم عن كل من في السموات والارض وهذا ما اشرف
به حكم القدم عن مشرف العلم لفرح في انفسكم وتكون من الذين هم بفرحون الى

واقعات طريق مسافرت جمال ابي از بعد او تا اسلامبول

و محضی از کیفیت مهاجرت اسی از بغداد با اسلامبول چنین است که در یوم مذکور چون بنا بر حرکت بود
جمع ائمه حاضر شدند و امالی بغداد از طبقات مختلفه فی دربی درواغ کردند تا آنکه کجا ده ما و اسباب سفر
حاصل شد و اهل حرم سوار گشتند آنجا که جمال اسی بر تکیه اشغری که سودی نام داشت مخصوص سوار اسی
خزیده شد و اهل خبره میگفتند که در صورت وسرعت و ملائمت و نجابت بی نظیر است سوار شدند سینه
در حالیکه اجابت هر سوار حاکم کرده سرا بر قدش گذارند در غایت سکون و آرامی بود پس سوک اسی در بغداد

چون گذشت از شب طوم در شبه	روزی شبغه داران سرور شد	باین تنه ایک از الملال سوی پاشا شد اصرار
بچشم اذن برای نواد	جوسی خون چشم هر ان گشت	چونکه انقطاع صدر ارتقاغ داشت نداد بگور شقاغ
غیب آنجا مسجدی بدین گشت	شا مجسمان گینه اموی گشت	چونکه پاشا بود وقت از روز که انظر جماعت از حضور
ان وزیر خویش ارسال کرد	بخت او را مطیع اجمال کرد	چون مشرف شد با توسل در گشت درین نذر از مد
فتنای خدمت در تنظیم کرد	بعد از آن یک سینه بنیم کرد	چون که درش آن خداوند علوم بیخ زبان بود از سلطان
جمه فرمائیهایی آمده	شرم پاشا مانع از داران گشته	چونکه سرگشودش انقطاع ناز برقع نرود و مقاصد که از
صافش آن بود کای آن گرام	مضطرب است از تو سلطان محم	است در تنه که نرم از استه لا جرم ازین شمار او

سال بیستم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

رفتند و دو ساعت بعد از ظهر بمحور مذکور که واقع در صافت بکر سنگی بغداد است رسیده بجای آمدند
 از جبهه که در وسط باغ وسیع مصفا فی دورکن شرط سر لعلک کشیده بود نزل نمودند و بهفت باغ آمدند
 در آنجا آنات و درنگ فرمودند تا اشیاء و ما بختیج سفر بنا عبا فرام شد و آن میرزا موسی کلیم اشیاء
 رقی و رفیق کرده بعضی امور را زنده را انجام داد و در آنوقت روز محرمین بغداد پیوسته بجهت این ذرات
 ای می کردند و اجابت حسب الا حضرات فرقی می یافتند تا روز بیستم ذی قعدة عموم اجابت بر ای دوای طلبیده
 امر بصبر و سکون فرمودند و عزیمت حرکت نمودند و آنجا محمد رفیع شیرازی با بن مصمون کاشت کرد
 نند جهت آرزایش سبب نای شد و بوسی ممتاز جمال قدم را تا شاگردیم در درته دوازده سینه که
 در عراق آنات فرمودند با اینکه همیشه سبب میسر بود حسب ایشان هر کجا می رفتند سوار در درگاه گویس میروا
 میشدند و بعد از آن هم غالباً سوار گیاره بوده جلوی او را حاجی محمود نام کام میگرفت و همیشه در محالی کجا میرزا آقا
 دیندر ای کاشانی پیاده می رفتند و در وقت میگذرد استحقاق و اینکه حسب معمول بر اسب دوی سوار شدند
 حاجی برین ای قدم و کباب سبب بر سید و بعد برگشتند و بعد از نرسول در سوم ایس چنین بود که حسین حرکت از منزل

یکتایین جمله ارسال رسول	تا عایش را که در بیستم قبول	حال کرده پیش من در ابطه	او سلاطین دیگر را در ابطه
که تو ام از تو ای بر ام	که بغیر قرب سر خه علم	هر مکان که تا آنجا جنتار	بر قدرت سازم آنجا ساز
گر بجز بعد از ما مل	سر را بختی زینت کنی	تا که در این باب ختم شد	و آدم سلطان ایران را خوا
ان بر چه با می اگرام کن	میل خود را سوی اعلام کن	بعد خواندن آن امیر خطاب	در فغان شد تا که ما را عود
که من از ابتداء و لغوش بیستم	تا بخوام الله بخا بیستم	نیکم زین مکن آنک سبیل	سنت لغوام بخرا سلا سبیل
گر سلطان بود صدمه شریف	که بچشم حای تر خا نزل	چون باشد زان مکان آداب	نصده بکش شد مصمم بر سفر
حیث تا تنها نایه مقدرم	شمس آن تنها خرابی بوم	ز طلوع این خرابی حرم	چنگ گشته ملک بر خرفتم
اینقدر خون جاری آمد از بصر	تا که غصن داد اشک با بصر	شد قبول آن امر محترم	که بعد همراه با اهل جسم
بسیارین عنوان و قران زمین	بر کشیده نزل و از جانی زمین	بیکه زانها او بگیر شد	تا امان جمله با نایر شد

سال نهم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ ق

از منازل سواران مذکور میزند و شخص عظم بر جایشان در کجاوه می نشست و هم چون بفرستند بر سر سینه که می نشستند
 و قائم مقامان به استقبال می آمدند بنوع مذکور رفتار می نمودند و در سایر اوقات فیما بین طریق در بود می نشستند
 و در موکب سارک هفت نوح بود بر رفت که هر یک چهار قبه بیضا داشت و شاعران از او می رسیدند و
 بود و این سطر چهار قبه صفرا بود و پنجاه هشت سوار بر سینه و بار می رفتند و بخواب می نمودی در آب و کمر
 سعید و فرنگی نام و نیز دو لایح رکوب بود و عیض بطر و عیض کبر برای صفرشان گاهی بر الاغها سوار می شدند
 و از جانب قنطاریخ تن سوار بودند و دیگران حتی آقا محمد حسن آقا حسین سابق الکر که صفر تن و غلامت است
 حرم را داشتند پنج یک سوار می گشتند الا بندرت و همین روزم و در بغداد از متسببین ابی فقط حرم کاشی
 حسب الامر باقی ماند و برادرش برزاهمدی نامور شده که بچند شش پروازند و آنچه از زنده و شش است
 صرف فخر و اجابت بود و بعضی فروع باقی مانده را در مواضع معلومه ادا سازند و آقا بزرگوار که تا است تفسیر حسن
 القصص در حفظ داشت و بچند بچال ابی بود و آقا سعید مهدی و ابی و نیز کاشانی که بعد از اسما قبول گشت

اولی تیرای نامی باشند	روی از وضع صفر می گشتند	زین جراحی چون وقت شدند	عده ایستاد و اتفاق آمدند
تا بفروردین گشتند	کر تا همراه سازم برفتند	یکت معلوم این مقص عطف	بر تیر بخت کسان آمد رسا
سوارش مشربا سرد عین	روز و شب گردان زاناکه روزان	اول آنکه را بسنجیل بود	دیده ما که این چه دردیست بود
چونکه آنکه روزش در با دیده	آنکه زشتای می عیقل آرید	و کرا این عین با ساکن شوند	بر تقاضای آسمان را کن شوند
بند از آن فرود آن شاه شبر	تا میا کرده اسباب سفر	حکلی ساز سفر را گشتند	هر چه بد پیشان بود گشتند
آنچنان ساز بر این آمد بدید	که جهان من جهان منی بنید	گر عو کانه گدارم نام او	که بود اندر خور اگر ام او
همو سوارات محل بخت نوح	شد فیما بر آن افکار اوج	نه فریکت با به با در جاریه	امروز آن افلاک آمد ساریه
خانه شاه گردان آن عجم در تن	نام زایشان همین است چنین	بخت کورک جادوسر غفلت بر صبح	همه آن شمس غرض غرض
باشه وادی ایمن یک کعبه	باده آمدن بقا سر عظیم	جنگشان تیغ عیضین زین نظر	چون هر زمانه بجای یک فقط
پنجم توالی آمد کوی حجر	آفرش برقع فضا از روی حجر	تصد کرده آن نقطه خیزان	تا کنه آمدند را نقل کفان
اندکین با چون در قیام	گرچه آله نیدی از عجم حاضر نام	یک جهان آن از غلطی است	فرجهان را در نظر فضا رسید

سال نهمین ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۳ م

برگشت و در بیت اہن زیستند و آقا میرزا محمد صفہانی در کابل با بماندہ اش مستحفظ بیت شدند و آقا
 میرزا بھی ازل کہ در بغداد پریشان و پنهان بود و کسی از نام ذکر می نمودی نیکو و سنجوست لازم بند و بستن
 یا حبشہ و غیرہ را کردہ چینیکہ و ہست جمال اہی حرکت نمایند و خوف و خطری معلوم نیست از سفر بند و بستن
 سفر برگشت و از اقامت در عراق اندیشہ ناکن گردید و جمال نسیم جمال اہی بدولت ایران نیز رسیدہ و پس
 مبارک و در رشتہ تکلیف مصلحت خود را پر سید فرمودند آثار حضرت علی کہ در نزد اشال شام باقی ماندہ باہر
 نشتر گردید و چون نور انیشتا شد با ایران رسیدار شو و یا در بغداد مان و رسیدہ با ایران ماند و انظار
 کن داد و راضی شد و حاجی محمد کاظم خراسانی را کہ در حیث صورت و اندام بوی شباهت داشت بر سر
 بغداد فرستاد کہ بنام میرزا علی کرمانشاهی گرفت و عائدہ خود را ملحق بار دوی اہی کردہ عزم آن نمود کہ
 بنوع خارج و داخل مبارک باشد و جمال اہی با فرمودند اگر میل آمدن عاری بانامش باشد کہ گنم داد و
 شد و اجرم طی ہر عرت با موز خدمت و عمار اہی او نمودند و او پیشا پیش خود کہ ہمراہ قافلہ محو بنگشت بصوب

واقعه
 بصرب مو
 و آنجلی دا
 در آنجا تود
 آرد و حاج
 ساکن شد
 کہ ہیکل سب
 در جهت
 بنزد حرم
 زاد آنجا کوہ
 نشین

اندک این ایام بر شور و شہرہ پس آرد شد سیل خون از ہجر آب جہان بچکان شد بر تعلق کہ یک سرور و جہش سلف
 لا حرم آن چش شور و شور خون است تا در قفسہ نماید شور خون میں مقصد بدین از حرم شورشی بر آید ازل ام
 از نظر قہوی مردان از آن زلفہ افتاد و در قفسہ آستان گرسودی حفظ آن سلطان جان جنگلی جان را بر سر دیوان
 گوہر سخن و سرا و دست ایام در رشتہ از دیدہ خونریزان نام آیدین مقصیل آن بر فرید در گذارہ جلد بر مہر سید
 خلق دور و جلد در چنان دگر شد شد اندر قفسہ کرد از شرط عمو گرسودی حفظ آستان فریق کردہ بودی فرود خود از غرق
 چون گذشت از جلد آن سلطان کہ با علی را محمل مہر و ماہ در میان باغ بر آید جنام کرد دوی منزل آنا با نام
 وہ جبہ با علی گمتسانی با صفا فضل گل ہم بود افضل از صفا باغ خندان ز در و دود کل خلق کرد آن بہر آن سلطان کل
 بنزد حرم جلد ہشجہر باغ لکت خلق ستان از حصہ و باغ حمزی و در باج و انواع طموہ ساز کردہ جلد خفایت سرور
 لکت اطوار عضون مغلل بہ از رسوم ہجر جہان شکرار چونکہ شد آن کوستان شد نظام بر حقیق دار کبیرہ با نام
 کہ تجھر پسندش ز دستہ بکا آسایند از آن آید تبہ جنگی بر جھرش خورشید با حصہ خورشید و شورش خورشید
 حاصل از ہر نوع خلق بکریان میکشید بوی کیستیان خاک و رشتہ و عاری و سرور اسباب در رشتہ خورشید آن در گاہ
 نیکی ز آئندہ ایشی مگر سوی کشیدہ کرد آہنگ سبب چنان با بوس شدہ شامانی بر عرش ختم را بر عرش آرد و

پس آن آمد
 شد در آن گن
 گفت نام
 دست خدمت
 چونکہ شد در
 جلد محملہ
 بعد از آن کہ
 در کہ این نہ
 ام بود و
 ام کا پیش
 ای با سار

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بصوبه موصل دگر کوک راند و با بجهل مرکب از خروج از فریجات در وقت عصر همان روز بمنزل عبیده رسید
 و آنجملی واقع در کنار شط و خالی از بختان بود ختام بر پا کرده آهت نموده کائناتهای سفر گشته و سر رفته
 در آنجا توقف داشتند و شاطر رضا که آنجا محمد حسن بن عبد الرسول قمی را حسب امر برای بودن در حرم امینی از بغداد
 آورد و حاج محمد تقی نائب الامایه که برای وقایع آمد و آنرا شیخ صادق که در عراق آمدن ممنوع و بارزاده آهسته در قم و
 ساکن شد و نیز استاد عبد الکریم هکلی مامور عورت بنیاد شدند و با حالت گریه و ناله مخصوصا نائب الامایه که
 که امیکل مبارک سوار شدند رکاب با دست گرفته بوسید و بصوت ارتفع گریه و ناله نمود همه استی فرمودند
 در جهت بغداد دادند و از این منزل حرکت کرده بمنزل دگر رسیدند که مستی بدلی عکس بود و در ضمن سیار
 بنروز حرم بخار نهری چادرها نصب نمودند و در نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد بقره نیه رسیدند
 و از آنجا کوچیده قریب ظهر روز بعد بکفری که نامش تبدل نصلاجیه گردید و در دهنه کوه واقع حکومت
 و نشین است در راه بیستانه دگر کوک در آنجا جدا میشود و وارد شدند حاکم و محترمین استقبال و حرام تمام بجای

پس میان آمدن هر دو گفتگو عرض کرد آنچه پیش روی بگو چونکه از سلطان حسین نور بود که خلافت این سخن مسدود بود
 شد چه این گفتار از روی گفتگو فاشند در گفتار گفت که منم مسئول از کل وری چه سوال از زندگان بپند ما
 گفت نامورم که بدل جانگرم هر چه فراتر بخش کن کم گفت گر خواهی پیشی کواری من بعد من خوش باشی اجاب من
 دست نه دست بر سر آمده نهاد پس زمین بوسید اندر نهاد ملک محمد جنسی باوه سوار که در درگاهشان نهادند
 چونکه شد در بیخ روز ششمین کرد حضور حرم را پیشاپین از قضا حیران در عت بیست چون گذشت بل حرم بختند
 جمله محملها و حساب سفر با حرم در بیخ گرد پیش تفر... عارده دیگر از بعد حرم بود در آن بیخ آن بجز کرم
 بعد از آن کردند آغاز زمل منصفی شد عرشان جهرازل از بند چون مهاجرت حسین از پیش نام جهان شد در پیش
 در که این زندم امین دادید گفت مشهورش همان گفتند... هم چنین ظاهر هم کوشش تا پیش پیدا شده و خبرش
 ام بود چه حضرت عباس او که امی طارده پیشش پس او ام بجهلها نشانه خبرش ام زند و سه پای خبرش
 ام کابش را بجز دیده دار آسوده گردش آن شهید ایدل از این بجز زخون که در درگاه آفته غلگ تر
 ای با سراسر اینم بر کیش ای با دلهای بار بارش ای با لهما سروده بازبان انان محرابان محرابان

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بجای آورده جشن گرفتند و شب جهت محفلت از سایرین اطراف حجام زار قراول گداه شده تا صبح حرکت نمودند و موکب سببی در شب قامت کرده شب سوم هنگام مغرب از آنجا کوچیدند آن رضا شیرازی نوشت که شب بسیار تاریک بوده و بادی شدید میوزید و من و امیر از جهت حسنگی و خوابیدگی که برای گرفتار شده در صلاحه در ششم خواب بود و مدت پنج ساعت خوابیده از قافله دور مانیم و بعد از بیداری چندان بناله گریه و ساجات دیدیم تا برق آتش مجر سفری آقا محمد باقر از مسافت عبیده شادمانه کرده است تا قیام وقت طلوع فجر که کجا بود را برای ادا صلوة گنبد آهسته رسیدیم و آن امیر زاموسی حکیم فرمودند که الحال بخوابیم تا صبح صبحی شمارا کنسیم ، و با جلد صبح روزی بعد بنزل دوست خرا وارد شدند و در میان اشجی بنزل پس از آنجا بنزل حلق که دارای نهر کوچک و در پای تل بزرگی بود رسیدند سپس از آنجا نیز حرکت نموده دارد که کوک شده در باغی خارج بلد نزل نمودند و بعضی از علما و وجوه و غیر هم ملاقات آمدند و در آن بان شخصی بحال جذبه فریاد از زبان بصورتی بسیار شگفت و آجا خواسته نافع شوند بحال این بان

واقعات

نمی نمود در آنجا
سارک را شاد
مخبر این مشرف
در بنی دیگر
عشاقی در حضور
که لای شعلی بود
و قلعه در قلعه
و چون زردی
و موکب مبارک
نمودند و در
کردند و مقداد

ای سبب اطلاع نادان حسین	لاذغایا امین عاشقین	ای سبب اشخاص شوریده شدند	در بعضی اسبیل دیدم شده
حاصل آتش کرد بدان انواع	لیک بیان محو در صحن صیفا	زده کجای و لری را نیز راند	قدم چکست در نزل ماند
گرگش باید از آن بر سر	کوشش جلد چون پشه بود	ز آنکه این بیچارگان سینه	هر چه گویند نیک گشتند
چون در سنگی فرس لاند آن فرید	در حضور بوستان دارسید	چون نفعی گاه حق شده مقام	ز آنکه آنرا از جان گشت نام
آنکشان عالم عالم فرود	شرق شمس آغاشد نعت	اندر آن ایام زده اندازان	بعضی از چهارشنبه در کنگار
تاگر خنده پس در در اندگی	از حالات در کیشان زندگی	زده و شیک سر در بچند چون	جدد را بخواند بر سر سکون
کای دنا گشت آن که در هر دم	زهر قالی هست در مجرم	لیک چون جابر بفرمان بیند	ساکن جنات عنوان منید
در فراتم صبر را پیشه گشتند	ز خلاف اسرم اندر گشتند	خویش را بینید حاضر در برم	تا که دایم سوتیان من ظلم
سزید این دهر را جای ثبات	که بود شمشیر از هر جهت	بازده سال در زده جهان بود	کردام من با شامش و قعود
مشق نان باید پیشی من بود	تا جوار حستان سکون بود	تا که در جهان این من شغف	که شود بر عرش جهانی رفیع

مشقت باشد ای
چون چنین دید
بچ سنانید بر تو
دانش آهز در آن
نام آتش را دادا
مصلحتی بر رویگر
سزید که گشته از
کانه اندام شمشیر
..... گفت آنرا

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

نهی نمود و در آن منزل دو روز توقف شد پس از آنجا حرکت کرده بمنزلی دیگر رسیدند و شخصی از در هینکه آمدند مبارک را مشاهده کرده خویش را از بل مرتفعی آب بسیار سریع و سرد نهدند خسته باشند و دری خود را بیرون کشیدند بجز این شرف نشد و با وانعام فرمودند و در آنجا خود نام قونول ایران با دو نفر عرائش شاد شدند و سینه محمد و برخی دیگر در اضطراب و اندیشه فرفتند و از آن تیر رسیدند که امری از دولت ایران بوقت دست عثمانی در خصوص جمال اهل دشت باشند و آنان روزی بعد بجز مبارک شرف جستند و اهلها حضور نموده گفتند که بی شعلی بموصل رسیدند و چون مرکب اهل از آن منزل حرکت نمود بقبضه اربل وارد شدند که حکومت نشین بود و قلع و در قلع تل زمینی برقرار داشت و خانه های بسیار در حوالی قلعه موجود چند تن از علما و دو جود بلا قات آمدند و چون نزد عید قربان بود از آن قلعه خود طبع نموده هدیه آوردند و جمال اهل ابرار عقیدت و اخلاص کردند و مرکب مبارک از آن منزل گذشته بزآب رسیده از آب پاکشی کوچک گذشته شب در آن طرف آب منزل نمودند و دو ستر را آب برد و توانستند بگیرند و باد شدید در شب رخاست نیمه شب در بموصل حرکت کرده و سفاری در قریه بر طایفه توقف کرده دو ساعتی از نور گذشته بموصل رسیدند و در جانبی که نام

مستقیم باشد ای ایران من که پس از یک چند در جهان من
 چون چنین دیدم نفسی را تباه بر خیز چونند از شرش پناه
 آج نماید ز قول هستی که بزآب است و سعادت را بنا
 در شب آرزوی باش تصور شد جان بشکوهش از باغ نور
 نام پیش را و قاف با او باشند زمینش از این نور در
 فضل حق بر دیگران هم باشد هفتان آفروده با چاشمش
 سازه کرده از آن سر زمین دل بعبید از دیده دار بین ...
 کاندرا اندم شقیام آغاز کرد از پیش صد قیامت ساز کرد
 ... گفت آنکه در پیشه از عرج ناصرا تا قصیر صفح بفتح

سال نهم پهلوی

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ آق

۱۸۶۳ م

که بنام نبی است و نفس است در کنار شرط که خاتم نمودند و میرزا یحیی ازل که با بس تبدل با اتفاق طایفه
از بند و بیرون آمد و خود را با بیچاره سانه افتاد گرفته فقط بود و نیمه قرب خیم حرم ایمن بر پا کرد و حساب
چون در این شمشاد خسته بغیر وقت و کرده خیمه اش از جوی برکنند ولی جمال ایمن دستور فرمودند که کسی
معرض او نشود و برای مرععات و تفهه که از او نمودند برخی از احوال او را حساب او را شست خسته زطاهره که کور که با خود
نویسه جمال ایمن در حق یحیی بعد از خروجشان از بغداد در بین طریق پس از دو روز سزارط عیش و هوس
خریدی برای تهیه غذا لازم شد بوی چنین گفت خریدن و آوردن اشیاء بعهده خودت و بچنین رجوع
کردن با من است و بپوسته در غایت بی اعتنائی و عدم مرععات آداب سلوک کردی چنانکه پهلوی
و شرب قوتون نمود و با اینکه یحیی از بوی قوتون گراست و شست و دو بوی وی میرا کند و نوع تخمه بود
خطاب کرده مولای انا ضعیف میگفت خواست از او شکایت بکنم ایمن نماید و با حساب گفت که
از سعادت یحیی روح جان مردود شد که اگر جمال ایمن در موصل دستگیری نمینمودند بکلی محروم میشدم و بکلی
در موصل چون دید از حدود ایران دور شدند قدری ترس از او گرفته و خود را داخل موکب ایمن نمود ولی عباس

نبیل نندی چنین نوشت جمال ایمن در خفته اند و تا بعد از نماز مغرب عشاء بطریق قصر و جمع که در شب ۱۱ شامی است بهر آن
از یکدیگر و بعد از فراغت سوره فاتحه این آفات تلاوت میکردند و با قدره الهی قدره و الاض جمیعاً فغضه و ام یتیمه و یتیمه است
مطویات بینه سمانه و تعالی غایب کون و تلخه انصور و تضعیف من فی التیمه و الاض الامان شانه و تلخه فیه خرمی فادام
فام بنظر دن و شرفه از رض بنور بهار و وضع الکتاب جزیی بمنتسبین و اشد آه نفس جنیم یحیی و هم با یطرون در هیچ
نوری شنیدم که حضرت شیخ احمد نرودا که در نماز مغرب در رکعت اول بعد از حمد این سوره آه را تلاوت نمودند و منفر نمودند
جمیع اسرار الهی در این سوره مستور است و مغرب هم از شرارت محمد آنگار سازه و چون جمال ایمن مشغول نماز شدند
یعنی بعد از چهل تمام نمود در عقب بیاید و گاهی که جمال قدم خودشان در نماز حاضر شدند غرض عظم را با آنها را منفر نمودند
و اینانی نیز بعد از حمد سجده بهین آیات کلام عارفان را تلاوت می بخشیدند بجز یحیی که در میان صلوة سزارطی
نگرش چون شب غلطاب به میشد ۱

سال بیستم طوز

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

پس تبدل بوده ایجاب شنائی نیند و در سینه محمد میرزا آن جان و بعضی دیگر کسی از جناب اورا
 نیشاخت و در چند برای همراه بودنش از او مراعات میکردند ولی از احوال و اقوالش کی بودند چنانکه
 آن محمد علی جلوار چند بار اظهار کرد که اقوال ایشان شخص چراغ ایمان خاصش میکند و اما جلال و عظمت این جناب
 بود که عمال دولت عثمانی و غیر هم در طول طریق شهادت داده میکنند که ارکان دولت و ولایات عمرا
 پیوسته از اینرا میگرددند و اما حال احمدی بدین کرامت و بزرگواری دیده شد و در هر منزل نفوس کثیر از آن
 نعمت عظمی بهره مند گشته و همه شوق گویند بطبع رسیده و علاوه فخر اهل قافله هر که بجهت نامی بگریختن
 بمرکز جلالت پیوسته و عو خان حسن گردید و طعام کل از مطبخ اسی غایت شد و در جا دور در صحرا
 با صفا که میخواهند نصب حایم نموده میمانند و تمام اهل قافله ناچار در پانجا منزل میکردند و هرگاه بوسی
 از آبادانی حایم ضرورتی داشتند ملاحظه و مراعات آن بعمل نیامد چنانکه سواران و نامورین برای محصل
 بزم آبادی بر فتنه بعضی از جناب زرقعت میکردند تا ادنی قدری با اهل آبادیها در دشت و چون نامورین گشته
 خدمت و عمارت خود را نامرکزی دیگر انجام داده تجدید میشدند خلف عطا میفرمودند و در هر منزل اجابتی
 نصب حایم محمول ایشان بود با سواران دولت و فرزان دانی در پیش میفرستند و جای مناسب مینمودند
 و اگر در خارج آبادی یا ساقی بعبده جانی خوش منظر بنظر بارک می رسیدند آنجا نقل میفرمودند و همیشه
 حاکم و صفی و قاضی از بلاد و قصبات بیرون آمده استقبال میکردند و حال اسی چنانکه گفتیم از خروج
 سعودی نقل مینمودند و با استقبالان همراه شده تا بمنزل میرسیدند و وقت ورود جمع با بزم حایم بود
 و با جلد در موصول سه نذر توقف کرده تمام نیز فرستند و برخی از علما و بزرگان بملات آمدند و موکب اسی
 هنگام عزوب روز سوم بزم را خود حرکت کرد که در فاصله قریب منزل و تمامت طریق مسکن اگر اد
 یزیدی بود خوشونت و عظمت میکردند و در یک منزلی را خود بدامنه کوس قافله قرار گرفت االی محافظ و

سال نیت و یکم ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

و محارس نماده اعتقاد کردند و آنچه را احباب خواسته بخزند جواب نماده سنگ انداختند و در شش نوزده
 و هجرت بحال احباب نمانت شب بیدار نموده بخواست بنام کردند و تا صبح نایان بدین طریق سرتفع بود که دست
 بانک لمن الملک برگشیده دست دیگر نایان لاله الواحد القهار بلند و هشتاد و پنج حرکت کردند تا که در
 سنگلخ ظهور از شمار بوده از جهت صعوبت عبور کرده اما شبانی فرستند تا بفریب آورند و حاکم محمی
 کثیر را روانه داشت و هر کجا بود را چهارمین از آنان با دست بگنجه بسته در وقت کردند و خود با غده از حرمین
 پذیرفته شده با اعزاز و اکرام تمام موکب ای بیشر در دار نمود در محل نیکنی در کرجیام شد و پادشاهی از حاکم
 رسیده و اگر ادسی که در منزل قبل اعتقاد کردند آورده حبس نمود و از جمال ای بیسما فی مجلس کرد و پس از صرف
 هزار و بیست و یک سیاه سیاه آمدند و پسر ضعیف بد با حجاب اظهار داشت که امامی در کیفیت سلوک و احوال
 و بیانات ای بیسما عجبی حاصل کردند و هر گاه چند بومی آیهت فرمائید کل فیدی خواهند شد و جمال ای
 بکامم چنین فرمودند که درین طریق هر جا خواسته را بیسما کنستند و با قبول کردم گویا مانند سفینه
 نوع که بیجانی نایستاد مگر در جل جودی و این بیان مبارک تا اثر و نظیرتس غیر بیفت چه که از خود بفرست
 جودی واقع است و موکب ساریک شبانه از آنجا بوسی جزیره حرکت نمود و کلا شتگان حکومت امرا ای
 کرده کجا که از آب گذرانند و روزی دیگر فاعله جزیره رسید که مشتمل بر قلعه قدیم و مسکنه اگر ادسی
 دور دوره ایوتیه بسیار معمور بود و از آنجا بقصد نصیبین حرکت کردند که قریب سه منزل راه صحرا و سنگلا
 و آبادی قلیل بود و در نصیبین کنار نه آب نصیب بنام نمودند و از آنجا بفرم ماریون که نیز قریب سه منزل
 راه بود روانه شدند تا بقریه واقع در دامنه کوه ماریون قرار گرفتند و در زمان دو استر عربی را که در فاعله
 بود شبانه بزدند و عرب بیدار شده فریغ گنان بر سر اوید و استر را نیافت و در صباح هنگام خورشید
 مبارک معروض شد و ماموری که همراه بود امر فرمودند که سعی نموده استر را پیدا کنند و با اقداماتی که شد نتیجه

واقعات
 آنچه حاصل
 اگر خزان
 و اگر از این
 استرا
 بسیار
 همراه آ
 عرب
 با
 دست
 ابزار
 دست
 گرفت
 بنشد
 استر
 کردم
 اینجا مال
 سوار
 کردند

سال نیت و حکم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

نتیجه صلح گشت و چون قافله حرکت کرد عرب نام کجاوه مبارک را گرفته الحاح نموده گفت هر چند از این
اگر خزانه سلطان بپزید مکن نیت نفسی از آن بدست آید ولی اگر شما اراده نمائید دستور انیم را بیاورید
و اگر از اینجا بروید هرگز بمن نخواهند داد و صفای صدق نیت و تضرع می نوشتند فرمودند مطمئن باش
استرهای تو پیدا نشود از اینجا حرکت نیکم و با سوریان امر نمودند که کجاوه ما را بسمت فرودس بزنند و آنها
بسیار عالی و بلخ با صفای نیکوئی بالای کوه مقابل شهر مارین واقع بود و کبیری قریه را نیز کشف بسته
همراه آوردند و بقیه قافله نیز که از جلو رفته برگشتند و حال ایسی حکم آن مار دین پیغام کردند که تا هر آن
عرب پیدا نشود حرکت نیکم و حکم آن بحال سرت با اتفاق داوره حکومت و ضابطه مخبرین
باستقبال شرافت و امر داد فرودس پاکیزه نموده آب بجوی و فواره ما انداختند و بزرگان شهر
دسته دسته زیارت آمدند و ماب ایاب جمعیت بغایت سرت تسل یافت و حال ایسی
ابزار و طفت و غایت فرودند و حاکم کبیرا بازخواست و تهدید کرد که اگر اسوال پیدا نشود ترا
دست بسته فرستاده در محبس سایدارم و اورجا و التماس کرد که تا بیه قیمت ناید و حکم آن نیز در نظر
گرفت که قیمت ادا کند چه که عمل مذکور در نگاه ایلات شش و بی طی و عنبره و اگر اد بود و سارق معلوم
بشد ولی حال ایسی قبول نفرمودند و کبیرا روزی بعد سندی نوشت که مبلغ نشت لیره قیمت در
استر را بدید و از داوره حکومت نیز ضمانت کردند ولی مقبول نشد تا آنکه استر را آورده گفتند پیدا
کردیم و برب دادند و اینواقد نزد امالی از خوارق عادات محبوب گشت و نگفتند حاصل واقع نشد که در
اینجا مال کسی را بپزند و استر را در روز سوم سوکب ایسی از آنجا با عظمت و کوه که شانه حرکت نمود در جلوی
سواران حکومت باطل و علم بوده بنوامی خوش میخواستند و حکم آن در حال حکومت بزرگان بد قره
کردند باین کیفیت نریمان شهر عبور فرمودند و امالی بلده جانان و ضایع را کبیرا در سر راهها در آنها است

سال نیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ایستاده ناشایک کردند و متصرف و همایش نامسافقی آمدند انگاد بآنان اظهار عنایت نموده چنان
فرمودند در آنجا نوبار بکر قریب منزل بود و در سر اشب سخت که در میان شجار گذشته هنگام عصر منزل
رسیده در محل با صفا و حسن و کنایه آب رکز خیمام نمودند و بعد از سه روز نزدیک ظهر به پار بکر رسیدند
و ما سوره شریفه خبر داد و جمعیت سوار و پیاده پشت دروازه آمده مضطرب ماندند و معین شد که در علی پاره داد
در جنوبی بد منزل نمایند که با علی منظم و شامل عمارتی رفیع و محل منزل بزرگان بود و کجاوه مارا بعزت
تا وقت عروب بد آنجا بروند ولی برای احتمال ضرر و خسارت بکرم ابریشم که در آن محل بود جمال اهل بی
فرمودند در خارج عمارت رکز خیمام کردند و سه روز در آنجا توقف شد و در میان قافله چند تن غبار آلود
شیخ محمود کرد و در پیش از اهل ندلی و غیره بودند که از ایشان دلجوئی میشد و میرزا یحیی نزد کل اجاب
گشته معاشرت و مجالست و مصاحبت آغاز کرد و برای خرید بعضی لوازم گاهای همراه اجاب شهر
بیرفت و پس از سه یوم توقف از آنجا متوجه معدن مس شدند و بزنگی رسیدند که در دهنه جلی رفیع
محل با نرمت و آسیاب و چند خانه بود و طریق عبور بقبله و شهری که از بالای کوه پیدا و شور و غم
و درین منزل هنگام عصر خیل نندی با اتفاق آن حسین زرافعی گماشته حاجی میرزا کمال و آن احمد ملای
از بغداد رسیدند چه که در بغداد پس از و با جرت جمال اهل شهرت یافت که اگر او در بامین که کرکوت
و موصل بجوم برده قافله غارت نمودند و آنجا مضطرب گشته اند از آنجا بجهت تمام بوسی قافله شتافتند
و در منزل ماه اخبار قافله را تحصیل کرده تا در منزل مذکور رسیدند و خیل زندی چنین نوشت
چهارم محرم ۱۲۸۰ در منزل از دیار بکر گذشته بار دوی مبارک رسیدیم که در دانسه که یکی نوشته
و نهر روان داشت خیمام مرتفع بود آن محمد حسن از محرم بیرون آمدند سواد شومی و آدم و تقصیل فرستادند
بلهران اندک در آشتیم چون شومی را بردیکت مجموعه موت تازه آورد گفت شومی در حضور مبارک می

واقعا

میخوانند به
نماز شده
ایند و رفیق
نقوس که تا
و دم و ش
جلوه مد اش
گرفت بعد
معدن مس
کجاوه آمده
تا نجات بام
خواستند
حالی که حاجی
باریکت و از
زمان از دسه
گشته توجه
حیرت و تعجب
شبه بزرگ
بجائی رس

سال هجرت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۲ م

در این اشجار منزل گزینند و روزی بعد از آنجا گذشت نزدیک غروب بغیر رسیدند نزد خان بزرگ در چوبی
 دو نصب جناب کرده شب بمر برزند و صبح حرکت کردند تا بقرب خرابوط رسیدند که بعد از سموره نیز خوانده
 و فرسخی مانده بود که دسته دسته اشرف در کمان حکومت پذیره شدند و خود دالی نیز با داره اش رسیدند
 سوکب ایسی با اعزاز نام بجلی معین برزند و پس از آنکه جناب و تعظیم اثاث و بهام بلاقات آمده برج در دهن و گوشت
 و گوشتند و آلو با لو و غیره برای صرف مطبخ آورده و با طفت و دلجویی نمودند و جمال ایسی در این منزل نمره و مصفا
 که حاکم نشین بود سه روز توقف نمود و در تمام کوچک نظریف استقام فرموده و بعضی اجاب نیز جناب رفتند
 آنجا در وی بعد از نقره حرکت کردند و جمال و دوا دیهای صعب العبور را طی کرده تا با آنجا رسیده شب
 ببار رسیدند و هنگام صبح کوچ کرده روانه شدند تا بمترلی دیگر رسیدند و عبور از شرطرات نمودند نصب جناب
 کردند توت فرزادان بر اشجار بود و هر مان لیدی الور و دتجاشای محل در خوردن توت پرده خستند و همین
 رئیس محل بلاقات آمد و کسی از رجال اجاب حاضر نبود تا بوظائف خدمت پردازد و چون در خص شده
 جمال ایسی به آقا محمد علی تفر فرمودند و بجهت حرم داخل شدند و علوم اجاب واقع تا شب پریشان گشتند و
 وقت عصر یکل مبارک بجهت بیرونی خرامیدند کلا دست بر سینه بجالت محل زد دست ایستادند
 برز ایکی نیز با آنان بود همگی تعظیم کردند و جمال ایسی نسبتاً با آنان چنین فرمود امروز نزدیک بان رسید
 فراتسه همه را اخذ نماید و هیچ یک از بیم و جلالت لب نگشودند در آنحال جلوس فرموده با آن الهام و طفت
 کرده چای صرف شد و از آن محل تا سیواس چهار منزل راه بود و سر تا تیر شید داشت و همه جا
 پذیره شدند از دیکت بهاش گذشتند و در مترلی دیگر که نهر آبی روان بود و در زیر اشجار خیمه زدند
 جمال ایسی قصد فرمود و از آنجا سیواس که شهری وسیع دالی نشین بود رسید و در سمت شمالی خیمه
 زدند و دالی با چند تن هنگام عصر بلاقات آمده در کمال خضوع چای نوزده مرحمت کرد و شیخ از آنجا

واقعا
 از شاخ طریقه
 مکالمه با وی
 و شیخ را از برنا
 گشت و جمال
 در پشت و بند
 گرفته معاندند
 مد چه فراشا
 و آنمزل پر میو
 تا با ایسا که بلدی
 داره اشش بخند
 و چون در اینمزل
 یزدی بهای
 کوه شخص مانور
 کرد پس بقصد
 تمام مقام با نفا
 بمعادنت یکدیگر
 خضوع و دوستی
 اشتری با حسن

سال بنیت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

شده میگفت من ز شرف نظر کردم ولی غصن عظیم آن محمد علی حضور از نواری دیگر را با خود همراه کرده در شب
 شب در خلال شب چهارنجیس و غصن غصن در هنگام نظر مذکور شد با حسد و قیامت آوردند و جمال این مجال است
 چنین فرمودند که عالی و احوال غصن عظیم بعینها مانند سلوک در فخر خود واقع شد و سوگت مبارک در قهوه
 بزرگی نزل نمود و زردی دیگر در منزل دیگر فرود آمدند و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
 رسیدند و اینکه شهر دیگر نایاب شد میرزا آقا جان با کافه و قلم بحضور آمده استند عاگرد که چون سفر را به
 و ساحل بحر دارد و بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم بیایم
 تفسیر نمودند و بر آقا جان نوشت و آن لوح بنام لوح بود و معرفت مشهور و واقعات آن به آن فرمودند و حکوم
 است و در خارج بدو کنار بحر نصب خیم شد و در بطنی از شهر آمده و مرض داشت و نقشش است که نظارت بر جاود
 انجیس و فرمان روانی بر تمام و ذات از اسلام قبول تا بعد از دارد و درین ایام بغرم بغداد و در دو سال
 شده و با جمعی از پاشا که بدینش آمده میخواهند شرف حاصل نمایند فرمودند نعم شاه علی باب الفطرس
 و بلس الفطرس علی باب الاقصی و با بصره و پس از ساحی بمکی به دن ستمد رسیدند و در ساقی دوزخ
 پیاده شدند و اجاب حسب الامر اسباب را گمید هستند و نقشش است از جلوه و دیگران از عقب پی یکدیگر
 دست و دامن مبارک را بوسیدند و پاشای مذکور خواهرش نمود که نام مبارک در آنجا است دارد و
 وی هستند و جمال این بین شرط قبول فرمودند که چون بعضی از همگان معناد با طعم دیگران نبینند برای خود
 طبع مخصوص نمایند نگاه مرض شدند و طعمه گوناگون فرستادند ولی مطبوع نیفتاد حسب الامر من فخر انصاف
 نمودند و نیز حسب عی پاشای مذکور نذری دیگر بر سبانی که در سنا و جمال این بعضی از همگان سوار شده
 محلی را که بنامیکر و تماشا فرمودند و ایشان نهایت اخلاص و محبت اظهار داشتند و جمال این در حقیقت
 غایت نمودند و ایام آن است مبارک و بندر سامون یکم نقه شد و در کشتی های متعدده که پی در پی

واقعات
 ساحل سیاه
 کشتی مذکور
 دارد شدند
 مغرب از مقابل
 تا روزه چند
 و نامت با
 اماکن جمع ایام
 هر منزل کل
 از او را و از کار
 غره ریح اول
 کیف
 همینکه کشتی در مقابل
 داخل شده و
 حسب المقرر رسیده
 نزل نمودند و بر
 هماننداری بود
 شریف واقع بود
 شدند و آنرا سوار اجار

سال میت یکم طهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

بجامل سیاه ورود نمودند کشتی بزرگ دولت عثمانی رسید آرا قبول فرمودند و پس از نقل جرح شبیه
 کشتی مذکور با اهل دعاو در یک کشتی کوچک و جمیع اجباب در کشتی دیگر نشسته کشتی فرور رسید
 وارد شدند و صبح در کشتی این مصراع را خوانند ما ندان در کشتی که دریا زدوایم کشتی انکار
 مغرب از مقابل ساسون گذشت و از روز خروج اسی از بغداد که ابتدای ماه دوم چهار و اوایل شهر رجب
 تا ورود بندر ساسون که بنیم شهر صفر و بجز شدت کرای تاستان بود یکصد روزه در بطول انجامید
 و نمانت راه با اینکه پیش از پنجاه منزل قافه رو نبود با جمال و سکون حرکت فرمودند و برای اختلاف بود
 اماکن جمیع ایام سفر بفرج و بفرج مانده فضل مبارک شد و همه جا هم خیمه مبارک در میان کل و بجان واقع
 هر منزل کل بسیار آورده خصوصاً از شهر توفات تا ساسون همه راه جنگل و صنوبر و اراضی بنیر و خرم و مینو
 از او را و از کار بود و تمام حرکت در کشتی سه شبانه روز امتداد یافت و در آرام بود و در صبح کشتی
 غره رسیع اول ۱۲۸۰ بیچاره اسلامبول رسیدند و صبح ظهر کشتی نگراندخت

کیفیت ورود و استقرار موکب بکلی در اسلامبول

همینکه کشتی در مقابل پایتخت دولت عثمانی فرود گرفت مانوری که از طرف اسبق پاشا همراه بود با جل رفته
 داخل شهر شد و نامه و پیام بجمال حکومت داد و در کشتی کوچک با برقی نشان دولتی با برخی از نامورین
 حسب التقرر رسیدند و جمال اسی با احضان در یکی و آن بمرزا موسی کلیم با اهل حرم در دیگری داخل شده با جل
 نزل نمودند و بر کالسکه ای اسی مخصوص سوار گشتند و شمس بیگ نام که دیر سا فرخان دولتی و نامور
 معاند اسی بود پیاده همراه شد تا با سا فرخان دولتی که در محل معروف با درنه قاپوسی و قرب جامع شهر
 شریف واقع بود رسیدند و با زوی جمال اسی با دست اخلاص و احترام گرفته بغایت اعزاز و اکرام داخل
 شدند و آنرا اجباب فرین موکب مبارک چون بجامل رسیدند برای کرک احمال و شبیه بگیر که همراه

سال میت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

که همراه بود و مطلق گشته و جمال اهی امر دادند که تا قبل و تسامح کرده برزدی اشیا را بیاورند و دیگر کرک پس
 اخرام که ایشان میمان دولت اند تمامت اشیا را بر طبق تقشیر بدست اجابت دادند تا بواسطه حالها
 قریب مغرب بدر سفر خانه رسانند و عمارت مذکوره در طبقه فوقانی چهار اطاق و ایوان مرغوب داشت که
 جمال اهی و اخوان و اعصاب و اهل حرم ساکن شده و در طبقه تحتانی اجاب و همزمان قرار گرفته و محوطه
 خانه مشتمل بر باغچه گلکاری و آب کاری بود و شب مذکور استراحت فرمودند و صبح روز بعد رسولی از طرف
 حاجی میرزا حسین خان میفرمایند بجهت رسیدن ابلاغ سلام و محبت و اکرام نموده از حضور وی سعادت
 خواست پس از صرف چای و استماع بیانات و عنایات مبارکه مرخص شد و جمال اهی پس از صرف نهار
 بجامع زنده رحمت فرمودند و مدت ده روز در خانه مذکور اقامت فرمودند و همه روزه از طرف دولت و نظر
 طبایخ آمده اسودا کل در شرب و پذیرائی میمان را بنمایست احترام اداره کردند و برخی از همزمان نیز سعادت نمودند
 آنگاه بدست ضعیف محفل مذکور از طرف دولت خانه ویسی پاشا که در قریب جامع خلطان محمد بود برای اقامت
 اهی تعیین شد و با عموم همزمان با نهارت انتقال فرمودند و آنخانه مولانا وسیع مشتمل بر هفت اندرونی و یک
 در هفت دارا سی سه طبقه بود و طبقه فوقانی هفت بیرونی حجرات متعدده و نالاد بزرگ و قهوه خانه
 و طبقه وسطی نیز عرقات عمیده و ایوان و طبقه تحتانی آخور میمان و آشپزخانه و لوازم دیگر قیام داشت
 که هفت عظم در طبقه علیا و اجاب و وسطی قرار گرفته و عمارت اندرونی در هر طبقه حجرات وسیع و ایوان وسیع
 و نیز مطبخ و حمام و برکه آب باران و هفت و جمال اهی و مستحقان و اهل حرم در آنجا استقرار جستند و باغچه وسیع

دارند یکی از عیبها که حرم باید شنیدیم که بسید بود بگفت اگر ما هم ختفا جنس را کرده بودیم همین خرام و اینم و آن سید حسین که میگفت
 اینها محفل این سخن نیست و باید بدینست از عقوبت بودم که ماه را کم کنیم و زمان گفته میاید بغیر از حسن در بیانی نسیل نه می
 اند جل و هفت انصافش زمین در شهر کبر چار گشت کین در شهر حیدر و در شهر شتر گدیده اند رنگ فرسوسان
 نسیل نه می

سال بیست و یکم ظهور

۱۸۶۳ م

۱۲۸۰ هـ ق

در سید محوطه بیرونی شش بر ششبار و گلهای بسیار بود و بویجات آسایش هرمان در شهرت فراگشت
و اشخاص بسیار بجز این آمده است که در استغاضه و آفتاب حاصل نموده ولی جمال این خود بجای خراج سلطه
محمد و ایام جمعه و خراج زرقه و عزم دیدار احدی از عثمانیان و ایرانیان در محل آفتاب نمودند و شمس بیگ
مذکور که امور پند برانی بود همه روزها برای سر بر ششبار و آفتاب بیگ

اوضاع و احوال در مدت اقامت اسلامبول

ایامی بین سوال گذشت و اجاب خبر گاه است جمال این جمیع سلطان محمد فتح برای او امانت زرقه و بامین
ایرانیان ساکن اسلامبول شدت یافت که دولت عثمانی با بیان در خانه و میس پاشا جس نمودند اجازة فرستادند
که اجاب برای تفتیح برنده ولی در کمال سکون و وفار بپوشند و خود نیز نزدی سوار شده غصن اعظم و آن میرزا موسی
کلیم را همراه برده بمقره عتوب انصاری زرقه و غایب آتای کلیم با اجاب نسبت بیگ اذنی و اقطا اخری تفریح
و تفریح نمودند و روزی بسینه محمد صفیانی و حاجی میرزا احمد کاشانی و قاضی نسیل زردی و آن محمد صادق و
آقا حسین کاشانی از بازار بیگ اذنی بیگه شدند عکاسی اصرار نمود که قو غرافیه شان را همچنان گرفته چند
چند قطعه نیز بخودشان ده کلیم قبول کرد و عکاس مذکور صورتی با جماع گرفت و روزی دیگر چند قطعه بر ابط
آقا حسین تقدیم نمود و اراده دو ستور این بار آتش و سکون اجاب و حاجی میرزا حسین بن یغمر و برخی دیگر
ایرانیان حسب اقامه دولت جموعه خود عزم آن داشتند که قه بر انگیزند و بجاد فساد نمایند و بعبایت ابعاد

آقا میرزا موسی کلیم چند مرتبه جهت اطلاع بعضی فرمایشات سیاحتی شریف برده آقا عهده سید محمد غفار از دستشان گرفت و در کابون
سرسر عمره ای بودند جماع کردند و آن ایام همی در علم نبودند و حال مبارک گنبد فرم فرمودند و در میان سینه است سیاحت
برود که گمانند بر او خیزند و آن کتابت است بجز آن سیاحتی حرکت کند و در سینه شاید کسی این خواب حضور مبارک ذکر کرد
خبر که بخوابند جماع شریف برده و شرف برود بطافت فرمودند و بعضی گماند آسباب بیفتند و بعد اخص در ایامی که در
بودند گاهى بطافت و طرز سوال میفرمودند آسباب بیفتند . آقا رضا شیرازی

سال بیت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

که درت و نفرت پرده خستند و افکار ارکان حکومت عثمانی را تسبیح و تحریک همی کردند و بعد در فراموشی
 انتقال مرکب امینی از اسلامبول شده و از تبریز و درویش سافین سافین ایچا از عراق و ایران موافق مصالح وقت
 بنود و در چنان احوال درویش محمد سابق الذکر که بواسطه آن سید اسمعیل زفاریه و فریج و بعد از تبلیغ شد و نیز آن حسین
 و قصاب از عراق با اسلامبول وارد شده هنگام عبور مرکب امینی بجامع فرخ حضور یافتند و بوجهی که شیعیه
 و ماسعودت عراق و ایران گشتند ولی بعد در ایام عکاکا بمحضربارک رسیده مورد عنایات شده و در عین احوال
 مذکوره تمام رجال احباب همراهم شب زدند در تبریزی و عمارت مسکونه مجتمع بوده با نهایت سرت با کار آینه
 میر و خستند و بر جوان جهان اذن عبوس محضربارک یافته صرف شام و نهار می نمودند و در شب تخم جادوی الماوی
 آن محمد علی صفهائی بواسطه غضن عظیم خود پیش نمود که بیانی در خصوص بیعت حضرت رب علی صادر شود
 تا در مجلس بخوانند و همان شب لوح با من هو با من هو هو سخط امینی صادر یافت و در مجرای سیرت بیرون
 غضن عظیم نماز شد و جمیع احباب ترجیع سبحانک با هو با من هو هو و یا بیاک بند خوانند
 چنانکه امامی نموده شنیده با خود همی گفتند که شب ذکر با بیان است و در بیانی دیگر نیز بنوع مذکور قرائت کرده
 زهر فصل آن فوج ندای سلطنت آینه را اسمع جان استماع نمودند و در خصوص مصاریف بیت امینی و عمرات
 رزمی شمسی بیگت میمانند مذکور معروض داشت از طرف دولت نامور است آنچه بفرمایند و بوسایل
 خطره باشد تا دیده نماید و از برای سافین هم بویقه مقرر شود فرمودند ما وجه نقدی بدانرازم نداریم هر قدر کسی را
 همراه گذاشته با ما باز بفرستید هر چه ضرورت است خزینه صورت نماید و بهین طریق مقرر داشته و چون

سازد جنی طفل ضمیمه امینی که از بغداد همراه داشته و دختر آن عبد الرسول قومی او را میسر میداد در ایام آن است اسلامبول شده
 شد و بریدان در دوازده آورده و دفن کردند و در لوجی که زمان جزیع از اسلامبول بگذار از حجاب عراق نزول یافت مذکور
 است که سافینیه را در معجال در دوازده آورده و ولایه گذاریم . قبل از مدتی

سال مبیت و حکم جلور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

و چون شجاع الدوله پسر علی شاه که در اسلامبول بود آگهی یافت از شدت عصبیت نجوش آمد چو او در ایام
 اقامت در بغداد با جمال ابی بنفای انظار دوستی میکرد و در تراخیا رکاب نه نزدانش پاشا میرد خود
 اعراض فرسوده و صمیمیت داشت و عاقبت امرش معلوم گشت و او را با اسلامبول خواستند و عثمانی پاشا
 در قاشش کردند و مشورتی قبلی برایش مقرر داشتند و در مجموع که میباید از احترامات دولت
 بجمال ابی شاه پاره کرده آغاز شکایت نموده گفت بایشان که از اینها ملوک نیستند احترامات بی اندازه
 شد و من که از اعظم شهزادگان ایرانم روزگاری عبرت میگذازم عمال دولت با جواب دادند که
 مقدار ضعیل و زبید مصاریف سفر از بغداد تا اسلامبول در فقر دولت خفت است و مصاریف
 با هفت خطره که در مسافت مکتب جلیل ایشان از بغداد تا اسلامبول صرف شد چون انوار آفتاب واضح معلوم
 میشود و مخارج و مصاریف میباید آن دولت حسب القانون روزگارشان در مقام هر یک معین میگردد
 و بعد از آن قانون مذکور حال شمار دولت مدشن است که با جسطح و توفیق با نجا آید و جلال و استقلال
 ایشان هم بر اعدای پوشیده نیست و شجاع الدوله بعد از شاهده اوضاع و استماع جواب از دولت
 عثمانی متنبه شد و بمحضر هی آمده ابا نموده گفت من بدرکم و اینک با پسر و عروسم بشاه پناه آوردم
 و در حق ما دعا کنید جمال ابی بایشان ملاحظت و تفقه فرمودند

علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابی را باورنه

و چون مدتی بنوع مذکور گذشت و جمال ابی واحدی از عزیزین رکاب نه بارکان دولت عثمانی زنده بچهار

اگر شما یکی برود اطلاق سباده گوش میداد و بعد میدادم که پسرش نیز از احمد آقا بچه ای چایمید اجاب میگفتند و سینه منی خلدیم
 بخوابید عیادت او را اجاب بنواند و بخندید و هر وقت بنده شمار میخوانم بعد میدیم نیز از احمد آقا بچه ای چایمید اجاب میگفتند و سینه منی خلدیم
 از دم بدن شمار نوشت عیادت او را اجاب بنواند و بخندید و هر وقت بنده شمار میخوانم بعد میدیم نیز از احمد آقا بچه ای چایمید اجاب میگفتند و سینه منی خلدیم

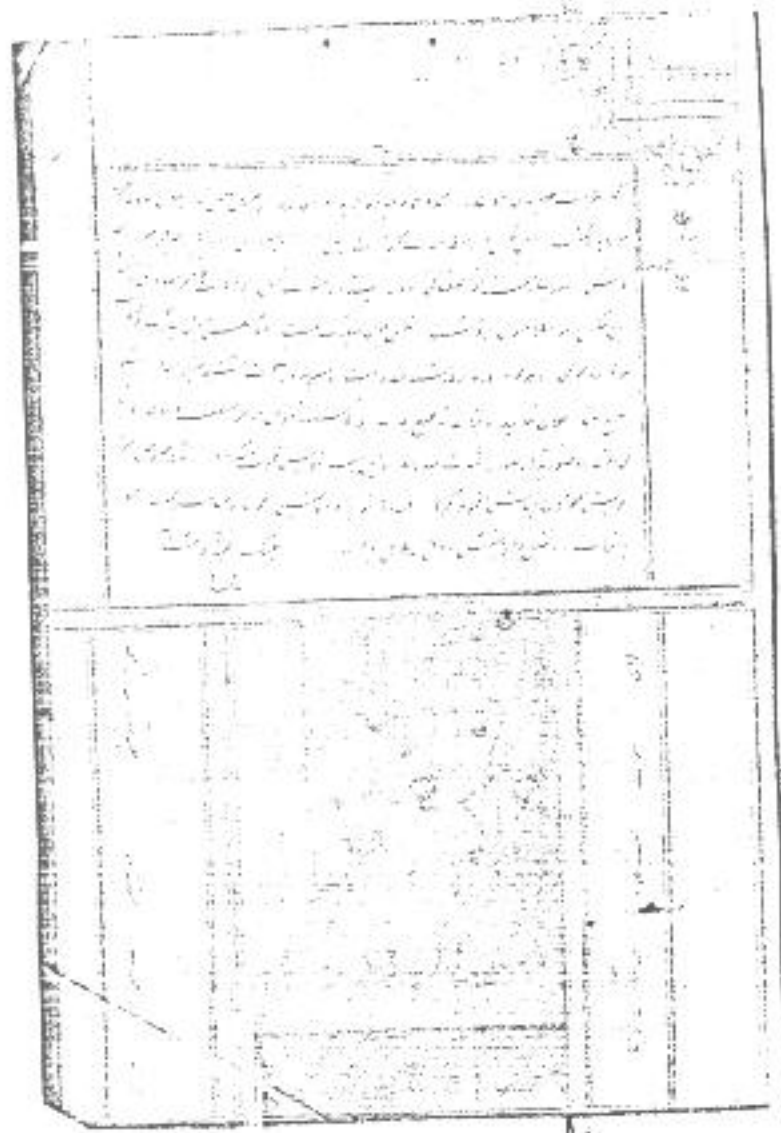
۱۸۶۲

بیت کجوش آمد چه او در ایام
 نزد نامش پادشاه برود خود
 دل خواسته و اعتدالی بشا
 ری و خیرات دولت نیست
 نیستند احترامات بی اندازه
 مال دولت با جواب دادند که
 ثبات است و مصارف
 چون انوار آفتاب واضح معلوم
 من و مقام هر یک معین میگردد
 با بیجا آمدید و جمال استقلال
 باع در استماع جواب دولت
 شب پسر و عمر و رسم بشا پادشاه

ابھی را باور نہ

بارکان دولت عثمانی در با عصاب

بیت کجوش آمد چه او در ایام
 نزد نامش پادشاه برود خود
 دل خواسته و اعتدالی بشا
 ری و خیرات دولت نیست
 نیستند احترامات بی اندازه
 مال دولت با جواب دادند که
 ثبات است و مصارف
 چون انوار آفتاب واضح معلوم
 من و مقام هر یک معین میگردد
 با بیجا آمدید و جمال استقلال
 باع در استماع جواب دولت
 شب پسر و عمر و رسم بشا پادشاه



سال مبیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۶۳ م

با عضا سفارت برانی سرجه بلکه ادنی اعتنا کردند سخت کمال فتنی که مدتی سفیر عثمانی مقیم طهران بود بجز
 ایس آمده اظهار داشت که هر که میمان دولت است کرده از اربابا ملوک باشد رسم وقایع عده مبیت که
 بپاس اجرام دولت وقت در روز سوم درودش با بلامبول شیخ الاسلام وزیر امور خارجه صدر
 اعظم عاقبت کرده مطالب خویش اظهار نماید تا اجرا نمایند و شمارا کمان داریم از قوانین بیگناهی
 و دولت اطلاع بود حال ایس فرمودند رسم وقایع با چنین است که نزد حکام دروسا بفرودیم و هر
 را با ما کاری است منزل ما بیاید و چونکه مهاجرت از بغداد فقط برای اطاعت امر دولت بود
 حاجت مطلس نشینم و لذا بجائی رفت و آمد کردیم و کمال فتنی بلغت فارسی نیکو تکلم میکرد
 و کتابی در قواعد ترکی نوشته بفارسی ترجمه و طبع نموده و چند نسخه از آن را بعضی عظمیسم داد که برای تعلیم
 اطفال حرم بکار برزند آنگاه از محضر ایس شد و تا چند روز نفوس دیگر امثال او پی در پی بحضور آمده همان
 مسائل اظهار داشتند و همان جواب شنیدند و نیز برای خود رسانند و لاجرم عدم اعتنای جمال ایس
 ارکان دولت عثمانی گران آمد و سفیر ایران فرصت از دست نمانده آن را دست آورده و شیر نمود
 در مجلس هم نزد آحاد همین دولت عثمانی و غیر هم بد برانه و سیاسیانه هم بدین تعبیر گفت
 استغنائی ایشان بوجوب سرافرازی ایرانیان است چه که بر دانا باین عمل واضح شد که نقش و توفیق و کندی
 شاهزادگان و بزرگان و ارباب ایران در اینجا ناشی از دناست طبع خودشان شد و نه آنچه در بزرگان
 و شراف ایران نفوس موجودند که اعتنا با عدی حتی ملوک و سلاطین ندارند و حاجی نیز چس صغار
 دستور داد که سخنانی چند بنهین ارکان دولت و شایخ و محرمین منتشر ساخت از جمله اینکه ایشان
 خود را در ظل قانون بیح یک از دول نمیدانند و برای مخصوص دارند و بهین سبب دولت ایران
 سانسش نموند و در خلال همان احوال روزی صفا بجز ایس آمده پیامی از سفیر آورد مضمون آنکه هر

واقعات

مطلس داشته
 و آنهم تعقیب نجو
 صفا و موافقت
 آورد تا بماند هر
 ذمویه در ریاست
 پریزاده و سید
 آزدنی دیگر دیدیم
 سخت میگفت
 است و چون بطور
 روایت و بالاح
 عثمانی با شیرالدول
 خودشان بدون آن
 باورنه نفی کنند
 ابلع امر سلطان
 و عظمی عظم و کلیم را امر
 کلام در آغاز سخن شرح
 که نظر کبریت عدت
 اقامت کنند نیز

سال بیت و حکم ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

بر مصلحت داشته باشند در انجام آن حاضر است جمال ایبسی فرزند نازیر شیرالدوله خرافضاف مخدوم
و آنهم نفقش بخود اوراق است و نصاب مفیده و مسائل لازمه القا نمودند و صفا ابرار اخلاص
صفا و موافقت و وفا کرده مخلص شد آنگاه بلاقات غصن اعظم رفت از بر قبیل سخن میان
آورد تا بماند بهرمان جمال ایبسی در چه فکر و آرزوی هستند و ملتفت شد که اونی ذره از افکار
و نیویه در ریاست ظاهریه در نظرشان نیست و چون از اینجا خارج شد بمعاشرین خود در قبیل
پیرزاده رسید حسین زواره چنین گفت که بنامین بهرمان ایشان سید محمد صفهانی را در فکر و
آرزوی دیگر دیدم و عنقریب تعیین کرده بهوای ریاست برخیزد و سید محمد نیز در حق وی سخنان
سخت میگفت و غصن اعظم سید را منع فرموده بضمیت دادند که شارا با اسرار نقوب مردم چکا
است و چون بطو اهراب و محبت شرف حاصل مینماید ابد در حقیقت کلمات و سنوک ناموس
روایت و با آنحضرت عالی پاشا صدر اعظم و نواز پاشا وزیر امور خارجه و نیز امرا و کلا دولت
عثمانی با شیرالدوله سفیر ایران هم رای شدند و بر خلاف شریعت و قانون دول و اصول تفرقه
خودشان بدون آنکه ابعده در هیچ امر مخالف و مغایری بلکه بجهت و غرور و ظلم حکم دادند که جمال ایبسی
با دزدن نفی کنند و در بحر انبیس را سود مابینشان دایران فاعله باشد و برادر زن صدر اعظم برای
اطلاع امر سلطان عبدالعزیز نامور و حاضر شد و چون بمحض مبارک معروض گردید اجازه شرف دادند
و غصن اعظم و حکیم را امر بلاقات او فرمودند تا مطالبش را معروض دارند و او در نهایت ادب و ملائمت
کلام در آغاز سخن شرحی از اختلاف امور کشوری و مالی دولت عثمانی ذکر نموده آنگاه چنین اظهار داشت
که نظر کبریت عدت میرتین و بهرمان ایشان و کلا دولت چنین مصلحت دیدند که جمعا در اداره
اقامت کنند زیرا که فرادانی و ارزانی میباشد و چون مطالبش بمحض ایبسی عرض شد جواب

سال نبیت و تکمیل ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۴۳ م

جواب چنین فرمودند پس بعد از این کلفتی بر دولت وارد نمیشدیم و در محلی سکونت جسته اجناس
 خود را مشغول بکسب مینماییم و بیانات مبارک را باور سازند و عرض نمودن مصلحت چنین میدانیم
 که تا دو یا سه روز دیگر جواب بوبکار برسانند و بعد از سه روز مجدداً بیاییم تا جواب صریح بگیریم و بدین
 طریق حکم دولت را ابلاغ نموده خارج شد و مسافرت با درنه مقرر و طلوع بوم الفیصل و نغمه امر
 اعظم اقدس این نزد یک شد و جمال ابری برای اخبار با جاب جمعی از عزیزین رکاب
 دستور سفارت داده مرض نمودند و قاصد میل زندی را بالوحی که متضمن واقعات مذکوره
 و اوضاع جاریه و آتیه و شامل وظایف و تکالیف او و اجاب بود روانه عراق و ایران فرستادند
 تا صاحبان آدان و اعیان از بیابان را برای استماع نغمه عظمی مستعد و مهیا سازد و صورت
 لوح مذکور این است هو العزیز العزیز الفیوم سبحان الذی بذکرنا
 من بئس اباءنا من عندک و بئس من بئس اباءنا یزید من علمه ملا الاله الاله العلی
 العظیم بید ملکوت کلین و یطو عباده ما یغنیه عن العالمین یحیی و
 یمیت ثم یمیت و یحیی و انه الاله العزیز المتعال العزیز الجبیل فلان فی منزل ال
 البلا با و الرحمن الایات المؤمنین و فخر جبرائیل الذی یروی علی الخد و سفک
 الذمما لظهورات للعاشقین ثم اعلم باننا فطنا السبیل حتی و در دنیا
 فی شاطی بحر عظیم و هذا ما ذکرناه فی سنة الفیل ان انتم من العالمین
 ثم استوبنا علی القلک و هذا ما قدر من لدی الله المصدد الحکیم و کن
 التجه من الاموال حق وصلوا امانات الله فی ساحل البحر فخرنا عنه باذن من جید علم و

وا
 درود
 حقیقتاً
 ما
 بنقض
 برض
 القدر
 لفرج
 باخذ
 بدخ
 عنکم
 اللؤلؤ
 اللطیف
 عن صرا
 من ال
 و یبعوا
 فلما جا
 عن قط
 کان ال

سال بتبیت ویکم طہور

واقعات سال ۱۲۱۰ھ ق ۱۸۶۳م

فردیہا فی البلد الذی کان مذكورا عندکم وکشفنا فیہ عدۃ من الشہود بما قد رزقنا فی الراحہ الذی
 حقیقت الحیان فی فی الوعد فیہ ومنت بفاہ خرجنا الی ارض لغری خلف جبال مشین و
 ما سئلنا اللہ فی هذا الاہام بان یخرجنا عن ہن ہولاً ورجول بنی وبنی المناضین ما
 یقطع عن ہدی المغضین ولذا اسکتنا خلف الجبال فی سفر الذی لن یضع عنا العجیب سلو
 ووقع فی ہجمہ اذان المشرکین ووقعت النعمۃ عن ہنہم ورجعت الی کثر اللہ المسائل
 لفقیر وکن المؤمنین ہمعون ہذا واصل الہم فحاث فی کلہن فل یقوم لا
 فرجوا بما غابت الشمس خلف سحاب امر غلیظ ولا یطمئنوا بال دنیا وخر فیہا نور
 احدث اللہ عنکم کما تصفون بہ البوء وتکون بہ لمن المسکین فل فواللہ لا یعطکم
 رجساً ان العزۃ ما قد عنکم من هذا الفعل الذی منہم ولا یحکم سحاب العزۃ ما منع
 عنکم فی عیب ان انتم من العادین ولن یجدوا فی صدق البحر والا مکان ما قد عنکم من
 اللؤلؤ الخبیث ولا یبدل علیکم اشجار الذہر مثل ما غاب عنکم من هذا الثمر الرہیب الخفی
 اللطیف فل هل تدرین ان تدرین انہا لثبات اللہ او یحبسوا ورائع العزۃ او یسعدوا التنا
 من صراط اللہ الحکم العدل المحیط الا فوری العزۃ لن تدروا ولن یسطعوا ولو یابد کل
 فی القوارب والارضین فل ان القرون وبلادہ اجتمعوا بان تدروا ابواب الفضل
 یسعدوا الناس عن رحمۃ اللہ وکوار فی ذالک بكل ما کانوا مطعما علیہ فی زمان
 الحیاۃ الوعد فی اللہ باب العناہ فی بیئہ وجرى فیہا باب الرحمۃ وضع القرون
 ان نظرة منہ وبعما لافہ وکذا لکان الامر من قبل من لکن سلطان امر حکیم و
 ان القرون یسخص عن موسی فی اطراف الارض وهو فی بیئہ وماکان من التاعیرین

سال بنيت وكم طهور

واقعات سال ۱۲۱۰ هجری

۱۸۶۳ م

کذا لک نفر عبدک من خصص الحق لغزها عنک و تفرح بها و تكون من الوافین و تعلم بان الامر بید و الحکم فی قبضه و السلطان فی ادادته بفعل ایشا، و لا یمنعه مکر و کبر و لا یدیر مدبر و لا اعراض معرض و لا انکار کل سلطان مرہر ناظرین فی نفاک ثم امش علی اثری و لا تجاوزه و لو یجمع علیک کل معرض شی فی ما مش علی مد و لو یجاء فی ذالک علیک فافلما و لا لیسف لہما ان کنث من السامعین فاحبب من احب الله و یطابن فعله قولہ و یصدقہ اذ کانہ ثم اعرض عن کل مکار و لہم ثم و ص العباد بان لا یفعلوا فی الارض و لا یصلوا فی امرہ و لا یعضوا کل مرہا ثم ابان ان لا تمش فی الارض الا بالحق و لا تکلم الا بالحکمة و کن من التفریقین لا تفکرتک الم یجد اذن سمیع و ان یجد اذن واعیة فالق علیہما ما العاک الله یجودہ ان کنث من الذاکرین و لا تفتح عنک الا الی وجہ جمیل و ان وجدت بصر حدیث فاشهد ما سترتک من جمال العلم لتکون من المبشرین و لا یضع بند الحکمة فی ارض الجزیة و لا کن من السرفین و ان وجد او غلطیہ اودع فیہما حب الحکمة و العزیزان یلینت منہا نبات حسن بدک و لا تمطر علیہا کل الفا اطار الباقیة فامصر علی اجساد النبی لو یسل قطرة منه یحیی الذن الله الملک العزیز الکریم فاجهد یا اخی فی کلمة الله و لا تصدعہا و لا تنشرها بین یحی الغافلین لان الناس فی علقہ غیر مخلقة لن یفدین ان یصلن الی ہواء القدس و یخلن فی و فرغ غز طابن لا یتم فطعوا جاحمہم با بدیہم و یذالک منغوا عن مرادق الخلد و وقعوا فی ارض الذل مع حسرة عظیم و منغوا عن اذ انہم نعمات الله و عن عبودیتهم جمال الله الفرد العظیم العظیم ثم ذکر من لدنا کل صغیر و کبیر من الذین نجد منہم و رانح الصدق و من سبواہم نصرہ انہم ثم

واو
ثم است
عن هو
تجسب
ثم ذکر
الفاء
لیفرح
کافوا
ظہر
حکة
بذکرنا
و علی
الحان
نوسل
وسان
وانزل
من معل
وینزل
وہو

سال مبیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ثم استرأ من الذين وجوههم اليك وتلو بهم الى اعدائك وبكروا في كل حين فاعرض
 عن هؤلاء ولا تانس معهم ولا تجلس في عرفهم ولا تشك في مفاعدهم وكن في سر عظيم
 محتجب عن مثل هؤلاء ولا تفرط في جنب الله ولا تجاوز عما امرت ولا تكن من المجاوزين
 ثم ذكر من لنا احباب الله الذين تفرقوا في اقطار العالم من كل شطر جسد في ارض الاقطار
 الفاء وفي ارض الباطن والظاهر والصادق وبلغتهم ما اودسناه اليك ليكون من التاكرين
 ليخرج بذلك طريقهم ويحمدوا كما هم ويجددوا مع الصالحين عن هذا النوع المستمع ثم الذين
 كانوا في ارض الشين والضا ومن دونها يدان الله العزيز الغالب العاير لعل شين
 ظهرهم نصرتهم ويبلغوا الناس ما بلغهم الله وانه ليجواد كرم وكذلك الفيناك من كل
 حكمة ما قدر الله لك لتانس قلبا وتكون من التاكرين ثم الذين هم كانوا في حوكك وشرك
 بذكرنا اياهم ليقروا في انفسهم ويكونون من المنقطعين ثم ذكر من لنا حروف الجيم وكبر عليه وعلى ابنه
 وعلى الذين هم كانوا حول البيه لطائفين ثم اوع البيه وساكنها بكل ما ينبغي لك
 الى ان يظهر الله ما اراد بامرته وانه هو العزيز الغادر الرافع وان ما وعدناك حين الخضوع بان
 نوسل اليك ما هو المكنون في اصداف العذرة من لئالي قدس شين ما اودسنا الى الخبيذ
 وسادسل من بعد اذ شاء الله وانه توفي ليجود المحسنين وكذلك الفيناك قول الحق
 واتولنا اليك هذا النوع حين الذي غطى الوجه من ما بيض منه والسلام عليك وعلى
 من معك وعلى من سمع نصح هذا العبد من هذو العلم البديع ١٥٢

ويزير زانا (غيره) جنب الكاشاني را ما نود سير و سفر در عراق و بلاد ايران فرمودند تا صدان لياقت
 رسوا اعمال و سيرت خودان و محالين را با مراعات مصالح وقت و حكمت در بيان تعقيب ما بيان کرده

۱۸۶۳ م

الوفين و تعلم
 لا ينفه لكو اكر
 لئن في نكتم
 لعد و لويضا
 فاجب من اجب الله
 لعباد بان لا
 ش في الارض لا
 ن سمع وان
 لا تقع عنك
 علم تكون من
 بد ارض عليه
 على هذا كل الفا
 ملك الغيرة لكرم
 ان الناس في
 غير بلين كما
 لدر مع حسنة
 الحكم ثم ذكر
 نصح انهم ثم

سال بیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۴۳ م

آقا محمد ابراهیم

آنان راستند و دینیای توجیه بظهور انوار مرکز اسرار و تجرید از اعراض و حجاب میرزاجیبی سازند و دیگر بر محمد مکاری و آقا حسین
 من و حاجی باقر مخدایف که در ایام اسلامبول وارد شده و آقا عبیدالرحیم مسکر در خانات کاشانی را بجا می داد و امر حضرت
 فرمودند و آقا محمد علی صلوات الله علیه را از آن ماندن و سکونت در اسلامبول دادند و اسب سعید نام را با خود کشیدند
 پسند علی شمس گلیت اجازه فرمودند که چند می در خانه مذکور و با وی مانده مسافرن مذکور عراق را بگذراند و بی نهایت
 در حرمت بکوب ایسی آنرا از بیت صلب روانه سازند و او بنوع مذکور در اسلامبول ماند و چنانکه عقربت مبارک
 بر سر او مصطفی زراقی با خانه اش با آن علی رسیده و بخانه مزبور آنست جسته و پنج روز بعد از حرکت کربلا
 از اسلامبول بجای زاد و کشتی عثمانی کرده روانه اسکندرون و صلب نمود و آنان در عین حزن و تأثر که از عاقبت ایسی
 داشتند و چار طوفان شدید دریا گشتند و خیل کشتی بخوابید که حال ایسی در غایت ضنفت و نقاحت میباشد
 و محض اعظم بیگلر مبارک را بر دوشش گرفته نزد ارکان دولت عثمانی برد تا حقیقت امر ایسی ثابت نماید و صورت
 نوید را برای همگان حکایت نمود داد و بنبر در خصوص مقامات عظمی تغییر کردند و کشتی میردت رسید و در
 در آنجا آنست حبت و آقا حسین و حاجی باقر کاشانی عازم قطر مصر شده ماندند و بعد از مدتی در اسکندرون
 پاشیده و سایرین بسکندرون و حلب و عراق رفتند و آقا محمد علی بعد بکوب ایسی در اردن پیوست و سایرین بکوب

خیل زندی چنین نگاشت در بنده از بیگام حرکت چنان فرموده فرمودند لاجرم که در بند نازل شد با خط کشی و نحو در راه او در ایام
 رسیدی آنرا بنویس و بیتی که در حدیثی بود که جزوی مخصوص عراق در این ایام بر لبم از جمله سخن این بود مثل این قوم مثل
 فرعون است که با آنکه تمام جهل و جهل بودی که شیشه نه می زخم آنها می سفال حضرت را از بیت آنها بیگوش نموده است
 آنها بحضرت را تربیت که بعد فرمودند است و پس بعد از ورود او در راه آرام خواهد حبت و الواح آئینه همه جا ارسال خواهد
 و اگر توبه این جمع را گذار متعین شود جمع عراق برود امرد هم شاید بعضی دارد شوند همه را برگردانند عازم عراق شوند
 و اصحاب را از آنجا واقع شده مطلع سازند تا حقوقشان را بجزای دروغ آنها داده اند و کل مضطربند و نو خود از عراق بجا
 ایران سفر نمود و در میان حجاب و ملاقات کن و آنها را نشانی ده و آخر از راه آذربایجان بسلاسل بیا و جزیره آما تور بکوب ایسی
 یا آنچه در حدیث است عمل شود

واقعات
 هر یک بنوع
 ایسی به ادرز
 در حالیکه غایب
 عازمان و بعد
 الملوک در آن
 که بجای پاشا
 از شب گه
 پاشا بجز در
 قانون مید
 بجز مبارک
 اعتنا
 تواند
 برآوردن
 سفیر ایران
 پیغام مید
 بجز شود هر
 که نامست
 و شهادت
 که ال بر شها

سال بیت و یکم ملوژ

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

بریک نوع مذکور حسب دستور بهمنی فرستند مگر خطا باشی که رضی بخارفت نشد در یوم بعد از ورود و مرکب
ایسی به اوردند و رود کرد و بخر نفوس مذکور سائر همزمان مقرر گشت که با مرکب ایسی پشند و جمال ایسی
در حالیکه غایت تاثیر از توافقی دولت عثمانی با سفیر ایران و صدور امر تبعید اوردند دشت هینکه اموا
ملار زمان و همزمان نوع مذکور منظم نمود بیاناتی بجن قهر و شدت خطاب با دولت صادر فرمودند که در ضمن بقره
اللوک در آخرین بخش ثبت میشود و صباح نزد بعد شمس بگین را مقرر ساخته لوح مبارک را بر سر بسته ببرد
که بعالی پاشا رسانده چنین گفت که این لوحی من عند نبی میشد ولی جواب پعیاشان دیگر است و در یکی
از شب گذشته ارجعت کرده و با قایمزا موسی کلیم معروض داشت که بیدانم چه نوشته بودند که رنگت عالی
پاشا بجزر و ملاحظه بیره و مار گشت و بجن شدید گفت که با سلطانی مقتدر بجزر نفوس حکم و حکم
قانون میدهد و حالش را چنان دگرگون دیدم که اندیشه کرده خود را از مجلس عقب کشیده و بران آمدم و چون
بجزر مبارک معروض گردید فرمودند آنچه و کلا دولت قبل از ملاحظه این لوح با ما عمل نموده صرف ظلم و
اعتساف بود ولی بعد از ملاحظه این لوح که امکان حجت شد چنان بیم و غضبی ایشان را فرا گرفت که آنچه
بر ما وارد میآوردند و فی الحال از اندرون بیعت بر دنی آمدند و با حال افروخته که زال بر غایت تکذ از اعما
سفیر ایران و ارکان دولت عثمانی بود در مجمع قرنین و حضور شمس بگین فرمودند صیرر جا با بعالی و و کلا
پیغام میدیم و با همین دوازده نفر جمع شئون ایشان را منقلب میکنم و تا نسیس سلطنت آئینه بنیام و لو بحدیست
منجر شود هر کس در این فکر و مقام با من همراه است با کمال سرور بنامند و هر کس مضطرب است نزدی
که ندامت بعد برایش سودی ندارد و تا نیمه شب بر دنی می می نمودند در هیچ بفضائل استقامت و فقط
و شهادت فدا بیانات منوچه متوالیه فرمودند از آنجمله این مضمون بود که اجای عراق امشب همانی بر
که دالی بر شهادت است می میشند و عالم رویا فیما بین جدیب و محبوب و طالب و مطلوب یکی عجیب و بریدی

سال بیت و کم ظهور ۲۹۸

واقعات سال ۱۲۸۰ هجری

۱۸۶۳ م

شکفت و غریب است و سامعین را از صلوات گفتار آبی ایثار جان اعتدال برین حیوان گردیده هر یک در عالم فکر و آخذ شهادت خود را در نظر آورده شادی و فرح بی نظیر داشتند و در فضای مینبهای روح طربان مینمودند و دست قدرت ملکوتیه چنان ابواب عوالم روحانیه را برابر ابصارشان بگشود که واقعه شهادت حسین علی را واضح و عیان مشاهده کردند و مانند سراج نور و سدره طور روشن و نورانی گشتند دوران شب دیده هیچ کس از اعضا و عاقله و اصحاب بنحو اب زلفت و انکار گوناگون در خیالشان گذشت و از بیان مساکن که فرمودند با همین دوازده نفر جمیع عوالم انانی را بهم میرسیم و وقتی بهتر از این برای شهادت یافت نخواهد اصحاب پس از تعمق دانستند که منظور ایشان امتحان همزمان است تا کاذب از صادق و منافق از مومنین ممتاز گردد و در آن شب تا صبح تنگناوت لوح سبحانک یا هو و لوح ارباع آلهی با الحان جذبات شور بردا و بهنگام سحر عظم از حرم بیرون آمد و یکی از دوستان باین بیت مترنم گردید ز در در آوشتان ما مشور کن و باغ مجلس روحانیان معطر کن هنوز بیت با خزر سید که جمال ابی بیرون آمدند و از جمله بیانان این بود چون دیدیم چنین دوستان بکر محبوب عالیان خوشترم است تا نیز خا شستیم همراهی کنسیم و درین صبح مدحانی بیاد دلبر رحمانی صبح معانی زینم پس سبایهای مبسوط گشت و جمال ابی با دست خود چای با صاحب دادند و در آن حال یکی از خود بخیر و محمود مستغرق جمال محبوب بودند و مصداق رجوع ناضره الی ربها ناظره گردیدند و در آن بیان برزخیه و سید محمد و حاجی میرزا احمد منقض و متفکر و مبهوت و متحیر بوده گاهی گوشه و خلوتی زرقه را ز دنیا میگردند و در بیان اجابا بهم بخوی مینمودند چو جمال ابی و هم عظم باندرون زرقه اجاب بد آنحال باقی مانند تا پاسی از روز بگذشت و آقا میرزا موسی کلیم از اندرون نزد اصحاب آمد چنین حکایت نمود که علی الصبح جمال ابی مرا طلبیدند فرمودند بیاثره حکومت زرقه از لسان ما خبر ده که هر اراده در چشم دارند همیشه و منتظم و از احدی خرق متعال

واقعات
است
بجای
گرفته
توقف
دامود
فرمود
خبر که
گذر
بود که
گفت
که بر سر
رفت
در اسلا
قبیل
نبیل
عقاب
دیدم که
دارم که

سالی بمیت یکم کلوز

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

استعانت بنجوم و عزت شهادت را باینگونه دلتها تبدیل نمایم لذا عازم موصم رخن شدم در حال
بجای آوردن در مصطر مانده ایستاده دیدم پرسید باین محبت کجا میروی شرح حال گفتم پس دان
گرفته بجمال ابی قسم داد که اندکی صبر کن تا من بجزر شان بعضی مطالب معروض دارم لذا
توقف کردم و بجزر مبارک رفته عرض نمود که باین اراده که دارید عیدال و اطفال را که خواهیم سپرد
و امور شان بکجا خواهد رسید و چندان از این مطالب معروض داشت که جمال ابی روی بمن کرده
فرمودند من عزت امر ته را خواهم و اینان دولت خود و امر ته را طایب بند و اجابت از استماع این
خبر مکرر گشتند و دانستند که سینه محمد از بیم جان خود بجای بر آن اقدام و او داشت و جمال ابی را
گذر ساخت و ساعتی بعد از آن رسول سابق برای دریافت جواب کجا رسید و از قرآن معلوم
بود که جمال ابی ز نام را و اگر گشته و مقداری نزد آقا میرزا موسی کلیم نشسته مکالمه نمود و در آن
گفت چون نزدیک فضل زستان است و در راه آورده هوا بسیار سرد میشود و مناسب است
که بسرعت تدارک سفر نمایند و روز چهارم کرد سه مای سواری و باری را نیز سیم این گفت و ببار
رفت و پس از ساعتی شمسی بیگ آمده معروض داشت که در کلا صورت مصاریف ایام است
در اسلا بسول را با رضا و همراهی از من خواستند و چون فرود صمم بسیار و شهریه که دولت سید
قبیل است استند عا دارم نوعی بفرمایند که از عددوم مبارکشان بقیضی برسم و چون بجزر ابی

خیل نندی در ضمن بخارش واقعات مذکوره چنین نوشت بعد معلوم شد که اکثر اجاب حراق همان شب فسخه کرد و در آن
جواب دیده بودند و در آن ایام قاشه هم آرزو با پیش از صفتان آمده در هم منزل نموده ذکر کرده بود که شب در خواب
دیدم که لشکر امداد و جمال ابی را گرفته اند من میگویم که حوزد را برسانم و جان را شانه نام در حالت دیدم طغی
دارم که دست بگردن من انداخته مرا از رخن سمیت مبارک منع نمود :

سال نبیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

عرض شد اگر محتاج را بحاجب خود محبوب داشته باشند در زری سه تومان حتی آنسی برای وی مقرر فرمودند که در سه
یکصد و ده روز آن امتیاز بهی تجار از رسیدن تومان باو عائد گردید و شکر گذاری بسیار نمود و دانست که
مضا عطف و مفاد را مخرج شده و جمال بهی از خود خرج نموده در حساب دولت بنا آورند و مفاد ملک چند صورت
که با مضایقان با بنامی دولت رسید تخمیناً سه هزار تومان شد و بعد از ایام آن امتیاز در زری فرمودند
نیخواهیم فرض خود را بدولت عثمانی سپرداریم ولی اسباب فراهم نیامد و الی حال چند سینه نمبر ما در
خرانه و دولت باقی ماند و بسیار با علم که فرض تاویه و اسناد استرداد شود و این سخن در صحیفان مسیح
آقا میرزا محمد حسن (سلطان نشین) رسید و با سرعت تمام مبلغ را حاضر نموده بنده درستان فرستاد که
در سال با درنه شده توسط دولت انگلیس بدولت عثمانی برسد ولی اجقت برخی موانع ارسال شد
و آنچه را حسب الامر در تعمیر و توسیع جت شیراز مصرف داشتند و بغیل زردی چنین گاشت. در او
که مشغول تهیه خروج از اسلامبول با درنه بودند باز میرزا احسان پد اشد و اذن طلبید در الحاقی که با این برورد
و اندرونی بود او را احضار فرمودند و فرمایشات مبارک را میشنیدیم از جمله این بود چون میرزا صفا عرض نمود

بجی ادب که کند عرض نموده جا کرد که نفس او در امضا فرماید مستعد با یکدیگر خیال در اطفال تازه داریم فرمودند آنچه برای جمال و
در سبیل آسمی دادند خود زهی فضل و شرف را اگر هم از این جهت منکرانه آنها را بخانه سفرای خود میفرستیم بستاند و در سبیل
کرد که ایستاده بودم بریز بچی بنده محمد و حاجی میرزا احمد بنامش درین مذکره بودند میرزا بچی این مثل مادر کرد اگر کسی باری
و پشته باشد و خواهد از آب بگذرد اگر نصف آن محل آب بگیرد و کل آنرا بگذرد البته نصف آنرا مقصودش آنکه اگر
اورده بودیم نصف محل آب گرفت بسیار ایشان مضطرب بودند آخر چون حال مبارک ما خطه فرمودند که احتیاط میشود
ضرر امر تبه است انصاف نظر فرمودند و بعضی مطالب مشکلات اظهار شد که اینها سبب است که میخواهیم بروم از جا
چراست بهی تا قبول شد که در گرفتار و غارت اظهار نمودند غیر فرمودند که عزت و قو عظمی جهت امر تبه بود که ما را نام بسیار آورده
و به گناه عظمی رفتی نموده و این نخوس سوده در قطب بلا استغاثی نموده تا شبیه گشتم و از این شهادت در کل عوالم الهی فرمود
بود و بکن چیزی هم واقع نمیشد. آقا رضا شیرازی میرزا بچی در آن ایام با اتفاق سید محمد باقر محمد حسن عمل شد
بکر دو سینه مشغول شدند که با این همراهم ایمن فتادی نموده و نفس فراهم سازند ۱

واقعات
نمودند
حی
از پیش
نبیت
او بر
نمیدانند
سلط
چند تن
جایی
ریاست
ارادند
بود
مدعیان
حکام
چنانکه
اگر از
از اهل
آسود
بین
مورد
گویند
چه کرد
احترام

سال مبیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

دینداری که بجهت وسیله از این چیزی آسوده نبود وجودی را که مبتدیان امر بوده در تریز بار زید جسد میزشان نیز در آن
 نمودید بار میزشان توقف نمود هر روز از آنها گشتند آنانرا بر اشتغالشان افزود و بزبان عطفان آنرا حقیقت
 دست قادر مختار بود و چنان این امر نافذ شد که گاهی از ترس خود ما از طهران بمراق فرستادند و وقتی از آنجا
 به سلامت بمسول و حال از اینجا باورند نیز فرستید یقین از اینجا هم بجای دیگر خواهید فرستاد امر حق بالاتر از تبه سیر و
 دانش شما خواهد بود اینقدر بدانید که اگر جمیع ددل اتفاق نمایند و مرا با جمیع درستان مقبول سازند باز این
 نداشتن از اشتغال با برخواهد ماند و این امر جمیع امم عالم را احاطه خواهد نمود بعد از شهادت و حصول مراسم آنها
 ما نیز خواهیم بود آنچه مظلومین که بآب آن فائز بودند و آنها دارای مناصبی خواهند شد که تا قیام آنحضرت
 داشتند پس در بر حال با بریح عظیم تا بریم و آنها بخیران مبین گرفتار خلاصه آنچه میفرمودند نیز صفا
 حضور و تصدیق چیزی الهی بنمود تا جمال ابی قیام فرمودند و آیا مبارکه سبحان الله ربک ورب العزیز
 عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مجلس ختم فرمودند و میرزا صفا دیگر مثل سابق
 در اطلاق بیرونی توقف نمود و در کمال تحیر و تغییر حال مرجعیت کرد و واقعه محمد رضا شیرازی چنین آورد که
 حاجی میرزا صفا ذکر می از قدرت دولت نمود و جمال ابی عظمت قدرت نظا بر آئینه و همیا بودند از اینها
 شهادت و آیه قرآن در خصوص مؤمن آل فرعون را بیان و فرات فرموده بواسطه وی بیغیر از این کم

کیفیت سفر و استقرار موکب ابی در ادره

آنرا از مصلحت نظر و حق نیست که جمال مبارک بیرون تشریف برده بودند تمام سرعت بیرون آمدند که تشریف روانه کنسار گشته و کردند که
 بیرون بیرون بدان بود موجود و هنوز زنده بود چون بیرون گشت که میرزا ابی همراه است خونت که چون جمال مبارک را زیارت کرد از ملاقات
 کند تمام اشتیاق و آن جوان آمد و بگفتند که بدان بود میرزا ابی جبار بر سر کشید خود را سر راه آنجا است حاجی میرزا احمد و سید محمد
 که پیوسته او بودند جلوی او نشستند ایضا اجازت بخواستند که این چه حالت است که از او ظاهر گشته ببار و انقدر دوید عرق بران غدا
 او را دیده باشد چون فهمید که خودش را پیشا کرده دیگر مستغرض نشد بعد چنان یکم در ملاقات فرمودند و آنرا رضا شیرازی

سال بیت و کیم طهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

در خلی از صحرایان با اسباب طنج در خانه دیگر مانند نیمه شب در سرد و باران از آنجا منزل برکاس
 حرکت کردند شب اقامت نموده روز بعد منزل بابا اسکی رفتند و روز دیگر از آنجا راه را با درنه دارند
 ورود با درنه در غره ^{بر شنبه} رجب ۱۲۸۰ مطابق ۱۲ دی ماه ۱۸۶۳ م واقع شد و موقفا در خانی معروف
 بخان عرب منزل نمودند و جمال ابی با اهل حرم در طبقه فوقانی که مشتمل بر حجراتی چند بود قرار گرفتند و
 و هم همان در طبقه تحتانی که نیز حجرات معدودی داشت سکونت نمودند و بعد از آن شب در محله مرا
 بقرب تکیه مولوی خانه اجاره کرده جمال ابی و اهل حرم به آنجا نقل نمودند و همزمان در خان عرب نمک
 مانند و همد روز در صبح و شام بدر بیت ابی آمد و شد میکردند و از خانه برایشان شام و نهار میرزید و
 جمال ابی با عائله بعد از یک هفته از خانه مذکور که ساختن قدیم و تابستانی داشت و اقامت در سرد
 زمستانی غیر معتد بود و بخانه دیگر واقع در همان محله در جنب جامع انتقال فرمودند و خانه اولی
 بهرمان واگه اشتند برای اقامت آن میرزا موسی کلیم و میرزا عیسی خانه در قرب خانه اولی تهیه کردند
 و بعضی از همهمان را با انواع و اقسام خدمت در خانه موظف فرموده دیگران دستورات متعالی

آنچه در شهر از زشتی با یک روز با شرم همراه بود برای ادای دین و کسب حصص حضور مبارک زنده در این راه رسید و چهار خیمه متعلق
 رتبه بود و شربت شکر و ماهی شکر نیز داده شد و با دو عدد فرمود که خواهد بود و این جمله هم شکر خود را از مقام بود پس
 یکبار شکر و شربت و راه پیشانی با جمال دولت در آنجا آمدند و با خدیو گفتند دیدم عیال بزرگت پیشتر شده و این
 با درنه انتقال یافت و با کمال خصوص شرف بحضور مبارک شد و تعیین داشت که حضور در مقام از توجهات مبارک و توقع یافت
 پس با کمال که بر تبه میرا رسد و با همه شکر نیز داده شد فرمودند پس و پس از آنکه در این امر تلاش و باطنند و در آن راه
 گشت و با حجاب در کمال شکر و احترام میگردد و مکرر انگشت که فرموده مبارک میرا می شود و گریه با نفوس یکبار
 بودند و همه شکر کرده و ساکنان کثیر هم هستند و با کمال شکر شدند و من به عدم رسانا نظر اطهری در مدت هر شکر تر
 روز پیشتر میرا رسیدم شخصی از حجاب در حضور بود که او میرا را فرموده بحضور آمد و بعد از شکر عرض کرد که حال بخواب
 شود بظافت و شکر فرمودند که توجه قرار بجای در دنیا بماند و شکر شد که در سال بعد فوت شد.

سال هجرت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

کبک شغل دادند و بدین طریق استغفار جمال بهی در آورند بید نقیضات غیبیه صورت هجرت دوم بهیم
علامات و مقدمات یوم الفصل الاکبر و فسخ صور حیات عامه بشر آشکار میگشت

احوال اجبای عراق و ایران بعد از مهاجرت بهی از بغداد

بعد از مهاجرت جمال بهی از عراق میدان معاشرت اعدای بی ممانعت ماندند و دولت ایران و معاندین
از علماء و روسا و غیر هم که سینه پر از کین و حسد ویرین داشتند بتفرض برخاستند و جمعی از اجبای
زمام بصیر در مفارقت مولی و مصداقت اعدا از دست رفت و بقصد الحاق بکوکب بهی فی خجای
روان شدند که با محبوب رسند و یا جان در رهش نهند از آنجمله آقا شیخ صادق سابق آنکه که سنوا
در عراق طائف حوالی بهی بود چون حسب الامر از منزل جدید به بغداد برگشت در نوم و لفظ آرام شد
و در ماهی بغایت اندوه و حسرت بسر برد آنگاه پیاده بی زاد در راه همراه برید دولتی روان شدند و آنجمله
نقره خود را رساند و در آنجا از شدت مشقت جان در بخت و نیز آن علی سکر معروف بعملی عراق
از اهل محله پشت مشهد کاشان که جوانی روحانی سرشار از نشاط و آنجذاب ایمانی بود و سینهی در
بغداد آقامت داشته در حالت عشق و جذبه آثار بلیعه مناجاتیه از لاش صادر گردید و چون روزی یکی

آن یکی محبوب بهی را غلام	که غلام و هم چنین بود نام	نوجوان پشکوه سرود تمه	در جلالت هم نبرده است
خویش را از خوف محوم آورد	که بهار شش ماه محرم آورد	آن یکی او شیخ صادق نام او	سوز و آرزوی شه آرام او
از حوائق انباشت دل پر ز خون	با سواد نمدد آید بیرون	تا چهل نزل شبانه با کوار	روز و شب نوشته و با غمگوار
تا بشهر سعدان نقره رسد	و فرس جانی مانند در حسد	اندر آنجا جان بجان میبرد	یا بهای گوشت جان بسپرد
باز یک نذر جوانی بهی او	اندر آنجا کرده از علم چه سو	ز اهل کاشان زاده و عابد حسن	حق محبوبش گشته تا با حسن
اندر آنجا با مین و غمگوار	همه صادق جان دهد در راه یار	آن یک در راه عشق نشسته لب	آید از بغداد تا شهر حلب
او هم از کاشان دل به ناش	قبضش از نور بهمانه سطح	ز جوانان با کلمت چون کلمت	مثل او کم دیده این گرد آن
درست حیا چون رسد اندر حلب	در حلب از غم رسد چنان شب	اندر آنجا روحی ک ره نهد	درد و محبوب بهی جان دهد

خیل نهدی

سال بیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

یکی از آن آثار و نظریات غایت شریف و خردمندانه که مردم انصاف داشته باشند صدراعظمین ساجدات
 بدین صفا و سلامت و تاثیر و عدالت از لسان جوانی امی در حقیقت ظهور برین کافی است اتفاق آن
 محمد حسن نام جوانی کاشانی که نیز ایامی چند در بغداد پروانه وار طائف حول انوار ابراهیم بود و پیش از آنجا که
 شرف از کاشان بعراق آمد و دستها نمود تا امر فرسودنه آقا محمد حسن موسی بولتن برگشت و پیش از
 ایامی چند در وطن دنگ نتوانست کرد و بسا چه راه عراق را پیش گرفت بعد از مهاجرت بهی بغداد
 رسید و شوق وصال زمام خستیدار از کفشش بر بود و با آقا علی عرب که کور همراه گشت و ناموس گشت
 و از آنجا آقا محمد حسن بطریق دیار بکروان شد و در قرب مارین دفات نمود و آن علی صیبت شام
 شنافت و در حلقه آن سپرد

فتنه در سلطان آباد عراق و شهادت جمعی از احباب

خبر مهاجرت مرکب ایچی از بغداد با سلا بسول در همه جای ایران منتشر گشت و در عین که نسبت واقعات عراق
 و خراسان شیخ عبدالحسین و همکارانش از مجتهدین در عقوبت قانای ایران جای گرفتن شده زایل گردید و با
 مساعدت حکمرانان و تبسج مجتهدین عراق بقطع و قطع این طائفه پرداختند از آنجمله که سلطان آباد عراق
 ایران آقا سید محمد باقر مجتهد که بر فضل اجناس و صفا که جلالی رحمت الله و ابراهیم ملا باش و علام محمد علی ناصب و لو

انقضی قضی که در دار السلام	بود و همه آنه ایچی را مقام	از عوام را و در هر دیار	در سو فندان ذوالقدر
هر کسی که ای بیان را بگویند	از خطر آب خود سوراخی خیزند	خدا سال از بر تو آن ند بچالند	نایلی حق ز فروع شمس و قمر
بعد احباب سوده شده اند	در جفای خلق آزاد آمدند	هر که شد بیرون شد از دار السلام	روز بود همان آمد تکام
بعد از سوزاخ بیرون آمدند	بعد در بر زمره شیران آمدند	خو که شیران زار حق بودند	بعد همان گشتند کمر برگیر
گرنه نهی پیشند از شاه خود	عده میکردند بر دهن خود	در یکی عده بجهت حال جهاک	ارضی کردند ای آینه پاک
یکشنبه انورشان بر صبر کرد	زین سبب بود بر ایشان جر کرد	خبر آن روز	

سال بیت و یکم ظهور

فغات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

شاد که از شاه سیر و مخزن بود به بست و آن چهار در سینه اشراق جمال پس از قیام بعد از چند بار بزرگوار
شدند و در سفر اخیرشان که قریب مسافت این بود چندی در چهار بر انوار نیتند و از حرارت بیابان
چون شمع روشن گشتند و از جمله تشوین در غیب که در ملاقات ایضاً در هنگام وداع شنیدند به مضمون
که برای رحمت الله و امانت فرموده سلطان آباد رحمت گناه موجب اشتغال در محبت است در غروب گردید
ظلمت حکام وظایف مضطرب نموده زیرا که غلط تسلط بر اجساد دارند و هرگاه فریبی امر نه شود غمگینند که
مخواب بود و ایشان چون بطن عودت کردند بی پروا بیخ برده افتد و کربانی رحمت الله از معارف مخزن
فعل و سنجید و اطمین بود و قریب بمشاوره از معارف را هدایت نمود و در همین سینه بتوابع و مضامین آثار
فرزده خم غیری را مخندی ساخت و تغییراتی است مؤمنان آنگاه که از آنجوش برزاده نوزاد است که
عاج او پیش بر آمد بخش ششم بیگایم زیرا آثار فدا مات او بظهور آمدند و بعد از حمله کوشی بسیار مفی در ملک آباد
از اجابت بخت قدم کرده آمدند ولی در اثر تصبیقات بعضی از میدان رفتند و برخی مهاجرت بسیار جهات
در در سلطان آباد بسیاری از مخزن حتی ششم و کلا تر تعلق با او داشته حمایت می نمودند و علاقه علی از
بهاست و ملا ابراهیم غلاباشی انجبال نگران بود و بسته مجتهد مذکور صحبت تبلیغ داشتند لالی برابر
نموده گویند جزوی از صحیفه سجادیه را با لون قرمز و شطری از مشاجراتهای بر بعه را بون سیاه نوشته داشتند
مجتهد حاضر نمود تا کلمات جدید و قدیمه را تطبیق نماید و سینه مجتهد قریب یک خورده کلمات سجادیه
تایید تصور کرده بر نظر آن رود وی چند نوشت و در کلمات بر بعه که با رنگ سیاه مظهر بود در
علی مرفوم نمود و ملا باشی جزوات مذکوره را بجمعی از علماء و فضلاء بلد نشان داد و مجتهد کینه و عناد
در پنهان کرد و اما محسن مجتهد که مردی عالم و جامع معقول و معقول و صاحب قسبه و ثروت و نفوذ
بود با ایشان دوستی حاصل کرده از مسائل این امر مستحضر شد و محبت و حمایت می نمود و سینه مجتهد را مجتهد

سال بیست و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هجری

۱۸۶۳ م

مجتهد مذکور که مقامات عالیّه بدینستند در مقابل آن محسن آنده امی نمیتوانست نمود پس بسته جمعی از ارازل را با
با خود همراه کرده در مواقع منقوله به بیجان عموم میرود چنت و در این هنگام که از عهده مناظره و مجادله با فلاسفه
بر نیاید و آتش عصبیت و عداوتش برافروخت و با وجود جمعیت و نفوذ این طائفه خصوصاً که برای رحمت
و با عدم سوختن آن محسن کاری از پیشش نبرفت تیری نمود و با آن محسن اظهار داشت که میجویم تحقیقت
کامله در خصوص این امر کرده آنگاه اعتراف نمودیم و با اینصالح و موافقت خود این طائفه را منصرف سازیم و
لگامشده آن محسن نزد کربلای رحمت الله فرستاده از لسان او پیام کرد که در خانه کسی نیست بایند
معداری صحبت کنیم و بهم و غم زائل نماییم و جمعی از ارازل خود را با بسکه در قنوه خانه منظر نگاه داشتند
و پرسود که هر وقت امر کند بریزند و کار آن مظلومان را انجام دهند چون کربلای رحمت الله وارد شد
سید بائمه حاضرین از جای برخاسته احترام کردند و شروع بصحبت شد سید از کربلای پرستیده
مرا با بی نیکنی و جوانان را بدام میاندازی که کربلای بیدرتک جواب داد چونکه فطرت جوانان پاک و بی آلودگی
است و شمار میدانم که قابل هدایت نیستید و سید فی الحال صیحه بر کشید که مسلمانی جواب این
کافر را بد چه وجه ارازل بچینند و بطرفه بعین کربلای را با فقه و کار و در هم درینند و آن محسن از نشانه
آنحال چنان حیرت و وحشت گرفت که دم نزد و سید با فرکس و ستاد غایب باشی را نیز بنده در حضور کرد
و بشهادت رسانند آنگاه علامه محمد علی را از مسجد آوردند و کار او را نیز ساختند و بعد از آن نوشت و جوان را
حاضر نموده بشهادت رسانند و بفکر اجناسی دیگر شدند ولی آنان خبر یافته هر یک نوعی مخفی و متفرق
گشته و بچنگ اعدای عفا نماند و فقط سیده محترمه خنت میرزا حسن نفرشی را که ندیده آن میرزا معصوم مجتهد
برادر سید مجتهد مذکور بود و استقامت در عقیدت بدیعه از ما در بارش داشت نزد سید مجتهد
حاضر کردند و اصرار نمودند که کلمه رد و انکار بر زبان رانده نجات یابد و آن مظلومه محترمه شهادت و استقامت

سال بیت و یکم طهور

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

در نیمه آذر ماه بوجوب حکم و فتوی سید مجتهد اوراد و جمالی اندخته از پشت بام بر زمین افکندند و جو رسیده بسیار
وارد آوردند و بالآخره شکایت بطهران نوشتند که سید مذکوره جمعی را با بی و کراه نمود و در سوازل
ویرا بطهران برده بحبس انداختند و شهادت رسانند

فتنه در اصفهان و حبس و قتل جمعی از اجابای نجف آباد

سیدی از ملاهای نجف آباد از جهت شدت تعصب و عداوت با این طائفه مخصوصا با تلامذین العابدین
(دین القبرین) در حاجی ملا حسن عم وی که بر تبلیغ قیام کرده کثیری را مصلحتی ساخته و شهرت عدت
و قوت اینطائفه در آنجا موجب عیبان عمای محلی و خدجا شیخ و ملاهای اصفهان گردید جمعی از علما و غیرهم را
بغضوان شهادت و مخصوص مرزعه قنارخ قبا که در آن سمت و کالت داشت با خود اصفهان نزد شیخ
محمد باقر (ذئب) مجتهد برد و صورت اسامی عده کثیری از اجابا نجف و امضای تلامذیم مجتهد نجف آباد و
شهادت برایی بودندشان داده مجتهد مرزور سپرد و او ملاجم مجتهد را که محرک اصلی فتنه و فساد آن
بود احضار نموده نقشه قلع و قمع اینطائفه را رسمیتند و مرزواخر الله برادر دبیر الملک را که نائب
الحکومه اصفهان بود براندام بیان مقصود داد داشت و شهرت داد که ملاجم ده هزار تومان بحکومت سپرد
تا یکنس از بی در نجف آباد باقی نگذارند و برای اینکه اجابا بسهولت گرفتار کنند با بنظر قری نزدیک نمودند
و محضلی از طرف حکومت برای تحصیل اعیان دیوانی با صورت اسامی مختلف از آحاد اینطائفه و غیرهم
مذکوره فرستادند و محضل نجفانه که خدا وارد شده اظهار داشت که نذر بعد باید جمعی برای ادا مالیات
بشهر روند و گروهی از اجابا این خبر بشناسم رنج فساد نمودند و تلامذین العابدین دین القبرین را
مخفیانه بشهر رفته پنهان شدند و بعضی در همان قصبه پنهان گشته و برخی با طرف گریختند و باقی
جای ماندند و روزی دیگر جمعی از اجابا غیرهم را بشهر بردند و نزد حکومت در جایکه شیخ باقر مجتهد مذکور

308-309
(2)

سال هجرت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ذکر حضور داشت حاضر نونده و اسامی را از روی صورت مذکور خوانده و نام هر یک از اجابت که ذکر میشد
 شیخ زبان بسبب لعن گشوده حکم میداد که آنان را در کیمو قرار دهند بعضی باو گفتند چرا دشنام میدی
 هنوز نسبتی در باره آنان معلوم نشد شیخ گفت بر من ثابت و مسلم است و با بنی طریق حکمران بغداد و نفر از این
 طایفه را حبس نمود تا ندی که خبر واقعه مذکور به سلطان آباوشیخ باقر رسید نزد حکومت حاضر شد و امر را
 کرد تا حبیب نام از آن مظلومان را بقتل رساند و حبیب مذکور در ایام اشراق شمس پس در بغداد آمدی در آنجا بود
 و جدی در فرعه و شانش نجیدت ز رعیت اشتغال نمود و نزد حکمران و شیخ مذکور اقرار و اعتراف
 باین امور کرد و لذا او را از زندان بیرون آورده با درخیم خویز برپای قاپوق و سنگاه برزند در آن حال
 پدر متعصب بر حشمت اصرار کرد تا سرسپرا در دامانش برینند و در آنروز نور عشق و تسلیم در رضای ارباب
 ظاهر شد که حجت حاضرین متاثر گشته پذیرا نفرین و علامت همی کردند و دوتن از مظلومان را
 گوش برینند و دو نفر را در میان قبح سباز گردانند که هر که از آنان خواهد ضربتی دارد و نیز آقا حسین
 ابن علی خیاط را از جمع مظلومین مجوس در بین انبوه تماشا میان با اذیت و آزار و سخریه تا پای قاپوق
 کشیدند و حسب حکم شیخ بنی طریق معذب ساختند که پامال و سر با زمین بیاویختند و جمعیت
 احتلاط نامس تا شایک کردند و او استغاثه نمود که در اسیر برینند و از آن مشقت و عذاب خلاص گشتند
 و تنی از تماشا میان را اول بوجت و خستی چند را رویم نهاد چنانکه دست آن مظلوم مصلوب بر آن رسید
 نیکه کند و آخوندی رسید و خست هلاک بیدخت و درخیم سفاک چون این بید متاثر شد و بی اختیار
 گفت و اند ما در جهان در این مردم بخت ولی بدنامیم ولی این آخوند اگر سینه اشهد را برستانند
 و در آن شمر سرشش جدا نمایند و آن مظلوم تا نیمه نذر آویزان و قریب بهلاک بود و در آن حال خبر غزل
 میرزا نصر الله حکمران رسید و مصلوب از در این آورده نزد رفقایش برستان بر او حبس نمودند

واقع
 نونده
 سلطنت
 و هفت
 شفت
 چند بار
 و جدش
 اجازت یافت
 سپردند و با
 داد و پانزده
 منویشار
 و علامت
 تحریف کرد
 دی از آنجا
 نقر را
 و بجزر ساند
 روز بعد شدند
 و با فضل و نطق
 که کسی از طرف

سال بیت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

نمودند و از سایر مجوسین پانزده تن را در زندان اصفهان نگه داشتند و بقیه تن را پاینده مظلومان با سواران سلطنت و عتیب بطهران فرستادند و از دیگران مبالغ نفوذ بسیار گرفته عتیب غدا بپایان آورده و با گردن و هفت سوار دولتی بقیه تن اسیر مذکور را بطهران کشیدند و یک تن از اسرا در عین طریق برای شدت شفقت بیار و ناتوان شده از رفقا باز مانده با چار او را سوار کردند و ظلم و جنای بسیار در او آوردند چنانکه چند بار از شدت تشنگی خود را بکنار نهر انداخت تا آب بنوشد و سواران نگه داشتند و در فریب کاشان جان سپردند و بعد شش با کاشان برده خواستند سرش را جدا کرده بطهران بیزند تا چهار بار خواست دولت نگرند ولی اجازت ندادند از بخار بد شهادت نامه گرفتند که آنم لقموم در دوزخ فرسنگی کاشان وفات یافت و بعد با بجا ک سپردند و باقی را بطهران رسانده در انبار دولتی بکند و غل انداختند و از آن آن افاضی رضای یزدی در محسن داد و پانزده تن باقی مدت پنج ماه در انبار بسر برده آنگاه استخلص شدند و بکلیت امام جمعه طهران بنا بود شباهت منسوبشان را استر و آنگاه کشند ولی اینک آنم لقمومان بوطن برگشته شیخ باقر نجفی بمقامت پرداخت و ملا رحیم مجتهد بخت آباد مبلغ هزار تومان با میرزا سلطان خان مجد القوله حکمران جدید اصفهان دهنده داد او تحریف کرد که با بیان بخت آباد با مقام مقام میمانند و واقعه مانند واقعه ملا محمد علی حجت که در ایام حکومت وی از بختان رخ داده واقع خواهد شد و او شباهت چند غلام از اصفهان بخت آباد فرستاد و جمیع پانزده نفر را دستگیر کرده باصفهان کشیدند و در زندان انداختند و با رفقاییشان بیدار شش ماه سفارت مجدد بکنند و بخیر رساندند و آن مظلومان از دیدار یکدیگر سرور گشته شب بلبلاوت مناجات و آیات پر او خسته مضطرب و آهسته اند بعد شدند و یکی از ایشان حاجی قاسم بن عم زین المقربین مذکور از مشایخ علمای و دارایی اجازه چنان بود و بافضل و نطق بیخ خود او نام خانوادگی ادریش می کند و شیخ باقر عدالت با او بیست و او شب عالم نوباد و که کسی از طرف جهل بسی دارد و زمان شده با دو سه تن دیگر خلعت پوشانند و جمیع را بقبول دستگامت

سال بیت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

توصیه دولالت کرد و لذا بواسطه تنی از زندانبانان مجید الدوله پیغام داد که مجلس فراهم نماید تا او با شیخ بازرگان
 و علمای دیگر محاجه کند و حقیقت را عیان و منطوقیت با بیان انما بیان سازد و مجد الدوله زندانبانان مذکور
 نزد شیخ بازرگان کرد و آنرا آنچه از حاجی قاسم شنیده ابلاغ نمود شیخ گفت نامه ندارد و ندیده را در مجلس که آنرا بنام
 و عالجش بر شمشیر نیت و مجد الدوله فرمان قتل او و سه تن از رفقایش داد و چون حاجی را حاضر کردند
 در مجمع قاضیان لسان تبلیغ گشوده ظهور حسین را اعلان و حجت و دلیل بیان نمود و اعمال بر مسائل در حکام
 ظهور رضا هر الهیه شرح داد و عدم حضور شیخ باقر و علما و حکام را برای منظره و محاجه ذکر کرد و خبر شیخ باقر
 رسیدنی بحال کس فرستاده گفت زود کارش تمام کنید که موجب اضلال جمعی بگرداند و لاجرم
 سفیدش بخون حلقوش حساب کردند آنگاه آقا حسین بن علی خلیفه سابق الذکر را سر بریدند پس حاجی
 صادق که از توانگران نجف آباد بوده در تبلیغ لسانی گویا داشت فرج کردند و خواستند محمد حسین را
 بقتل رسانند ولی برخی مجد الدوله را بر آن داشتند که او را با سایر زندانبانان نجف آباد فرستد تا در معابر و
 مجامع با انواع جنایات مقنول سازند لذا باقی اسرار بدان قضیه برده و درین مهملانه خسته با نهایت اذیت
 آزار و کوه و باران همی گردانند و برخی را کوش وین بریدند و آقا محمد حسین مذکور را بکثرت و شدت
 ضرب با چوب پلاک کردند آنگاه او را با نمونند و بجلاده شهید از اسرای مذکور نجف آباد اسمعیل نامی
 از اجامی آن قضیه ملازمان که خدا بوسی اصفهان کشیدند و درین طریق بجای آنرا خسته چاه را با حاکم
 بنیادشند و شهرت دادند که اسمعیل درین راه فرار کرد و حسن نامی را دست بریدند و با نمونند و بعد
 جمال بهی در حش و عاف فرمودند و او سالها در کمال قوت و استقامت بزیست و نیز در قراخونسار
 قضای را با پیشش شبانه در خانه سر بریدند و هم تنی از اجامی نجف آباد را در یکی از فرار مقنود الاثر
 کردند و بصاحبتی که همراه داشت برود و بعد از آنست واقعات مذکوره عجمی نام جوان دلیری از اجامی

وا
 از اجامی
 کند
 خود
 شد
 واقعا
 چنانکه
 واقعا
 آقا
 نگاشتم
 و حضور
 برود تا
 شهید را
 فرست
 و مجروح
 و اسرار
 و حشرات

از اخبار در نجف آباد گرفته حسین نمودند و حکمران با بران جوان دل سوخت و خواست مینمائی و برار را
کند در آن هنگام یکی از شیخها حسن نامی را شبانه بزندان فرستاد و جوان اهلک نمود و حسن قاتل بعد
خود قاتر با میان بدیع گشت و اقربا از حالش خبر یافتند و او را سموم ساخته هلاک نمودند و واقعات
شدند ای که بعد از شهادت محمد حسین نجف آبادی شمریم در سال بعد از سنه ۲۸۰ واقع شد و در اینجا برای تسلل
واقعات نجف آباد در صفحان ثبت نمودیم

فتن متواصله خراسان

چنانکه در ضمن واقعات سال ۱۲۷۸ آوریم واقعات مذکوره که در اثر بنام علما مؤمنین بر تفتیح و همچنان طام
و اعتدالی داد و درین سنه باوج شدت رسیده تا اواسط سال بعد از آن یافت

فتنه در مازندران

آن سید محمد رضا و آقا سید ابوطالب شهرزادی با هم با نشان خون از حبس انبار طهران که سابقا
نگاه ششم آزاد شده مر حجت بوطن نمودند و جوش و خروش جدیدی بنامین اجای سنگسار و شهرزاد
و حضورضا مازندران حاصل شد و معاندین همچنان نموده شکایت بجاکم باز فرودش عبدالحسین خان بند
برودت نامورین چوکنی برای دستگیری اینطائفه بقریه بهنمبر فتنه و آقا حبیب بن آقا رسول شهید
شهرزاد اصحاب فتنه و آقا شهید احمد علی از بقیة السیف فتنه مذکوره و آقا ضعیل را ایسر کرده بسیار
فروش کشیدند و حکمران بآنان پرداختن و غلظت نمود و کتاره بر پشت آن جناب الله فرود آورد
و مجروح ساخت و جود و جنای بسیار دلد کرده مدت چهار ماه ایشانرا در زندان کینه در پنجره پشت
و اثر آرزو ارازل فریبه با اسلحه و چوب و غیره برای قتل و غارت بجان نامی اجاب هجوم برود و شراره
و حارت بسیار نمودند چنانکه عدّه ناچار با طراف فراری و متواری گشته و در مجروح فتن و مصدق

سال هجرت و حکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۴ م

و مصائب مذکوره عده بسیاری از مؤمنین ایران که مشغول در عقیبت دایمان شدند خود
واری از تبلیغ ننموده روز بروز بر شاره این طائفه افزوده شده و مراکز عیده در محیط این امر چون آباده
فارس و سایر غیرها نمودار گشت و اجتنابی در آنها طلوع نمود و در قصبه خوسف واقعه در شش و شصتی
بیرجند سخت حاجی محمد اسمعیل و بعدا حاجی یوسف و حاجی ابراهیم و غیرهم قبول این امر نمودند و قصبه مذکوره
نیز در دوره سلسله مراکز این امر گردید

استقرار استقلال امر جمال اقدس ایبی و فساد و اغراض میرزا یحیی

جمال ایبی در شهر اول نزل باورنه که بنوع مذکور در خانه معروف بهرادیه هسنزار گرفتار از وجه اتراب
اعلی رفع نقاب و کشف حجاب فرمودند و رایت استقلال اغرابی را برافراشتند و اجاب بلا و آخری
از ایران و عراق و ترکیه بواسطه قبیل زندی و غیره کاش و غیرها از اوضاع و احوال خبر یافته توجه باورنه
و دیاب و ایاب ایبی نمودند و الواح کثیره مبینه که حامل نفی تصویر آلهی بود از قبیل لوح نقطه لوح سیبا
لوح احمد نزدی لوح حاجی میرزا کمال و لوح آقا میرزا موسی حرف البقا و غیره با پی در پی صدور یافت و
دعوت بر حجت حسینیه و نفی سنجیه و ظهور طلعت علی کرده آخری و طلوع خیرم بعد قائم و من نظیر آنست
در بیان و سطوع انوار جهان پنهان را با سماع شاه پیرانیه رسانند و یکی را بقرب نزدیکان
و مخالفت جمعی از خودان اجار و انداز نمودند در آدرنه گاهی برای ملاقات نفوس معده و با حجاب
میگردند چنانکه ملاقات اجبا و سخانه آقا میرزا موسی کلیم بر فرستند و والی آدرنه محمد پاشا قبرسی که قبلا چند
صدراعظم و شخص اول دولت عثمانی بود سرانجام اخلاص سیکرد ولی ایامی طویل نگذشت که عارف پاشا
بکمرانی آدرنه برقرار گشت و او نیز معزول شد و سلیمان پاشا منصوب گردید که در طریقت قادریه بوده
نبت بجمال ایبی اخلاص داشت و چند بار وعده خواهی نمود و میرزا یحیی از شاهزاده این امور بقباینت

سال مبیت و حکم طهور^{۳۱۵}

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۶۴ م

بعضی اغناد برافروخت و مخصوصاً چون مراعات اداب اجابت نسبت به عظمت اسی مشا به دیگر دست
و حالتش دیگرگون میشد و کمونات ضمیر و خیال مندرجات حال و معاش عیان میگشت و مثل
نعل قول زرافه نیز موسی حکیم را چنین آورد و جمال اسی گاهی با سخا که من و یحیی بودیم تشریف میآوردند
و بهر یک مثنای غنابت میفرمودند گاهی یحیی میدید که اصحاب قدم مبارک با میوسند رنگش تغییر میکرد
و حالتش دیگرگون میشد اما بزبان نیآورد و از من خائف بود که بساوا اسرار مبیت ساله او را ببرد و هم
و با من بنفاق حرکت میکرد و غیر آنچه در دل داشت بر زبان میآورد و میگفت این اصحاب خوب محبت
خالصی ایشان دارند و هر وقت حضور مبارک بود مثنای خود واری و تواضع بنفاق مینمود و تصدیق
فرمایشات مبارک میکرد روزی ذکر بعضی از آیات سوره ملوک که خطاب بعباد الغیور و دکلا بدون
دانش بود میفرمودند یحیی بعد از بیان مبارک عرض کرد خوب بود اگر سلطان چیزی نوشته میشود
او شش این باشد اینها اغیورند چنانکه بیضانه مرخاه من لدی الله المبین العیوم جمال مبارک
فرمودند اگر من چیزی با دینوبسم نیوسم قد جنتک بیضانه قویه و چنان رنگش تیره شد که همه
ملفت شدند که توقع داشت که هر چه میگوید تصدیق کنند دیگر در مجلس چیزی نگفت لکن غل
جدید بر غل قدیم او افزود و بفرموده بلاکت جمال مبارک و همزمان افتاد ولی من با نیدرجه با گلان
نیکردم و میگفتم شاید یک التفات جمال مبارک جمیع از دلش بیرون خواهد رفت زیرا که همه حتی خود او
نیده استند که جز در غل مبارک از برای او آسایش و غرقی نخواهد بود و هیچکس نند مبارک پرده روی کار
نخواهد کشید شبهای زمستان که با هم بودیم ذکر اکبر میمان میآورد و خواص اشیا را از من جویا میشد
پرسید حکما در حق همان دوا چه اعتقاد دارند منم آنچه بنظم صواب میآید میگفتم گاهی در ضمن ذکر اشیا
سومات را بیان میآورد که حکما سبب تاثیر این اشیا را چه نوشته اند و چند روز از آنها جمله است منم

سال بیت و یکم مهر

واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۶۴ م

منهم فی خیال گفتگو میکردم و وقتی که ناشی نبود کینت کیفیت ذریکب و تجزیه هر یک از سموات را
سؤال میکرد میگفت بعضی از اعمال اگیرتیه دست زده ام که داره شگنه خالص و مخصوص لازم است
و بازاری آن بکار نیاید و ساختن آزار از من تعظیم گرفت انتهی و با بچله میرزا یحیی در این انکار و
اعمال بسید محمد صفهائی همزار و هم شور بود و رسید در اغوا و اغوا میکرد و جهل ابهی هنگام عصر
در بیرونی بیت ضمن بیانات و خطابات با اجاب چنین فرمودند که وقت سخنرانی بشاخص این درخت
نشسته نه بار باگت زده محمد آمد بلا آمد و بعضی از اجاب همچنان رفت که مقصود میل زدن است
چه در آن ایام شهرت داشت که خیال با سلا بسول آمد و برخی محمد دیگر ناپول کردند و بعد فهمیدند که
مراد سید محمد صفهائی حاضر در مجلس بود مدت اقامت ابهی در خانه مرادیه پنج ماه و نیم گذشت و
خانه مذکوره پسندیده نبود چه دور از سموزه بلد بود و وسعت برای جمعیت عائله دور با و بجزه های
محکم و مضبوط نداشت و در حجره مسکن جمال ابهی با وجود بخاری آتش آب در جام رخ می بست و
بعثت سرزای رستاق بسیار شدید در آنخانه یعنی گذشت و لذا در نیمه ذیحجه سال ۱۲۸۰ بجا
معروف بنحانه امراند واقع در شمالی سلطان سلیم و جنب جامع که وسط سموره بود انتقال فرمودند و
اینخانه مطبوع واقع شد چه خانه وسیع و عالی با باغچه های گلکاری شده و شش برسی حجره و مسکن بود
و در قسمت اندرونی جمال ابهی با عائله در طبقه فوقانیه که دارای چندین حجرات عالیه و ایوان و تالار
بود ساکن شدند و در طبقه وسط آقا میرزا محمد تقی منزل کرد و خدمه در طبقه تحتانیه مانند در قسمت
طبقه فوقانیه را که چند حجره وسیع عالی و ایوان و قهوه خانه داشت برای ملاقات و دو باب و ایوان معزز
فرمودند و حجره بزرگی که قرب مسکن ابهی در پیش از بیرونی بود بیرونی عظم مقرر داشتند و سید
هم در آنجا منزل دادند و در طبقه وسط جمع اجا قرار گرفتند و برای میرزا یحیی خانه در قرب خانه مذکوره ام

سال بیت و دوم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۱ هـ ق

۱۸۶۴ م

فرایم فرمودند که با عاقله هاشم در آنجا امامت جنت و آقا برزائوسی کلیم با عاقله هاشم در خانه دیگر که چند
دور نبود مسکن نمودند و شام و نهار همه از مطبخ خانه ایهی میرفت و یکی در صبح و شام بحضور مبارک شرف
و جمع میگشتند و در لیالی نمازها مفضل آریسته بزرگ الهی شمول میشدند آنگاه هر یک در محل خود راجت میکردند
و در روزها کتب خدمت خود میبردند و خوانند چنانکه آقا محمد باقر قزوینی و آقا محمد علی سلمانی پاشا علی قزوینی
خانه و غیره و آقا حسین طباطبائی و آقا محمد حسن نجفیات در حرم و آقا نجفعلی و امیر بحرید شهاب از بازار و
برزو آقا جان کجانب و غیره بعضی اشیاء موقوف بودند و آقا محمد ابراهیم ناظر کتب شرعیه و آقا
و آقا میرزا محمود و کان شیرینی ساری و آقا محمد علی و آقا عبد الله تنباکوفی استناد باقر و آقا محمد علی
و خیاط باشی خیاطی داشته و آقا میرزا جعفر و آقا محمد صادق هم در کان گرفتند و فقط سید محمد و حاج
برزو احمد بیگار بودند و سلیمان پاشا دالی اور نیز نوعی که نکاشتم غایت محبت و اخلاص در حضور
ایهی ابراز میداشت و در نیمه ربیع الاول شب میلاد حضرت رسول مجلسی که جشنی گرفتند و میلک مکتب
نیز حاضر شدند و در آن ایام الواح و سوره عیدیه از قلم ایهی جد و ریافت از آنه بجهت قصوی و آقا محمد
علیا و اشاره بریزو اعراض استبکار جمعی از اهل حسد و هوی و نفیض اعضی که قبلاً در بیانات آقا محمد
خبر دادند نموده عده را با امور با بلاغ امر و کمال و شایسته این احوال فرمودند چنانکه در سوره الاحقاب
حجاب از چهره ظهور برداشته نفعی عظمی در صورت بیان و بر همان دیدند و اسمی جمعی از اصحاب مسطور
و برای غیر کاشانی در ایران ارسال نمودند و سوره مذکوره در طهران بدست وی رسید و نقاب از وجه
امر بر کشید و با بیان و غیر هم را کاشان همان بطور من نظره همه موجود در بیان در جهت حسینی موجود
در اخبار و آثار شیعیان دعوت نمود و در بلاد ایران نفحات بدوئه آیه را منتشر ساخت و میل از
نیز بویغیه مذکوره پرداخت و از آیات سوره مذکوره که مصداق فقره نافور در قیامت کبری بوده همه

واقعات سال ۱۲۸۱ ق

۱۸۶۴ م

در زلزله آتشفشان در آمان پدیدار شد و هر کس نبوی از صراط گذشته بمنت الطمان دانان عظیم این زمین را
 در جبهه آتشفشان که برایت در آورده آمد شیخ سلمان از اهل هند بجان بود و مصلحت استخوان بزرگ را بکتابت بیان مراد مستوفی
 در بیت فارسی از گلستان شیخ سعدی را پرسید و آن در بیت این است دوست نزدیکتر از من من است
 درین محضر که من از روی دورم چگونگی با که توان گفت دوست در کنار من من مجرم و بزرگتر از من است
 و شعر مذکور را سپرده و غلط خوانده استند لال نمود که محال است کسی از خود بخود نزدیکتر باشد و شیخ سلمان از ملا ^{حظنه}
 آن جواب ناصواب کا ملا بحال و مقام وی پی برده و باین نشان داده اظهار حیرت کرد و سید محمد و حاجی میرزا
 احمد و آقا محمد علی در خانه آقا میرزا موسی او را نکویش همی کردند و منی شعرا که مفاد آیه سخن از قرب الیک من جلی الودیه
 از قرآن است تبیین نمودند و او متذکر شد که کاتب اصل سوال را غلط نوشت و سید محمد بعد از آن در آینه میرزا
 یحیی را استهزا همی کرد و موجب شد که او قهر و اعراض نموده ببولوی خانه رفت بهما و آقا میرزا موسی کلیم در آن
 ملاقات نموده بقوت نصیحت با خود بخانه آورد و چند روز بعد باز ببولوی خانه برگشت و حال اعراضش نادر بود
 شدت نموده و مصمم بر هلاک جمال ایلی گشت و تفصیل واقعه را بنیل زندی نقل قول آقا میرزا موسی کلیم چنین
 نوشت یحیی که هرگز میمانی میکرد بنای مهمانی که پشت کفن طلیح را خراب آقا رضا و آقا میرزا محمود می نمودند و منی
 که آشتند او مدافعه در امور طلیح نماید و خودشان هم طعام را بحضور مبارک می آوردند زیرا اریحی مطلق نبودند
 لهذا یحیی گاهی جمال مبارک را بنزل خود برای شیر چای دعوت می نمود و نظر ستاری حق که داشتند تشریف می بردند
 که اصحاب این حالات او چندان مطیع نشوند در وقت چای دادن خودش با شریط تقسیم چای میشد و ما در آن
 در گوشه تاریک که آشته بود و پیاپی چای جمال مبارک را پیش از وقت آلوده بدار می گشته می نمود چون آنرا
 بطهور می رسید یکدفعه زیاد آلوده نموده بود و چون جمال مبارک آنروز از آنجا تشریف آوردند شب
 شدید عارض و مبتدی شدند هر چه میخواستیم طبیب با بیم راضی نمی شدند تا بعد از دو سه روز من از بعضی

واقعات سال ۱۲۸۱ ق

۱۸۶۴ م

از بعضی آثار استنباط کردم و حکیم حافظ شیشمان از باقی را حاضر کرده زبان ترکی هم میدانست همیشه او را برای معالجه میخواندم چون زنگ مبارک را دیدم فریاد کشیدم و از شدت غم و اندوه در مبارک گریه و بیرون رفتن از معالجه مایوس گردیدم و چون بمزاج خود رسیدم تب کرده بستر شد چون یکی از خدام را بعبادتش فرستادم و در پیغام و احوال پرسیدم که زنگ گفت من بلاگردان جمال مبارک شدم بعد از آن حکیم خود را ندانم و گفته بود بعد از من اگر حکیم بخوابد حکیم چون رجوع کنید و بعضی عراض دیگر هم حضور مبارک سفارش فرستاد بعد از سه روز وفات کرد در حقش بسیار اظهار غایت فرمودند بعد در حال مبارک بهبودی حاصل شد در ایام آلام مبارک از بخی رسیدم محمد آقا سرور دیده میشد و در نماز عیش و عشرت داشت شبی از شبهای شدت آلام که در حضور مبارک بودم صدای سینه محمد بگویم رسید چون بر خاستم با طاق بر روی رتم دیدم سینه محمد فضاخورد و ذکر بکنید و چون مجلس صحت و عیض عظیم را مشغول در حضور مبارک دیدم بنای تحقیق و اظهار عزت آن گذشت اصحاب هم نظر بفرمایش جمال مبارک ملاحظه او را میکردند و زود بینموندند با آنکه از او مکرر دو لحون بودند و آن بختی زنجانی از پیش کز برین ذکر نمود که اگر بنگارند من این سینه را از سر همه کوتاه میکنم و من در خارج اطاف چون گوش بجز فیض سینه محمد دادم دیدم هم که

نقل از مشرف شرح حیات حاجیه شادان خاتون ساقی زنگ	الغرض بخت سلامتند شب	بودم در حجره مبارک
که شود زادی فراوان آدم	من بدین امید بودم بر قرار	تا گمان آمد خبر از آن دید
کای شمشه جانب سید رسول کرده از نهاد اجداد نزل	آه آه از این خبر خام بگوشت	رفت تا تم بر تنم خطا خفت
در حجره مبارک رسیدم سر منورم غمگینم	بعد از آن احمد بیامد آن دید	سرخ بنمود قدری آسکار
تا گمان خدایا در نهاد افلاک و لوله در هفت کشور افلاک	لا اله الا الله ربی ارض عالم	تا نامه دوله آنجا بیاید
بعد از آن آمد خبر از گوی بار	عقله افلاک تا نه آسمان	رفت در گوش همه گزیده بیان
مذمت بریم رسیدم آن زمان گفت شیشمانی حدیث این و آن	گفتم آری چند سال قبل از این	که رسیدم خدمت آنکه دین
چاه چو گشت عمران میر حجاب فرمودند بگوشتن خرو حجاب	افلاک شرب جان حقیقت و کثرت	خویشد به بیان شد از خلق کجا

بند زنگ

سال بیت و سوم مهر

واقعات سال ۱۲۸۲ هجری

۱۸۶۴ م

و ذکر اوصیای تبرع من و تو بهین میرد جناب باب البیاب آخوند ملا حسین و حضرت تدریس حاجی محمد علی ذکر کنی
 چون داخل شدم سینه و اجاب همه بزحمت استاده بستید گفتم که از خود خود تجاوز نکن بلکه در تمام ادب
 کسب خدای تو با طاق مبارک برسد اسمی اوصیای مرا بر تو بهین میری زبانش بسته شد و مثل لال احوست
 معذرت بخواد ولی من در صحبت بخانه کرده از شدت گذر خوابم نبرد صبح زود سید محمد آمد جوختم را و ندانم
 هنوز جمال مبارک با آنها در این میفرمایند جانزینت که من زک او غایم چون آمد بنامی گله گذشت گفت اگر
 در خلوت بخوابید نصیحت و یا اذیت نمائید نه در جمعیت من اوصیای با او نصیحت زمر می کردم و اطمینان دادم
 تا اوصیای حضور مبارک چیزی نشنوند بحرف من وضع خود را با تو تغییر نخواهند داد و چون جمال مبارک بهر
 یافت دیدیم در اوصیای اهل حرم بیماری از قبیل عشه دست پا و اعوجاج بعضی اعضاء حالات دیگر که
 هیچ در آورده نبود پیدا شد و در آن ایام اتفاقا ما بین یکی از نهائش نزاع واقع گشت کاری شد و بیانی
 رسید که جمال مبارک زعفران را فرستادند که هر که با او قدمی نمود تا و بیست یا یکی از نهائش از او
 کرده در اندرون آمد و جمیع اسرارش نزد اهل حرم برود داد که سبب بستری شدن جمال مبارک و امر اهل صحبا
 ستم و افری بود که در کیمه نموده در دفع آب بیت انداخته بود بعد از آنکه دفع را شنیدند نمودیم صحت همه

گرم او در خداندی او حکم شد سبب ندیم از این گفتگو حال خواهیم گفت کیشیم ربان جز با نبود خدای در جهان
 او هم آن سعادت برین اقرار کرد گوش خرق همه سهار کرد ... بعد از آن یک هزاره باقیم گامهای خدش بستیم
 هر دو در حیران و صفا و ششم در سحر کردن خیال و ششم ... باز دیدیم لطف حق آمد بود شد شزار از بسیار رسید
 آنکه در چشم زبانه لال بود آنکه سر تا پا بهر چون ندر بود آنکه در زبانش همه جانهای ما آن قبیل عظم از حسب با
 یک عود آتشین بودش بیت لات و طری را بهر در شکست گفت بهر رو گن بت بیدرین شمس سستی تا یکی در زین
 این اندل بت مجدد تر از اندل لیکن این بت نباشد عقل

سال بیست و سوم هجری

واقعات سال ۱۲۸۲ هـ ق

۱۸۶۴ م

همه محفوظ مانده با وجود این جمال مبارک امریکان کرده نکرده باشند بکس شفقت شوند و سلوک خود را با او تغییر
 نماند و گاهی که پیغام تشریف میروند او را هم حضور میفرمودند و در حضور اصحاب مراعات حال او را میفرمودند و
 سید محمد کزازی در باره یحیی زینت بیکر که شعر سعدی نوشته معنی نماید با آنکه هر طفلی این را میفهمد و در بی
 حضور مبارک عرض نمود که بفرماید یحیی دیگر چیزی ننویسد و با بران نفرستد که باعث شکست اراست داد
 منع فرمودند که ممانعت در امور کنونی و نیز سید بسیار می نمود که جمال مبارک لومی در ذکر خیر او با بران نفرستند
 و برای قربانیش هم با صفهان ارسال دارند چون بفاق حرکت بیکر و تصحوش حاصل نشد و گاهی تحقیقات
 خود را نوشته و اذن گرفته در حضور مبارک میخواند آخر پرده از روی کارش برداشته شد و اعمال قبیحه او
 برود کرد و با آنحال بنگان بیکر که جمال مبارک خبر نماند تا وقت در پیغام تشریف داشتند از پیغام نماند تا
 تشریف فرما شدند چون جاس شدند سید محمد عرض کرد بجزوی نوشته ام اذن بفرماید بخوانم چون سطرکی
 خواند چند غلط او را بیان فرمودند سطر دیگر خواند باز چند غلط او را ذکر نمودند جزو را بر هم نهاد فرمودند تا آن
 آنچه کردی صبر نمودم دیگر حال باید حق را واضح بگویم و صبر نکنم بعد دست مبارک را حرکت داده فرمودند بعضی
 نفوس بجز عدالت و سیاست علاج نخواهند نمود بعد از این کلام قیام فرمودند از آنروز سید محمد چون

تعبیر نهی این مضمون نگاشت که در اواخر سال ۱۲۸۲ در طهران اول خبری که از جمال این دادند شنیدم در لوح جناب میرزا
 سید محمد و حضور تفریق او در آنجا در خصوص دیگران و دیگری از جناب میرزا محمد علی قاسمی که در طهران بود آن لوح مذکور جناب
 میرزا نفع از تفریق و اتفاق همه میرزا میسر بود و ذکر نمودند که این همه جنبه لطیف است جناب میرزا فرمودند که مطابقت
 کلام بتدریج که شرف نماند و در این لوح بنده فهمیدم که اذنی مخالفت کرده چون فرزند میرزا محمد علی قاسمی را عیادت کردم گفت با منی با هم
 تو رسیده نزد جناب میرزا گفتوم دیدم از آن حال این مردم است آنچه در عیادت دیدم و در آن ذکر آن شی می نمودم حال اینها آنرا که نوشته
 رسیده بعد از هر روز دیگر لوح دیگر رسیده از آن بود هیچ امری که از شرق تا غرب و نیز کن کشنده تبار او کمبودی ندارد
 بیست و نهمین جهت دیگر از شرق من جدا عرضی و ساجده برای رضای حق بود بجز حضرت عیسی علیه السلام که با جناب
 آقا سید اشرف فرستادم :

سال بیست و سوم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۲ هجری

۱۸۶۵ م

چون دہشت دیگر اعمال اور استہخانہ بند کر دیا بس سہ و بچہ مراد یہ رفت در تکیہ مولوی منزل گرفت
باو دیگر اتقا نفرمودند فقط گامی خرمی برای او بیفرستادند واد سزا یا بھی راہ دہشت نبوی کہ اجاب
خبر نشوند منزل بھی میرفت لکن از عاشان مطلع بودیم و بعد از چندی ہستد عا نمودم کہ اذن نفریاد
سید محمد را بخانہ خود بیادرم منع نفرمودند لہ اوردہ احوال ہستم و در پیش خود نگہداشتیم ولی حجرہ در تکیہ دہشت
و گاہی بیدیم چند فروش زمین بگیرد و با فضل از خانہ بیرون میرد و شبی از فضل پرسیدم بیرون کہ برود بید
برای توجہ بخیر گفت ہر نذر برام خبر نہ بگیرد و رفت خوردن چیرسد کہ چون با آقا عمو بچہ مبارک رفتند
در بارہ من چه فرمودند معلوم شد کہ میخواہد از فضل اگر خبری در بارہ او ہست بشنود آفتہ نادان بود کہ گمان
میکرد تازہ ز حال او خبر شدیم و میدانست کہ سالہا اود مخالف ہستد و با سانی عا جاش را بستیم
و کار سید یا بھی بہین طریق بود تا آنکہ قضیہ ہستد و محمد علی سلمانی واقع کہ اصلاح پذیر بود بھی با
او بسیار گرم میگرفت و تعارفات بسیار میداد و با خود بجام میرد و در حاتم بار با ذکر صادق تبریزی را
برای ہستد و میکرد کہ خوب پردل و شجاع بود اگر ہا ہمچنین کسی بید ہستیم حال کارهای ناز ہست کہ
باید اجرا کنیم ہستد و محمد علی نیز باوی اظہار کمال ہمراہی میکرد و میگفت اگر کار ہستی ہستد من حاضر ہم
دفع الوقت میگذازد تا با آخرہ اشارہ بجمال مبارک کردہ گفت کہ این حاتم برای سر بردن خوب ہست
و ہا ہم دشمنی با لاتر از آنکہ ہر ہفتہ در حاتم نہا بچہ ہستد شغول ہستی بداریم ہستد چنان مغلوب شدہ
کہ بنو ہست و برا ہما بجا بزند و گر بہ کنان نزد من آمد تفصیل را گفت خندیم کہ این مطلب سالہا ہست
مکشوف ہودہ و اورا واد ہستم محض رضا مبارک بجام مرحبت کرد و اظہار دہشت کہ حاتم جاش را بستیم
و چنین بھی نہایند کہ انجام خدمت را بعدہ گرفت و بخدمت بھی شغول گشت و بھی بعد از حاتم خدمت کاظم
برایش فرستاد و بعد جمال مبارک ہستد و محمد علی را احضار کردہ اورا از قاضی منع نمود ولی ہستد و خود

سال عبیت و سوم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۲ هـ ق

۱۸۶۵ م

نتوانست کرد و اجاب نمیداد و حال بدک فرمودند آنچه اقدامات که بجای در باره خودم کرده بودند را صبر کردم ولی
یک عمل را در پیش بنک حرم حضرت علی را هر وقت بنظر میآیدم بی خنیا میبومم و آخر هم این عمل منکر او را
عبره تلقی فرمایند و چون اجابت در خشم و انقلاب از عمل بجای دیدند نیز فرمودند که اگر این عمل بجای نبود
سکوت میکردم ولی بجای از عمل سوء فداوند اعمالش را بر همه عالم ظاهر نمیداد و بجهت اتمام حجت سوره
امر را برای او فرستادند که اظهار امر و عود و هر بیان که جمیع بیان متعلق بکلیه است و دارای جمیع اقسام
است آنرا با نفعات روحانی برای بجای خوانند و جواب طلبیدند تا اقرار یا انکارش معلوم گردد و بعد از
اصفا جهت خواست که فردا جواب صریح بدهد از فرار معلوم شب سید محمد او را ملاقات کرد و گفت
اگر قبول کنی تمامت خدام که سابق و ثابت ترند بر تو حکمران گردند و اگر خود دعوی استقلال نمائی
من ضمانت میکنم که احدی از اصحاب در ایشان جمع نشود و بعد با همین اصحاب بایران مکاتب
فرستاد که ایشان حق را غضب کرده اند و اجاب بر مخالفت ایشان قیام کرده در راست بی عدلی
بر فرار آنجا و هر حکم درباره ایشان کنی مجری شود لذا چون فرزند از او جواب بطلبیده شد یعنی مخصوص اظهار
استقلال نمود که من خود و بیست و شش تنم شدم بعد از آن اصحاب بلائیل متغی که در این اوراق نگنجد
او را جواب دادند و هزار نامه نوشتند و زود برادر یا سوس نوشتن بجای شد بدتر شد در آنوقت حال بسیار
فرمودند که ای خانه میفانش سرآمده خانه دیگر پیدا کنید و ای خانه بود که از قدیم بخانه امرتیه موسوم و مقدر
بود که امرتیه در چنان خانه ظاهر در تعلق کرده و امجد تفسه شد و فرمودند چون بخانه دیگر نقل نمایم باید چندی
باب آمد و شد را قطع نمایم بهر نفسی بهر جای اهل بست برود و مختار باشد و آنچه اسباب است باید همه
و وقتت کنید و نصف منزلت بجای نرسید چه از طرف وجه از لیس و سایر اشیا جمع را با بیوت
قسمت نموده بجای را برای او روانه نمایند و خطوط حضرت علی و مهر ثبت در گستره همه را با بدیدید که

سال عیت و سوم ظهور

۱۸۶۵ م

واقعات سال ۱۲۸۲ هـ ق

که بکار او خواهد آمد که آنجا زو این ایشیا است و یک نفر از اصحاب هم هر که را از آنجا بدرسد کی بخدمت او کند نقد با کمال روح و ریجان مستعدی این خدمت شود که عداوت و غل این نفوس کم شود و بعد از امر مبارک بر خاستم خانه رضا بیگ کرایه نمودم و بنای نقل اسباب شد و آنچه از ظرف و وقت امتعه و اسباب و اسباب موجود همه را با تنویه نقیم نمودم و نصف برای یحیی فرستادم و این پیام مبارک را هم با در سایه اندم که با آن اصحاب بیرون رفتم و در راه معاشرت با دو اختیار بنیم و آنچه را تو بان آنجا رفتی همه را بنود گذاریم و برای تو فرستادم و آنچه هم از ایران بیاید و بسم تو باشد برای تو خواهیم فرستاد و کینفر را هر که نخواهی برای خدمت اختیار کن و این همه برای این است که محتاج نباشی و ضرر عزت امر ته نیاید و دیگر ملاقات دست نیاید آنچه در طهران و بغداد و اسلامبول و اورنگ آباد و دیده بودم و مستور میشدم همه را نقل کردم و با دقت که هر یک ازین غلت برای دوری از تو کافی است معذرتک جمال مبارک بهمه خیر صبر کردند مگر برای تنگ حرم نقطه اولی با وجود این فرمودند مطهرین پیش تو ایم گذشت یک سیلی با دو اولاد زده شود او سر بزرگانند و هیچ گفت بزحمتم گفتم کدام از احباب برای خدمت اختیار میکنی گفت مشکل است احدی اینکار را قبول کند آخر گفتم اگر قبول کند دیدش صد قلی چون بخدمت مبارک عرض کردم فرمودند در رویش بگو برود و کمال صداقت او را خدمت نماید و یقین بدانند که قادر نیستند یکدزد در محبت از دل او کم نمایند الواح لینه القدرس که بنام او نازل شده حال بخواند با کثر معانی مستوره آن مطلع خواهد همان ساعت رفت در خانه اش در زدی میز احمد پسر بزرگش در گوشه درویش گفت من آمده ام برای خدمت و چنان خدمت میکرد که بچی همان بود که ارادت دارد یک قبلا قدری شیرینی بود میز احمد با در آید ولی درویش قبول نکرد که خدمت محض امر مبارک میکنم انتی و با جمله در واقع مذکور بیماری جمال استی جمال تب فرین بستر شدند و حکیم ششمان سعی میکند با این آمده از شدت محبت و خلاصی

سال هجرت و سوم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۲ هـ ق

۱۸۶۵ م

رحمت و لذا حسب الامر با کمال عجله آب چشمه را خالی داشتند و کرده در اقل در هفت نمودند و بعد از آن
 واقعه واقعه حمام اتفاق افتاد و حمام که جهال بهی و عائد و اصحاب جناب در آن سخام می نمودند در عمارت مسکونی
 شان بود و نیز یکی مکرر استناد محمد علی سلانی در حالیکه در استظیف میکرد با اشاره و تویح تسبیح و غیره
 بر تفرغ جهال ابهی نمود و اخیرا واقعه قتل میرزا زین العابدین خان حاکم میرزا در حمام گفت از شجاعت نصرت
 و خدمت قتل منجید همی کرد که ایگونه اعمال نصرت است پس با و اظهار داشت که نویسدانی من غریب
 ماندم و با من بدر فزاری میکنند و تمام اجاب از من تبری کرده اند چنانکه بر من قیام نموده اند در این هنگام
 استناد سلانی فی بقصدش بر دو حال منقلب و عصبانی شد ولی خود را گم داشت و بهینقدر بد
 که تا حال تکریم و خدمت را فرض میدارم و اکنون که پنهان عیان شد در آن می رسم که بی اختیار بر تفرغ
 وارد آمدم اولی آنکه بزودی از حمام بیرون روی و یکی تنظیف کرده بیرون آمد و سلانی بمحبت نزد غصن
 واقعا میرزا موسی کلیم شتافه با جری را بیان کرد و او را منع از تشبیر واقعه نمودند و او اما ساک نسبت و بار
 داد و اجاب از استماع چنان بیجان آمد که ممکن بود امری حادث گردد و درین هنگام جهال ابهی میرزا
 از خود فصل فرمودند و با همه همگان و اجاب در حالیکه صورت له آنان مرتفع بود و داع فرموده و لجوی
 کردند و کل اجمال خود که هستند که هر کس بر جا خواهد بود و از کل غارت هستند و زلزله و انقلاب
 عظمی در کثیری از اینطائف رخ داد و حاجی میرزا احمد هستند عا که برایش تذکره گرفته شده واقعه حمام
 واقعا میرزا جعفر نیز اجازه حاصل نمودند و بسوی بغداد رفتند و جهال ابهی در یوم جمعه ۲۳ شوال صین زوال
 بخانه معروف رضایک نمودند و اینجا به وسیع و معتبر بود و در قسمت اندرونی محراب بزرگ مقبره و
 باغچه بسیار بزرگ مثل بر گلکاری و انواع اشجار بود ولی در قسمت بیرونی یک حجره بزرگ و حجره کوچکی
 و این یوم افضل سیقات انگاکت و انفصال ارباب پی از اصحاب ضلال بود و ثقه من اصحاب

واقعات
 از ثقه من اصحاب
 واقعا میرزا آقا
 فرمودند و
 از انتقال
 و در آن وقت
 مذکور از اس
 باقی بود
 مشرف
 آمد و احد
 وارد شد
 نمودند
 ناظر
 از اشید
 ابد با کس
 ز دیدگاه
 ایام
 نمودند
 دهند

سال هجرت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۵ م

از قده تین اصحاب شمال متذرجدا ساخت و جمال ایسی احدی با خود بخانه مذکور نبردند و بعد آن میرزا محمد قلی و
آن میرزا آقا جان و نیز آن حسین ایچته خدمات تلخ حرم احضار فرمودند و سارا حاجاب از آمد و شد در بیت
فرمودند و تا دو ماه کلی ابواب ملاقات بر اجاب مسدود داشتند که احدی شرف نشد و بعد از چند بوم
از انتقال بخانه رنبا بیک چون سلیمان پاشا والی ادرنه معزول و خورشید پاشا بیکرانی منصور گشت
و دوازه حکومت ادرنه توسعه یافته بعضی از بلاد اطراف نیز بدان محلی گشت و غیر پاشا معاون والی
مذکور از اسلامبول برای تنظیم امور درود نمود خانه امرتسه را اجاره کرده مال آن اجاره در ماه که از مدت اجاره
باقی بود با صاحب پرداخت و جمال ایسی اظهار محبت و اخلاص نمود و قده اولی که بمحض ایسی در خانه رضا
شرف شد احدی برای خدمت مقرر نبود چنانکه در لوجی بد پنجمون صدور یافت که رئیس نیرت شخصو
آمد و احدی نبود که بخدمت مشغول شود و مقصود از رئیس عزیز پاشا است چه خورشید پاشا هنوز
وارد نشده بود و فقط روزی جمال ایسی همه اجاب طلبیدند و با دست خود چای دادند و نصیحت و دلوانی
نمودند منصور بعضی از بیانات مبارکه اینک این منع از لغات بیعتی دارد و شما باید در طول مدت محرومیت
ناظر سخن باشید و در هوای طیران کنید که کلی موجودات را در ظل خود شایده نمایند نوعی باشید که شی
از اشیا و امری از امور شمار از حق منع کند متوکلا علی الله و ناظر ایسه و صابرا لوجه حرکت نمایند
ایه با کسی معارضه و مجادله نکنید و تا پیش این کلمات در اجاب ندهد لغات جدیده در عظام ریمه بود و
زردیگان جاری شد آنگاه همه را مرض فرمودند و در مدت دو ماه مذکور رسید محمد در کینه مولو بیستامقیم و با
ایام و لیالی با برز ایچی آمدیم و ندیم بود و حاجی ابراهیم کاشی بکنیه مذکوره نزد سید محمد همی رفت و سی
نمود تا او را پسندیرش و با او اوراق مغزبات با یران بفرستند و ظلمانی که خود در کتب شد بد جمال ایسی نسبت
دهند و عاقبت دبر پسندیدند و مکاتیب با و دادند و برز ایچی در یکی از نامه با بدستان خوشین در

سال هجرت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۵ م

در ایران نوشت که شایان حاجی ابراهیم در نزد ما رفیع است و یکی از بکارها که برای من مذکور شده اند با او برسد و امانت بسپرد
علیا و بختلات و بیادیز با برایش فراهم ساینند تا رعایت نامه از او برسد و شمار بقیعات عالیله سرافراز کنیم و رسیدن محمد
بزرگ کاتب متعدد به دوستان خود در ایران راجع بطلوعیت بچی زشت و با مصایف سفر بجای ابراهیم دادند که
شبانه از اورنگ خانم ایران شود و حاجی ابراهیم در صبح روز بعد بیعت جمال اینی زنده وق ایجاب کرده بتمام گفت
عرض کنید که حاجی ابراهیم است و میخواهد بجزر مبارک شرف بعضی خبرها عرض نماید اجازه فرمودند و حاجی آمدند
باب بس سفر و توبره برداشش بیعت وارد شده و نشست و تمام جزئیات با واقع را گفته او را قیام فرمودند و بجزر
جمال اینی عرض شده فرمودند این خلاف امانت است و دور از طریق صواب میباشد حاجی باید یا کاتب یا کاتب
برساند و یا بچیی و رسیدن محمد با آنچه از ایشان گرفته رد نماید ولی حاجی مکاتب با خط اجابت رسانده بود و ایشان
بیجان آمدند ولی خستیا بر برد آنان قیام کردند و جمال اینی فرمودند مقصود من این بود که در بعضی ایشان ساکن شود
حال که در حق چهلین افتخارات میدهند بر ما حرجی نیست و باب بیت مبارک را مفتوح نموده اجابت بجزر
و با قایم از موسی کلیم اجازه دادند که در همان نزدیکی خانه گرفته و با اجابت از آن فرمودند که در حوالی و مجادرت امان
خانه اجازه کردند که فضائی در کارهای و چاه آب خوشگوار می داشت و یکی بدینجا انتقال یافته و با شغال
سابقه هشتغال بستند و این واقعه در اوایل شهر محرم سال ۱۲۸۳ واقع شد و اصحاب انصار در ننگ اینی سخت
و متفق گشتند و هر فرد یک تن از ایشان همه سوز از طبع و تطبیف غمزه را تحمل شده سایرین میمان بودند و عظم
و سایرین غائبان بلاقه نشان می آمدند و گاهی جمال اینی نیز نزل میفرمودند و اجابت سعادت سرور و نشاط و بختلات
آیات اوقات میگذاشتند و شیخ سلمان و شیخ احمد فانی و آقا علی اکبر خراسانی و بعضی اجناس دیگر که برای زیارت
باورند وارد شدند در اینخانه تا است نمودند چون میرزا یکی از عمل حاجی ابراهیم مستخرج گشت بچگی از اجابت کورس
شد و در پیش صدق را نیز دیگر بار نداد و با رسیدن محمد محمد احمد حکم استوار نمودند و بچانه مرادیه زنده هشتزار بستند

سال هجرت و چهارم ظهور

۱۸۶۵ م

واقعات سال ۱۲۸۳ هجری قمری

و حکیم مابنی ریاست خود را تصبیح ابراهیم کر بستند و میرزا یحیی بدون تاخیر زن خود مادر میرزا احمد را بر سر آینه شکو
فرستاده شکایت داری کرد که شیخ افندی مادر آورده مان در لباس نیند و اطفال باگرسنه و برهنه اند و حال
اینکه هنگام فصل تمامت اشیا و اوقات بیت حتی طرف و مس خانه را تقسیم کرده سهم میرزا یحیی دادند و در اینوقت
قسمت پیر از شریک حکومتی که از سر راه رسیده باین بسته اشیا و اطفال در پیش صد فعلی فرستادند و در همان اوقات
دو هزار تومان از قریب و اصل شد یعنی برایش ارسال داشتند که در ضد قش مری موجود بود و برای سید محمد ابائی که
در مولوی خانه اقامت داشت همه هفته قدری و اشیا لازم ارسال بده داشتند و در این هنگام خورشید
حکمرانی ادرنه می نمود و او مردی ادیب و فاضل و محبت اسی بود و چند بار شرف حضور یافت و نزوحوت و ضیافت کرد
و بی در افطار صیام رمضان حسب معمول حکام و اعاظم مجلس لشکری از علی و قاضی دولت فراهم نمود و عیض اعظم
دعوت کرد و ایشان حسب عادت حال اسی در آن مجلس حاضر شدند و در مسائل متوجه علمیه صحبت و شنیدند بنوعی
و حاضرین کلاً اخلاص حاصل کرده و متوجه ایشان شدند و پاشا خواهرش کرده از حال اسی اجازه گرفت که عیض اعظم
همه شب بفرش رود و اگر این سخن نشود لا اقل بمالی جمعه ترک نمایند و بکت باره مجلسی حافظ سلیمان عالم شیر
ادرنه حاضر بود مستطرح نمود و از جایکه فرزند بسیار سرد گردید و هر وقت ملاقات می نمود از مسائل قرآنی و مسائل
میکرد و در آن مسائل مصلحه که علی و شیخ علی کردند بجهت کله از بیانات عیض اعظم چنان خان میشد که بی اختیار
ز انوشان را چوسید و چوسید آنچه فرمودید در کتب مشهوره نیست شما از کجا باین آسانی فرمودید
و جواب وی میگفتند علمنی ربی و در بند بر اخلاصش اسی فرمود و چون روزی عیض اعظم را نیند به پسر خود
بفرستاد که به نوع توانه ایشان را بخانه برد و با بچه هینکه مادر میرزا احمد گریه و زاری کرد اعضاء حکومت نیند نموده
بدو گفتند آن ایشان را جمع طبقات و فرق میخورد محال است که از غنیمتین خود برنع دارند و در وضبطه همراه فرستاد
که اورا بیت اسی رسانند و اینوقت شیوع یافت و ایرانیان منتصب معین ادرنه لسان سخنان نابین گشته

سال بیست و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۵ م

همی گفتند که در اینطایفه عصمت و عظمت نبوت و یکی از فرزندانش نبی قجیب کرد و تعجب و حیرت خود را برای آنی چند اظهار داشت و جمال این آراستوخ امور مذکور بسیار مجربان گشتند آرد و اندک روزی در سفارت ایران با حضور وزیر حسینی سفیر و میرزا صفحا جمعی از محترمین همین سخن میان آمد و وزیر جعفر صفهانی چون این سینه گفت تا میشنیدم که بجای ازل پنهان است و ظاهر نخواهد شد مگر سلطنت حال معلوم شد که اول ظهورش بگمانی است و اینطایفه را بدنام کرد و بعدا بهدستی بدولت عثمانی اعطا کرد و وزیر حسینی آن چنین گفت که بهایه در ایام آنست اسلامبول دادند که کسی ایشان را بدنام نتواند نمود و میرزا بچی این عمل خود را بعدا بیان شناساند و از این رو بود که ایشان رضی نشدند که کسی ازل را ببیند و همبکنه این خبر سینه را در سینه حسنی عجا و در سینه محمد نوشت که من در شب در ذرا اعمال شمارا نصیحت کردم اما اینو تو زن برادر فرستاد و دیگر قابل اصلاح نیست و اینمیل با معامی که تنها پیشینج وجهنا سبت ندارد سینه محمد جواب نوشت که بچی خبر نمادست و من مادر بزرگ احمد را فرستادم سینه حسنی باز نوشت که در این مکتوب معلوم میگردد بچی از خانه خود هم خبر ندارد و از بهانه نزد ایشان اترک کرده بچی پوست و زبر بچی عمرا شکایت پیوسته بوالی نوشت مکتوبی بغیر از پاشا فرستاد که تا نهمه اشس چنین بود با اینها بغیر از دستا و اعدا تصرف چنانک بعضا مخرجاته و مکتوبی به خورشید پشاد ارسال داشت که اغارش این سبت بود نو که خورشید جهانی منافیض بدیع از من خسته که چون ذره پریشان عالم و خورشید پاشا با کان مکتوبت چنین گفت برادری این شخص بهایه است که استغفای عظیمش را وصف توان کرد بسیار شبا است برادر حاتم طائی دارد و سینه محمد چون دید با این اقدامات نتیجه حاصل نشد و ضرری بر جمال بهی دارد و خود را خود بهسلامبول مشافت و بشارت کبری نزد شیرالدوله رفت و حاجی میرزا صفهانی نیز حاضر بود و سفیر مذکور از او گفت آمدن از اذنه را استوال نموده داد استند عا. تذکره تبعیت ایران و استملاص خود کرده و شکایت از جمال بهی نمود که بجانان و شهرتیه نمیدهد و صورت اسامی هم بران مکتوب ابھی را داد و چنین گفت که هفت تن از آنان زنده اند

واقعات
و باقی بک
شش
بسیار
امثال
کلاه
ساکن
اظهار
را نشود
ساخته
باب
و سرعت
بمینه
سینه
بیان
بگونی
و وعده
و فاضی
مردم

سال بیست و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۵ م

و باقی بکب مشغول شدند و با بیت یک نفریم و شهریه ما بریم و جمال بیت کان بسیار برای خود شمردند از آنجا
شش تن در بغداد بعنوان زن و ده در زن و دو دختر و دو پسر برای خویش نام بردند شهریه و افزونی نصیبش کرده و معتز
بسیار بحمال بهی بست از جمله یک ماموری مخصوص بطهران برای قتل شاه فرستاده اند و عراض میرزا بجای از کف
امثال همین ترحات بود بمشیرالدوله داد آنچه نوشت از چهارموس و تملک نسبت بفریزدکور هم نسبت بقا خان کج
کلاه کرد و آبروی امر بدیع را نزد این دان برد و نزد میرزا مهدی صفهانی که در جانب میفر قاضی و علای ایران
ساکن اسلامبول بود و بعد از جهت از کتاب اعمال شنیده او را از آن بدیده اخراج کردند و نزد امثال او رفته بیع
انگهار بستند و در خوشی در سفارت نصابی شمرده و قویبش ترا از عداوت و ادب اینیاشت و میرزا مهدی صفهانی
را تشویق کرده و مکتوبی مملو از زده و شبها تا با محمد علی صفهانی در آورده فرستاد ولی شیرالدوله دیرا محروم از تبعیت
ساخته گفت این مخالف قانون دولت میباشد و با جمله سید حسن از تحمل مشقت و تعب بسیار و ذناب
ای باب نزد اولیا دولت چهل تومان شهریه برای خود مقرر کرد و لاله میرزا آقا جان خادم حسب دستور همین محبت
و سرعت تمام محض دفع افزونی او در ترویج امر تهر روان اسلامبول شد و بعد بفقار (اقا عبد الله صفهانی)
بدیده مذکوره درآمد و خویش را بفریزد امثال نشان ندانند و فقط با قاضی مذکور ملاقات کرده که نسبت ببنای
سید را بر من نموده با برام و هزار خوشتر ملاقاتش شدند و قاضی چون سید بیدارش فیت با جری
بیان نموده دیر اطعن و نکو همش کرد و معاذیرش پذیرفت و با لایحه با و چنین گفت هر گاه راست
بیگونی در بیک مجلس با ایشان حاضر شده مواجهه مطالب خود را بیان و اثبات کن و او در آغاز قبول
و در عده ملاقات کرد ولی در انجام از صموج اکا دینب اقوال و قصاصت احوال خود آید شنیده بدینسان نموده
و قاضی موضوع شهریه را از خادم پرسیده این عبارت گفت که سنده شهریه خوب واقع نشد بلکه سبب گفتگوی
مردم گردید و خادم جواب داد که میرزا بجای خود سبب این گفتگو و افتضاح خود گردیده قضایای مذکوره را

۱۸۶۵ م

اولیاد دولت از اسلامبول بحکومت ادره راجع نمودند و بدینکه سید محمد مرچت کرد پاشای حکمران
ویرا طلبیده از عده عیال و اولادش پرسید او هفت نفر ذکر نمود پاشا گفت تو در اسلامبول
شش نفر کنی و حال یکی از ذوی کی از خضار برای حل مشکل آیمحه تراج و سخریه چنین گفت شاید ز نش نازکی
زائیده و او هزار در عدد هفت نمود پاشا گفت ای سید در ذرع میگونی و چون او اعتراف بدو مع کرده
پاشا متغیر شد و از او سبب کسی گرفت که عده عیال و اولادش در بغداد هفت نفرند و مگر آنرا از پاشا
بند و جویا گشت جواب سید که فقط زنی از او باقی است و دختر و عیده که شوهرش این ایام در گذشت
و امورش رجوعی بسید ندارد و حکمران ویرا احضار کرده صورت مکرر افبدا در ایشان داد و بعد از فوین
بسیار از مجلس بیرون راند ولی میرزا ابی رسید و هم با نشان هر دو نزد این و آن رفته در حین
امرا بهی شدند لذا جمال ابی سخت تاش و متغیر شده شریه دولتی را رد فرمودند و چهار ماه تمام چربی
قبول نکردند و پاشای حکمران چند بار از عیض اعظم خواست و اصرار کرد که جمال ابی قبول فرمایند و نشین
چون برای الله شریه مکرر ابرایه رفت آمد نمودند با خیره حکمران کسی فرستاد که آنان را سر شاری
کنند چه اعناد بقولشاق نه داشت و با میرزا ابی با ندون خانه رفته زنان و اولاد و غیره را یک یک
شمار کرد و اصرار نمود تا بهمان نوع که گفت میرزا ابی بصورت آورد و در آن میان زرش اصرار داشت که یک
طفل متوفای خود را بشمار آرد و امن ضابط نامور را گرفته با لباسی بی پرسید که آیا پاشا در حق مهر بان
است و چند شریه معین بنماید و ضابط ابی سوگند خورد که اطلاع ندارد و در آن حال میرزا ابی تعویب
در زرش معیند و بالحد آن ایام فتنه در خلیفه بابیه با وج شدت رسید و مکاتب میرزا ابی بمصارت جمال
ابی بعراق و ایران تواتر رفت و دستهایش در عراق ملا حبیبی و میرزا علی محمد سراج و حاجی میرزا احمد
و ملا جعفر زاتی و در ایران ملا جعفر کرمانی و ملا مادی قزوینی و حاجی میرزا اوی هفتمانی و امثالهم و در اسک

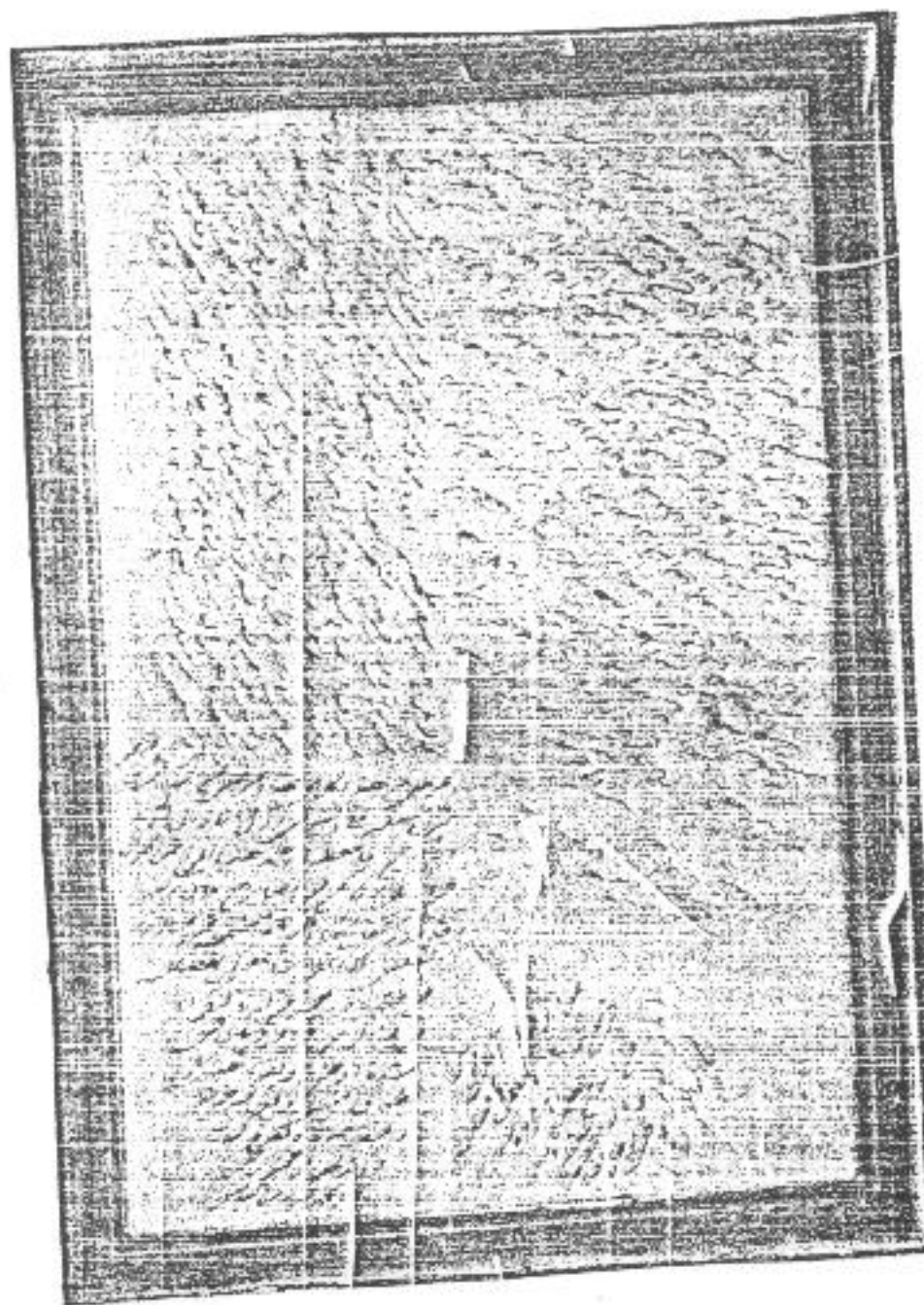
و اد
بر با
نمود
دیگر
و ملا
اقا
و ملا
جمال
یظ
عراق
اسکا
صار
کرده
پند
ش
ار
بط
محو

سال بعیت چهارم کلور

۱۸۶۵

واقعات سال ۱۲۸۳ هجری

و در نه سید محمد اصفهانی مذکور بخیر و فقیر در احوال اودمان با بیان همی گوشیدند برای میزبانی در پیش
 بر پایه بیازنه از آثار و ناسل لفظیه تسک می جستند و در ایجاد ضرر و تعرض بر مکیل ایسی را حجاب جدی ای
 نمودند و ادای افراق و اختلاف برکشیدند و این امور در نزد دوست و دشمن اینطافه سمر شد و از طرفی
 دیگر شاهزادگان مانند علامه میرزا محمد و ملا صادق و ملا احمد معلم و میرزا احمد از غندی و آن محمد فاضل قاضی در حجاب
 و ملا با فرزند حق و ملا مصطفی پخته و میرزا حاجی آقا ابن الدخیل در آذربایجان و آقا سید محمد رضا
 آقا سید ابوطالب زر بقیه سید قلع طبرسی در مازندران و حاجی قاسمی و ملا محمد رضا رضی
 و ملا محمد رضا شهید یزد و ملا عبد الحسین و آقا شیخ کاظم (سمندر) در قزوین و آقا سید عبدالهادی و آقا
 جمال بردجوردی در طهران و اما هم رسائل بسیار برای ره سفیرات و رفع شبهات نگاشته و ظهور من
 نظره ایسا ایس کاشتنی و سطر اما ظاهر و عیان ساخته و با جمال ایسی غیر کاشانی و شبیل زندگی در
 عراق و بلاد ایران مسافرت کرده الواح منظره صادره از قلم ایسی را که ارتفاع صور ثانی و قیامت کبری
 آشکار ساختن نقش نمودند و جمال ایسی از جهت امور واقعه شاهر و شکر بود چنانکه در بسیاری از الواح
 صادره آن ایام اظهار عجز و مانده فرمودند و شفا نایز برای احباب اظهار عدم رضایت از اقامت در آن
 کرده اشاره بانقال مجمل دیگر قریب باین مضمون و عبارت همی نمودند که اینجا بسیار خوب و از هر جهت
 پسندیده است لکن من میل ندارم که اینجا بکشم و عنقریب جماع اینجا هم خواهد خورد و نوبتی ذکر و وصف
 شام را بیان آورند که ارض مقدس و محل و معراج انبیا و اولیا و صفی است آنجا به تصریح کردند که ما را آن
 ارض میزند هنگام عصر در برنی خانه مشی کرده نفوس را که در ایران بضر مکیل ایسی قیام نمودند با سمر در سمر
 بسط کلام داد که عاقبت چگونه دچار انتقام آبی شدند آنجا فرمود عنقریب خواهید دید که طالعین و سنجین
 محو شده و کله همه مرتفع گردد چه بر کل معاینه واضح است که حاصل بلا یا نمودیم و سیر و مبتلا شدیم آنرا بر



برای اعزاز امر آسمانی و احقاق کلمه نبوت و معذالک مشاهده و بنامند که احوال چگونه است و بچه نوع با ما رفتار نمایند
 انتی ولی معذالک از جهت وقوع ضل و حصول انفکاک و امتیاز بین موافق و منافق آسوده شدند
 و در لیالی و ایام صدور الواح و بیانات مبارکه بدرجه توالی و ثبوت که ضبط غرضها نمیشد و میرزا آقا
 بیوته شویید بیکر و غرض عظیم غالباً بکتابت مشغول بود و ما در این مقام بنده آثار مبارکه و بیانات
 صادره از قلم غراهن در ایام مذکوره را ثبت مینمایم تا واقعات مذکوره بریند وضوح یافته و خاتمه کلام میر
 و مشیتن کرده و همی عده **سورة الملوک هو العزيز هذا کتاب من عند العبد المذنب**
بالحسین فی ملکوت الآسماء الی ملوک الارض کلهم اجمعین اعل ینظرون بنظر الشفاعة و یظلمون
بما فیهم من اسرار الغضا و یکتون من العارفین و اعل ینظرون عما عندهم و ینتخبون الی سدا
القدس و یقریبون الی الله العزيز العجل ان یا ملوک الارض اسمعوا لنداء الله من هذه النشرة
المثمرة المرفوعة الی نبی الله علی ارض کثیر الحمراء بریه القدس و نقن بأنه لا اله الا هو العزيز
الحکیم هذه بینه الی بادکها الله لو ادد بها و فیها بسمع نداء الله من سدره قدس رفیع
انقر الله بامعشر الملوک و لا یحرموا انفسکم عن هذا الفضل الا کبرنا لغوا ما فی ایدیکم فتمسکوا
بصوت الله العلی العظیم و توجهوا بقلوبکم الی وجهه الله ثم انزکوا اما امرکم به هو یکم و لا یکتون من
الخاصین ان یا عبدنا ذکر لهم بنا علی ازجانهم بالحق و معه کتاب غر حکیم و فی بلده حجه من

در سوره مقتضی که برای سبوح اقدسی در کربلا نازل بیان در وجهی مقام را نود و بیست و نهم در مقام چهارم بودی نبیل را در شیدم و با علم آسمانی
 ما را استقبال نمودند و منادی روح نداء در داد که عنقریب من علی الارض ادر علی این مقام داخل شوند و بنده چون در اسکندریه اسم
 حکمت را از کعبه بر ایسم ناظر شیدم که در بر شام است در تمام خطره نموده که رادی جدید که در لوح سینه است باید همین حکمت باشد چون
 عدد و حکمت را با هزاره حساب نمودم و دیدم با عدد و نبیل یکی است ۱ نبیل ندری

واقعه
من افق
بانوار
بما اظ
العجم
اهل
بادک
حجه
و در
الیه
المعرض
قدس
وسم
شرا
قل
و در
مک
مرف
لنظ

سال ميث و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

من الله وبرهانه و دلائل تدس كرم وانتم با ايتها الملوك ما نذكركم بذكر الله في آياته وها اهديتكم
بانوار القوي طمحت ولاحت عن افق سما منير وما مجتسم في امر بعد الذي كان هذا خير لكم
عما اطلع الشمس عليها ان انتم عن العالمين وكنتم في غفلة عن ذلك الى ان افوا عليه علماء
الجم وقلوه بالظلم هو لا اله الا الله واسترف روحه الى الله وبكت من هذا الظلم عيون
اهل الفردوس ثم ملائكة المرصين اياكم ان لا تغفلوا من بعد كما غفلتم من قبل نار جهنم الى
بادنكم ولا تكونن من العاقبين فل قد اشرفت شمس الوصاية وفضلت نطفة العلم والحكمة و
حجه الله العزيز الحكيم فل قد لاح نور البقاء في قطب السماء واسضاء منه اهل ملا العالمين
وقد ظهر الوجه عن خلف الحجابات واسناد منه كل من في السموات والارضين وانتم بالانوار
اليه بعد الذي خلقتم له بامعة السلطين اذا ابغوا فولى ثم اسمعوه بقلوبكم ولا تكونن
المرصين لان افتخادكم لم يكن في سلطانكم بل بقرابكم الى الله واما علم امره فيما نزل على الواح
قدس حفظ ولوان واحد منكم يحكم على الارض كلها وكل ما فيها وعليها من بحرها وبرها وجبها
وسهلها ولن نذكر عند الله ما ينفعه شيء من ذلك ان انتم من العارفين واعلموا ان
شر انه العبد في ضربه الى الله ومن دون ذلك لن ينفعه ابد ولو يحكم على الخلائق جميعين
فل قد هبت عليكم نائم الله عن شطر الفردوس وانتم في غفلة عنها وكنتم من العاقبين
وقد جاتكم الهداية من الله وانتم ما استهديتم بها وكنتم من المرصين وقد اضاء سراج الله في
مشكوه الا مروانتم ما استنورتم به وما انصرتتم اليه وكنتم على فراش الغفلة لمن الراهدين اذا
هو مو برجل الاستقامة وندركوا ما فات عنكم ثم اقبلوا الى ساحه القدس شاطي بحر عظيم
ليظلمهم لكم لنا الى العلم والحكمة التي اكرها الله في صدف صدق منير هذا خير التصح لكم واجبلو

سال مبیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

بصاغة لا تفكركم لتكونن من المهتدين اياكم ان لا تمنعوا عن قلوبكم نعمة الله التي بها تحبون قلوب
المقبلين فاسمعوا ما انصحاكم به في هذا اللوح لسمع الله عنكم ونفع على وجوهكم ابواب
وانه ليهو الرحمن الرحيم القواله با ايها الملوك ولا تجاوزوا عن حدود الله ثم استعوا بما
امرتم به في الكتاب ولا تكونن من المتجاوزين اياكم ان لا تظلموا على احد من خلق الله ولا تكونوا
سبيل العدل وانه لسبيل مستقيم ثم اصلحوا ذات بينكم وقللوا في العاكر ليقبل نصيب
وتكونن من السرحين وان ترفعوا الاختلاف بينكم لن تصابوا الى كثرة الجور والظلم ولا على
الذي يحرمون بها بلدانكم ومما لكم القواله ولا تسرفوا في ثوب ولا تكونن من السرفين
علمنا بانكم تزدرون مصافكم في كل يوم وتخلون على الرعية وهذا فوق طاعتهم وان
اظلم عظيم اعدوا با ايها الملوك بين الناس وكفوا مظالم العدل في الارض وهذا
ينبغي لكم ويلين لسانكم لو انتم من المصفين ان لا تظلموا على الذين هاجروا اليكم وادخلوا
في ظلكم القواله وكفوا من المصفيين اياكم لا تظلموا بعددكم وعساكركم وخرائكم فاطمروا
بالله باذنتكم ثم استصروا به في اموركم وما التصرا لا من عندك بنصرنا ويجوز الصبر
والارضين ثم اعلوا بان الفصحاء امانات الله بينكم اياكم ان لا تخافوا في اماناته ولا تظلموا
ولا تكونن من الخائنين سئلون عن امانته في يوم الدين نصب فيه ميزان العدل والحق
كل ذنب يحرفه ويوزن فيه كل الاعمال من كل خلق وظهر وان لن يفتضحوا بما انصحا
في هذا الكتاب لسان بيع مبين ياخذكم العذاب من كل الجهات ويايكم الله بعد
اذا لا تغدرون ان تؤمروا معه وتكونن من العاجزين فارجوا على انفسكم وانفس العباد
ثم احكموا بينهم باحكم الله في لوح قدس منبع الذي قد رقبه معاقب كل شئ وفضل به

واقعا
فيه من كل
بيننا وبين
قباي شجر
فوق خرائك
فنبغوا
فذلك
فوالله
احكام
باني
ورفع
انفك
بجدة
الشه
الك
يسو
بدا
فكيفة
ماو

سال میت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

فیه من کلتی نسیباً و ذکرى عباده الوفین ثم استبصرنا فی امرنا و نیندرا فی ما ورد علینا من حکم
 بیننا و بین احدنا با عدل و کوفرا من العادین وان لم نسموا الظالم من ظلمه و لم نأخذوا حق المظلوم
 فای شیء یفخرن بین العباد و یكونن من المفخرین الیكونن فنادکم بان تأکلوا و شربوا و یجمعوا الرجا
 فویخرنکم او الرزقین باجمار الحمر و الصفر او لؤلؤ یخسین و لو کان الاثمار یفقد الاشیاء الفاضله
 فینفعی للتراب بان یفخر علیکم لانه ینزل و ینفق علیکم کل ذلک من معدن و دبر و ولد الله کل
 ذلک فویطسه و یمخرجکم من فضله اذا فانا نظروا فی شأنکم و ما افخرنکم به ان انتم من المناظرین الا
 فوالذی فی فضله جبر و شکمکات لم یکن الفخر لکم الا بان یسمعوا سنن الله فی انفسکم و لا یغوا
 احکام الله ببنکم مبهجوا و یكونن من الراشدین ان یاملوک السجده اما سمعتم ما نطق به الروح
 بان ذاهب و آت فلما اقی فی ظلل من الغمام لم ما تقرینم به لتفوزوا بلعانه و یكونن من الغافرن
 و فرعنا انهم یقول فاد اجآ روح الحق الالی و یهو یوشدکم و انجانکم بالحق ما نوحینم الیه و کنتم یلعین
 انفسکم من الله عبین و ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بین یدیه لتسمعوا آیات الله من لسانه و
 یحکم الله الغریز الحکم و بذلک منعت شمات الله عن قلوبکم و نعمات الله عن قوادکم و کنتم فی ذلک
 الشیوات من المجرین فوالله انتم و ما عندکم سئف و ترجعون الی الله و یسئلون عما
 اکسبتم فی آباءکم فی سفر الله محشر فیہ الغلابین اجمین اما سمعتم ما ذکر فی الانجیل ان الذین
 یسولونهم و لا یارده لحم و لا بمشبهه رجل و لکن ولدوا من الله اوی ظهوروا من قدره الله و
 بذلک یثبت بان یکن فی الایامع ان یظهر من یكون علی حق من عند الله الصدور العلم حکم
 فکیف اخذ سمعتم امرنا ما استفتی منا لیطهرکم لحن عن الباطل و یطلعوا بما کنا علیه و یقرنوا
 ما ورد علینا من قوم سوء اخرین ان یاسفیر ملک البارین انیت حکم الکلمه و

سال بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

و مظاهرها التي سطر في انجيل الذي ينسب بوحنا وغفلت عما وصاك به الروح في مظاهرها
الكلمة وكنت من العاطلين وان لم تكن كذلك كيف التفتت مع سفير العجم في امرا الى ان
ورد علينا ما احترفت عنه ابياد العارفين وجرث الذموع على خدود اهل البقاء
وضحت اقدار المصيرين وعلقت ذلك من غير ان تسفر في مزارا وتكون من المستبصرين
بعد ذلك ينبغي لك بان تفحص هذا الامر وتطلع بما ورد علينا ونحكم بالعدل وتكون من العا
ستنصني آياتك وتقفى سفار ذلك وبعض كل ما عندك وتثل عما اكتسبت يدك في مظهر سلطان
عظيم وكم من سفراء سيقون في ارض و كانوا اعظم منك شانا واكرم منك معانا واكرم منك
مالا ورجعوا الى الرب وما يحي منهم على وجه الارض لا من اسم ولا من ريم وهم جنيد على
حزة عظيم ومنهم من افرط في حبيب الله واتبع الشهوات في نفسه وكان في سبل النبي والنجار
لمن آتاكين ومنهم من اتبع آيات الله في نفسه وحكم بالعدل لا يسفنه الهداية من الله
وكان من الذين هم كانوا في رحمة ربهم لمن الداخلين اوصيك والذين هم كانوا في رحمة ربهم
آياكم ان لا تفعلوا باحد كما فعلتم بنا ولا تتبعوا خطوات الشيطان في انفسكم ولا تكونوا من الظا
خذوا من الدنيا على قدر الكفاية ورجعوا ما اراد عليكم ثم انصرفوا في الامور ولا تعدوا عن
حكم العدل ولا تكونوا من العاديين ان يا ايها الملوك قد مضت عشرون من السنين
كنا في كل يوم منها في بلاد جدد وورد علينا ما لا اورد على احد قبلنا ان انتم من الناس
يجبث قلوبنا وسفكوا دما لنا واخذوا امواتنا وهنكوا احمر لنا وانتم سمعتم الكراهات وما
كنتم من الماعين بعد ذلك ينبغي لكم بان تمنعوا الظالم عن ظلمه وتحكموا بين الناس بالعدل
ليظهر عدالتكم بين الخلائق اجمعين ان الله قد وضع رقام الخلق بايديكم لتعلموا انهم

سال بیست و چهارم ظهور

۱۸۶۶ م

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

بیتهم بالحق و ما حذرنا من المظالم عن هؤلاء الظالمين وان لم نفضلوا بما امرتم في كتاب الله لن
بذکر اسماکم عندہ بالعدل وان هذا لعین عظیم انا حذرنا حکم انفسکم و ندعون حکم الله علی
المشالی الفادر القدير و عواما عندکم و حذرنا ما امرکم الله به ثم اتبعوا الفضل من عندنا و ان
هذا لسبيل مستقيم ثم التفتوا الينا بما مننا البأساء والضراء ولا تفتلوا عنا في اقل من
ثم احكموا بيننا وبين اعدائنا بالعدل و ان هذا لخبر مبين كذا ان نقص عليكم من فضنا
و بما قضى علينا لكشفوا عنا التور من شاء فليكشف ومن لم يشا وان ربي خير بصير
ان يا عبد ذكر العباد بما الفيناك ولا تخف من احد ولا تكن من الممترين فوفى
الله امره و يعلوبر هانه بين السموات و الارضين فوكل في كل الامور على ذك و توجه اليه
ثم اعرض عن الشكوبين فاكف بالله ذك ناصر و معين انا كتبنا على نفسنا نصر في الملك
وارتفاع امرنا و لكن سوجه اليك احد من السلاطين ثم ذكر حين التور و ردت في المدينة
وظنوا و كلا السلطان بانك لن تصرف اصولهم و تكون من الجاهلين قل امي و ربي
الا اعلم حزنا الا ما علمني الله بيجود و انا نصر بذالك و تكون من الممترين قل ان كان اصولكم
من عندنا فكم لن نبتعها ابدا و بذالك امرت من لدن حكيم خبير و كذا لك كذا من
قل و تكون من بعد بحول الله و قوته و ان هذا لصراط الحق مستقيم و ان كان من عند
فانوا برهانكم ان كنتم من الصادقين قل انا اثبتنا كل ما افترقا بينك و عملوا بك في كتابنا
الذي لن يبادر فيه حرف من عمل العالمين قل ايتها الركوة ينبغي لكم بان يتبعوا
اصول الله في انفسكم و ندعوا اصولكم و تكونون من الممترين و هذا خبر لكم عما عندكم
ان انتم من العارفين و ان لن يتبعوا الله في امره لن يقبل اعمالكم على قدر يقدر و يقدر

فوق مجنون ما الكلب في الحجرة الباطلة ويجزون بما علمت فيها وان هذا لصدايق بين
 نكم من عباد وعلموا كل علمم وكانوا اعظم منكم ورجعوا كلهم الى التراب ووضوا عليهم ما ضوا انتم
 في امر الله لو المنكرين وشلحون بهم وخلقون بيت النبي لو تجوز فيها لانكم لا تبصرون
 ولا حيم وتسلون عما فعلتم في اباكم وفرستم في امر الله واستكبرتم على اربابنا بعد ذلك
 وردوا عليكم بصدايق مبين وانتم شاورتم في امرهم واخذتم حكم انفسكم وتوكلتم حكم الله
 المجهين الضموم قلنا اخذتم اصولكم ونضعون اصول الله وراء طهونكم وان هذا
 على انفسكم وانفس العباد لو تكونن من العارفين قلنا كان اصولكم على العدل فكيف تاخذون منها
 ما سوى به هو يكفم وندعون ما كان محالفا لافنكم ما لكم كيف تكونن من الحاكمين اكان من انفسكم
 بان تدبوا الذي جاءكم بامركم وتخذلوه وتؤذنه في كل يوم بعد الذي ما عصاكم في اقل من ان
 يشهد بذلك من سكن في العراف ومن وادته كل ذي علم عليهم فانصفوا في انفسكم با ايتها الولا
 باي ذنب اخطبتمونا وياي جرم اخرجتمونا بعد الذي استاجرناكم وما اخرجنا نواله هذا الظلم العظيم
 الذي لو ناس ظلم في الارض وكان الله على ما انزل شهيد هل خالفتم في امركم او بالوزن
 الذي كانوا ان يحكموا في العراف فاستلوا عنهم لتكونن على بصيرة فبنا وتكونن من العالمين
 هل دخل عليكم احد بشكايه منا او سمع منا احد منهم غيرا انزل الله في الكتاب فانا نواله البصيرة
 في افعالكم وتكونن من المدعيين وان كنتم ان تعلموا بنا با اصولكم فببني لكم بان نوفرنا ونوفرنا
 الذي سمع امركم وايضا ما ظهر من عندكم ثم نادوا برون النبي تدبنا بها في العراف وصرناها
 في هذا التبل ثم استمعوا منا مطالبنا وكل ما ورد علينا وتحكمون بالعدل كما تحكمون على انفسكم
 ولو نرضوا لنا ما لا نرضونه لكم وتكونن من المحسنين نواله ما علمتم بنا لا با اصولكم ولا

وا
 ولا با
 باله
 من ل
 ولا
 بل ج
 ان ال
 الا ب
 ما ن
 سبل
 ويح
 ظن
 نزل
 للعالم
 بحكم
 ولكن
 تجدد
 ناعلمو
 سفض

سألت عبيت و چهارم ظهور

١١٤٤ م

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

ولا يا رسول احد من الناس بل بما سئلتكم انتم انتم وهو بكم يا ملا الغرضين والمنكبين ان
 بالهجر العذس طهر في قضا الناس ثم ذكر العباد بما ادبناك في الحج البقاء وروا جيل العز ولا
 من احد فوكل على الله العزيز العجيب اما تحريك عن الذين ظلموك من دون بقية من الله
 ولا كتاب صبر قل يا الله يا ملا العفلا ما جئنا لنفسد ارضكم ولكون منها من المفيد
 بل جئناكم لنتبع امر السلطان ونرفع امره وتعلمكم العكبة ونذكركم في ما نبيتم بقوله الحق فذكرا
 ان الذكر هو نفع المؤمنين وانتم ما سمعتم نعمات الرزق وسمعتهم غير سمع عن عدنا الذين
 الا يتكلمون الا بما يورثهم هو بهم رزق الشيطان لهم اعمالهم وكانوا من المفيد اما سمعتم
 ما نزل في كتاب عزيبين فان جئناكم فاسق ببناء فقتلوا فلم يندم حكم الله وادانكم فاستغفروا
 سئل المفيدين وسمعا بان من المفيدين من قال بان هذا العبد كان ان ياكل الربوا في جهنم
 ويجمع الرخا وف لفسه فلما لكم كيف تكون فيما ليس لكم به من علم وبغضون على العباد و
 ظن الثباين وكيف يكون بعد الذي انتهى الله عنه عباد في كتاب قدس حفظ الله
 نزل على محمد رسول الله وخاتم النبيين وجعله حجة باقية من عنده وهدى وذكرى
 للعالمين وهذه واحدة من المسائل التي خالفنا فيها علماء الجهم ونهينا العباد عن ذلك
 بحكم الكتاب وكان الله على ما نقول شهيدا وما ابرئ نفسي ان النفس الامارة بالسوء
 ولكن نفسي عليكم الحق لتطلعوا به وتكونن فيها من المنهين اياكم ان لا تصعوا احوال الدنيا
 تجدون منهم روائح الفل والتفان والالتفتوا الى هؤلاء وكوفا عن الزاهد
 فاعلموا بان الدنيا وزينتها وزخرفها سبغى يعنى الملك الله الملك المهيمن العزيز القدير
 منصف اياكم وكل ما انتم تشغلون به وبه تغتفرون على الناس بحضركم ملائكة الا

سال بیت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

الامر على غير الذي نرجف به اذ كان الغلاتن وبقشره جنود الظالمين ورسولون عما ابان
 في الحياه الباطله وبعرفك بما ظلم وهذا من يوم الذي بابكم والساعه التي الامر لها و
 شهد بذلك لسان صدق علم ان باملك المدينه القور الله ولا تقدر في الارض
 ولا تتبعوا الشيطان ثم اتبعوا الحق في هذه الايام القليل ستمضى ابابكم كما مضت على
 الذين هم كانوا قبلكم ورجعون الى التراب كما رجع اليه ابابكم وكانوا من الراجحين ثم اغلوا ابابا
 تخاف من احد الا الله وحدك وما ترك على الا عليه وما اعصاى الابيه وما نريد الا ما اتا
 لنا وان هذا هو الزاد لو انتم من العارفين انى انفسك روحى وجدك الله رب العالمين
 من عرف الله لن يعرف دونه ومن خاف الله لن يخاف سواه ولو يجمع عليه كل من في
 الارض اجمعين وما تقول الا بما امرت وما تتبع الا الحق بحول الله وقوته وانه يجزي
 الصادقين ثم اذكر يا عباد ارب في المدينه حين ورودك ليس في ذكرها في الارض
 ويكون ذكرى ثورين فلما وردنا المدينه وجدنا رؤسائها كالاطفال الذين يجمعون
 على الخبز للعبور به وما وجدنا منهم من بالغ لتعلمه ما علمنى الله وبلغني عليه من كل
 حكمه منبع ولذا كتبنا عليهم يعيون التمهيد كتابهم بانها عنه واغفالهم عما خلقوا
 له وهذا ما اشهدنا في المدينه واثبتناه في الكتاب ليكون تذكروا لهم وذكرى
 للاخرين فل ان كنتم شهدون الدنيا ورضيها ينبغي لكم ان تطلبوها في الايام التي
 كنتم في بطون امهاكم لان في تلك الايام في كل ان نصرتيم الى الدنيا وبعدهم منها ان
 كنتم من العارفين فلما ولدتهم وبلغ اشدكم اذا ابتعدتم عن الدنيا وقرتم الى التراب
 فكيف يحضرون في جميع الحارات على انفسكم بعد الله فان الوقت عنكم ورضت الفرضه

سال هجرت و چهارم ظهور^{۳۳۷}

واقعات سال ۱۲۱۳ هجری ۱۸۶۶ م

فقتضوا بالعلم الفائقين اسموا ما يتحكم به هذا البعد لوجه الله وما يوجد منكم من شيء
ورضى بما قضى الله له ويكون من الراضين باقوم قد غشت عن ابا علم اكثرها وما يقبض الا
ابام معدونه اذا دعوا ما عندكم من عند انفسكم ثم خذوا احكام الله بقوه لعل تصلون الى
اواد الله لكم وتكون من الراشدين ولا تفرحوا بما اوتيتهم من ربه الا رضى ولا تعمدوا عليها
فاعتمدوا بذكر الله العلي العظيم فسوف يفتي الله ما عندكم القوا الله ولا تسوا عهد الله
انفسكم ولا تكونن من المحبطين ابا علم ان لا تنكروا على الله واحبائه ثم احضروا خبا حكم
للمؤمنين الذين آمنوا بالله وآياته وتعدوا لوجههم بوجدانته والسنههم بغيره بئس ولا
يتكلمون الا بعد انه كذلك يتحكم بالعدل وتذكركم بالحق لعل تكونن من المشركين ولا تعلموا
على الناس ما لا تعلمون على انفسكم ولن ترضوا للحد الا لرضونه لكم وهذا خير الصبح لو انتم
من الساعدين ثم تحرموا العلم بينكم الذين يفعلون ما علموا ويتبعون حدود الله ^{بالحسن}
بما حكم الله في الكتاب فاعلموا بانهم سيج العدايه بين السموات والارضين ان الذين
لن يجدوا للعلماء بينهم من شان ولا من قدر اولئك غير انهم الله على انفسهم قل ناد
حقو بغير الله عليكم انه لا يقرب عن علمه من شيء يعلم غيب السموات والارض وانه بكل شيء عليم
ولا تفرحوا بما فعلتم او تفعلون ولا يما وردتم علينا لان ذلك لن يزداد شاكم لو انتم
تظفرون في اعمالكم بين اليقين وكذلك لن يغيث عنا من شيء بل يهدي الله لجزا بما
صبرا في البلايا وانه بنو اجد الصابرين فاعلموا بان البلايا والمحن لم يزل كانت ^{كله}
لاصباء الله واحبائه ثم لعباده المنقطعين الذين لا يلهيهم التجاره ولا بيع ^{عن}
ذكر الله ولا يسبقونه بالقول وهم با من العالمين كذلك جرت سنه الله من ^{مثل}

سال ببيت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

من قبل و بجزئی من بعد و طوبی للصابرین الذین یصبرون فی الباساء والضراء ولین یجزعوا من شیئ
 وكانوا علی مناصب الصبرین الساکتین ولین یأودو علینا اول نار ووه کرب فی الاسلام وین
 اول ما کوراه علی اجبا، الله هو کلا، الماکرین وودو علینا بمثل ما وودو علی المحبین من قبل ان
 حبانہ المرسلون من لدن الماکرین الذین کان فی قلوبهم الفل والبغضاء وطلبوه الدینہ فلما
 جابهم باهله فاما علیه بما فی الفهم الی ان قتلوه وقلوا اولاده وراخونه واما ووا اهله و
 کذا لک قضی من قبل والله علی ما اقول شهید وما یبیت من ذبیه لامن صغیر ولا من کبریا
 الذی سبی علی الاوسط ولعب بزمین العابدین فانظرنا اهلنا، العفلا، کیف اشتملت
 نار محبت الله فی صدر الحسن من قبل ان اتهم من المشرکین ووارث هذه الذاد الاله ان اخذ
 الشوق والاشتیاء وامنه زعام الاضطبار واخذ جذب الحجار وبلغه المعظم الذی
 انفق روحه ونفسه وکلما له وعهده الله رب العالمین فوالله هذا المعظم عند الاحلی عن
 ملک السموات والارضین لان العاشق لمن یرید ان لا معشوقه وکذا لک الطالب مطلوبه
 والمحبیب محبوبه واشتیاء ففهم الی اللغاء کاشتیاء الجسد الی الروح بل ازید من الذان
 انهم من العارفين فلجنتنا اشتملت النار فوصفها یرید ان یفک هذا الحسن نفسه کما قد
 الحسن نفسه وجبا، لهذا المعظم المسعالي العظیم وهذا مقام فنا، العبد عن نفسه بعباده
 باعه المقدر العلی اکبر واتذوا العی علیکم من اسرار العی او وعهما الله فوالله هذا المعظم لشدة
 انفسکم فی سبیل الله وینقطعون عن مواکم وتکلموا عندکم لتصلوا الی هذا المعظم بل اعز الکرام
 ولكن ضرب الله علی قلوبکم کتفه وعلی ابصارکم غشاوة لتلا تعرفوا اسرار الله ولا تكونن بها
 من المظلمین فلان اشتیاء المخلصین الی حور الله کاشتیاء الرضیع الی شربها

واقعات
 اعمد بل اد
 سین کلم
 من الدار
 ولو یضرب
 بقضی علی
 حجه الله
 ویکو علی
 قطع و
 من قطع
 تذکره
 سین
 المنقذ
 الیه فی
 عن فوه
 فلیعبر
 فوالله
 رحمه
 باملا

سال نسبت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

آمد بل ابدان ام من العارفين او كما شياؤا الظمان الى فزات العنايه او العاصي الى العفران كما
بين لكم اسرار الامر ولقى عليكم ما بينكم عما استعلمتم به لعلم الى سطر العديس هذا الرضوان تكون
من الداخلين فواته من دخل فيه لن يخرج عنه ومن التفت اليه لن يحول الوجه عن لطافه
ولو ضرب ببعوف المنكرين والمسكرين كذالك العينا عليكم ما قضى على الحسين ونزل الله با
بفضي علينا كما قضى عليه وانه لجواد كريم ما لله هبت من فعله ورائح العديس على العالمين و
حجه الله وخصر بهاته على الحدك بن احمد بن وبعث الله بعد فرما اخذوا اذاه وقلوا
ويكول عليه في كل بورد واصل فل ان الله قد في الكتاب بان باخذ الطالين اهلهم
بقطع دابر المفسدين فاعلموا بان مثل هذه الا ل بنفسها اثر في الملك ولن يعرفه بعد
من فتح الله عينه كسف البصائر عن قلبه وجعله من المهتدين فوق ظهر الله نورما
بذكره ابانا وكل ما ورد علينا ويطوبون حقا عن الذين هم ظلموا بغير جرم ولا ذنب
سبين ومن ورائهم كان الله فانما عليهم ويشهد ما فعلوا وياخذهم بدينهم وانه اشد
المنتهين وكذالك فضصنا لكم من فضر الحن والعينا عليكم ما قضى الله عن قبل لعل يتوبون
اليه في انفسكم ويوجعون اليه ويكونون من الراجين وتنبهون في افعالكم وتبسطون
عن نومكم وغفلتكم وندركون ما فات عنكم ويكونون من المحسنين فمن شاها بفضيل ومن شا
فليحرص وما على الا بان اذكرم بما فرطتم في امر الله لعل تكونون من المتذكرين اذا ما اجبوا
فولم ثم ارجعوا الى الله وتوبوا اليه ليرحمكم بفضله ويعفر خطاياكم ويعصو جرمكم وانه
رحمه غضبه واحاط بفضله كل من دخل في فضر الوجود من الاولين والاخرين
باملأ الوكلاء اطنتم في انفسكم بان اجنناكم لنا خذ ما عندكم من خايف الدنيا ومناعها

سال بسیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

الا فوالدی نفسی سید بل لعلوا ابا ما متخالف السلطان امره وما تكون من العاصین علیها
واضنوا بان کل خزان الارض من الذهب والفضة واما ان علیها من جواهر غریبین لم
یکن عند الله واولیاءه واجبانہ الا کلف من الطین لان کل ما علیها سفوف پیغی
الملك لله المصدّر الجمیل وما یضی لن ینفعنا ولا اناکم ان انتم من المتفکرین فوالله
ما نکتب فی القول وما نکتب الا بما امرت ویشهد بذلك هذا کتاب بنفسه ان انتم بما ک
فیه من المتذکرین وانتم لا تبعوا هو لکم ولا ما العی الشیطان فی انفسکم فاتبوا امر الله فی
ظاهرکم وابطانکم ولا تكونن من العاقلین هذا خبر لکم عن کل ما اجتمعوا فی بروتکم و
وطلبوه فی کل بکر وعشی سفوف الدنیا وما انتم شرون به فی قلوبکم وتضخرون بین
الخلائن اجمین طهر و امرات قلوبکم عن الدنیا وما فیها لتطبع فیها انوار تجلی الله
وهذا ما ینفیکم عما سوس الله ویدخلکم فی رضو الله الکریم العالی الحکیم وقد ایتنا علیکم
ما ینفعکم فی الدین والدنیا ویهدیکم سبیل النجاه ان انتم من المصلین ان با ایتها
السلطان اسمع قول من ینطق بالحی ولا یبرید منک جزاء عما اعطاک الله وكان علی
قطاس حق مستقیم ویدعوک الی الله ربک ویهدیک سبیل الرشید والفلاح
لتکون من المفلحین ایاک با ایتها الملك لا یجمع فی حولک من هؤلاء الوكلاء الذین
لا یبعون الا هو یهم وینذروا امانا لهم وراء ظهورهم وكانوا علی خبانة مبین
فاحسن علی العباد کما احسن الله لک ولا بدع الناس وامرهم بین یدي هو لا اتقوا الله
وکن من الشقیین فاجمع من الوكلاء الذین یجهدونهم وروانح الایمان والعدل ثم شاورهم
فی الامور وخذ احسنها وکن من المحسنین فاعلم وایض بان الذی یمن یجد عند ربنا

واقعا
الدنیا لم یکن
لن یجوز غیر
کفک ولا
ولا ما انهم
ابری البغی
وکن فی حقیق
من کان لله
لوسیع قول
لجمین
امرک فی کف
ان فی ذ
للمسلمین
حین و
الذی یطلب
یحیی
امرک و
یحیی انک
بالله ثم

سال بیت و چهارم ظهور

۱۸۶۶ م

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

الدیانة لم یکن عندک الامانة والصدق وان هذا الحق یباین ورحم الله نجان السلطان
 لن یجوز عن شیء ولین یقو فی امور الناس وما کان من المفسدین انک ان لا یتبع نظام الامور
 کذاک ولا یظن بهم ولا یکن من الغافلین وان الذین یجدون لولهم الی غیرک فاحذرونی منهم
 ولا یاعنهم علی امرک وامور المسلمین ولا یجعل الذیب راعی اغنام الله ولا یتبع محبته
 ایدی المبغضین ان الذین یخافون الله فی امره لن یطع منهم الامانة ولا الذیانة وحببت
 وکن فی حفظ عظیم لئلا یورد علیک کفرهم ورضهم فاعرض عنهم ثم اقبل الی الله ربک المرزب الکرم
 من کان لله کان الله له ومن توکل علیه انه یجریه عن کل بائسة ومن شرک کل مکارمهم ویک
 لو یتبع قولی ویبضع بضحی برغبت الله الی نظام الذی یقطع عنک اید کل من علی الار
 اجمعین ان بالک اتبع سنن الله فی نفسك ویا وکانک ولا یتبع سنن الطالبین خدام
 امرک وکذاک ویتبضع امدادک ثم استفسر عن کل الامور بنفسک ولا تعقل عن شیء
 ان فی ذالک لخبیر عظیم ان اشکر الله ربک بما اصطفاک بین بریه وجعلک سلطانا
 للمسلمین ویتبعی لک بان تعرف ندر ما هیبک الله من بدایع جوده واحسانه وشکره فکل
 حین وشکرت ربک هر حین احبانه وحفظک عباده وصیانه ثم من هو لا الخا
 لذلک یطلبهم احد ثم اجراء حکم الله بینهم لتکون فی شریع الله لن الراسخین وانک لو
 یجری انهار الصدق بین رعیتک لیتصرک الله بجنود الغیب والشمساده ویتوکل علی
 امرک وانه ما من الله الا هولاء الامر والخلق وان الیه مرجع عمل المخلصین ولا یظن
 بجزائک فاطمین بفضل الله ربک ثم توکل علیه فی امورک وکن من المؤمنین فاعلم
 بالله ثم استعن من غنائه وعند خزائن السموات والارض یعطی من یشاء ویبغ

٣٤٢
سال بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

١٨٦٤ م

عن نبأ، لا إله إلا هو العنق الحيد كل نصر الذي أب حبه و ضعفا الذي ظهوره سلطانة
 وكل من وجوده من التألمين ولا تفرط في الأمور فاعمل بين خدامك بالعدل ثم انفق
 عليهم على قدر ما يحتاجون به لا على قدر الذي يكرهونه ويجلبون زينة لا أنفسهم ويؤتمروا
 بغيره في أمور التي لم يحتاجوا بها ويكون من السفهين نأيرك بينهم على خطايا ^{سواء}
 بحيث لم يحتاج بعضهم ولكن يكثر بعضهم وان هذا لعدل بين ولا يجعل الأخر ^{صفت}
 ابدى الأزالة ولا تسلط الأدي على الأخر كما شهدنا في المدينة وكنا من الشاهدين و
 انما وردنا المدينة وجدنا بعضهم في سعة وغناء عظيم وبعضهم في ذلة وقصر مبين وهذا
 إلا ينبغي لسلطنتك ولا يليق لشأنك اسمع نصي ثم اعدل بين الخلق ليرفع الله اسمك ^{بالعدل}
 بين العالمين أبان ان لا تفرقوا، الوكلاء ولا تحب الرعية اتق من جميع الفتن والأ
 في الأسماء وكن لهم سلطان شفق لا تفرق في الأرض فنبغي لخصرك بان يحفظ
 كترك من يد هو الأ، الأديين ثم تحبس من امرهم واحولهم في كل حول بل في كل ^{شأن}
 ولا تكن عنهم من العاقبين ثم انصب ميزان الله في مقابلة عينيك ثم اجعل نفسك
 في مقام الذي كانت نواه ثم وزن اعمالك به في كل يوم بل في كل حين وحاسب
 نفسك بل ان ضايت يوم الذي لن يفرق فيه رجل احد من خشيته الله ^{بصواب}
 فيه ائمة العاقبين وينبغي للسلطان بان يكون قبضه كالنفس ^{يعطى} كل شئ
 كل ذبح حقه وهذا لم يكن منها بل بما نذر من لادن مقدر نذير ويكون رحمه كما
 ينفع على العباد كما ينفع السحاب امطار الرحمة على كل ارض ابر من تدبر عليهم أبان ان
 لا تظن من احد امرك ولم يكن لك احد كمثلك على نفسك كذلك نيتك لك ^{كلما}

سال بیت و چهارم ظهور ^{۳۴۳}

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق ۱۱۶۶ م .

کلمات العکبة وطمع علیک ما قبلک عن شمال العظم الی یمن الدل و یهدیک الی شاطیئ فریب
کل ذلک من سریر الملوک الذین سفوک فی الملک و کانوا ان یعدوا بین الناس و
یسکروا علی مناهج عدل فویم انک ظل الله فی الارض فاضل ما یلیق لهذا الشأن المتسا
العظم و انک ان تخرج عما الضیاک و علمناک لتخرج عن هذا الشأن الاعراض فاد
الی الله بقلک ثم ظهر عن الذیبا و زخرفها و لا تدخل فی حب المغایرین لانیک لو دخل
فی حب الغیورین یشریف علیه انوار تجلی الله لان الله ما جعل لاحد من قلبین و
ما نزل فی کتاب فویم و لما جعله الله واحدا یبغی لمحضرک بان لا تدخل فی حبین اذا
تمت بحب الله و اعرض عن حب ما سواه لیدخلک الله فی لجة بحر حدیثه و یجعلک من
فوالله لم یکن مقصودی فیما الضیاک الا لترفیقک عن الاشیاء الفانیة و ورودک فی
جیرت الباقیة و تكون فی باذن الله لمن الحاکمین اسمت باقیها الملک اورد
علینا من وکلواک و ما عملوا یا ام کنث عن العاقبین و ان سمعت و علمت ما ^{نعمت} ^{من}
من فعلهم و رضیت لمن اجاب امرک و اطاعتک ما لا یرضی لاهل ملکة احد من اللد
وان لم یکن مطلقا هذا اعظم من الادی ان انت من المنفین اذا اذکر لمحضرک لتطلع باورد
علینا من هرکلا الظالمین فاعلم باننا اجننا بامرک و دخلنا مدینتک بفریبین و اخبرنا
عنها بذله التی من تعاس به ذلله فی الارض ان انت من المطلعین و اذهبوا الی ان اد
فی مدینة التی لمن یدخل فیها احد الا الذین هم عصوا امرک و کانوا من العاصین و کان
ذلک بعد الذی ما عصیناک فی اقل من ان فلما سمعنا امرک الطغناء و کفنا من المطعین و ما
دعوا فینا حق الله و حکمه و لا یما نزل علی الانبیاء و المرسلین و ما رجوا علینا و فعلوا

سال بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

بنا ما لا نعلم علم على علم ولا يؤمن على كافر وكان الله على ما اقول شهيد وعلم حين
اجرا جينا عن مدنيك حملونا على خرد والى تحمل عليها العباد انما لهم واوراهم كذا
فلو بانا ان كان حضرتك من المختارين واذهبوا الى ان اردونا في بلدة العصاة
على نعمهم فلما وردنا ما وجدنا فيها من بيت لنكن فيها لذلنا في تحمل الذي لم يكن
فيه الا كل ذي اضطراب غريب وكتاف ابا ما سعدودة واشد علينا الامراض
المكان لدا ساجدا بيوت التي ركوها اهلها من شدة بردها وكانوا من النادرين
ولم يكن فيها احد الا في الصيف وانا في الشتاء كنا فيها من النادرين ولم يكن
وللذين هم كواسي من كوة لفضهم عن البرد في هذا الزمجرها فباليت عالمونا باهوا
الوكلاء بالاصول التي كانت بينهم فوالله ما عالمونا الا بحكم الله ولا بالاصول
يدعون بها ولا بالوعود التي كانت بين الناس ولا بقواعد او مل الا ارض حين
يدخل عليهم من غير السبل كذالك وورد علينا من هو لا وفد كراه لك لسان
منع كل ذلك وورد على بعد الذي ندبهم بامرهم وما خلفت عن حكمهم لا
حكمهم يرجع الى حضرتك لدا جينا هم فيما امرنا وكننا من المحبين كما فهم نوا حكم الله
في انفسهم قال وقوله الحق ما خفض جناحك للؤمنين كما انهم ما اذروا شيئا الا
واحدة انفسهم ولن يجمعوا صبيح الفجر ولن يدخل في آذانهم صبح المظلومين كما
ظنوا في انفسهم بانهم خلفوا من التور وودونهم من الرب فباس ما ظننا
خلفنا من ما مهين بانها الملك فوالله ما اردنا ان اشكو منهم في حضرتك
اشكوتني وخرني الى الله الذي خلفنا واياهم وكان علينا وعليهم شاهد وكن

سال ٣٤٥ هجری بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ١٢١٣ هجری ١٨٦٦ م

بل اید ان اذکریم باعما لهم لعل لا یصلوا باحد کما فعلوا بنا و لعل یكون من المتذکرین
بلک با ما واضطررنا و الشدة التي احاطتنا من کل الجهات و كذلك تمضى راحتهم و الخیر
الذی کانوا فیه و هذا من حق الذی لا ینکوه احد من العالمین و بعضی سکونا علی التمام
بصدک الذل و جلوسهم علی سریر الغرة و بحکم الله بیننا و بینهم و هو خیر الحاکمین و نکره
فیکل ما ورد علینا و نصبر ما مضى و بعضی و علیہ فوکلت و الیه فوضت امری و اینه
توفی اجور الصابون و المتوکلین له الامر الخلق یفر من ثناء و ذم من ثناء و ذم
عما شاء و اینه فهو العزیز العذیر اسمع یا سلطان ما الفینا علی حضرتک ثم اضع انفا
عن ظلمهم ثم اقطع ایدیهم عن رؤس المسلمین فوالله و رد علینا ما الا یجرح الفلم
علی ذکروه الا بان یجرح راحته و لکن یقدر ان یسمع اذان الموحدين و یبلغ امرنا الی
مقام الذی بکت علینا عبود اعدائنا و من ورائهم کل ذمی یصر صبر سب الدنیا
توجهنا الی حضرتک و امرنا الناس بان یدخلوا فی ظلمک لتکون حصنا للموحدين
اذا لفتک یا سلطان فی شیء او عصیتک فی امر او مع ذواتک الذی کانوا ان یحکوا
فی العرف باذنتک لا فوردت العالمین ما عصیانک و لا آباهم فی اقل من لمح البصر
ولا اعصیتک من بعد اشاء الله و اراد و لو یورد علینا اعظم مما ورد و ندعوک
بالقیل و النهماد و فی کل بکورد و اصل لموظفک الله علی طاعته و اجرا حکمه و یحفظک
من جنود الشیاطین اذا فاقل ما شئت و لا ینس حکم الله فی کل ما اردت او شئت
و قل الحمد لله رب العالمین ان باس فی العجم فی المدینة ازیمت بان الامر کان بیدک
او بیدک امر الله بجنی و ذلک و بافادی و انما فی نفس ما طنت فی نفک و کنتم

سال سنیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هجری

۱۸۶۶ م

من الظالمين انما من الله الا هو يطهره ويصوبه هانده وثبت ما اداد ويرفضه الى مقام الذي
ينقطع عنه ابدك وابد المرصين هل ظن بانك نجزة في شئ او ينف عن حكمه وسلطان
او يظن ان يقوم مع امره كل من السموات والارضين لا يوفيه الحق الا بجزء شئ مما خلق
فارجع عن ظنك ان الظن لا يغني عن الحق شيئا وكن من الراجعين الى الله الذي خلقك
ووزنك وجعلك سفير المسلمين ثم اعلم بانه خلق كل من السموات والارض بكلمة امره
وما خلق بحكمه كيف يقوم معه فبحان الله عما انتم تكفرون يا عملا المبيضين ان كان
الامر حقا من عند الله لن يغير احد ان يسمعه وان لم يكن من عندك فكيفه علماءكم والذين هم
السبقوا هو بهم وكانوا من المرصين اما سمعت ما قال عمر بن الخطاب من قولي وحكي الله
عنه لبيبه الذي اصطفاه بين خلقه وارسله عليهم وجعله رحمة للعالمين قال قوله
لئن اتقاون رجلا ان يقول ربي الله وقد جانتكم بالبينات وان يكاذبا فاعلمه
كذبه وان يك صا دقا يصيبكم بغض الله بكم وهذا ما نزل الله على حبيبه في كتابه الحكيم
وانتم ما سمعتم امر الله وحكمه وما استنصحتهم بنصح الذي نزل في الكتاب وكنتم من الغافلين
وكم من عباد قلتموهم في كل شعور وسنين وكم من ظلم اولئك بشئ في ايمانكم ولهم من
شبهها عين الابليس ولن يجبر مثلها احد من المورخين وكم من وضع يدي من
غيرهم ووالدروكم من اب قتل ابنه من ظلمكم باملا الطالمين وكم من اخذ حجت
في خلاف اجنهما وكم من امراه بعيت بغير زوج ومعين وادبتم في العلم الى مقام الذي
قلتم الذي ما تحرف وجهه عن وجه الله العلي العظيم فباليت قلتموه كما افضل لنا
بعضهم بعضا بل قلتموه بغير الذي اذات بمثله عبون الناس بكت عليه السماء

سال مبيت و چهارم ظهور ^{۳۴۷}

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

وضعت افئدة المتفرجين اما كان ابن نبيكم واما كان نسبه الى النبي مشتمها بئسكم
فكيف تعلم به ما لافضل احد من الاولين فوالله ما شمر مدعين الوجود بمثلكم لئلا يكون
ابن نبيكم ثم امرحون على مفاعدكم وتكونن من الفرحين وتلعنون الذين هم كانوا من قبل
وفعلوا بمثل ما فعلتم ثم عن انفسكم لمن العافلين اذا تانصفت نفسك ان الذين نسبو
وتلعنواهم هل فعلوا بغير ما فعلتم اولئك ثلوا ابن نبيهم كما قتلتم ابن نبيكم وجرحتم
ما جرى منهم فما الفرق بينكم باسلاف المفسدين فلما قتلوه قام احد من اجائه على العصا
ولن يعرفه احد واخفى امره عن كل ذي روح ورضى منه ما امضى اذا ينبغي بان
يملأوا احد في ذالك بل لو صرا انفسكم في ما فعلتم ان انتم من المنصفين هل فعل احد
من اهل الارض بمثل ما فعلتم الا فوريب العالمين كل الملوك والسلاطين ووزراء
ذرية نبيهم ورسولهم ان انتم من الشاهدين وانتم فعلتم ما لافضل احد واذ كنتم ما
احترقت عنه اكياد العارفين ومعذالك ما ينبتهم في انفسكم واستغفروا
من فعلكم الى ان تمتم علينا من دون ذنب ولا جرم مبين اما تخانين عن الله
الذي خلقكم وتوبكم وبلغ اشدكم وجعلكم من المسلمين الى عبي نبيهم هون في
انفسكم ولا تستعطلون في خوائكم ولا تقولون عن نوكم وغفلتكم وما تكونن من
المتبجين وانت فكري في نفسك مع كل ما فعلتم وعلمتم هل استطعتم ان تمخذوا نادر
او طغضوا نادر تجلبه التي استصانت منها اهل الحج البقاء واستجذبت عنهما
افئدة الموحدين اما سمعتم بدالله فوق ابيكم وتقدمه فوق ابيكم وانما لهو الفاعل
فوق عباده والغالب على امره يفعل ما يشاء ولا يبطل عما شاء ويحكم ما يريد هو ^{المصدر}

سال بیت و چهارم ظهور^{۳۴۸}

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

المصدق القدير وان يؤمنوا بذلك لم يزلوا يفتنون اعمالكم ولا يكونون من الساكنين وفي كل يوم
يحدثون لهلكم كما فهمت علي في تلك الايام بعد الذي ما دخلت نفسي في هذه الامور وما
كنت مخالفا لكم ولا معارضا لكم الا ان جعلتوني مسجوناً في هذه الارض البعيدة ولكن
فاعلمتم اني بان بذلك لن يبدل امر الله وسنته كما لم يبدل من قبل من كل ما اكتسب
ايديكم وايدي المشركين ثم اعلوا باي ملك الامم بانكم لو تفضلون بيوم الله احد مني في
من سنة التي قد حلت من قبل ولو تجدوا السنة لا من يبدل ولا من يحوّل الشهادة
ان تظفروا نور الله في ارضه ابي الله الا ان يتم نوره ولو انتم تكوهون في انفسكم وتكونون من
الكارهين وانتم يا سفه تفكرتم فيك اقل من ان تم انصف في ذلك باي جرم افرغ علينا
عند هؤلاء الوكلاء وانبت هوالك واعرضت عن الصدق وكنتم من المضمرين بعد ذلك
ما عاشت وما عاشت وما عاشت وما عاشت وما عاشت وما عاشت وما عاشت وما عاشت وما عاشت
وفي ذلك المجالس لم يجد الفرصة احد يفتح اللسان ويشتمك بالبيان حتى يعرف
او عقائد وانتم تصدقون في ذلك لو تكونون من الصادقين وفي غير ذلك المجالس ما
دخلت المرات ان ابراهيم غيرك منذ لك كيف افضت علي لا سمعت مني اما سمعت
ما قال غير رجل لا تقولوا لمن اتى اليكم السلام لس عرضاً ولا تطردوا الذين يدعون ذم
بالغداة والعشي يهودن وجهه وانتم خالفت حكم الكتاب بعد الذي حسبت نفسك
من المؤمنين ومنذ لك هو الله لم يكن في قلبي بغضات ولا انقض احد من الناس ولو وردتم
علينا ما لا يطيقه احد من المؤمنين وما امرى الا اياه وما نزلت الا عليه فوقف
اياكم واياهم الذين هم كانوا البرم على عزور مبين وتجمعون في محض الله وتثلون

٣٤٩
سال بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هجری قمری ۱۸۶۶ م

عما اکسبتم بايديكم وتجزون بها نفس شوى العالمين فوالله لو اطلع بها ضلت ليلتي على نفسك
لنقر الى الله ويضع في ايامك الى ان يعفرك الله لك وانه لو اذكريهم ولكن انك لن توفى بذلك
لما اشتغلت بذالك ونفك وجهك الى تعارف الدنيا الى ان يفارق الروح عنك اذا
عرفت ما الصناعات وتجدي اعمالك في كتاب الله ما ترك فيه دونه من اعمال الخلق من اجدبت
فما سئضض بنصحي ثم اسمع قولى بجمع فواذك ولا تغفل عن كلامي ولا تكن من الغرضين ولا
تفخر بما اوتيت فانظر الى ما نزل في كتاب الله التهنيت العزيز فلما نزل عما ذكره فيه تفخرا عليهم
ابواب كل شئ كما فتح عليك وعلى امثالك ابواب الدنيا وخرقها اذا ما سطر ما تولى في آخر
هذه الآية الباطنة وهذا وعد غير مكذوب من عند حكيم ولم ادري انى صراط اتم نعمت
وعليه تمسكون باعلام المغضوبين اما ندعوك الى الله وتذكركم باياته وتبشركم بلغائه وتبشركم
اليه وتبشركم من بدائع حكمه وانتم تطردونها وتكفرون بما صفت لكم السنم الكذبة وتكون
من المبرزين واذا اطهرنا بينكم ما اعطانا الله بعبودته تقولون ان هذا الاصحاح من كتاب
قالوا امسك من قبل ان انتم من الشاعرين ولذا منعتم انفسكم عن فضل الله وفضله ومن
تجدد من بعد الى ان يحكم الله بيني وبينكم وهو الحكم الحاكمين ومنكم من قال ان هذا هو
ادعى في نفسه ما ادعى فوالله هذا لبهتان عظيم وما انا الا عبد امتت بالله وابانه ورسوله
وملائكته ويشهد حسنته لسانى وقلبي وظاهري وباطنى بانه هو الله لا اله الا هو
ما سواد مخلوق بامره ومن جعل باذنه لا اله الا هو الخالق الباعث المحيي المميت و
لكن انى حدثت نعمه التي انعم الله بعبودته وان كان هذا لجهنم فانا اول المجرمين و
اكون بين ايديكم مع اهلى فافعلوا ما شئتم ولا تكونن من الصابرين لعل ارجع الله

الى الله ربي في مقام الذي يحلوه فيه عن وجههم وهذا منهم المولى والسيدي ركني بالله على
 نفسي لعلمي وخبري ان باسفير فاجل محضك بين يدي الله انك لو لم اذنه لكانت ثم اصف
 في امرنا باق حرم فنت علينا وان تربت بين الناس ان تكن من المصنفين ما خرجت من
 الظهران بامر الملك وتوجهنا الى العراق باذنه الى ان وردنا فيه وكنا من الواردين ان
 كنت مقصرا لم اطلبنا وان لم اكن مقصرا لم اوردتم علينا ما لا وورد احد على احد من
 وعبد وورد في العراق هل ظهر مني ما يصد به امر الدولة وهل شهد احد منا سفارا
 فاسئل اهلهما لكون من المستبصرين وكنا فيهما احدى عشرين الى ان جاء سفيركم الذي
 لن يحب العلم ان يجرى على اسمه وكان شرب الخمر ويوكب المغوي الفحشاء وقد فوضه
 وافسد العراق ويشهد بذلك اكثر اهل الزوايا لو سئل عنهم وتكون عن السائلين
 كان باخذ اموال الناس بالباطل وركب كل امرئ به وراكب كل ما فيها عنده
 ان قام علينا بما اتبع نفسه وهو ان رسالتك منهم مع الظالمين وكتب اليك ما كتبنا
 وانت قلت منه واتبع هوا من دون بينة ولا برهان مبين وما تبنت
 وما تحصت وما تحست ليطهر لك الصدق عن الكذب والحق عن الباطل وتكون
 على بصيرة بغير ما سئل عنه عن السفراء الذين كانوا في العراق وعن ورائهم عن ورا
 البلدة ومشرها ليجحص لك الحق وتكون من الظلمين فوالله ما خالفناه في شيء
 الا غيره وانبعا احكام الله في كل شأن واكلنا من المفسدين وهو بنفسه يتهد
 اوردان باخذنا ويرجعنا الى العجم لا ارتفاع اسمه كما انت اذ كتبت هذا التمهيد لاجل
 ذلك وانت وهو في حد سواء عند الله الملك العظيم ولم يكن هذا الذكر اليك
 لكشف

لكشف عنى خسر
 نقل ثنبتة في
 الله الذي خلق
 في هذه الايام الف
 العدل بقلبك
 في امر واسع حكم
 به في ايامك وه
 المتذكرين فالله
 قد رزق الله لمن على
 لا ينبغي ان ي
 ولا مثالك ان
 في الله وانفطعو
 وكذلك ينبغي على
 المديته قد جنت
 وما حضرتم بين
 شمس الولاية قد
 السما وانتم عن
 فاعلموا بان مشا

٣٥١
سال بسيت و چهارم ظهور

واقعات سال ١٢٨٣ هـ ق ١٨٦٦ م

لكشف عنى ضرب او توسط لى عند احد لا فرب العالمين ولكن فضلنا لك الامر
لعل ننبه في فضلك ولا نورد على احد مثل ما اوردت علينا ونكون من النائبين الى
الله الذى خلقت وكلمتى ونكون على بصيرة من بعد وهذا خبرك عما عندك وعن
في هذه الايام القليل اياك ان لا تقص عنك في مواقع الاضاف وتوجه الى شطر
العدا بفيلك ولا تبدل امر الله وكن بما نزل في الكتاب لمن الناطقين ان لا تتبع هواك
في امره واتبع حكم الله وبتك المنان القديم سرجع الى التراب وتنبى نفسك ولا ما
به في ايامك وهذا ما ظهر من لان صدق ينبع اما ذكرت بذكر الله من قبل لتكون
المذكورين قال قوله الحق منها خلقناكم وفيها نعيدكم ونسرها اخرجكم اياه اخرجي وهذا
فدرة الله لمن على الارض من كل عرين وذليل ومن خلق من التراب وبعاد ويخرج منها
لا يفتعل ان يتكبر على الله واوليائه ويفخر عليهم ويكون على غرور عظيم بل يتعبدك
ولا مثال ان يتبعوا لمظاهر التوحيد ويخضعوا اجاح الذل لثمنين الذين انصرفوا
في الله وانقطعوا عن كل ما تشغل به الفخر العباد وبعدهم عن صراط الله العزيز الحميد
وكذلك لطفى عليكم ما ينفعكم وينفع الذين هم كانوا على ربهم من المتوكلين ان ياتى
الدينه فدرجناكم بالحق وكنتم في غفلة من ذلك كانكم في عشوات انفسكم يفتون
واحضرتهم بين يدي بعد الذي كان هذا خبرا لكم عن كل ما انتم به تعملون فاعلموا بان
شمس الولاية قد اشرقت بالحق وانتم عنها معرضون وان فر الهداية قد ارفع في
السماء وانتم عنه محجبون وبهم العنائة قد يرفع عن افق القدس وانتم عنه بعدون
فاعلموا بان ما جعلكم الذين انتم تفتنون انفسكم اليهم ثم بهم تقفرون وتذكروهم

بالليل والنهار ثم بانارهم يفتنون لو كانوا في تلك الايام لبطون حولي في الشان
 في كل عشى وكور وانتم ما توجهتم بوجهي في اقل من آن واستبكرتم او عظمتم عن هذا المظفر
 الذي ابلى بين يدي الناس بحيث يفعلون به ما يشاؤون وما تصحتم عن حاله وما انفستم
 عما ورد علي وبذلك منعتم انفسكم عن ارباح القدس ونمات الفضل عن هذا الشطر من
 الشهر وكانكم تعلمون بالظاهر ونسبتم حكم الباطن وتقولون بالقول ما لا تفعلون
 تحبون الاسماء كما كنتم اعتدتم عليها ولما تذكرون اسما شاخكم ولو بانتم احد مثلهم او
 فوهم اذ انتم عنه تفرون وجعلتم باسما نفهم لانفسكم افتخارا وضا صبا ثم بها تعبون
 وتفتنون ولو بانتم ما شاخكم باجمعهم لا تخلون ايديكم عن ايساركم واليهم لا يفتنون
 ولا تتوجون وانما وجدناكم كما وجدنا اكثر الناس عبدة الاسماء يذكرونها في ايامهم و
 يستغلون واذا ظهر سببها انما هم يعرضون وعلى اعقابهم يفتنون كما انتم عرنا
 واحصينا اعمالكم واشهدنا كل ما انتم اليوم به تعلمون فاعلموا بان الله لن يقبل اليوم
 منكم نكركم ولا ذكركم ولا توجهكم ولا حنكم ولا امر بفتلكم الا بان تجدوا عند هذا العبد
 ان انتم تسمرون بالله تدعيت شجرة الولاية وفصلت نطفة العليية وظهرت
 والاية الله المهيمن الصوم القواءه ولا تتبعوا هوكم واتبعوا حكم الله في ايامكم و
 ما انتم عليه من ذاب الطريق للهندوا بانوار الصلابة وتكون من الذين هم الى
 مناجح الحق يسعون ان با حكماء المدينة وفلا سفه الارض لا تغرنكم الحكمة بالله
 المهين الصوم فاعلموا بان الحكمة هي خشية الله وعزايته وعزبان فطاهر نفسه
 هذه الحكمة التي لن بناها الا الذين هم انقطعوا عن الدنيا وكانوا في رضوان الله هم

واقعات
 هم يسكرو
 ويصنعون
 سمعتم بناء
 آمنوا وعنه
 هم الى رحمة
 تسلون
 عليها سجد
 الحكمة عن
 حضرم عنه
 ان انتم تعلم
 وما حضرم
 تسعون
 تحب هو
 عن حدود
 يغنيكم بل
 الى الله وم
 عن كليا هم
 لمن العى الي

سال ببيت و چهارم طور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

هم بسكون ء انتم اعظم حكمه ام الذي صنع القمر كان يطلع من بين يدي في حين انهم
ويصنعي منه ثلثه فرا سخ من الارض ومحا الله اناوه واجعه الى التراب وانتم
سمعتم نيا ارجبئذ تسعون وكم من حكما كانوا مثله ارفوه ومثلكم اوفوكم ومنهم
اسموا ومنهم اعرفوا واشركوا والذين اشركوا هم في النار كانوا يخالون والذين هم اسما
هم الى رحمة الله كانوا يرجعون ان الله لا يسل عن صنائعكم بل عن ايمانكم واعمالكم
تسألون ء انتم اعظم حكمه ام الذي خلقكم وخلق السموات وما فيها والارض من
عليها سبحان الله ما من حكم الا هولاء الخالق ولا امر يعطي الحكمة من شيا من خلعة و
الحكمة عن شيا من برية وانه ليهو المعطى المانع الكريم الحكيم وانتم يا معشر الحكماء ما
حضرتم عندنا لتسموا نعمات الروح وتعرفوا ما اعطاه الله بفضله وان هذا ناس
ان انتم تعلمون ولو حضرتم بين يدينا لعلمناكم من حكمه التي تقنون بها عن دين
وما حضرتم وفضي الامر ونهيت عن اطهارها من بعد ما نبيونا بالتحرك انتم
تسمون وكذلك قالوا من قبل وفضي بحبهم وهم حينئذ في النار يصرخون بعض
نحب هو كذا وهذا ختم من لدن عزيز قديم اوصيكم في احمر القول بان لا يجاوزوا
عن حدود الله ولا يلفظوا الى قواعد الناس وعاداتهم لانها لا يبين ولا
يعنيكم بل بين الله انتم تطوفون ومن شاء فليخذ هذا النصح لنفسه سبيلا
الى الله ومن شاء فليرجع الى هويته ان ربه لغني عن كل منج السموات والارض
عن كلما هم يقولون او يعملون واختم القول بما قال الله جل وعز لا تقولوا
لن الفى اليكم السلام لس مؤمننا والسلام عليكم باملا المسلمين والمحمد لله

سال سميت و چهارم ظهور^{۳۵۴}

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

رب العالمين ۱۵۲

سورة الاحقاب

بسم الله البهي الابهى الابهى ح ب اسمع ندا الله من جهة العرش بابا
 مهين مقدم عظيم لعل تقلب بكلك الى مولاك ونضع بسلطان الاميرين السموات
 والارضين ولنكون قادرينفك بحيث لو يجا ذلك كل من على الارض باسباب
 شاحدا خبر انك نقابلهم ولن نخاف منهم ونستغنى عنهم باسحق العفو القادر
 المعذر القدير وانك انت تعلم ما ورد علينا بما اطلعت في سفرك بما اطلع احد
 من العالمين لان لم يكن عندنا حين الذي هاجرنا الى الله المهين الصوم القدير
 من ذوق بصير الا انت لدا النفس وعرفت ما كعرفه احد من هؤلاء المدعين و
 هذا من خمر اذى اخضك الله بها فاشربك نفسك سرا لئلا يطلع بها احد
 من هؤلاء الغافلين ثم اشكر الله بما عرفك ما لا عرفه احد من اهل الدنيا
 واخذ يدك بايدي القدره ونجاتك عن بر الغفلة وانته ما من له الا هو وانته
 لولى المقربين نا الله المحو لم يكن كاس السرور احسن عما ندرناها لك اذا ناسبت
 عنهما ثم اسقم على الامر ولا تكن من الخائفين ثم انظر بطرف الطرف الى الذين
 هم يدعون بابا انا بابا الله المهين الغريب القدير فاذا نزلت من اخر واسمه
 العلى المعذر العظيم اذا فورا عنده ثم اسكبروا عليه وكانوا اسد نقانا من امم
 الغيل ان انت من العارنين فلنا الله المحو قد حملنا ما لا حمله الجبال ولا
 وما فيها ولا الارض وما عليها ولا حول عرش عظيم فلنا الله لن نطفئ الامواج

سال بیت و چهارم ظهور^{۳۵۵}

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

ولان مجادک الاشجار ولا الامتاد ولا ماکان ولا ما يكون ولا جنود الغیب من
ملا العالمین قل ناله اذ اذ یکبک عبود العظم ثم عبود اهل البقاء ثم اهل جنه الخلد
فی غرفات المحراء ثم اهل سفائن الکبریا . خالف الحج المقدرین ان باجیب فوف نجد
استدلال المعرضین بما استدلوا به اولوا القران من قبل بل اذین من ذالک ^{کلمه} وحق
على نذاتک لشهد وخبر فوف فسمع منهم کالاسمع عن علماء القران ولا من جهلا
ولا من لذنهم یکسبون بالاسواق ناله الحق ان هذا فظلم عظیم فلناله ان هذا
لهو الذنب لهم من قبل وان ما دوت قد خلقت بامری ان انتم من الشاهدين فل هل
فستکبرن بالذنب به طهرت اسمائکم وعلت وبنکم ناله هذا فی منکم على الله ^{لمهین}
الغریز العلم اما و انتم سلطه الله و قدرته ثم عظمه الله و کبرایه ثم سطوه الله و
اجلاله عبت ابعادکم با ملاء المظن هل کان من ذی روح لبضول لم اوبم ا
نطق بین بیننا الا ففنى الغریز العلم ذلك کل الرقاب لوجهم الغریز الجمل و
حضعت کل الاعناق لسطا الغریز البسع فکثر من هذا العلم ^{کل} لوجهم لوظهر
من تم ابره لتذک الجبال و قصر الاذوان و نطق الامتاد عن الاشجار و ^{ذنان} الخرد
و توجه الوجوه لهذا الملك الذی نجد على هیکل النار فی هبته النور و مره شهيد
على هبته الامواج في هذا البحر المواج و مره شهيد کالتجره الی اصلها ثابت في
اکبریا و ارتفعت اعصابها ثم اقامها الی مقام الذی صد عن و اعرض عظیم و
نجد على هیکل المجرب في هذا الفمض الذی لن یمره احد من الخلق اجمعین
ولو یومدون عزانه اذا بصمفون فی ارواحهم السلام فی ربه بقلب سلم و کذا

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

و كذلك نهادى المناد عن يميني ثم نطق الناطق عن شمالي ثم يصيح الصائح عن يمينه
والروح عن امامي ويحكم لسان الله عن فوق وأسى بأن ناله ان هذا لهم المصور
من اول الدف لا اول له وان هذا لوجه الدف اليه فوجهت كل الوجوه ولهم هبتين لا يكون
الوجه الا هبى كل هبل نجسون في انفسكم بانكم لو تكفرون بهذا الآيات هل يصدق عليكم الاله
يا حذر من رسل الله او يعلى من قبل لا نورب العالمين ناله انهم اذا يكذبكم كل الذرات وعن ربا
لسان العذرة ثم لسان العوة ثم لسان العظمة ثم لسان الله المصدر المزمع بحكمكم ان باب
فيل السرايا بل العذرة ثم اوفده اقل مما يحصى ان سمعت صوتها الغلبن خذنا ملك وعده
على ما كان وكن في سر حبل ثم اصبر واصطر ثم قرب اصابع العوة ثم الكف به حجبك
ان يد عما كفتها من قبل وان ارفع عوى الشركين ضعها ثم انفضهم عن السباع وكن تحفظ
منبع ثم اسكن برئارا الله وسكبنه ثم اشد طهرتك لخدمته الله ثم توجه اليه بسلطان
ثم انقطع عن كل من في السموات والارض وعن مثل هؤلاء الشركين ثم اخرج اهل العذرة و
عن حبيب الدف اعطناك قبل كل شئ حين الدف كان الادم بين الماء والطين ثم امر
سجحات القوم بسلطان الدف به انصف كل الاسناد والاحجاب عن كل شئ و
كن على اسفاهه ببيع ليجو نذالك اشادات المعرضين وسجحات الذين هم الكافرون
من دون امر من لدنا ان انت من العالمين ان يا خليل كسر الاصنام ولا تخرب عما
بهدي عليك ولا تخف من جنود الشياطين فل يا ملا المنكرين انا ما تخاف منكم ان
ان تخوفوا او تضعفوا او تتعدوا لن يرد امر الله وقد ظهرنا بحق وعما لا انفسكم و
انفس الشركين وكلما سزنا الامر عنكم مرة وكشفنا مرة هذا من فضلنا عليكم وعلى

٣٥٢
سال بیت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

وعلى العالمين لان الناس بعضهم فى راحة وضعف لمن بسط يمين ان يمشى يدان انوار
الشمس لمرها الذى كان فى عيونهم لئلا ياربنا معهم لئلا يكون من العالمين فلان الله
لا يفتكم اليه ولا الشمال ولا الجواب والسؤال ان انتم من المؤمنين فلان فكر وانتم
حين الذى الى على بالحق عن مصر الروح بابا الله العزيز القدير هل نفع احد من
اهل الفزان ما عندهم لا فربك الرحمن كذلك فالظن البان ان انك من الناظرين
فوعرب ما نفعهم شئ عما عندهم لا سؤال احد ولا جواب نفس ويعرف ذلك كل
ذم ذكرا بصبر فلان الله قد ظهر من قبل وبأمركم بما امرتم به فى كتاب الله القادر العزيم
العلم وكلما عندهم قد خلق بقول انتم من العارفين فلان اليوم من يعنى احد الا بان
بصبر من بحمد الله هذا المقام المقدس المنير ولن يذكر شئ الا بان بنو نفعه وما
فى ملكوت الامم والمخلوق فكيف ما خلق بين السموات والارضين فلان ما سمعتم من
قبل بان دليله اياه وجوده اثباته قولكم يا معشر العاقلين ان الله الحق الوكف
المجاب عن وجه الامر اقل عما يحبه احد من العارفين ليرفع نداء اهل بلادنا
ثم صباح اهل بلادنا البقاء ثم نحن القدس عن كبرياء بان ما هذا بشرى الملك
ان هذا الاساطان سندها عن يديك كذلك تمت حجة الله ولكن الناس
فى سكر من الغفلة بحيث لن يعرفوا الشمال عن اليه هل بعد ظهور الله نفع احد
شئ عما فى السموات والارض ولا فرب العالمين انك يا حبيب عن وديك
ودق وكف فوجبروت البقاء ثم ملكوت العما ولا نلتفت الى شئ الا بما
المشرق المنير كذلك الظن انك ما يستغنى به من كل من السموات والارضين

سال بسیت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ و ق ۱۸۶۶ م

اوسبقتین علی حبیبهم مولاهم الغریب الکبیرم والروح علیک وعلى العارفين الی قوله لا
 قل یا ملا البیان نا لله ندخبر علی فی فیض اخری وانه قد سمح ملکوت الاسماء با
 محین وفوجیوت البعا بالیها، ونه لاهوت العما، بهذا اسم الله لطفه علی هیکل
 الغلام فبارک الله احسن الخالقین قل یا معشر البشر نا لله انحن ندخبرهم فی فیض
 فی هذا المنظر الاکبر بطراد الله تجرب عنه افئدة کل ذی ذکا، ونظر قل یا ملا البیان
 ای جهته تفرون نا لله لم یکن لاحد مضافا الا بان یقطع عما عنده وینسب بهذا
 الذی الا نور قل نا لله انه الایة الکبریٰ ببنکم وجمال الله فیکم وانه لیس مستورا فیها
 علی المسکین وان مہمة ادرھی وامر قل به یغیب الله الذین هم کذبا با یات الله ثم
 بالقد قل ضررنا الی الله ربکم ولا تشکروا به وان الی المسقر قل انا الوہید لنا خلقا
 اخر وانا کنا علی کل شیء لقادر مقدر کل شیء فی فیض هدینا وبعرف ذالک کل ذی علم ذکر
 قل یا قوم ان تکفروا بهذا الآيات فبای حدیث آمنتم بعلی من قبل فقیسوا بایمانکم
 قل ان یمنیکم الیوم شیء الا بان توصوا بالله آمنتم به من قبل ثم بما نزل من عنده من
 الالواح والزیور فالق یا منیب علی ذالک العبد النقی علیک هذا العلم المشهر
 الی نور الایس قل نا لله ندخبر صورا الا کبر فی هذا انوار الذی نطق بالحق ثم نصر
 ونطق باعلی الصوت بین السموات والارض بان الی المسقر ویا قوم لا تعفروا
 علی الله باؤکم ولا تمأجدوا بعد الذی کشف الغاب ثم ظهر ایاکم ان لا تستغلوا
 بالدنیا ولا یمنعکم شیء عن الورد فی هذا الططام للبحی الاضر ان الذین هم
 آمنوا بالله وآیاته اولئک صدوا الی الله وبنوا ثوبون حیات ونصر الذین هم

سال بسیت و چهارم ظهور^{۳۵۸}

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ و ق ۱۱۶۶ م

لوسیفین علی حبیبهم مولاهم الغیبا الکبیرم والروح علیک وعلى العارفين الى قوله لا
 قل يا ملأ البیان ما لله قد ظهر علی فی فیض اخری وانه قد سمی ملکوت الاسماء با
 محین و فوجیوت البقا بالیها، و فی الاهورت العما، بهذا الاسم الذی طهر علی هیکل
 الغلام فبارک الله احسن الخالقین قل يا معشر البشر ما لله الحق قد ظهر نظم لهم
 فی هذا المنظر الا کبر بطراد الذی تجریت عنه افئدة کل ذی ذکا، و نظر قل يا ملأ البشر
 یا ای جبهه تقرون ما لله لم یکن لاحد من غیر الا بان یقطع عما عنده و یسکت بهذا
 الذی الا نور قل ما لله انه الاله الکبری ببنکم و جمال الله فیکم وانه لیس منسرا وانه لیس
 علی المسکین وان همزة ادهی و امر قل به یغیب الله الذین هم کذبا یا اباث الله ثم
 بالقدیر قل ضربنا الی الله ذبکم و لا شکوا به وان الی المسقر قل انا لونیذر لنتا خلفا
 آخر و انا کنا علی کل شیء لقادر مقدر کل شیء فی فیض هدینا و یعرف ذالک کل ذی علم ذکر
 قل یا قوم ان تکفروا بهذا الآيات فبای حدیث آمنتم بعلی من قبل فبیسوا بالملک
 قل ان یسئکم الیوم شیء الا بان تؤمنوا بالله آمنتم به من قبل ثم یانزل من عندنا
 الا لواج و الریب فالق یا منیب علی ذالک العبد الفی علیک هذا العلم المشهر
 الی قوله الایس قل ما لله قد ظهر صور الا کبر فی هذا التاود الذی نطق بالحق ثم نصر
 وینطق باعلی الصوت بین السموات و الارض بان الی المسقر و یا قوم لا تقفروا
 علی الله باؤکم و لا تمجدوا بعد الذی کشف الثقاب ثم ظهر اباکم ان لا تشغلوا
 بالدنیا و لا یمنعکم شیء عن الورد فی هذا الططام للبحی الا ان الذین هم
 آمنوا بالله و آياته اولئک سعدوا الی الله و یوارثون جنات و نهر الذین هم

سنة ٣٦٠
سنة بيت و چهارم طهور

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

١١٤٤ م

هو اعطاكم عما سوى الله واستغاثكم على حبي يوم الذي نزل فيه اقدام البلقاء ونجج عن
ابلكه النفاق شرفه من الذباب الذين كفروا واعرضوا وكانوا في مرتبة عن اعطاء ويقم بعد الله
ظهر عن اهل القدس بصحائف وكتاب فل يا ملائكة ان اخذوا سيف المحكمة عن محمد
ثم انصرفوا بديكم الرحمن اياكم ان لا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها خافوا عن الله الذي
اليه يرجع الامور في البند والناب ان ترجعوا عليكم المشركون شردهم بكلمة من عندنا
بسوقكم ولا تحنثوا عما امرتم به في الكتاب ان استغثوا بايوم على الصراط وكونوا على
في هذا الركن بنا و انجذاب فل انتم ان تستغثوا على الصراط فوف بعث الله فوات
بستغثوا على الامر بذكره بوله وشوق وانجذاب ولا يمنعهم شئ مما في السموات
والارض اولئك يصلون عليهم الملائكة والروح ثم اهل القدس ثم الذين هم كانوا
سرا من القرب عن خلف الحجاب الى اخر البيانات

هذه سورة الدم

قد رشحناها من بحر الغيب ليكون آية طه و يبين المخلوق اجتمعين

هو الباقي في العرش باسمي الهوى لا يحيى ان يا محمد اسمع ندا ربك عن هذا المقام الذي
يصل اليه ابدى المكنى ولا افدك الموجودات ولا حقائق الذين هم نفسا في اقل من
في هذا الامر المقدس العزيز المستود فل يا يوم ناسرعو الاحرم لله وكنونته وبعث الله
وظهور الله وسلطانه ولا تكون من الذين هم يذكرون الله بالسهم ثم باياته يفرص
فل يا يوم هذا مقام الذي يطوف في حوله اهل ملائكة على ثم اهل سرا من البقا ثم الذين
هم كانوا خلف الحجج الكبرياء ان انتم تفقهون هل هذا لشعر الله وشطره ووجهه الله و

سنة ٣٦١ هـ
سنة ١٢١٣ م
سنة ١٨٦٦ م

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

١٨٦٦ م

ان يا اهل بلاد الله هون ثم اهل موافق الجبروت ثم اهل الفرض وفراق الملك والملك
ان اخراجوا عن اماكنكم ليرزق مقام الله ما فادبه الا الذين هم انقطعوا عن كل من السموات
والارض وعن كل ما عليه اسم ورسم وجهه وشاؤه ان انتم تعرفون فل يا قوم هذا مقام
الله وقائه ثم رضوان الله وفردوسه ثم جنات الله وسراجه اياكم ان لا ترجعوا الى
غيره ما سرعوا اليه لعل انتم بثمرات الروح تزدفون ويا قوم هذا مقام الله نوقفت فيه لا
والذين هم طافوا في حول العرش كما انتم تشهدون وانك انت يا محمد فاعمل يا بوبك
حينئذ لان ربك ثم اعلم بما نؤمن من لدى الله المهيمن العزيز المحبوب او لا
فاخرن حجرات المهوم عن وجه قلبك بلطاني العزيز المقدر المعلوم ثم ادخل
الرحمن باسمي العزيز سبحان ولا تلتفت الى ما كان وما يكون ولو شهد بان الشيطان
حبس علي بابي ويمنعك عن الدخول فامحض عينك عنه ثم استغنى بحجالي المباد
المهيمن المحبوب واياك ان لا تجلس مع الذين تجدد اثار عليهم كاشرا المحمدي في القصف
او كاشرا البرزوي في السموم وانك فوعنهم وعن مثلهم وهم ولا تنظر اليهم وبما عندهم
الى امر الله يكون خيرا عن كل شيء لو انتم تشعرون وان توبوا ان تمر على العباد فاستشرك
عليها بانوار الله ثم تفكر فيما تروى عن صنع ربك لتكون من الذين هم يفكرون وكن
مختلفا باخلاق في بحيث لو بسط عليك لحد ابادي الظلم انت لا تلتفت اليه
لا شعرض به دمع حكمه الى ربك القادر العزيز القوي كن في كل الاحوال غلظوا انا
هذا من حجبك ولا يفرها الا المحاصرون ثم اعلم بان ما في المظلم حين اصطباره
لا يعرف عند الله عن كل عمل لو انتم تعلمون ان اصبر فيما يروى عليك فتوكل في كل امر

على الله ربك وانه يكفيك عن ضراخلق ونجاس و يحفظك في كف امره وحصن ولايته
 وانه ما من الاله الا هو له الخلق والامر وكل به يستصرون وان يفتيك فتمت انت لا
 تفعل به كما فعل لئلا تكون مثله ثم اعرض عنه وتوجه الى جبار القديس هذا السرا في
 المقدس المرفوع كن بين الناس كليل المسك لتفوح منك روائح القديس ^{تعمل} بينهم
 تجذبهم الى قبا، ثم من محبوب ان وجدت معينا لتفك عن اجبا الله فاسانين
 في كل عشي واشراق وفي كل سنين وشهور فافد في كل الامور بالله ناصرت ثم
 امس بين العباد برفاد وسكينة ثم بلغهم امر بولاك على فديس الذي بعدون ان
 يسمعون وانك انت باهدهد السبا اذهب بكناي الى مدين الله وان فديسك
 الطيرود عن طهر القديس قل اني تركتها حين التي كانت تحت فخا ليل الا تكاد ومنس
 الاشاره وما كان عندك من ناصر الا الله الذي خلقه وسواه وجعله سراج جلاله
 التمرات والارض ان انتم توفون وان وجدت احد من اجبائه وبثل مني قل
 يا الله اني خرجت عن مدينه السجين حين الذي كان الحسين مطر جاعا على الارض
 وكان وكبه الشين على صدره ويريد ان يقطع رأسه وكان السنان واقفا لفا، الذي
 وينظر بان يرفعه على السنان كذلك كان الامر في سر السران انتم تعرفون وفي ذلك
 الحاله رايت شفاء بيمرك وينظر بظرفه الى السماء بلحاظ لقطع غده الطلوب وعن
 ورايتها قلب الله المهين العزيز الميوم واتق تعرفت راسي الى شفاء سمعت بانه
 تحت السيف يقول يا قوم يا الله ما نطقت بينكم عن الهوى بل بما نطق منطق الطير
 في صدره المقدس الاضفى بالله لن ثقبه اباث الله بشي عجا فده فمجبوت

سال مسیت و چهارم ظهور ۳۹۳

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

الغضا عما كان في الآخر والاول وانتم باملا الترك فاستشوا هذه الآيات التي نزلت من
 جبروت الذات من مالك الاسماء والصفات ان وجدتم منه وائمه المهديين من يوسف العزراة
 نار حوا عليه ولا تقالوه باسباف الغل ان انتم تشهدون بين الاضفاف ثم في انفسكم تصنعون
 ويا قوم ناهي الله اني سدوت ابواب الفردوس في عشرين من السنين ثلاثا يخرج من شعائره ما يشغل
 ناد البغضاء في صدوركم وينذرك بشهد لسان العظمة ثم علم الامر على الواح مديس محفوظ ويا قوم
 اني لعلى وهذه لكوه الاخرى بيد اولي والظهرت لكم اعظم ما ظهره من قبل وقد جعلت ^{سبع}
 العظمة والجلال ومخرف الرضة والاجلال بايات التي ما ظهرت حرف منها في الملك وهذا
 اللوح برهان بينكم ولكم وعليكم ان انتم تعلمون ويا قوم ناهي الله كنت ساكنة في البيت وصا من كل
 الايمان ولكن الروح اخرت وانظفوا بها وطهرت اثاره ووجهي ان انتم في حال تنفوس
 واعلمت ابواب البيان في ندى من السنين ولكن لسان الله فتح لسان ان انتم تعلمون اهلون
 الذي بامر وقت السموات ووجبت الجهاد وثمرت الاشجاد وكشفت الاسرار وظهرت حال المحل
 عن خلف الاسناد انتم باملا البيان انقواه ولا تكون من الذين هم بايات الله هم بمجد
 ويا قوم ناهي الله لست انا من الذين هم كمر بايات الله ولو انتم تعلمون بكل الاسباف وبكل اسمها
 في كل حين تصرون وانظفوا في ملكوت السموات والارض ولن اخاف من احد وهذا من هيب
 انتم شعرون ناهي الله هذا مذهب كل الرسل وبعثت على علي في كل الاواح ولم ادبر انتم باي
 مذهب تذهبون واذا بلغت ثقات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف ^{من} الخد
 وكان في تلك الحالة في مرة فلما افان فتح عيننا وتم الغت الو شطر القدس بلحاظ الاسن
 وقال ايتها محمد علي يدع قضاياك وجوامع زواياك مرة اودعني بيد الفردوس ثم بيد

بیدالغریبون و اورددوا علی ما انت احصیه بعلمک و احطه بارادک و مره اورد عنی سخن
المشکین بما خصت علی اهل العما حزنا من الرویا الذی الهمنی بعلمک و عنقی سلطانک
و مره قطع رأسی بیدی الکاضین و مره اذ عنی علی الصلیب علی الطهرین فی الملک من حجاب
اسرار و فرادینک و بدایع آثار صمدینک و مره ابلیس فی ارض لطف بخت کنت و حد
بین عبادک و فریدای مملکتک الی ان قطعوا رأسی ثم دفعوه علی السنان و اذروه فی کل التراب
و لحضه علی معاد المشکین و مواضع المشکین و مره علقونی فی الهواء ثم ضربونی باعدهم من
وصاص الغل و البغضا الی ان قطعوا ارجلی و فصلوا جوارحی الی ان بلغ الزمان الی هذا الا
القی اجتمع المغلوبون علی نفسی و یدبرون فی کل جهن بان یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و
یضغونی بکبرون فی ذالک بكل ما هم علیه معذرون و معذرتک انت یا الهی و محبت اورد
منحت ایدی هؤلاء المشکین اذا بالاهی فاشهد علی التراب و منحت اسباب اعدتک
فوعزتک یا محبتی اشکرک جفیند فی ذالک الحاله و علی کل ما اورد علی فی سبیل رضا
و اکون راضیا منک و من بدایع بلادک و لکن یا الهی اقمک باسماک المکنونه و حالک
انطاهر المسود المطروح علی التراب المذله بان یدخل فی قلوب عبادک جتک ثم ستمهم
یا الهی علی باطرها انبتک ثم استظلمهم فحطل شجره فرادینک و لا تحرمهم عن نعمات
ندسک الی نصیب من رضوان جمالك و تفوح من سطر افضالک و انت انت
علی ما نشأ و انت انت الهمین العیون و انت انت یا محمد فاعرف قدر ما القیناک من جواهر
الاسرار ثم تفکر فی ما علمناک من بدایع علمنا الذی کان مسودا خلف ظلال الافراد لظلم
بما اورد علینا و لکن من الذین هم کافرا من اسرار الامرهم مطلقین ثم قل لسانک

سال مبيت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۸۳ حرق

۱۱۶۶ م

روحك في سرك هل من ناصر جبال الأولى ثم طبعه الآخرى وهل من مدين بين نقطه
 الآخرى وجماله التيمم لا يبي اعل بذلك يبعث الله احد لنصر العلام في هذا الأيام
 اخذ الكرسكان السموات والارض الا الذين هم كانوا الوجهه العرب في هذا الجمال هم
 ينظرون ولكن يا محمد ما الله سوف بعد اعراض المعرضين واستكبارهم وقيامهم بكل
 على نفض هذا العلام الا من شاء وبك العزيمه العجوم ان يا محمد اسمع ما بامرنا فلم الامضاء
 في حيزت الفضا في هذا العوا الذي قدسه الله عن هياكل البغضاء وطهروا عن مس
 المشركين وغرمان العلقين وانك انت فاحرف البحاث ثم اطلع عن مشرف الامر سلطان
 مدين ثم اذن بين الناس بهذا الجمال المشرف العزيمه المنير ثم ادخل على اسم العائم النور
 عليه ما العو عليك روح الله المصنود العزيمه الكريم لعل يذكرك في نفسه وينقطع العزيمه
 ويكون من المصنودين قل يا عبدنا انزلنا لك الواح وصحافا لا يعلمها الا الله وفيها
 ما بعينك عن كل باخل في الابداع وعلم في السموات والارضين ولكن ارسلناها اليك
 الا انما وجدنا منك دأمة العلقين في هذا العلام العزيمه المنير قل ما الله سبغى ما عندك
 ولا يبعى الا ما هو عندك خلف سرادق عزمينج دمع الدنيا اهلها ثم انقطع عما
 فيها ثم رجع روجه وبك المنان العديم فلان هذا العلى بالحق قد طهره اخرى في هذا
 الجمال الاطهر الاطهر لا يبعى وينطق بالحق في حيزت البغاء وعلقت الاعلى ان
 انتم من السامعين قل انتم باملأ البيان لن ينطق روح البيان في قلوبكم الا بعد حبي
 وهذا من اصل الدين ان انتم من الموقنين قل باملأ القران ما الله قد جاتكم الحق وما
 يفرق به الاديان ويفصل به بين الحق والباطل والقوة الله ولا يكون من المعرضين قل

سال بیت و چهارم طهور^{۲۶۶}

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

قل ان باهل الکائنات لا یضربوا علی الناس بما ظهروا فوسلوا لعظم فی هذا انما هو الذرف
تظهر علی هیکل الآيات بین الارضین و السموات و یصیح بانحو علی هذا الاسم المشرق الطاهر
الذبح قل انه هو الذرف تزلت الآيات بامر و سطر کل الا لواح باذنه و یشهد بذلک ما
یفرح من هذا المسک الذرف جری عن عین الکافر من هذا العلم الا قدم الغدیم قل انه
لینطق فی کل حين بايات النبی یفجر عنهما عقول العباد و عزمان العزما و اشد الباطن
هذا و عدتم به فی کتب الله ان انتم من العادین و هذا ما حصل به الخ فی اول الا دال و
یحقق به الحی ابا الابدین ان با عهدنا نمض عنک عن کل من فی السموات و الارض
لننقطع ان ندخل فوحصن ربک المنان الغدیم فاضرم من هذا الناد فی اشجار
المکنات لننطق کل ما نطقنا و علی هینه النور فی طو الطهور کذلک تم علیک
جمال القدم و یا بک علی الامر لنقطع عن کل شیء و تمسک بمره عز منبج و الریح
و الکبیر و الیهباً علیک و علی الیهین یسمعون قولک فی هذا النبأ العظیم .

قدم القسم الرابع من کتاب یلیه لقسم الخامس منه

فهرس مندرجات بخش چهارم کتاب ظهور الحق

واقعات مسطورہ

	صفحہ
مسافرت جمال ابھی براق عرب حسب حکم میرزا تقی خان ایمر کبیر	۳
واقعات ایام اقامت ابھی در کربلا	۵
مرعیان و اخلاقیاتی کہ در میان بابیہ برخاست	۷
شروع مخالفت و اعمال میرزا یحیی ازل	۱۲
شہادت سیداعلی ہندی	۱۸
ادعای شیخ اسمعیل اصفہانی و اسارت و شہادت حمی از موسیٰ	۱۹
واقعات و مقالات خطیرہ ثانیہ نیریز	۲۱
ہلاک میرزا تقی خان ایمر کبیر و استقرار میرزا آقاخان نوری صدر عظم	۲۶
شہداء و اسیری و بقیہ اسیر و واقعہ ثانیہ نیریز	۴۸
ورود اسیری و ردس شہداء بشیر از و خاتمہ احوال	۵۲
ورود جمال ابھی از عراق عرب بطهران و کیفیت ایام اقامت در آنجہ	۵۹
شہادت غارین العابدین بزوی در طهران	۶۱
ادانات بابیہ برای انتقام از ناصر الدین شاہ	۶۱
ہدف کردن ناصر الدین شاہ	۶۵
تقصیل قتل عام بابیان و مذبحہ عظمیٰ	۸۴
گرفتاری و حبس جمال ابھی در انبار	۷۱
ہجوم دولتیان باقا میرزا موسیٰ کلیم ، و کیفیت استخلاص وی	۸۱

فهرس مندرجات بخش چهارم کتاب طهور الحق

	صفحه
واقعات مسطوره	
هجوم اردویی دولت تباک نور و تخریب و قتل و اسیر کینیت نواز و اجتماع میرزا فتح علی خان	۱۰۰
قتل عام اینطائفه در کل بلاد ایران	۱۰۱
هجوم دولتیمان بقریه میلان در آذربایجان و غارت اسارت اجنای آنجا	۱۰۶
بلائی واردی بر اجنای بشرویه در خراسان	۱۰۷
شهادت یزد و تعرضات و بیات واردی بر رؤسین آنجا	۱۰۸
وقوع شهادت در شیراز	۱۰۹
شداید حبس جمال ابی در انبار طهران و کیفیت استخلاص از حبس	۱۱۰
واقعات مهاجرت جمال ابی بعراق عرب	۱۱۷
ورود امامت جمال ابی در کاطین و بغداد و شرح اوضاع آن ایام	۱۲۴
کیفیت رساندن میرزا یحیی ازل خود را ببغداد	۱۲۱
اشتیاقی که سابقه معرفت و انسجداب بمحض ابی داشتند	۱۲۶
قیام ابی بترتیب با بیان و جمع و اتحاد اینطائفه	۱۲۵
صدور لوح تفسیر کل الطعام و انسجداب بمیرزا کمال الدین شیخ و بزرگ مخالفت میرزا یحیی	۱۳۲
غیبت و هجرت جمال ابی از زمین با بیان بغداد بجهانگردستان و انهار و ولایت عظمت و تفصیل احوال امام آن امت در کوه سرگل و سیلیمانیه	۱۳۷
احوال و اعمال میرزا یحیی و بابیه در طول مدت غیبت جمال ابی از بغداد	۱۵۳
مراجعت جمال ابی ببغداد و ارتفاع امر تبریع	۱۵۷

فهرس مندرجات بخش چهارم از کتاب ظهور الحق

	صفحه
واقعات مسطوره	
ارتفاع صیت عظمت ابی و ظهور معاضت فقهای اسلام در عراق	۱۶۲
حکم میرزا یحیی با عدم شاه پربانیه و کیفیت قتل وی آن و تعرض با فائید برای هم ضعیل و انخار آقا میرزا غلامحسین	۱۶۴
فتنه زاق کاشان	۱۶۸
فتن واقعه در بغداد و هیجان و هجوم اشرا و اکراد	۱۷۴
تفصیل احوال مجتبی و معضین از بابیه و اقدامات فقهای بنی اساکن در عراق	۱۸۰
کیفیت انخار آقا سید اسمعیل زواره در فریج (و برخی از وقایع فتنه در بغداد	۱۹۱
معاندت و مفاد مت برز ابرزگان قوسول و شیخ عبدحسین طهرانی	۱۹۷
واقعات و احوال آقا محمد فاضل قاینی در عراق	۲۰۳
شهادت و غایبای جمعی از اجاب در اصفهان	۲۰۵
قیقه در سنگسار و شمشیر راه	۲۰۶
سند از نمود و عظمت جمال ابی در بغداد و نزو عظمای دولت و ملت	۲۰۶
کیفیت صدور کتاب سطرلاب ایقان از عظم جمال ابی در بغداد	۲۱۱
کیفیت صدور کلمات کهنه و الواح اکسیریه و تفسیر حروف مقطعه اوائل سور قرآن و تفسیر آیه نور	۲۲۳
فتنه در مازندران و اسر حبس اجاب در طهران	۲۲۹
فتن و بیات این طائفه در خراسان و اسر حبس بعضی در طهران	۲۳۰
فتنه کاشان و اسر حبس برخی در طهران	۲۳۵

فهرس مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۳۶	اشتهارد قرین	ا	۴۹	کر بلائی اسمعیل نیریزی	ا
۲۳۶	علاء ابو الحسن محمد اشتهارد		۴۹	اسدانه ولد میرزا احمدی نیریزی	
۲۴۷	حاجی احمد قاری ضابطه بنداد		۴۹	خواجه اسمعیل نیریزی	
۲۶۳	استاد اسمعیل خیاط کاشی		۴۹	کر بلائی اسمعیل صامی نیریزی	
۲۶۳	حاجی ابراهیم کاشی		۵۸	سید اسمعیل بن حاجی سید علی نیریزی	
۲۸۶	اسلامبول		۶۹	اسد الله خان امیراخور	
۳۰۲	ادرنه		۷۸	استغیاریه غلام جمال ابی	
۳۰۶	علاء ابراهیم علا باشی سلطان آباد		۱۴۸	شیخ اسمعیل شیخ خالدیه	
۳۰۹	اصفهان		۱۷۲	استاد اسمعیل معمارزائی	
۳۱۱	ایرسلان خان محمدالدوله حکم خندان		۱۹۱	آقا سید اسمعیل (ذبیح) زاده	
۴۲	اکبر دلد عابد نیریزی		۲۱۹ ۲۱۳	آقا میرابوطالب ششمین زادی	
۴۸	اکبر محمد ناسم نیریزی		۲۲۰	احمد قلیخان هراتی	
۴۸	اکبر دلد عبدالمهدی بن علی نیریزی		۲۳۱	آقا سید ابوطالب محمد قاضی	
۴۸	اکبر محمد شاه نیریزی		۲۳۴	میرزا ابوالقاسم ده حش	
۴۸	میر اکبر نیریزی		۲۳۲	آقا احمد سرخابی	
۴۸	علاء اکبر نیریزی		۲۳۵	شیخ ابوالقاسم باغکافی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۲	برزابا نیریزی	ب	۵۶	کرمانی صغری نیریزی	ا
۲۷	برزابا حکمران دیریزی		۳۱۲	اسمعیل نجف آبادی شهید	
۱۰۴	بابا خان ناگزی		۳۱۳	شهید احمد علی بنیبری	
۱۰۶	برزابزرگ والد جمال بی		۳۱۴	حاجی ابراهیم	
۱۱۸	کرمانی حاجی بابا بشردیه		۳۱۵	علاء احمد معلم	
	میرخند		۳۲۸	اسکندریه	
۱۹	علاء باقر عرفی تبریزی		۶۰	انچه	
۳۳	باقر ابن برادر نیریزی		۱۰۶	انزلی	
	علاء باقر ضایع نیریزی		۱۲۰	دکتر امیر اطور مدرس	
۴۹	باقر نیریزی		۱۲۰	ایچکوف شارژ دار مدرس	
۵۰	کرمانی باقر نیریزی		۱۸	ایدرم برزا	
۵۰	کرمانی باقر نیریزی				
۵۲	کرمانی باقر بن محمد نیریزی				
۵۸	انجمنه محمد باقر بن میر محمد علی نیریزی				
۵۶	برزاباقر بن عباس نیریزی				
۶۳	برزاباقر				
۱۱۹	حاجی علاء باقر اردکانی				
۱۹۳	علاء باقر بن امام جمعه قمی				
۲۳۵	علاء باقر جوئی کاشی				
۲۶۳	استاد باقر ضیاء کاشی				

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۲	تاج الدین نیریزی	ث	۲۹۶	جایی باقر محل باب	ب
	تاکر		۴۹	خواجه برهان نیریزی	
۴ - ۲۶	برزایقچان ایرکبر		۵۰	قارخوردار نیریزی	
۳۴	تقی بن صفر نیریزی		۱۰۸	بشردیه	
۴۸	شهیدی تقی نقالی نیریزی		۱۲۲	سید برکت کردی علی نقی	
۴۹	تقی ولده علی نیریزی		۱۶۷	برزایرنگخان قزلبی قبول بند	
۴۹	تقی نیریزی		۱۲۴	بغداد	
۶۰۴	محمد تقیخان تاکری		۱۶۲	کتاب کتاشس در بغداد	
۱۲۲	یمورشا کردی علی نقی		۳۱	باغ میدانک در نیریز	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۳۱	جاسم بن اصف نیریزی	ح	۱۹	جاسم نیرز جانی کاشانی	ج
۵۰	جاسم بن کرکائی باقر نیریزی		۱۹	چراغعلی خان	
۵۷	جاسم بن جاسم کاظم نیریزی			جاسم جاسم	
۵۸	جاسم بن قایدین العابدین نیریزی		۱۰	جاسم سید جواد کرکائی	
۱۴۹	سلا حاکم		۲۳	آقا سید جعفر نیرزی	
۲۴۱	میرزا جاسم آقا ابن الدیجلی		۲۴	شهیدی جعفر نیرزی	
۲۴۱	سید حبیب بغدادی		۴۸	استاد جعفر نیرزی	
۵	شیخ حسن زوزنی		۵۷	جعفر فرخی نیرزی	
۱۰-۹۸	حسینجان میلانی شهید		۵۸	جاسم میرزا جعفر نیرزی	
۱۰-۱۴	میرزا حسین قطب نیرزی شهید		۵۸	جعفر بن قایدین العابدین نیرزی	
۱۱	سید حسین بند یانی		۵۹	جعفر قنجان برادر صدر اعظم نوری	
	آقا سید حسین نیرزی کاتب شهید		۱۴۸	جواد	
۱۹-۱۸۲	آقا سید حسین قناد اصفهانی		۱۷۶	میرزا جواد خراسانی	
۲۰	جاسم میرزا حسن مجتهد صفهانی		۱۹۶	جاسم جعفر دولت آبادی	
۲۲	حسین ولد علیشقی نیرزی		۲۰۶	جبار بانی سنگسری	
۲۲	میرزا حسن نیرزی		۲۱۱	جاسم سید جعفر بن حال احمد خراسانی	
۲۴	خواجده حسن نیرزی		۲۶۳	آقا میرزا جعفر	
۳۲	ملا حسن ولد ملا علی محمد نیرزی		۳۱۹	حکیم جوانان	
۳۸	حسین بن شهیدی جمیل نیرزی		۳۲۶	آقا جعفر کرمانی	
۳۳	حسین بن مادی نیرزی		۳۲۷	آقا جمال بروجرودی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

حرف اول اسم	اسماء	صفحه	حرف اول اسم	اسماء	صفحه
ح	حسن بن میرزا انیرزی	۳۳	ح	حسنط ولد میرزا آقا علی بزری	۴۹
	ملاحین بن ملا علی محمد بزری	۳۴		حسن ولد محمد بزری	۴۹
	سید حسین بزری	۳۶		بر حسن ولد که بزری	۴۸
	میرزا حسین اودنه خان بزری	۳۷		بر حسین بزری	۴۸
	ملاحین بن بر خور دار بزری	۴۸		سید حسن بزری	۴۹
	ملاحین بزری	۴۸		آقا شیخ حسن بزری	۵۰
	ملاحین بن عبد الله بزری	۴۸		حسین بن کاسم بزری	۵۰
	میرزا حسین ولد میرزا تقی بزری	۴۸		حسین ولد آقا شیخ محمد بزری	۵۰
	میرزا حسین ولد میرزا موسی بزری	۴۸		کر بلاط حسین ولد حاجی بزری	۵۰
	حسین ولد استاد علی بزری	۴۹		حسن ولد عبد الواهد بزری	۵۶
	حسن شهیدی صفر بزری	۴۹		حسین کر بلائی باقر بزری	۵۷
	حسنطی ولد نوروزی بزری	۴۹		آقا سید حسن بزری	۵۷
	حسن ولد کاسم بزری	۴۹		ملاحین بن کر بلائی اسمعیل بزری	۵۸
	حسین بزری	۴۹		حاجی بر حسن خراسانی شهید در طهران	۶۳
	حسن ولد جید ملک بزری	۴۹		حسین خراسانی سردار بنگال در هند	۹۹
	حسین ولد شهیدی اسمعیل بزری	۴۹		حسن ختمه از شهید طهران	۱۰۰
	حسین لدرمان بزری	۴۹		بر حسین توفیقی در سن طهران	۱۰۱
	حسین ولد کاسم صفر بزری	۴۹		حسینعلی ان قاجار سردار قطع قباغ	۱۰۲
	حسین ولد استاد احمد بزری	۴۹		میرزا حسن برادر جمال ابهی	۱۰۳
	حسن ولد ملا یعقوب بزری	۴۹		حاجی حسن بن یحیی میلانی	۱۰۷

فهرست نذیرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۸۷	عاجی نذیر حسین خان شیرالدوله	ح	۱۰۸	آقا حسن نذیر حسین بن عبد الرحیم سیلا	ح
۲۸۹	آقا حسین قصاب		۱۰۸	عاجی بن فضل سیلا شهید	
۲۹۱	عاجی نذیر حسن صفا		۱۰۹	نذیر حسن نذیر بن ذی شهید	
۳۰۹	عاجی آقا حسن نجف آبادی شهید		۱۰۹	آقا حسین ریحانی	
۳۱۰	حسب نجف آبادی شهید		۱۱۴	نذیر حسن گل کباب شیرازی	
۳۱۰	آقا حسین نجف آبادی شهید		۱۲۸	عاجی نذیر حسن حکیم رشتی	
۳۱۲	حسن نجف آبادی شهید		۱۶۲	حسن قباد	
۳۱۳	آقا حبیب بنمیری		۱۸۲	آقا حسین علی شیرازی	
۱۲۲	حیات علی خان علی آبادی حکم کردند		۲۴۱	عاجی حسن تبریزی	
۲۴۹	حمید قمره چی		۱۹۴	شیخ حسن	
			۱۹۵	شهید می حسین قمی شهید	
			۲۰۶	آقا سید حسن سنگری	
			۲۱۱	عاجی نذیر حسین خاں ناصر حضرت علی	
			۲۳۴	آقا حسین درخشی جوان مداح	
			۲۳۴	آقا سید حسن محمد بزرگ	
			۲۳۵	آقا شیخ حسین نذیر کاشی	
			۲۴۰	آقا سید حسین روضه خوان	
			۲۴۳	عاجی آقا حسن محمود طرانی	
			۲۶۳	آقا سید حسین کاشی	
			۲۶۳	آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشی	

صفحه
۲
۵
۷
۱۲
۱۸
۱۹
۲۱
۲۶
۲۸
۳۲
۵۹
۶۱
۶۱
۶۵
۸۴
۷۱
۸۱

فهرست نبدجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۴۷	برزاران خان قونول ابن نندا	ز	۳۲	محمد رضا برادر برزاین العابدین خان برزاین	ر
۳۰۹	ملازین العابدین ابن القرمس		۱۰۰	برزاین رفع نوزی شهید	
۲۲۱	سیدین العابدین خان کارگزار		۱۰۱	ملازین رضا ناکری	
۲۰۶	آقا سیدین العابدین سنگسری		۱۱۳	آقا میرزا رضا قلی برادر جمال بی	
۱۷۱	زین العابدین زراغ		۱۵۴	ملازین جلیلی	
۱۶۲	زین العابدین خان فخر الدوله		۱۷۷	میرزا رضا	
۱۳۵	زین العابدین مشهور بابا مستی با صمد		۱۶۲	شاطر رضا اردکانی	
	- غم جمال اسی		۲۰۹	رضا پاشا	
۱۰۱	ملازین العابدین ناکری شهید		۲۲۵	پهلوان رضا کاشی	
۶۱	ملازین العابدین نوزی شهید		۲۳۹	رضا ترک از اشراق	
۵۷	ملازین العابدین بن ملا جاس برزاین		۲۶۴	بانع رضوان	
۵۰	زین العابدین بن ملا محمد نوزی				
۴۹	خواجه زین العابدین نوزی				
۴۹	زین العابدین دله پناه محمد نوزی				
۴۹	زین العابدین دله ملک نوزی				
۴۸	برزاین العابدین نوزی				
۲۱	واقعہ قتل میرزا زین العابدین خان				

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول	صفحه	اسماء	حرف اول
			۱۱-۱۸-۲۹	شید سعید بصیر علی نندی شید	س
			۳۰	حاجی سعید باویلی	
			۱۲۴-۲۴۴	نیر سعید خان توکمن الملک وزیر کرب	
۳۳-۴۸	امام شاه علی تبریزی	ش	۱۳۹	کوه سرگلوه	
۵۴	کاروانی شاه برهنه در شیراز		۲۷۰	اسب سودی	
۱۲۲-۲۲۹	شجاع الدوله		۵-۱۰-۲۰-۱۵۵	شیخ سلطان کرمانی	
۵	بزرگشکر هند		۲-۶۲	حاجی سلیمان خان تبریزی شهید	
۵۰	کرمانی شمس الدین تبریزی		۱۹	نیر سلیمان نوری شهید	
۴۹	شرف ولد کرمانی جب تبریزی		۵۷	سلیمان تبریزی	
۵۹	امام محمد شفیع تبریزی		۱۲۶	سلطان	
۱۸۴	شاهزاده شمس جهان خانم		۱۳۹	سلیمانیه	
۲۹۲	شمسی بیگ		۱۵۵	خان سلیمان عثمان	
۲۱۲	حکیم شیبان		۱۸۱	شیخ سلمان	
۱۱۰	شیراز		۲۳۱	سلطان مراد بزرگ جام سلطان	
۲۲	شیرعلی تبریزی		۲۵۵	سبیح	
۱۲	شیخا تبریزی		۲۰۶	سلطان آباد عراق	
۴۹	شمس الدین تبریزی		۳۱۴	سلیمان پاشا	
			۱۶۲	سیف الدوله	
			۵۷	سیف الدین تبریزی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسما	حرف اول اسم	صفحه	اسما	حرف اول اسم
۲۷	جناب میرزا ابوالفضل العزله	ط	۲۵۲	آن محمد صادق اردکانی	ص
۱۰۵	جناب خان کجوری		۲۳۱	آخوند قاضی خراسانی	
			۲۳	صادق دله صالح بربری	
			۲۴	کر بلانی صادق	
			۲۳	کر بلانی صفر صطوبانی	
۱۲۶-۲۲۷	خاخر	ط	۴۹	کر بلانی صادق بربری	
			۵۰	صادق	
			۶۵-۱۰۰	صادق رجبانی ربزری، شیبه	
			۱۱۲		
			۱۲۶	قنوه صالح در بغداد	
			۱۸۲	درویش صد قعلی قره‌بی	
			۲۶۳		
۳۷	حاجی سید عابد بربری	ع	۲۷۴	آن شیخ صادق	
۳۰۶	آن عابد کاش		۴۹	صفر کر بلانی زمان	
۴۹	عابدین کر بلانی اسماعیل بربری				
۴۵	عابد دله مشهدی محسن بربری				
۴۹	عابد دله راجه‌دار بربری				
۳۳-۴۵ ۴-۵۶	آخوند ملا عابد حسین بربری				ض
۶-۱۲۶	حاجی عابد العجید شرازی				
۶-۶۳	میرزا عابد الواب شرازی مشهور بکاشانی				
۱۱	میرزا عابد شه غوغا				
۱۱-۹۱	ملا عابد یکیم میرزا احمد قره‌بی شیبه				
۱۱-۱۰۴	عبدالواب بیک نوری شیبه				

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۹۹	شیخ عباس طرانی	ع	۱۹	شهادت عبدالغفار صباح جفیلانی	ع
۱۰۱	شیخ عزیز بنه تباری		۲۶۳	آن عبد الغفار	
۱۰۸	آن عباس سیستانی شهید		۳۰	عبد الله ابن عسکر شبان نیریزی	
۱۰۸	دبیر عبود سیستانی شهید		۳۳-۳۲	حاجی شیخ عبد الله نامی نیریزی	
۱۲۱	میرزا عبد الله کفشی فردوسی		۴۷	حاجی میرزا عبد الوهاب روضه خواجه نیریزی	
۳۰۵	آن علی سکر معروف بیضا عربی		۲۱۱	آن عبد الله تنباکو فردوسی	
۱۲۶	حاجی عباس		۱۹	عسکر ولد علی نیریزی	
۱۲۷	آن شهید عبد الرحیم جفیلانی		۴۹	عبد الله ولد حاج محمد نیریزی	
۳۳	کرمانی عسکر برق دار نیریزی		۳۰۱	حاجی عبد الله نجف آبادی	
۵۰	عسکر ولد حاجی نیریزی		۴۹	عبد الله ولد علی نیریزی	
۴۹	عسکر ولد شهیدی باقر نیریزی		۹	عبد الله ولد کرمانه کبر نیریزی	
۱۴۸	شیخ عبد الرحمن کرکوتی		۳۱۴	عارف پاشا	
۱۴۸	شیخ عثمان شیخ نقشبندی		۴۸	منا عابدین نیریزی	
۱۶۱	شیخ عبد السلام		۵۳	میر عابد نیریزی	
۱۶۱	شیخ عبد الغادر		۳۰	عبد الله بن عسکر نیریزی	
۱۶۲	عبد الله پاشا سلیمانیه		۵۱	رحیم عباس بن محمد علی نیریزی	
۱۶۴	علی مردان ناظر کرمانی		۲۴۵	عباس میرزا پسر سلطنت	
۱۶۱	شیخ عبد الحسین طرانی		۷۰	عباس مستخدم خانده حاجی سلیمان خان نیریزی	
۱۶۶	عبد الجواد بن حاجی نیر حسن شیری		۷۴	میرزا عبد الرحیم رابده حاجی محمد علی اردوی	
۲۱۳	عبد الحسین بن بند پشی		۹۷	حاجی میرزا عبد الله محمد	

۲۸۴

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۴۳	عماد الدوله	ع	۱۷۳	عزت الدوله	ع
۲۵۱	آقا علی		۱۷۶	حاجی عبدالعظیم بزاقی	
۲۵۱	استاد علی اکبر نجار		۱۸۲	نموده عبداللّه در بغداد	
۲۵۰	عالی پاشا		۱۸۴	آقا سید عبدالباقی کاشی	
۱۰-۵	سید علاء کرمانی		۱۸۴	آقا عظیم تفرشی	
۶	شیخ علی میرزا شیرازی		۱۸۴	میرزا عبدالرحیم کاشی	
۱۱-	ملا شیخ علی زبیری شیخ عظیم شهید		۱۹۵	آقا عبدالرسول قلی	
۱۳	میرزا سید علی تفرشی محمد الاثرین			عبدلکریم خراط صفهانی	
۲۲	میرزا علی زبیری		۲۱۰	سلطان عبدالحمید خان	
۲۹-۲۴	علی سردار زبیری		۲۱۰	سلطان عبدالعزیز خان	
۲۴	خواجه علی زبیری		۲۲۹	قرینه عرب خلیل ابرویش	
۲۶۴	علی بن حاجی میرزا کمال الدین زبیری		۲۳۱	بزرگمهر خان امیرخان	
۳۱	علی زبیری		۲۲۴	حاجی عباسقلی پیر روحانی	
۳۳	ملا علی زبیری		۲۹۶	آقا علی	
۳۳	ملا عیسی زبیری		۲۳۶	ملا علی اکبر سر حاجی	
۳۳	علی بن احمد گرسیری		۲۳۲	دردیش علی اکبر سر حاجی	
۳۴	ملا علی ولد آقا بابا زبیری		۳۰۳	علی بیگ نورباشی	
۴۰	سید علی زبیری		۲۳۲	ملا علی محمودی	
۴۰	آقا سید علی ولد آقا میرزا عبدالحسین زبیری		۲۴۵	عبدحسین بیکر بیگی گلزار کاشی	
۵۰	علی ولد کرمانی باقر زبیری		۲۴۵	میرزا عباسخان طهرانی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۵۸	علی محمد بن برهم ولد صالح نیریزی	ع	۶۵	علی بیگ سلطان	ع
۵۸	علی ابن کرمانی اسمعیل نیریزی			علاء علی مجتهد کندی	
۸۲	برزه اعظمی ن حاجب الله له		۵۰	علی ولد ملا ناسم عاشور	
۹۸	برزه اعظمی سپه خواهر حال ابی شهید			علاء علی اکبر	
۱۰۱	علاء علی بابا ناگری		۴۸	علی مراد نیریزی	
۱۰۵	علاء علی نامی بزرگ و ملا علی بابایی		۳۲۷	سید عبد الهادی فردوسی	
	- کوچک ناگری شهید		۴۸	علاء علی محمد نیریزی	
۱۰۱	علی اکبر میدانی شهید		۳۱۲	عبد اسلمی نجف آبادی شهید	
۱۰۸	علاء عبد الرحیم بشردین		۴۸	شهیدی علی ولد سلیمان کرمانی	
۱۰۸	کرمانی عبد الله عجب الله		۳۲۰	علاء عبد حسین فردوسی	
۱۰۹	علاء عبد العظیم طوسی		۴۹	میرزا علی ولد ملا صادق نیریزی	
۱۰۹	آقا علی اکبر کلک نیرزی شهید		۴۸	شهیدی علی ولد محمد نیریزی	
۱۰۶	نواب عبد الله نیرزی قاضی		۵۶	علی ولد کرمانی زبان نیریزی	
	عزیز باش		۵۶	علاء علی اکبر نیریزی	
۱۰۶	علاء علی ترک دربره		۳۱۱	آقا علی رضا نیرزی شهید	
۱۱۲	حاجی علی		۵۶	علی نیریزی	
۱۲۴	خانه حاجی علی در بغداد		۵۷	علی بن میر شکار نیریزی	
۱۵۴	علاء علی محمد اصفهانی		۵۷	کرمانی علی بار نیریزی	
۱۷۷	حاجی میرزا علی اکبر نیرزی		۵۷	استاد علی بن شهید صفه کرمانی	
۱۷۷	میرزا علی بن حاجی محمد تقی نیریزی		۵۷	استاد غنایت نیریزی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

حرف اول اسم	اسماء	صفحه	حرف اول اسم	اسماء	صفحه
ع	آن علامرضا بن میری شهید	۱۸۶	ع	میرزا عیسیٰ قزوینی	۱۸۶
	میرزا غلامحسین	۱۹۲		عاجی علی عسکر تبریزی	۱۹۲
	آن غلامحسین ناصر ششتری	۲۰۵		غلامعلی صیداع صفهانی شهید	۲۰۵
	کریمانی غلامرضا بشرویه	۲۲۸		عیبشاه	۲۲۸
	میرزا غلامعلی	۲۳۱		غلامعلی اصغر	۲۳۱
	سید غلامعلی بن میر محمد تبریزی	۲۴۸		آخوند غلامعلی تبریزی	۲۴۸
	خواجہ غنی تبریزی	۲۴۶		عین الملک	۲۴۶
	خواجہ غفار تبریزی	۲۴۱		آن غلامرضا	۲۴۱
	غلامرضا یزدی	۲۴۲			
ف	فواد پاشا	۱۲۶	ف	فارس	۱۲۶
	فریجات	۲۷۰		فضیل بن میرزا ابن العابد بن میرزا	۲۵
				غلامفضل آینه محطباتی	۲۳
				میرزا فتح آینه تبریزی	۵۸
				فتح آینه بن غلامعلی صحاف قمی	۶۵
				غلامفتح تاکری	۱۰۶
		میرزا فضل آینه وزیر نظام	۲۴۶		

حرف
اول اسم

ق

ل

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۶۳	آن محمد شاه خردار بزرگ	م	۲۶۵	مازندان	م
۱۰۴	آن محمد باقر قزوینی گنجه		۲۶۷	ملا مصطفی باغمیشه	
۲۵۱	آن محمد زمان بختیاری		۳۱۳	محمد پاشا تبرسی	
	آن محمد رضای کرد		۳۱۳	حاجی محمد اسمعیل	
۲۴۵	میرزا ملک خان ارمینی		۳۰۹	محمد حسین نجف آبادی	
۲۶۲	آن محمد ابراهیم امیر تبریزی		۳۰۸	شیخ محمد باقر مجتهد صفهانی دکن	
۲۲۶	آن مهدی کاشی		۳۰۸	ملا محمد علی فاضل سلطان آباد بروجرد	
۲۳۶	حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی		۳۰۷	آن محسن مجتهد سلطان آباد بروجرد	
۲۳۶	آن محمد ابراهیم حامی کاشی		۳۰۶	آن سید محمد باقر مجتهد سلطان آباد بروجرد	
۲۳۶	آن محمد شاه محفل بافت و پسرش آن محمد بافت کاشی		۲۸۹	آن محمد حسن کاشی	
۲۳۶	حاجی محمد صباح بروجردی		۲۷۴	در دیش محمد	
۲۳۴	ملا محمد مقدس سرچاهی		۲۷۲	حاجی محمد تقی نایب آبادی	
۲۳۴	ملا محمد سلطان سرچاهی		۲۷۲	آن میرزا محمد صفهانی وکیل	
۲۳۳	آن محمد شاه سرچاهی		۲۷۲	آن سید مهدی دهجی	
۲۳۳	آن میرزا محمد شاه فیض کاشی		۲۶۴	میرزا مهدی کاشی	
۲۳۴	آن محمد داود مشردیه		۲۶۳	میر محمد شیرازی مکاری	
۲۳۴	ملا محمد حسین مشردیه		۲۶۲	آن محمد حسن قمی بن طایفه از بروجرد	
۲۳۴	حاجی محمد علی مشردیه		۲۶۲	آن محمد صادق	
۲۳۴	ملا محمد شاه طبیب درشتی		۲۶۲	آن محمد باقر کاشانی	
۲۳۴	کرمانی محمد حسین درشتی		۲۶۲	سید محمد باقر کاشانی	
			۲۶۲	آن محمد ابراهیم باقر کاشانی	
			۲۶۲	استاد محمد علی سلطان	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
	کر بلالی محمد حسین زکریا فریدی	م	۲۳۰	خان میرزا محمد فردوسی	م
	محمود خان کلاستر توری		۲۴۰	آقا محمود چالو زینبی	
	شهادت آقا محمد باقر عبادی در صفحہ ۱۱		۱۱	حاجی میرزا محمد تقی بن خاں اکر حضرت	
	آقا محمد خاں سار صفحہ ۱۱		۱۱	حاجی سید مهدی بن خاں اکر حضرت	
۲۲	خان محمد بزرگی		۲۱۱	حاجی سید محمد خاں اکر حضرت	
۲۱	کر بلالی میرزا محمد بزرگی		۱۱	بابی میرزا محمد بن حاجی سید محمد خاں	
۲۴	خواجہ محمود بزرگی		۱۱	مصطفی پاشا	
۳۰	محمد بن میرزا محمد بزرگی		۲۰۶	آقا سید محمد رضا شہیرزادی	
۲۰	محمود بن محمد بکت بزرگی		۲۰۶	آقا سید محمد باقر شہیرزادی	
۲۲	ملا محمد رضا صطیباتی		۱۰۶	محمد رضا دلاک صفحہ ۱۱	
۲۲	خان محمد باقر صطیباتی		۲۰۵	آقا محمد جواد صفحہ ۱۱ شہید	
۲۲	کر بلالی محمد اسماعیل صطیباتی		۲۰۳	آقا محمد تقی اصل قاضی	
۲۲	محمد بزرگی		۲۸۶	آقا سید محمد محمد	
۴۰	میرزا محمد ولد آخوند قاسمی		۱۸۵	حاجی شیخ مرتضی انصاری	
۴۸	آقا شیخ محمد بزرگی		۸۰	سید اکرم غلام جمال ابھی	
۴۶	کر بلالی محمد بزرگی		۲۸	محمد علی بزرگی	
۴۶	کر بلالی محمد جعفر بزرگی		۲	خان محمد رضا حجت رنجانی	
۴۹	حاجی محمد ولد ملا عا شور بزرگی		۴	محمد خان میر سنجہ	
۴۸	میرزا محسن آقا ناصر شہیرزادی		۵	میرزا محمد باقر ندرانی	
۴۸	سید محمد رضا دوز بزرگی		۱۱-۱۲۸	ملا محمد زندی نیل	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول کلمه	صفحه	اسماء	حرف اول کلمه
	محمد آغا افندی	م		کر بلا محمد نیرزی	م
۴۸	علا محمد علی نیرزی		۲۸	محمد علی نیرزی	
۵۲	علا محمد علی نیرزی			حاجی محمد نیرزی	
۵۲	محمد ولد محسن نیرزی		۴۰	محمد علی میرنکار نیرزی	
۵۶	علا محمد ولد زمان نیرزی		۴۱	محمد کر بلائی محمود نیرزی	
۵۷	علا محمد علی بن آقا مهدی نیرزی		۴۱	محمد کر بلائی تقی نیرزی	
۵۷	میرنکار محمد بن حاجی کاظم نیرزی		۴۸	محمد ولد باقر نیرزی	
	محمد علی نیرزی		۴۱	محمد ولد رضا نیرزی	
۵۸	عاج محمد بن کر بلائی باقر نیرزی		۴۱	محمد علی حاجی علی شاه نیرزی	
۵۸	حاجی محمد بن حاجی کاظم نیرزی		۴۰	محمد علی نوزاد نیرزی	
۵۸	شیخ محمد بن ملا دولت نیرزی		۴۱	محمد ولد علا علی نیرزی	
۵۸	کر بلائی محمد صالح بن علا محمد نیرزی		۴۱	محمد ولد اکبر فرخی نیرزی	
۵۸	شیخ محسن بن علا محمد نیرزی		۴۶	محمد صادق نیرزی	
	غلام حسن نیرزی		۵۸	علا حاجی محمد نیرزی	
۴۸	موسس ولد استاد احمد نیرزی		۴۸	محمد علی نیرزی	
۴۸	مراد نیرزی مراد خری		۴۱	محمد ولد غلام موسی نیرزی	
۵	مصطفی عثمان سرتیب واکورلو		۴۸	محمد مشهور بیکه نیرزی	
۲۹	مصطفی علی خان قوت		۴۱	ملک ولد علا علی نیرزی	
۶۲	محمد باشم سزرا مقرب نجیب		۴۸	محمد ولد عبد الکریم نیرزی	
۶۸	محمد علی خان جابر نجیب شمس بهسالار		۴۸	علا محمد ولد کر بلائی باقر نیرزی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۱۰۹	عاجی ملا محمدی بزدی	م	۷۳	برزو مجید خان آبی	م
۱۱۷	برزو محمد علی برادر حاجی آبی		۷۷	محمد حسین ترک	
۱۲۶	آقا محمد حسن ناصر صفهانی		۱۳۷-۱۳۶	برزو سید محمد اصفهانی	
۱۱۶	سید محمد رضا سید محمد علی پیران سید		۸۹	عاجی ملا محمود نظام آبادی	
۱۲۵	آقا سید محسن		۹۶	آقا محمد مهدی ملک التاج زانی	
۱۲۵	آقا محمد مصطفی بغدادی		۹۶	عاجی محمد رضا اصفهانی شهید	
۱۱۵	محمد		۹۹	برزو محمد سرزری	
۹۹	آقا مهدی کاشی		۹۹	محمد نجف آبادی	
۱۲-۹۹	محمد سرزری		۹۹	محمد تقی سرزری	
"	عاجی برزو موسی قمی		۹۹	محمد باقر نجف آبادی شهید	
۱۱۷	آقا میرزا موسی کلیم		۹۹	محمد علی نجف آبادی	
۶۵	علا موسی ندمال سرزری		۱۰۰	برزو محمود قزوینی شهید	
۱۳۸	برزو محمد علی طیب نجفانی		۱۰۰	محمد باقر کهنه شهید	
۱۳۸	درویش محمد		۱۰۷	عاجی شیخ محمد نبیل قزوینی	
۱۵۱	شیخ محمدی الدین قاضی خانی		۱۰۸	عاجی محمد تقی میلانی	
۱۵۴-۱۱۰	علا محمد خضر زراقی		۱۰۸	آقا محمد تقی میلانی	
۱۷۱	عاجی علا محمد بن ناصر زراقی		۱۰۸	علا محمد تقی بشرویه	
۱۷۲	آقا میرزا محمود زراقی		۱۰۸	کرلانی محمد طبسی	
۱۷۲	آقا محمد حسین شکارچی زراقی		۱۰۸	آقا محمد رضا محمد طبسی	
۱۷۲	مصطفی قیچان سهام سلطه		۱۰۹	آقا محمد صادق بزدی شهید	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
		م	۱۶۰	آقا محمد کرد	م
			۱۸۱	بیرزا محیط کرمانی	
			۱۸۲	حاجی محمد تقی ایوب تبریزی	
			۱۸۲	آقا محمد سمیع سلطه درکاشی	
			۱۸۲	آقا محمد ابراهیم تخلص برب	
			۱۸۲	آقا محمد رضا قاضی شیرازی	
			۱۸۳	بیرزا محمود کاشی	
۲۵۹-۴۵	ناصرالدین شاه	ن	۱۸۳	حاجی محمد باقر قزوینی	
۱۲۶-۱۷۸	ناصر		۱۸۳	حاجی محمد باقر همدانی	
۱۶۲	نائب الامانه		۱۸۳	آقا محمد جواد زراقی	
۲۵۹	نامق پاشا		۱۸۳	آقا محمد باقر زراقی	
۳۰۹	بیرزا نصرالله نائب ایگورته ^{صفحه ۱۸۳}		۱۸۳	آقا میرزا محمد علی نیری صفهانی	
۳۰۹	نجف آباد صفهانی ^{مقابل}		۱۸۳	آقا میرزا محمد حسن صفهانی	
۲۴۷	بیرزا نصرالله منشی کارگزاران بغداد		۱۸۳	آقا میرزا محمد حسین صفهانی	
۲۳۱	بیرزا نصرالله		۱۸۳	آقا محمد جواد فرادی قزوینی	
۱۰۵	نبی خان آبرج		۱۸۳-۲۰۲	بیرزا مصطفی زراقی	
۱۰۰	نجف حسنه شهید		۱۸۳	آقا محمد رضا (رضی اللوح)	
۱۰۰	بیرزانی دامادی شهید		۲۰۴	محلله مرادیه	
۱۳	حاجی نصیر قزوینی		۱۰۷	میلان	
۱۰۰	نصرالله خان ناظر شاهی		۵۸	کرمانی میرزا بن غیاث تبریزی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۱۱-۱۸۱	حاجی قاسم زانی	ه	۱۸۳	بزرگ نصرتی	ن
۲۳-۲۷	کرمانی مادی بزرگی		۲۱	مسجد نظر سگی در بزرگی	
۴۹	مادی ولد خیری بزرگی		۲۷	بزرگ نعیم نورنگران بزرگی	
۱۱۰	آقا محمد مادی صفه ناز شید		۴۰	نعی ولد علی بزرگی	
۱۱۶-۱۱۶	حاجی ماسم عطار در بغداد		۴۶	حاجی نعق بزرگی	
۲۰۲	حاجی میرزا مادی جواهری		۱۴۸	نقشبندیه	
۳۲۶	حاجی میرزا مادی دولت آباد		۱۶۸	زراق	
۲۴۶	قاسم مادی قره زنی		۲۴۰-۲۶۰	آقا بختیگر زنجانی	
			۲۶۴	بختیگر پاشا	
			۳۰۸	نوشتار سلطان آباد عرف شید	
			۱۲۰	بیکو لا امیراطور روس	
			۶۵	نیادوران	
۱۲۱-۱۶۱-۱۲۱	بزرگ بختیگر اول	ی			
۱۲۱-۱۶۲	آقا سید یعقوب محمودی				
۲۳۳	حاجی یوسف				
۲۱۴	یوسف خان		۲۴۵	قره رشاش در بغداد	و
۲۲۸	حاجی میرزا یوسف		۲۵۱		
۷۳	میرزا یوسف بن میرزا احمد بزرگی		۲۵۹		
۵۸					

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
			۴۸	برزو یوسف ولد برزو اکبر نیری	ی
			۵۰	کریمانی یوسف مختار نیری	
			۴۲	برزو یوسف خان گلستان نیری	
			۴۲	آقا شیخ یوسف نیری	
			۱۳-۱۰	برزو یوسف ستونی	